



ضرورت و روش تشکیل حزب لنینی در ایران

مازیار رازی

نشر میلیتانت
militaant.com

فهرست

۲

پیشگفتار به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷

۴

حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله

۳۴	چرا باید پس از تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، چشم انداز انحلال «حزب پیشتاز انقلابی» اعلام گردد؟
۶۵	نکاتی در مورد تدارک و سازماندهی انقلاب سوسیالیستی
۱۱۳	مفهوم حق گرایش در حزب
۱۱۶	یادداشت هایی درباره حزب پیشتاز انقلابی بین المللی
۱۴۸	در مورد مراحل رسیدن به حزب
۱۵۸	مولفه های اصلی حزب پیشتاز
۱۶۴	تشکل کارگری علیه سرمایه داری: از چه نوعی؟
۱۷۹	پرسش و پاسخ در مورد حزب پیشتاز کارگری
۱۸۴	نکاتی درباره تشکل های مستقل و حزب پیشتاز کارگری
۱۹۳	طبقه کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی
۱۹۹	مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دموکراتیک
۲۰۴	ادای سهمی بر مفهوم حزب لنینی
۲۱۱	تدارک انقلاب به چه حزبی نیاز دارد؟

پیشگفتار

به ضرورت و روش تشکیل حزب لنینی در ایران

به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه

صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، متکی بر پیش بینی های کارل مارکس، نخستین و تنها انقلاب سوسیالیستی است که طبقه کارگر و زحمتکشان را در یک جامعه عقب افتاده روسیه تزاری، بر مصدر قدرت قرار داد.

گرچه این انقلاب پس از چند سال به کجراه رفت، اما تجارب آن چه در عرصه نظری و چه در عرصه عملی کماکان به مثابه غنی ترین تجارب در تاریخ بشریت محسوب می شود. به سخن دیگر،

برای نخستین بار در تاریخ معاصر اکثریت مردم ستمدیده جامعه، قدرت سیاسی را با تشکیل شوراهای کارگری به مثابه ارکان قدرت سیاسی، مستقیماً در دست خود گرفته، و آغاز به ساختن جامعه سوسیالیستی کردند. در دوره پس از تسخیر قدرت سیاسی توسط شوراهای کارگری، ما شاهد یکی از دمکراتیک ترین جوامع بشریت در تاریخ بودیم.

یکی از دستاوردهای مرکزی این انقلاب، اهمیت حضور سیاسی حزب پیشتاز کارگری یا حزب لنینی در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بود. در واقع می توان به جرات اذعان داشت که بدون حضور چنین حزبی که از سال ۱۹۰۰ توسط لنین طراحی شد، این انقلاب به پیروزی نمی رسید.

در انقلاب آتی ایران نیز، چنانچه چنین حزبی، پیش از بحران های اجتماعی و اقتصادی، توسط کارگران پیشتاز ساخته نشود و تدارک انقلاب توسط آن پی ریزی نشود، در وضعیت اعتلای انقلابی محققا دستگاه دولت سرمایه داری سرنگون نخواهد شد. به سخن دیگر، با همین رژیم به مصدر قدرت باقی مانده و یا رژیم دیگری با ظاهری نوین برای تداوم استثمار کارگران به قدرت خواهد رسید. تجربه انقلاب بهمن ۱۳۵۷ چنین سناریویی را به نمایش گذاشت. به سخن دیگر، رژیم شاه توسط اعتصاب عمومی کارگران سرنگون شد، رژیم خمینی به جای آن مستقر شد و دولت سرمایه داری دست نخورده باقی ماند. در نتیجه استثمار طبقه کارگر و ستم بر ملت های تحت ستم و زنان و اقشار اجتماعی ادامه یافت.

از اینرو، یکی از وظایف مرکزی جوانان سوسیالیست و ضد سرمایه داری در ایران شناخت دقیق چنین حزبی و تدارک برای تشکیل آن همراه با کارگران پیشتاز است.

مواعی اصلی در درون جنبش کارگری که در مقابل تشکیل حزب لنینی در چند دهه پیش وجود داشته از قرار زیرند:

اول، احزاب به اصطلاح «کارگری» و «کمونیستی» قیم مآبی که کاریکاتور حزب لنینی را ساخته و قصد دارند خود را جایگزین نهادهای خود -سازمانده کارگران کرده و دولت کارگری آتی را توسط حزب خود به جای شوراهای کارگری تشکیل دهند.

دوم، گرایشات آنارشستی و شبه آنارشستی که ضرورت حزب اخص کارگران سوسیالیست را نفی کرده و با شعارهای به ظاهر «رادیكال» اقدامات روزمره کارگران را در یافتن راه حلی مشخص برای ارتقاء آگاهی سیاسی برای تدارک انقلاب را مسدود می کنند.

سوم، گرایشات سندیکالیستی که با تشکیل حزب کارگران ضد سرمایه داری برای تدارک سرنگونی دولت سرمایه داری مخالفت کرده و فعالیت های خود را محدود به تحقق مطالبات صنفی می کنند.

گسست و مقابله با این سه گرایش انحرافی در درون جنبش کارگری راه را برای تشکیل حزب لنینی هموار خواهد کرد.

انتشار این دفتر به منظور بررسی و کمک رسانی به ساختن حزب لنینی در ایران است. مطالعه و بحث در مورد این دفتر به تمامی جوانان سوسیالیست و مبارز ضد سرمایه داری در ایران، توصیه می شود.

مازیار رازی
اکتبر ۲۰۱۷

حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله^(۱)

در دفاع از مارکسیزم انقلابی، علیه رادیکالیزم خرده بورژوایی

«...هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، بسوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه ی گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد. آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود... و بسود خرده بورژوایی رادیکال و بضرر کامل پرولتاریا تمام می شود...» (۲)

کارل مارکس و فردریک انگلس

مقدمه

به راستی پرسیدنی است که چرا دولت های سرمایه داری، بسیاری از اقدامات علیه خود را تا حدودی تحمل می کنند - حتی گاهی انتشار مقالات و ترجمه های دیدگاه های کمونیست ها مانند کارل مارکس و انگلس را اجازه می دهند؛ سخنان ضد سرمایه داری سندیکالیست های چپ را گوش داده و تحمل می کنند؛ تشکل ها و انجمن های علنی و عمومی را حتی تحت فشار می پذیرند. اما، هرگز از در آشتی با تشکیلاتی مخفی از نوع لنینیستی آن بر نمی آیند؟ چرا در مورد حزب و تشکیلات مخفی کارگری حساسیت نشان داده و تمام ابزار سرکوب خود را در جهت از نطفه خاموش کردن آن به

کار می گیرند؟ وحشت دستگاه اطلاعاتی، نظامی و قضایی یک نظام سرمایه داری، به ویژه از نوع اختناق آمیز آن، قابل درک است. زیرا یک گروه کوچک متعهد، جدی و مخفی، مجهز به برنامه برای رهایی طبقه کارگر و مصمم برای دخالتگری در درون جنبش کارگری در راستای تدارک کارگران به قول مانیفست برای «سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا» از هر عنصر دیگری برای دولت سرمایه داری خطرناک تر است. زیرا دولت سرمایه داری نیک می داند که عقاید کمونیستی و سوسیالیستی بدون حزب پر نفوذ سیاسی نهایتاً بی تاثیر بوده و در سطح تبلیغاتی باقی می ماند. دستگاه سرکوب نظام سرمایه داری می تواند جلوی اخگر ها را گرفته؛ شعله ها را نهایتاً خاموش کرده؛ اما «مشعل کارگری» را نمی تواند تحت کنترل قرار دهد؛ زیرا وجود مشعل کارگری اخگر ها را شعله ور کرده و شعله ها را دائمی برافروخته نگه می دارد. «مشعل کارگر می تواند تاریکی ها را روشن کند. پرده از ایدئولوژی کاذب بورژوازی و خرده بورژوازی بر دارد. به سخن دیگر، دولت سرمایه داری تلویحاً به جامعه اعلام می کند: کتاب کمونیستی انتشار دهید! شعار ضد سرمایه داری بدهید! سندیکا، اتحادیه و احزاب بزرگ بسازید! اما، تدارک ایجاد حزب پیشتاز مخفی برای تدارک سرنگونی سیادت دولت سرمایه داری هرگز!

مارکس و انگلس جوان در نخستین اثر رسمی خود مانیفست کمونیست آشتی ناپذیری سرمایه داری و کارگران را به درستی تشخیص داده و به تمام کارگران جهان گوشزد کردند که: «هدف فوری و فوری کمونیست ها: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله ی پرولتاریا...» است و از «پرولتاریای سازمان یافته» به مثابه تنها نیرو برای رشد نیروهای مولده (رفاه اقتصادی) سخن به میان آوردند. مارکس و انگلس تا آخر حیات خود به این موضوع پای بند ماندند. به سخن دیگر آنان با صدای رسا اعلام داشتند که تا سیادت سرمایه داری از میان برداشته نشود؛ هیچ امیدی به رشد نیروهای مولده نیست و در نتیجه هیچ امیدی به دموکراسی و آزادی واقعی نخواهد بود. به زعم مارکس و انگلس چه کسانی این اقدام را باید تدارک ببینند: کمونیست ها با متشکل کردن «پرولتاریای سازمان یافته». این جملات ساده اساس نظریات مارکسیستی در دو قرن پیش بوده است. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه متکی بر نظریات این دو جوان کمونیست تحقق یافت. مسیر آتی انقلاب ایران نیز متکی بر همین جملات ساده پی ریزی خواهد شد.

اما ضدیت با حزب پیشتاز کارگری تنها محدود به دولت سرمایه داری نمی شود. متأسفانه در درون خود جنبش کارگری گرایشات ضد حزب پیشتاز کارگری، پرورش می یابند که با وجود ضدیت شان با نظام سرمایه داری، دچار انحراف شده و راه ساختن تشکیل حزب پیشتاز کارگری را به شکل دیگری مسدود می کنند. بدیهی است که در غیاب یک سازمان سراسری آگاه کارگری سوسیالیستی این قبیل انحرافات در خود جنبش کارگری نیز به وجود می آیند. انحرافات ضد حزب پیشتاز کارگری، عموماً به شکل دو طیف (که در مقابل یکدیگر قرار گرفته؛ اما عملاً دو روی یک سکه هستند)؛ پدید می آید. سکه ای دو سویه ای به نام «رادیکالیزم خرده بورژوایی».

طیف اول، کسانی هستند که روند حزب سازی را موکول به یک آینده بسیار دور و نامعلوم دانسته که از بستر تحولات جبری در درون جنبش کارگری پدید می آید. برخی از این طیف زیر فشارها ناشی از اختناق و سرکوب، شعارها و شیوه عملکردی تشکیلاتی خود را تغییر داده و خود را به اصطلاح «منطبق با وضعیت موجود» می کنند. گرچه آنان به ظاهر از مدافعان کارگران نمایان می گردند و از حقوق صنفی آنان حمایت می کنند؛ اما دچار لغزش فرصت طلبانه شده و افق فعالیت خود را در درون نظام سرمایه داری می بینند (سندیکالیست های راست)^۴. (بخشی دیگر از همین دسته برای متمایز نشان دادن خود از گرایش های سندیکالیستی راست؛ دست به طرح شعارهای به اصطلاح

رادیکال و ضد سرمایه دار زده و ضدیت خود با تشکیل حزب پیشتاز انقلابی، را با نقد به نظریات تحریف شده از مواضع حزب لنینیستی؛ به نمایش می گذارند. این عده خود را از یکسو فرای گرایشات سندیکالیستی، و از سوی دیگر فرای احزاب سنتی پنداشته و در واقع خود به فرقه ای ضد حزب لنینیستی مبدل گشته اند (سندیکالیست های چپ، آنارشیت ها و برخی از آنارکو سندیکالیست ها) **طیف دوم؛** احزابی هستند که دچار انحراف قیم مآبانه شده و حزب و سازمان کارگر و کمونیست خود را جدا از طبقه کارگر نقداً ساخته و از کارگران می خواهند که برای حل معضلات خود به آنها بپیوندند (احزاب چپ سنتی) (۶) این دسته با سوءاستفاده از تئوری لنینیستی و برداشت غیر واقعی و غیر اصولی از حزب لنینیستی؛ به ایجاد احزاب بورکراتیک، فرقه گرایانه و بی ارتباط با جنبش کارگری دست زده، و به شکل دیگری راه ساختن حزب پیشتاز کارگری را مسدود کرده اند. این طیف نیز به همان شکلی که گرایش ضد «حزب گرایی» به تدارک حزب پیشتاز کارگری لطمه می زند، و با ایجاد سکت های بورکراتیک با نام کارگر و کمونیستی، در مقابل ساختن حزب پیشتاز کارگری قرار گرفته است.

گرچه این دو طیف به ظاهر در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند، اما وجه مشترکی با هم دارند: ضدیت شان علیه حزب پیشتاز کارگری. اولی با الگو قرار دادن طیف دوم به عنوان حزب لنینیستی و چند نقل قول از چه باید کرد دوره لنین - آگاهی از بیرون به درون طبقه - حزب پیشتاز کارگری را در کل مردود اعلام می دارد؛ و دومی با متهم کردن طیف اول به نپیوستن به احزاب خود ساخته شان، آنها را تحت فشار سیاسی قرار می دهند.

برای نقد به این انحرافات، بهتر است در ابتدا با بررسی تحریفات نظر لنین در چه باید کرد آغاز کرد؛ سپس به ریشه های تاریخی حزب از دیدگاه مارکس و انگلس؛ و به دنبال آن به زمینه های تئوریک حزب پیشتاز کارگری و اصول عمومی آن پرداخت؛ و در انتها اکنون چه باید کرد؟

بخش یک

افسانه چه باید کرد و مسئله آگاهی از بیرون به درون طبقه ادعاهایی که مخالفان و مدافعان دروغین حزب پیشتاز کارگری حزب لنینیستی نسبت به چه باید کرد و نظریات لنین طرح می کنند از قرار زیر است:

۱- حزب پیشتاز عموماً متشکل از روشنفکران است. زیرا این حزب معتقد است که کارگران خودشان قادر به تکامل آگاهی سوسیالیستی نمی باشند. آگاهی سوسیالیستی الزاماً باید همیشه توسط روشنفکران بورژوا به درون جنبش کارگری وارد گردد.

۲- حزب پیشتاز متشکل از عده ای «انقلابیون حرفه ای» در تمایز با احزاب توده ای کارگری است. ۳- حزب پیشتاز هرگونه حرکت خودبخودی کارگران را مردود می داند و همواره از انقلاب سازمان یافته شده سخن به میان می آورد.

۴- حزب پیشتاز دموکراتیک نیست و دارای سلسله مراتب بورکراتیک (کمیته مرکزی، رهبری، کنگره و اقلیت و اکثریت است، و به ساختار «شورایی» اعتقاد ندارد).

در این بخش کوشش می شود که به نکات بالا که در اغلب نوشتجات مخالفان حزب لنینیستی (سندیکالیست های چپ و راست) و مدافعان دروغین حزب لنینیستی احزاب سنت استناد می شود؛ پاسخ داده شود:

نقش روشنفکران و آگاهی از بیرون به درون طبقه

پیش از برخورد به این موضوع؛ باید یک نکته مهم را تاکید کرد که به غیر از جزوه «چه باید کرد» ۱۹۰۲ (در هیچ نوشتار و گفتار دیگری (چه پیش و چه پس از نگاشتن این جزوه) اشاره ای به این موضوع در نوشتار لنین نشده است. پرسیدنی است که چرا مخالفان و مدافعان دروغین لنین تنها به این نوشته اشاره می کنند؟ برای نمونه چنانچه پس از نوشتن جزوه در ۱۹۰۲؛ لنین صحبت دیگری کرده باشد؛ آیا جا ندارد که اشاره شود که: «موضع لنین در سال ۱۹۰۲ چنین بوده اما پیش و پس از این جزوه موضع دیگری داشته است؟ چنانچه انگیزه دیگری در کار نباشد، چرا اینگونه مغرضانه صرفاً بر روی این جزوه تاکید می گردد و نه سلسله تحولات نظری لنین در مورد حزب پیشتاز کارگری؟ از مخالفان (و مدافعان دروغین) نظریه حزب لینینیستی، درخواست می شود که یک مورد دیگر از این طرز تفکر لنین، را استناد کنند.

واقعیت اینست که نظریه منعکس شده در چه باید کرد، ابتدا، توسط «ویکتور آدلر» در برنامه هاینفلد سوسیال دموکراسی اتریش و سپس توسط کارل کائوتسکی مطرح شد. این نظریه، مفهوم اساسی نظریه سازماندهی در بین الملل دوم بوده است. برای آشنایی با این نظریه دو نقل قول از مقالات کائوتسکی در زیر آورده می شود:

«چنانچه سوسیالیزم نخواهد ساده نگر و از لحاظ سیاسی بی تأثیر باشد، بایستی مناسبات اجتماعی با کلیه ی مسائل پیچیده آن درک شود... بنابر این پرولتاریا نمی تواند نزد خود سوسیالیزم زنده ای بسازد. این سوسیالیزم باید توسط اندیشمندانی که مجهز به کلیه ی ابزار علمی بورژوازی، نقطه نظری پرولتاریا اتخاذ می کنند و از این نقطه نظر بینش اجتماعی پرولتری نوین را گسترش می دهند، برای این طبقه آورده شود. چنان که اکثر این افراد برخاسته از بورژوازی بوده، که جنبش ناآگاه پرولتاریا را به یک جنبش آگاه و مستقل تبدیل کرده اند، و بالاخره به این ترتیب سوسیال دموکراسی را مهیا و پی ریزی کردند. ۱۷ آوریل ۱۹۰۱

مضافاً بر این، وی در مقاله ای دیگر چنین نوشت:

«بنابر این آگاهی سوسیالیستی آن است که از خارج وارد مبارزه طبقاتی پرولتاریا گردد، و نه چیزی که به صورت نطفه ای از خود این مبارزه طبقاتی رشد کرده باشد».^۷

در اینجا باید تذکر داد که مارکسیست های آن دوره؛ کارل کائوتسکی را به عنوان پاپ تئوری های سوسیالیستی می شناختند. به حق، او سهم بزرگی در تکامل تئوری های مارکسیستی ایفا کرده بود. او سر دبیر نشریه تئوریک حزب سوسیال دموکرات آلمان، «زمان نو» و همچنین نویسنده کتاب معتبری تحت عنوان «دکترین کارل مارکس» (خلاصه ای از جلد اول سرمایه) بود- این کتاب نهایتاً به ۱۸ زبان مختلف ترجمه شد. بدیهی است که لنین جوان نیز تحت تأثیر عقاید او قرار داشت. او پس از مطالعه موضع کائوتسکی در این مورد، درچه باید کرد عملاً همان نظریات کائوتسکی را بیان کرد:

«ما گفتیم که آگاهی سوسیال دموکراتیک در کارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرراً می تواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، برضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانین بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. اما آموزش سوسیالیزم از آن تئوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیزم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی در زمره روشنفکران بورژوازی بودند».^۸

این جمله، کل گناهی است که لنین به آن مرتکب شده است!

اما باید در ضمن، توضیح داده شود که استدلال کائوتسکی در طرح این موضوع چه بوده که مورد تأیید لنین جوان نیز قرار گرفته بود. در آن دوره در حزب سوسیال دمکرات آلمان، گرایش راستگرایی وجود داشت که برنامه آرفورت و مارکسیزم را مردود اعلام می کرد. بنیان گذار این مشی راستگرا، ادوارد برنشتاین بود. وی تحت تأثیر عقاید فابین های بریتانیا و گرایشهای چپ طبقه ی متوسط به خصوص "لیبرال های نوین" انگلستان، به تجدید نظر طلبی مارکسیزم دست زد. برنشتاین بر این اعتقاد بود که حزب سوسیال دمکرات آلمان می بایستی حزبی رفرمیستی، با جهت گیری به سوی جلب آراء عمومی، باشد. به نظر وی حزب و اتحادیه های کارگری وابسته به آن، بایستی صرفاً در حرف انقلابی باشند. زیرا که رشد اقتصادی آلمان و تکامل اجتماعی و سیاسی، و در نتیجه ظهور لیبرالیزم طبقه ی متوسط، از یک آشتی طبقاتی بین آن طبقه و طبقه ی کارگر و فراورئیدن به سوسیالیزم از طریق مسالمت آمیز، حکایت می کند. او اعتقاد داشت که زمان عقاید انقلابی سر آمده و باید در تئوری های مارکسیستی و مارکسیزم تجدید نظر کرد. او جنبش کارگری را مترادف با رفرم یا اصلاح طلبی و انقلاب را مترادف با تئوری، معرفی کرد. او بیان می کرد: "جنبش همه چیز و هدف هیچ" یعنی امروز رفرم همه چیز است و فردا انقلاب.

در پاسخ به تئور برنشتاین؛ کائوتسکی، نماینده جناح رادیکال حزب؛ نقل قول بالا را بیان کرد؛ مبنی بر این که جنبش کارگری باید تئوری انقلابی داشته باشد و آن تئوری از درون جنبش ظاهر نمی گردد و باید از بیرون توسط "روشنفکران بورژوا" وارد جنبش کارگری گردد.^۹

قابل ذکر است که لنین جوان؛ حتی در اقتباس موضع کائوتسکی (جمله بالا)؛ دو زیر نویس به آن اضافه کرد که ملاحظه انتقادی خود را نسبت به آن جمله کائوتسکی بیان کرد. در زیر نویس اول، لنین می نویسد: "البته این (موضع) به این مفهوم نیست که کارگران هیچ نقشی در ایجاد چنین ایدئولوژی ای ندارند." لنین اضافه می کند که کارگران: "به مثابه تنوربین های سوسیالیست مانند پردون و وتکلینگر (در این روند) دخالت می کنند، به سخن دیگر زمانی که قادر به این کار باشند..." در این زیرنویس لنین به وضوح نشان می دهد که با پیشنهاد کائوتسکی توافق صد در صد ندارد.

زیر نویس دوم لنین در مورد خود انگیزت بودن عقاید سوسیالیستی است. لنین می نویسد "معمولاً گفته می شود که طبقه کارگر به شکل خود انگیزته به سوی سوسیالیزم سوق پیدا می کند. این کاملاً صحیح است به این مفهوم که تئوری سوسیالیستی بازتاب دهنده نتایج فلاکت طبقه کارگر است... و به این علت کارگران آنرا به سادگی جذب می کنند... طبقه کارگر به شکل خود انگیزته به سوی سوسیالیزم سوق پیدا می کند؛ اما در عین حال ایدئولوژی بورژوایی هم به شکل خود انگیزته خود را به مراتب بیشتر بر طبقه کارگر تحمیل می کند."

این دو زیر نویس نمایانگر ملاحظات نقادانه لنین جوان بر نظریات کارل کائوتسکی در مورد نقش کارگران در کسب آگاهی سوسیالیستی. همانطور که در زیرنویس ها نشان داده می شود؛ لنین با وجود درک این موضوع که انگیزه کائوتسکی، در تقابل با نظریات راستگرایانه برنشتاین بوده؛ و با توجه به اعتبار سیاسی کائوتسکی در جنبش کمونیستی؛ کماکان نظریات وی را به شکلی ترمیم کرده و مطبوع تر به وضعیت جنبش کارگری ارائه داد.

لازم به ذکر است که هم در دوره مارکس و هم در بین الملل در سال ۱۹۰۲ گرچه شرکت روشنفکران در درون احزاب کارگری و کمونیستی امری اجتناب ناپذیر قلمداد می شد؛ اما تداوم حضور آنان به مثابه یک امر "خطرناک" ارزیابی می شد مارکس و انگلس حضور روشنفکران در درون احزاب کمونیستی را، به ویژه در آلمان، بسیار خطرناک توصیف می کردند.

لنین نیز در تمام طول حیات سیاسی خود در تمام عرصه های تشکیلاتی از خطر نفوذ روشنفکران در حزب، به اعضا و کادرهای حزب هشدار می داد. از کسانی که ادعا می کنند لنین خواهان حذف کارگران در درون حزب، و دادن قدرت به روشنفکران بوده است؛ می خواهیم یک مورد را نشان دهند. درست برعکس تمامی مقالات در مجموعه آثار لنین مملو از جلوگیری از نفوذ روشنفکران در حزب است. در واقع انشعاب بلشویک ها از منشویک ها در سال ۱۹۰۳ بر سر این بود که منشویک ها می خواستند درهای حزب سوسیال دمکرات را بر روی روشنفکران غیر حزبی باز کنند و لنین ورود آنان به حزب را دشوارتر می کرد. تمامی تهاجم متقدین به نظریه حزب لنین تنها متوجه جزوه چه باید کرد است، که یک جوان با کمتر از یک دهه تجربه کار سیاسی آنرا نگاشته بود. اما، باید توجه کرد که جزوه چه باید کرد در عین حال خطاب به کسانی بود که تحت عنوان اکونومیست ها اصرار داشتند که طبقه کارگر در کل براساس مبارزه روزمره اقتصادی و در رودویی با سرمایه داری «بخودی خود» و به تدریج به آگاهی سوسیالیستی خواهد رسید. این عده خواهان «نهضت صد در صد کارگری» بوده و نقش سازمان انقلابی سیاسی را بیهوده می پنداشتند. در مقابل این قبیل برخوردها، لنین در سال های ۱۹۰۱-۱۹۰۳ به قول خودش «سر ترکه» را در جهت مقابل خم کرد و برای خنثی کردن بحث این عده، نظریه خود را به صورت اغراق آمیز طرح کرد. اما حتی در همان نوشته نکته پراهمیت دیگری را نیز مطرح کرد که توجه کافی به آن نشده است. لنین وجه تمایزی بین طبقه کارگر بطور اعم و اخص قائل بود. گرچه بحث وی و کائوتسکی در مورد طبقه کارگر بطور اعم صحت داشت، اما، همان بحث در مورد پیشروی طبقه کارگر صدق نمی کرد. لنین در همان دوره درجه باید کرد چنین توضیح می دهد:

«اغلب می گویند: طبقه کارگر بطور خود بخودی بسوی سوسیالیزم می رود. این نکته از این لحاظ که تئوری سوسیالیستی علل سیه روزی طبقه کارگر را از همه عمیق تر و صحیح تر تعیین می نماید کاملاً حقیقت دارد و به همین جهت هم هست که اگر خود تئوری در مقابل جریان خود بخودی سر تسلیم فرود نیاورد، اگر این تئوری جریان خود بخودی را تابع خویش گرداند، کارگران سهولت آن را فرا می گیرند» ۱۰.

مسئله انقلابیون حرفه ای

این ادعا مبنی بر اینکه لنین خواهان حزبی که توسط روشنفکران حرفه ای ساخته شود کاملاً بی اساس و کذب محض است. این اتهام نیز تنها از چه باید کرد، توسط مخالفان استنتاج شده است. در همان زمان به محض اینکه این اتهام وارد شد، لنین آنرا بارها در نوشتجات مردود اعلام کرد. نکته مهمی که در پیوند با این مبحث باید ذکر کرد؛ مسئله غیر قانونی بودن فعالیت احزاب در روسیه بود. باید توجه کرد که نظریه حزب لنینیستی؛ یک فرمول عام و جهانشمول برای تمام کشورها و تمام موارد، نبود. بلکه پاسخی بود برای وضعیت سال ۱۹۰۲ در روسیه تزاری. لنین منظور از «انقلابیون حرفه ای» در وضعیت روسیه این بود که تشکیلاتی به وجود آید که اعضا و فعالان آن ضمن انجام اقدامات کارگری، هر روز توسط پلیس شناسائی و راهی سبیری نشوند ضد لنینیست ها استدلال می کنند که منظور لنین از «انقلابیون حرفه ای» این است که او خواهان استخدام روشنفکران تمام وقت برای انجام فعالیت های حزبی بوده است. بدیهی است اگر چنین می بود محققاً این روش به حذف کارگران منجر می شد. اما نظر لنین چنین نبود. سال ها پس از نگاشتن چه باید کرد، او به کرات متذکر شد که حزب به اعضای نیاز دارد که بخش عمده (یا تمام) وقت آزاد خود را به امور تشکیلاتی بپردازند. به سخن دیگر «انقلاب حرفه ای» کسی است که فعالیت سیاسی او

نقش محوری و مرکزی در زندگی اش داشته باشد. یعنی زندگی روزمره او تابع کار سیاسی اش باشد؛ و نه برعکس. بدیهی است که کار سیاسی برای یک انقلابی نمی تواند یک مشغولیت باشد. مسلماً یک انقلابی حرفه ای مانند هر فرد دیگر در جامعه باید مشغول به کار باشد؛ اما کار و زندگی خصوصی او در مرکز زندگی اش قرار نمی گیرد؛ بلکه کار شخصی او بر محور کار سیاسی اش سازمان می یابد. البته تردیدی نیست که عده ای نیز به شکل تمام وقت در حزب می توانند استخدام گردند. اما این امر می تواند موقتی باشد و شامل حال تمام اعضای حزب گردد و نه تنها یک عده برگزیده و به شکل دائمی.

اما در عین حال، حضور انقلابیون حرفه ای کارگر در حزب از اهمیت بسیار برخوردار است. نخست اینکه کارگران عضو حزب می توانند وقت بیشتری برای فعالیت حزبی بگذارند و از کار روزمره در کارخانه برای مدتی رها گردند. دوم اینکه در این فرصت آنها تعلیمات سیاسی و آموزشی لازم را می بینند و در بازگشت به کارخانه مجهز تر از پیش دخالت سیاسی خواهند کرد. مرکزیت و هسته های مخفی

در ابتدا باید ذکر کرد که زمانی که لنین در سال ۱۹۰۲ طرح پیشنهادی خود را در چه باید کرد ارائه داد، او قصد طرح نظر نوینی را نداشت. حزبی که او مد نظر داشت همانند احزاب بین الملل دوم به ویژه حزب سوسیال دموکرات آلمان به رهبری «اگست بیل» بود. با این تفاوت که این حزب می بایستی در وضعیت غیر قانونی و پلیسی تزاریزم فعالیت داشته باشد.

مخالفان و مدافعان دروغین حزب لنینیستی از مفهوم سلترالیز و مرکزیت این برداشت را می کنند که گویا نظر لنین یک پدیده تشکیلاتی ماوراء مرکزیت و یا بوروکراتیک بوده است. چنین نبوده است؛ نظر لنین داشتن یک مرکزیت برای سازماندهی فعالیت ها (مانند سایر احزاب موجود بود). زیرا که در روسیه در سال ۱۹۰۲ حزب سراسری وجود خارجی نداشت. بکنگره نخست حزب در روسیه در سال ۱۸۹۸ برگزار شد که به اهداف خود نایل نگشت. جنبش کارگری در روسیه همواره متشکل از هسته های منزوی کمونیستی؛ و گروه های کارخانه ای جدا از هم بود. در آن زمان هیچ مرکز فعالیتی یا «حزبی» وجود نداشت. بکنگره دوم در سال ۱۹۰۳ قرار بود که به تشکیل چنین حزبی مبارت کند و جزوه چه باید کرد لنین در سال ۱۹۰۲ به این منظور انتشار یافت.

مخالفان حزب لنینیستی بر این اعتقادند که ایجاد هسته های مخفی منجر به ایجاد فرقه (سکت) و یا بوروکراسی حزبی و جدایی از کار توده ای می گردد.

اول؛ ساختن هسته های مخفی، از لحاظ تاریخی یکی از ابزار محوری جنبش کارگری بوده است. انتخاب اعضای فعال و مورد اعتماد در یک تجمع کوچک پایه اصلی یک حزب کارگری را بنا می نهد و بنیاد گذاران جنبش کمونیستی، کارل مارکس و فردریک انگلس نیز بر این نظریه اعتقاد داشتند. مارکس در ژوئن ۱۸۵۰ چنین می نویسد:

«فرستاده (اتحادیه کمونیست) به آلمان، که برای فعالیتش تأییدیه کمیته مرکزی را دریافت کرده است، در همه جا صرفاً مورد اعتمادترین افراد را به عضویت «اتحادیه کمونیست» پذیرفته است... اینکه انقلابیون می توانند عضو اتحادیه شوند و یا خیر، بستگی به وضعیت محلی دارد. چنانچه چنین عضوگیری امکان نداشته باشد، بایستی افراد مورد اعتماد و انقلابیون صالحی را که هنوز مفاهیم و نتایج نهایی کمونیستی جنبش کنونی را در نیافته اند، در یک رده دوم از اعضای اتحادیه به معنی وسیعتر، گرد آورد. این اعضای رده دوم که برای آنان نبایستی چیزی جز ارتباطات محلی و ایالتی را فاش کرد، باید بطور مداوم زیر نظر رهبری اتحادیه و کمیته ها باشند... جزئیات سازماندهی باید به هسته های رهبری کننده واگذار شود»^{۱۱}

دوم؛ بورکراسی زمانی بر جنبش کارگری مسلط شد که حزب های انقلابی کارگری نفوذ بسیار ناچیزی بر جنبش بین المللی کارگری داشتند. در واقع حزب های سوسیال دموکراتیک و سندیکاهای کارگری، بورکراسی عمیقی را تکامل دادند. علت آن نیز ساده است. دموکراسی مستلزم شرکت فعال کلیه ی اعضا در کلیه ی سطوح به خصوص در سطح تصمیم گیری یک سازمان سیاسی است. گشودن درهای حزب به روی «توده ای» از اعضا غیر فعال که هرگز در رهبری آن شرکت نخواهند کرد، از پیش، انحصار رهبری حزب را در دست اقلیت کوچکی از اعضا متمرکز می کند. این اکثریت غیر فعال، دقیقاً به همان دلیل که غیر فعال هستند، زیر نفوذ ایدئولوژی حاکم در جامعه، یعنی ایدئولوژی بورژوایی (و خرده بورژوایی) قرار می گیرند. حزب های کارگری و دموکراتیک جوامع سرمایه داری که میلیون ها عضو کارگر دارند توسط عده ای انگشت شمار رهبری می شوند. از آنجایی که انتخابات دموکراتیکی در کار نیست؛ این رهبران برای مدت های طولانی در مناصب خود باقی می مانند و عمدتاً به عناصر منحط و رفرمیست با اعتقادات خرده بورژوایی تبدیل می شوند.

در مقابل این انحطاط بورکراتیک، نظریه سازماندهی حزب پیشتاز تا کید می کند که در حزب صرفاً بایستی اعضا فعال را پذیرفت و آنان را در کوتاه ترین مدت براساس اصول مارکسیستی آموزش داد. فقط تحت چنین وضعیتی می توان به حداقلی از برابری و کارمشترک در درون حزب انقلابی رسید؛ و صرفاً چنین حزبی قادر به تضمین دموکراسی درونی است. حزبی که متشکل از کارگرانی که «بطور خودانگیخته به مبارزه برخاسته اند»، قادر است در نهایت کل طبقه کارگر را در وضعیت اعتدالی انقلابی برای تسخیر قدرت سازمان دهد. محافلی کوچک کارگری که زیر لوای کار توده ای این روابط دموکراتیک درونی را رعایت نمی کنند خود آغشته به انحرافات بورکراتیک می گردند. سوم؛ در طول تاریخ جنبش کارگری همواره گرایشاتی دیده شده اند که به صورت فرقه (سکت) عمل کرده اند. این روش در مقابل نظریه کار توده ای، قرار گرفته است. این دو روش از هم متمایزند: اولی بر اساس یک برنامه و عقاید ویژه شکل می یابد. و دومی بر اساس نقش مستقیم آن در مبارزه طبقاتی. تاریخ جنبش سوسیالیستی عمدتاً بر اساس شکل یابی تشکلات فرقه ای آغاز به کار کرد. تنها تکامل مبارزات کارگری نیاز احزاب توده ای که تمام کارگران را نمایندگی می کرد طرح کرد. مهم ترین تکامل در مقابل اشکال تشکلاتی فرقه ای تشکلات بین الملل اول بود. کارل مارکس در شکل دادن جنبش کارگری در تمام اشکال آن در یک سازمان بین المللی سراسری؛ نقش تعیین کننده داشت.

این روش از کار؛ در بین الملل دوم نیز ادامه یافت (با این تفاوت که اتحادیه های کارگری در بین الملل دوم شرکت فعال نداشتند). (در فرانسه فرقه های سوسیالیستی تا سال ۱۹۰۵ که حزب سوسیالیست واحد شکل گرفت، ادامه یافت. در آلمان فرقه لاسال تا سال ۱۸۷۵ فعال بود. سکت ها در بریتانیا فدراسیون سوسیال دموکرات که مدعی سوسیالیزم «انقلابی» بود، وجود داشت. در سال ۱۹۰۲ زمانی که لنین چه باید کرد را نگاشت، تفاوت فاحشی بین روسیه و آلمان آن دوران وجود داشت. در آلمان جناح انقلابی حزب سوسیال دموکراسی نقش تعیین کننده در جنبش کارگری داشت. اما در روسیه جناح راست دست بالا را داشت. پیشنهاد لنین در «چه باید کرد» (این نبود که باید یک فرقه چپگرا، خارج از جنبش کارگری ساخته شود. تا سال های پیش از انقلاب اکتبر لنین هیچگاه صحبت از ساختن یک حزب سراسری کمونیستی خاص، به میان نیاورد). اصول لینینیسم «به مثابه حزب» «آهنین» در واقع پس از انحطاط کمینترن توسط استالینیسم ساخته شد و هیچ ارتباطی به حزب لینینیستی نداشت.

پیشنهاد لنین جوان بر اساس اصول حزب سازی بین المللی ایجاد یک حزبی بود که فعالیت ها را در روسیه اختناق زده دولت تزاری، مرکزیت دهد، اما در عین حال دموکراتیک باشد. دموکراسی در جهت جذب تجارب کارگری به درون حزب و تصمیم گیری دموکراتیک در مورد نحوه ی اجرای آن در جامعه. محققاً لنین خواهان ایجاد یک فرقه نبود. برای نمونه، در تبعید، به جای ایجاد یک فرقه تشکیلاتی خاص، به هیئت تحریریه «ایسکرا» «با گرایش متفاوت نظری پیوست. حتی انشعاب «بلشویک» ها و «منشویک» ها تا پیش از جنگ جهانی اول به مفهوم دو جناح در درون یک حزب سوسیال دموکراتیک روسیه تلقی می شد.

حرکت خود به خودی

تقابل «تئوری خود به خودی» با «تئوری سازماندهی حزبی» نیز به درجه ای که مخالفان و مدافعان دروغین حزب لنینیستی ادعا می کنند، نبوده است. هیچکس (و به ویژه لنین (در جنبش کارگری تردیدی نسبت به جنبش خود بخودی کارگران نداشت. آنچه لنین با آن مخالفت می کرد، برجسته کردن جنبش خود به خودی، به مثابه تنها راه رهایی کارگران بود. این قبیل بزرگ سازی های جنبش خود به خودی؛ نقش رهبری کارگران را نادیده گرفته و در نتیجه دامن به پورکراسی کارگری می زند. زیرا در آن صورت رهبری نا دیده، نا شناخته شده پشت درهای بسته، به وجود می آمد که به جای کارگران تصمیم اتخاذ می کند. به سخن دیگر این انحراف نقش حزب را کاملاً منتفی دانسته در نتیجه سازماندهی انقلابی را منتفی می کرد.

اکونومیست های روسیه بر این اعتقاد بودند که جنبش کارگری به حزب نیاز نداشته، و همه چیز توسط جنبش خود بخودی کارگری به توفیق و پیروزی نهایی می رسد. لنین با این روش از کار مخالفت می کرد.

انشعاب و وحدت حزبی

مخالفان حزب لنینیستی ادعا می کنند که لنین در حزب همواره خواهان انشعاب و افتراق بوده است. برای نمونه از انشعاب بلشویک ها و منشویک ها در سال ۱۹۰۳ نام می برند. در این مورد باید ذکر شود که برخلاف گرایشاتی که خواهان وحدت یا انشعاب «به هر بها» هستند، برخورد لنین با منشویک ها درست بوده است. در سال ۱۹۰۳ لنین با حمایت پلخانف اکثریت آرا در مورد مسایل تشکیلاتی حزب را بدست آورد. منشویک ها انشعاب کردند و نظر اکثریت را نپذیرفتند. پس از آن پلخانف موضعش را تغییر داد و از لنین خواست که برای حفظ «وحدت»، کنترل ایسکرا را به منشویک ها داده شود. لنین توضیح داد که چنانچه خود او در اقلیت قرار می گرفت مواضع اکثریت را برای دوره ای می پذیرفت و منشویک ها برای حفظ وحدت باید نظر کنگره دوم را بپذیرند. منشویک ها این نظر را نپذیرفتند و انشعاب تحمیل شد. سال ها پس از آن لنین بارها برای وحدت بین دو جناح کوشید (رجوع شود به مجموعه آثار لنین به انگلیسی، جلد های ۶ و ۷) بنابر این، استدلال هایی مبنی بر اینکه حزب و تشکیلات لنینیستی دارای مواضع انشعاب طلبی است، صحت ندارد.

از دیدگاه لنین کسب آگاهی سوسیالیستی، درون طبقه کارگر (و یا بخشی از آن) امکان پذیر است؛ بشرط اینکه کارگران تحت تأثیر جریان خود بخودی (و یا رفرمیستی) قرار نگیرند. در واقع اختلاف اساسی لنین با مخالفان خود در حزب سوسیال دمکراسی روسیه بر همین نکته استوار بود. یکسال پس از انتشار چه باید کرد، در بحث در مورد برنامه‌ی حزب در دومین کنگره‌ی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بحث در مورد طرح پیشنهادی برنامه‌ی حزب در نشست هشتم کنگره ۲۱ ژوئیه ۱۹۰۵ آغاز شد. در نشست نهم لنین گفت:

“نتیجه گیری کنیم. ما همه حالا می‌دانیم که اکونومیست‌ها ترکه را در یک جهت خم کردند. برای اینکه ترکه راست شود ضروری بود که آن را به جهت دیگر خم کرد، و این آنچه که من کردم، می‌باشد. من اطمینان دارم که جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه همیشه ترکه‌ای را که از سوی هر نوعی از اپورتونیزم خم شده است را شدیداً راست خواهد کرد، و به این ترتیب ترکه‌ی ما همیشه راستترین و مناسب ترین خواهد بود.”

اما انقلاب ۱۹۰۵، موضع لنین را در مورد این وجه تمایز اساسی و مفهوم نظریه سازماندهی بیشتر صیقل داد. لنین در پیشگفتار مقاله‌ای تحت عنوان «دوازده سال» در سال ۱۹۰۸ چنین می نویسد: “پیش شرط اساسی برای موفقیت در استحکام حزب این واقعیت است که طبقه کارگر که برگزیدگان آن سوسیال دمکراسی را به وجود آورده اند به علت شرایط عینی اقتصادی دارای ظرفیت سازمان یابی ویژه‌ای است که او را از سایر طبقات جامعه سرمایه داری متمایز می کند. بدون این پیش شرط، سازمان انقلابیون حرفه‌ای چیزی جز یک بازی، یک ماجراجویی و یک پرچم ساده خواهد بود و جزوه “چه باید کرد؟” تأیید می کند که سازمان انقلابیون حرفه‌ای فقط در پیوند با طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خود انگیخته به مبارزه برخاسته است معنی دارد.”

و ادامه می دهد که: نقایص سازمان هسته‌های کوچک که بازتاب “مرحله نوپایی و عدم بلوغ جنبش کارگری در یک کشور” محسوب می شود، صرفاً در صورت “گسترش حزب در جهت عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند” برطرف می شود.

به سخن دیگر، تحلیل “یک جانبه” کائوتسکی که لنین در جزوه “چه باید کرد” استفاده کرد؛ در مورد چگونگی انتقال آگاهی سوسیالیستی از بیرون به درون طبقه کارگر، پس از تجربه شکست انقلاب ۱۹۰۵ تکامل یافت، و آن نظریه بر پیوند روشنفکران انقلابی و “طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خود انگیخته به مبارزه برخاسته است” و یا “عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند” تکامل یافت. منظور از “عناصر کارگری” در درون جنبش کارگری نیز همانا رهبران عملی طبقه کارگر هستند. تئوری لنینیستی سازماندهی که بنیاد حزب بلشویک را پی ریزی کرده و پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ رو ۱۹۰۳ سیه را تضمین کرد، در واقع براساس چنین نظریه‌ای استوار بود و نه نظریات کائوتسکی و یا حتی نظریات مندرج در “چه باید کرد”.

بخش دو

ریشه‌های تاریخی حزب پیشتاز کارگری

جنبش سیاسی کارگری از یک سو، از درون رادیکالیزم خرده بورژوایی و از سوی دیگر از سازمان های خود انگیخته اتحادیه‌ای سر برون آورده است. چنانچه مادر این نوزاد را اتحادیه‌های کارگری

بنامیم، پدر آن رادیکالیزم خرده بورژوازی بوده است. اما، این نوزاد در روز نخست تولد خود، هم از مادر و هم از پدرش بطور قاطع جدا شد.

زیرا از یکسو، گرچه جنبش های خود بخودی طبقه کارگر در قرن های ۱۹-۱۸ نقش تعیین کننده ای در پیشبرد مبارزات ایفا کردند، اما آن مبارزات را در عین حال در محدوده مقاومت های صرفاً اکونومیستی نگه داشتند. مبارزات صنفی و اقتصادی طبقه کارگر هیچگاه منجر به رهایی نهایی آن طبقه نشده، که برعکس آن جنبش ها را نهایتاً تحت نفوذ عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی قرار داده اند. در نتیجه جنبش سیاسی طبقه کارگر مجبور شد که از این مادر بطور قاطع و نهایی برش کند.

از طرف دیگر، جنبش سیاسی طبقه کارگر محصول تاریخی دموکراسی خرده بورژوازی بوده است. از میان جناح چپ رادیکالیزم ژاکوبین ها (۱۲)، گروهی برخاست و در مقابل مدافعان انقلاب بورژوازی و عوام فریبی های بورژوازی مبنی بر "برابری" و "برادری"، را افشا کرد. اولین نظریات سیاسی طبقه کارگر توسط بابوف (۱۳) و همراهانش در انقلاب فرانسه طنین افکند. مارکس و انگلس نیز خود در ابتدا به عنوان همکاران مطبوعات و جنبش چپ افراطی دمکراتیک خرده بورژوازی ظاهر شدند. لاسال (۱۴) و ویلهلم لیکنشت (۱۵) با انشعاب از نیروهای دمکرات رادیکال "مردم گریان"، نخستین سازمانهای سوسیال دمکرات را در آلمان بنیاد نهادند. پلخانف (۱۶)، پدر "مارکسیزم روسیه"، و پایه گذار جنبش سیاسی کارگری روسیه در ابتدا عضو سازمان مردم گرای "زمین و آزادی" بود. در انگلستان بنیاد گذاران جنبش سیاسی کارگری اکثراً از درون رادیکالیزم خرده بورژوازی برون آمدند.

همانطور که سندیکالیزم، جنبش کارگری را محدود می کرد، رادیکالیزم خرده بورژوازی نیز خود را نهایتاً در خدمت منافع تولید کنندگان کوچک مستقل قرار داد. عقاید خرده بورژوا رادیکال قرن ۱۹، طبقه کارگر را برای مبارزه پیگیر از منافع ویژه خود نهایتاً باز داشت. مارکس و انگلس از نخستین کمونیست هایی بودند که در سطح نظری و سیاسی از رادیکالیزم خرده بورژوازی، سازمان خود را جدا ساختند. آنان در سال ۱۸۵۰ در مورد سازمان های خرده بورژوا رادیکال چنین نوشتند:

"هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، بسوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه ی گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد. آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود و بسود خرده بورژوازی رادیکال و بضرر کامل پرولتاریا تمام می شود." ۱۷

بدین ترتیب جنبش سیاسی کارگری می بایستی هم از سازمان های خودانگیخته، و هم از حزب های خرده بورژوا بطور قاطع جدا شود. نخستین سازمانهای سیاسی طبقه کارگر نیز بر این اساس ساخته شدند. اما، به مجرد اینکه جنبش کارگری مستقل نخستین گام های حیات خود را بر داشت، قطب جاذبی برای همان خرده بورژوازی رادیکال شد. خرده بورژوازی رادیکال که قادر نیست در مقابل پرولتاریا از یک طرف و بورژوازی از سوی دیگر تشکل های خود را به وجود بیاورد، به تنها مرکز موجود معتبر، یعنی سازمان های سیاسی کارگران، روی می آورد. البته خرده بورژوازی رادیکال با عقاید، نظریات و ایدئولوژی خود وارد سازمانهای کارگری می شود. طبقاً در این مقطع از تاریخ نیز، مجدداً مسئله برش از این گرایش ها، برای مارکسیست های انقلابی، طرح شد. با این تفاوت که این بار در درون خود سازمان های کارگری این انشقاق بایستی صورت می گرفت.

در میان طبقه ی کارگر نه تنها عقاید خرده بورژوازی که حتی ایدئولوژی بورژوازی می تواند به سادگی رخنه کند. زیرا که ایدئولوژی حاکم در جامعه طبقاتی، ایدئولوژی هیئت حاکم است. بورژوازی از طرق مختلف تأثیرات نظری خود را بر کل جامعه می گذارد. بهمین ترتیب، در درون یک حزب کارگری، تفکیک میان رادیکالیزم خرده بورژوازی و جنبش سیاسی طبقه کارگر را نمی توان صرفاً در شکل ظاهری آنان نشان داد. رادیکالیزم خرده بورژوازی بسیاری از اصلاحات پیشنهادی نمایندگان طبقه کارگر را برای بهبود وضعیت وخیم اجتماعی می پذیرد و در بسیاری از مواقع، پیگیرتر از کارگران کمونیست به مبارزات ضد سرمایه داری دست می زند. آنچه رادیکالیزم خرده بورژوازی را از جنبش سیاسی طبقه کارگر متمایز می کند هدف های تاریخی این دو نیرو اجتماعی است. به گفته کارل مارکس در مانیفست، فقط کارگران کمونیست خواهان سلب مالکیت سرمایه داری و وسایل تولید هستند. صرفاً در برنامه طبقه کارگر محور طبقات، دولت و کلیه ی وجوه استثمار انسان ها به دست انسان ها، جای دارد. کارگران کمونیست برای تسخیر قدرت سیاسی و استقرار جامعه سوسیالیستی و تشکیل دیکتاتوری انقلابی (پرولتاریا) (مکراسی کارگری) (مبارزه پیگیر می کنند. اما، خرده بورژوازی رادیکال چنین برنامه ای را نمی پذیرد - اختلاف نیز بر سر همین مسئله است. مبارزه قاطع کارگران کمونیست بر محور برنامه انقلابی، آنان را از عقاید رادیکالیزم خرده بورژوازی سایر کارگران جدا می کند. کارل مارکس در مورد موقعیت خرده بورژوازی و وظایف پرولتاریا چنین می گوید:

“در حالی که از یکسو، سوسیالیزم تخیلی و مکتبی که کل جنبش را تابع یکی از لحظه های آن می کند، و فعالیت مغزی فضل فروشان را به جای تولید اجتماعی می نشاند، مبارزه انقلابی طبقات را با همه ضرورت های آن حذف می کند و در حالی که این سوسیالیزم مکتبی که در باطن کاری جز ایده آلیزه کردن جامعه ی موجود انجام نمی دهد... این سوسیالیزم را پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار می کند... پرولتاریا بیش و پیش تر به گرد سوسیالیزم انقلابی به گرد کمونیسم که برای آن بورژوازی نام بلانکی را اختراع کرده است جمع می شود. این سوسیالیزم همانا اعلام تداوم انقلاب است. همانا اعلام دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا همچون نقطه لازم گذار به الغاء کلیه ی روابط اجتماعی که متناظر این روابط تولیدند، به انقلاب در همه ایده هایی که نتیجه این روابط اجتماعی اند.” ۱۸

به سخن دیگر، تنها نیرو ای می تواند در مقابل انحراف های خرده بورژوازی رادیکال در درون جنبش کارگری ایستادگی کند، که جهت گیری مشخص انقلاب سوسیالیستی و برنامه انقلابی داشته باشد. به قول مارکس انقلابیونی که به گرد سوسیالیزم انقلابی جمع شده باشند. در واقع نخستین رهنمود سازماندهی حزب پیشتاز کارگری نیز در همین نکته مهم نهفته است.

آنچه (انقلاب کارگری) (سوسیالیستی) (را با سایر انقلاب ها متمایز می کند اینست که انقلاب کارگری برخلاف سایر انقلاب ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است.

انقلاب کارگری یک شورش خود انگیزه توده ها و یا یک قیام خود بخودی مردم نیست، بلکه یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتاری برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیه ی اشکال استثمار انسان هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه ی وسایل تولید و رهایی کلیه ی انسان ها از ستم

کنشی تحت جامعه طبقاتی است. سرمایه داری پیش شرط های عینی انقلاب را فراهم می آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط های ذهنی — یعنی آگاهی سوسیالیستی نیز ضروری است. آگاهی سوسیالیستی نوین برخلاف سایر انگیزه های جوامع ما قبل از سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی و نهایتاً رودرویی طبقه کارگر با سرمایه دار و شورش ها و طغیان های کارگری پدیده هایی هستند که در درون جامعه سرمایه داری بوقوع می پیوندند. اما صرفاً با عصیان و خشم توده ای نمی توان نظام سرمایه داری را از میان برداشت. طبقه کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آن هم تئوری انقلابی است. دانش سوسیالیستی که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط های ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است. بدون تئوری انقلابی و درک جامعه سرمایه داری جایگزین کردن آن غیرممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، براساس جنبش های خودانگیخته کارگری که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی قرار داشته، بوقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تردیونیونیستی (اتحادیه های کارگری (و یا حزب های توده ای کارگری و یا نهادهای علنی «ضد سرمایه داری» تحت تأثیر همین ایدئولوژی ها قرار دارند. مارکس، متکی بر این استدلال، می گوید که این قبیل سوسیالیزم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود. ۱۹ به سخن دیگر، طبقه کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی که ایدئولوژی هیئت حاکم است رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی انقلابی روی آورد.

اما این آگاهی سوسیالیستی انقلابی، و یا مجموعه برنامه کمونیستی، بطور خود بخودی و یا صرفاً از طریق فعالیت های اتحادیه های کارگری و نهادهای رادیکال علنی کارگری به پرولتاریا منتقل نمی شود. باید یک پیشروی کارگری که مظهر عالی ترین درجه آگاهی تجربه طبقاتی است، قادر به دستیابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه کارگر باشد. برای مجهز کردن کل طبقه کارگر به این برنامه، سازماندهی پیشرو کارگری ضروری است؛ و برای سازماندهی پیشروی کارگری نیاز به تشکیلات انقلابی، حزب پیشتاز کارگری است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تئوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه کارگر را در راستای سرنوشتی کل سیادت نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

در سال ۱۸۴۶ مارکس و انگلس دست به تشکیل نخستین سازمان بین المللی خود به نام «کمیته های مکاتبات کمونیستی» زدند. مرکز این کمیته ها در بروکسل بود که روابط خود را با کمیته های مشابه در بریتانیا، فرانسه، آلمان حفظ کرد. پس از مدتی، این کمیته ها با «اتحادیه عدالت — «یک انجمن مخفی بین المللی در آلمان — تماس برقرار کردند. وحدت بین کمیته های مذکور و «اتحادیه عدالت»، در سال ۱۸۴۷، اتحادیه کمونیست ها را پایه گذاشت. در فوریه ۱۸۴۸، بنا بر تقاضای اتحادیه، بیانیه کمونیست توسط مارکس و انگلس نگاشته شد. در این بیانیه برای نخستین بار ایده های اولیه مارکس در باره ی حزب کارگری به رشته تحریر درآمد. در بخش «پرولتاریا و کمونیست ها» چنین آمده است:

«رابطه کمونیست ها با پرولتاریا بطور کلی از چه شکلی است؟ کمونیست ها در مقابل سایر احزاب طبقه کارگر حزب (۲۰) جداگانه ای تشکیل نمی دهند. آنان منافعی جدا و جداگانه از پرولتاریا، بطور کلی، ندارند. آنان هیچگونه اصول افتراقی از خود به وجود نمی آورند تا بوسیله آن نهضت پرولتاریا را شکل داده، قالب گیری کنند. تنها دو نکته زیر کمونیست ها را از سایر احزاب طبقه کارگر مشخص می کند.

۱- کمونیست ها در مبارزات ملی پرولتاریای کشورهای مختلف، منافع مشترک کل پرولتاریا را، صرف نظر از تمام ملیت ها، خاطرنشان کرده، آن را جلوه گر می سازند.

۲- در مراحل مختلف که مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی، در طول رشد خود، باید از آن بگذرد، کمونیست ها همیشه و در همه جا از منافع نهضت، بطور کلی، جانبداری می کنند.

به همین دلیل کمونیست ها از یکسو، یعنی در عمل، پیشرفته ترین و عزم جزم کرده ترین بخش حزب های طبقه کارگر هر مملکت را تشکیل می دهند، و در واقع بخشی هستند که دیگران را به حرکت در می آورند؛ و از سوی دیگر، یعنی از دیدگاه نظری، آنان نسبت به توده عظیم پرولتاریا این امتیاز را دارند که به روشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج نهایی و کلی نهضت پرولتاریا را درک می کنند.

هدف فوری و فوری کمونیست ها همان است که همه حزب های پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیدات بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا.^{۲۱}

در اینجا مارکس و انگلس، در مقابل افرادی که ایده تشکیل گروه های کوچک "توطئه گرایانه" و جایگزین کردن خود به جای کل طبقه کارگر را تبلیغ می کردند، مردود اعلام کرده و رابطه کمونیست ها را با طبقه کارگر توضیح دادند. هم چنین، آنان در مورد بین المللی بودن جنبش کارگری تأکید اخص کردند. اما در این نوشته ها، هنوز بطور دقیق، مفهوم حزب کارگری بیان نشده بود، زیرا که مسئله ساختن حزب مشخص کارگری هنوز در جنبش مطرح نبود. تجربه انقلاب های ۱۸۴۸، بخصوص در آلمان، و ضعف "اتحادیه کمونیست" در دخالت متشکل و مؤثر در قیام های توده ای آن دوره، مفهوم سازماندهی را در نوشته های مارکس تکامل داد. در پائیز ۱۸۴۹ مارکس که در لندن در تبعید بسر می برد، «کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست» را برای بازسازی سازمان خود تشکیل داد.

مارکس و انگلس، پس از تجربه انقلاب های ۱۸۴۸ در اروپا صریحاً به ایجاد سازمان مخفی و محکم پیشروی کارگری (نمایندگان عالی ترین درجه آگاهی طبقاتی (و متمایز از نمایندگان نظریات و طرز تفکر خرده بورژوایی رادیکال در درون جنبش کارگری، اشاره کردند. مارکس در آغاز انقلاب ۱۸۴۸ چنین نوشت:

"اتحادیه کمونیست که در گذشته سازمانی محکم بود به شدت ضعیف شده است. بخش عمده ای از اعضا که مستقیماً در جنبش شرکت داشتند، تصور کردند که زمان کار تجمع های مخفی سپری شده و بایستی به فعالیت های علنی اکتفا کرد. برخی از واحدهای محلی رابطه خود را با کمیته مرکزی (رهبری) سست کردند و به تدریج به خواب رفتند. در حالی که حزب دمکراتیک، حزب خرده بورژوایی، بیشتر و بیشتر در آلمان سازمان یافته است، حزب کارگری در حال از دست دادن پایه محکم خود است. و در بهترین حالت به جز در چند منطقه برای انجام کارهای محلی، فعال و سازمان یافته نیست. در نتیجه، جنبش عمومی کاملاً زیر نفوذ رهبری دمکرات های خرده بورژوا قرار گرفته است. به این وضعیت نمی توان ادامه داد، باید استقلال کارگران را مجدداً برقرار کرد."^{۲۲}

همانطور که مشاهده می شود، نزد مارکس "سست شدن" تشکیلاتی سازمان کارگری، مترادف بود با قرار گرفتن آن زیر سلطه اندیشه های رهبری خرده بورژوایی. انگلس نیز چنین استدلالی ارائه می داد :

"مدت هاست که هیچ توهمی در باره ی این واقعیت ندارم که بالاخره یک روز در حزب جدل با افرادی که اعتقادات بورژوایی دارند، در خواهد گرفت و انشعابی میان جناح راستگرا و چپگرا پیش خواهد آمد."^{۲۳}

طی ۱۴ سال بین ۱۸۶۴-۱۸۵۰، مارکس و انگلس دخالت زیادی در امور ساختن حزب کارگری نداشتند. در این دوره، مارکس مشغول نگارش کتاب سرمایه بود. در عین حال برای روزنامه های «چارتیست ها» در بریتانیا مقاله نوشت. طی این زمان، انجمن ها و کلوب های متعددی تحت نفوذ سوسیالیست های تخیلی و طرفداران ژاکوبین ها شکل گرفتند، که مارکس و انگلس در آنان شرکت فعال نداشتند. در این دوره به علت فروکش مبارزات کارگری اروپایی در اثر شکست انقلاب های ۱۸۴۸، سازمان های کارگری قابل ملاحظه ای ایجاد نشدند؛ و وضعیت عینی نیز برای چنین تشکل هایی وجود نداشت.

در سپتامبر ۱۸۶۴، مارکس به جلسه انجمن بین الملل کارگران در لندن دعوت شد و با شرکت در آن جلسه، فعالیت تشکیلاتی خود را در درون جنبش کارگری از سر آغاز کرد. این انجمن طی دوره ای به علت آغاز بحران های اقتصادی در سطح اروپایی و مبارزات بین المللی کارگران، توسط چند اتحادیه کارگری - بخصوص در بریتانیا و فرانسه - تأسیس شده بود. اما، گرایش های شرکت کننده در این انجمن عمدتاً از طرفداران «مازینی» از ناسیونالیست های ایتالیایی، پرود اصلاح طلبان فرانسوی و اوون از سوسیالیست های تخیلی انگلیسی، تشکیل شده بودند. مارکس که مسئولیت نگارش اصول این انجمن را به عهده گرفته بود، در دفاع از مواضع طبقه کارگر، به انحراف های موجود برخورد کرد. اظهارات معروفی مانند «رهایی طبقه کارگر فقط توسط خود طبقه کارگر عملی است»، در پاسخ به انحراف های ماجراجویان شبه ژاکوبینی که متمایل بودند که خود را جایگزین طبقه کارگر کنند، بود؛ و یا «رهایی طبقه کارگر نه امر محلی و نه ملی است، بلکه یک مسئله اجتماعی است که در سطح بین المللی قابل تحقق است»، در پاسخ به انحراف های ناسیونالیستی موجود، در «اصول» انجمن، توسط مارکس تأکید شده بود.

با آغاز موج اعتصاب های کارگری و تعمیق بحران اقتصادی سرمایه داری ۱۸۶۶-۶۷، مارکس موقعیت خود را در درون بین الملل اول، در مقابل گرایش های انحرافی، مستحکم تر کرد. مارکس در درون رهبری بین الملل، «شورای عمومی»، و در کنگره ها، قطعنامه های مبنی بر سیاست های سوسیالیستی را گذراند. برای نمونه، در کنگره، (لوزان) ۱۸۶۷، طرح شد که: «رهایی اجتماعی کارگران از راهی سیاسی آنان جدا نپذیرد است». همچنین در کنگره بروکسل (۱۸۶۸)، سیاست های طرفداران پرودن شکست خورد. در کنفرانس لندن ۱۸۷۱ ترمیم پراهمیتی به اصول انجمن داده شد: «در تقابل با قدرت اشرافی طبقات دارا، پرولتاریا تنها زمانی قادر است که به مثابه یک طبقه عمل کند که خود را در یک حزب سیاسی - علیه کلیه ی حزب های طبقات دارا - متشکل کند.

این عمل، پیروزی طبقه کارگر را در راستای انقلاب سوسیالیستی و هدف نهایی آن، یعنی الغاء همه طبقات، تضمین می کند».

اما با وجود مبارزات سیاسی مارکس علیه گرایش های انحرافی موجود، و تصویب برنامه انقلابی، بین الملل اول هرگز نتوانست به یک حزب بین المللی کمونیستی تبدیل شود. بخش های مختلف در کشورهای مختلف هر یک تحت تأثیر گرایش های انحرافی موجود قرار گرفته بودند. مارکس خود اعتقاد داشت که باید «گذاشت تا هر بخش آزادانه برنامه خود را تکامل دهد» (۲۴) (نتیجه عملکرد چنین روشی این بود که افرادی نظیر میخائیل باکونین و طرفدارانش در حزب آنارشستی «اخوان بین الملل»، به بین الملل اول پیوستند. این عده که خواهان از میان برداشتن فوری دولت، ارث و امتناع از سیاست برای جنبش کارگری بودند، بین الملل را با ماجراجویی و توطئه گری به بن بست کشاندند. مبارزه باکونین علیه شورای عمومی بین الملل، بحران بین الملل را عمیق تر کرد. با شکست کمون پاریس، کلیه ی سازمان های کارگری در سطح بین المللی مورد حمله ارتجاع قرار گرفتند. بین الملل اول نیز به تدریج به پایان زندگی خود رسید.

اما در این دوره، مارکس و انگلس "سر ترکه" را در مقابل مخالفان خود بیش از حد بسوی تأکید بر مبارزات اقتصادی طبقه کارگر خم کردند. انگلس کارنامه مداخلات خود و مارکس را در این دوره، طی نامه ای به «بلوک» در «۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰» چنین ارائه می دهد:

"مارکس و من تا حدودی در باره ی تأکید بیش از اندازه جوانان بر مبارزات اقتصادی، مقصریم. ما مجبور بودیم اصول اساسی را در مقابل مخالفان خود ذکر کنیم - کسانی که آن مبارزات را انکار می کردند. و ما هیچ وقت، زمان، مکان و فرصت آن را نیافتیم که بر دیگر عناصر مبارزاتی نیز تأکید کنیم".

از سال ۱۸۷۲ به بعد مارکس و انگلس درگیری تعیین کننده ای در شکل گیری حزب های کارگری نداشتند. بخصوص مارکس به علت بیماری اش بیشتر به فعالیت های تئوریک پرداخت. در این دوره، سازمان های توده ای کارگری سوسیال دمکرات، بخصوص در آلمان، شکل گرفتند. با ظهور این حزب ها، عقاید رفرمیستی نیز به درون آنان نفوذ کردند. در این مقطع تأکید نوشته های مارکس و انگلس بر استقلال برنامه ای این حزب ها و پاکیزه نگهداری آنان از نفوذ رفرمیزم بود. انگلس در ۲۱ ژوئن ۱۸۷۳ به بیل چنین نوشت:

"تأییدی تحت تأثیر فریادهای "وحدت طلبانه" قرار گرفت... یک حزب می تواند با انشعاب و دوام آوردن در مقابل آن به پیروزی برسد".

در اینجا منظور انشعاب از رفرمیست ها بود. همچنین، در سال ۱۸۷۵ به محض اتحاد طرفداران لاسا با حزب سوسیال دمکرات و تشکیل حزب کارگری سوسیال دمکراتیک در آلمان، مارکس در نقد برنامه گتا، برنامه رفرمیستی این حزب متحد را به باد انتقاد گرفت. در این نوشته استقلال برنامه کمونیستی از نظریات رفرمیستی تأکید شده بود. اما، متأسفانه مبارزات مارکس و انگلس از رشد سازمان های توده ای رفرمیستی جلوگیری نکرد، و پس از مرگ مارکس و انگلس این حزب های توده ای به آلت دست بورژوازی تبدیل شدند.

همانطور که در بالا اشاره شد، مسئله مارکس و انگلس عمدتاً در راستای ایجاد حزبی مستقل از انحراف های خرده بورژوایی و رفرمیستی بوده است. مارکس و انگلس در مبارزات خود با انحراف های موجود، مجبور بودند که از حزب های توده ای و مبارزات اقتصادی آنان دفاع کنند. اما، این هرگز به این مفهوم نبود که آنان مدافع حزب های بی درو پیکر رفرمیستی بودند. همانطور که اشاره شد، در مقاطع مشخص بر استحکام و اتکاء بر اعضاء قابل اعتماد در درون حزب کارگری تأکید کردند. ریشه های نظریات سازماندهی حزب پیشتاز کارگری لنین در تداوم نظریات مارکس و انگلس بود.

بخش سه

نکات اساسی حزب پیشتاز کارگر

انگیزه اصلی ایجاد حزب پیشتاز کارگری، در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقه کارگر دارد. در درون طبقه کارگر به مفهوم عام کلمه، حتی در وضعیت عادی سرمایه داری، توده های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوایی قرار می گیرند. در درون طبقه کارگر به راحتی و سرعت گرایش های رفرمیستی، ممانعت جو، فرصت طلب و خرده بورژوایی ظاهر می گردند، که در تقابل با منافع درازمدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاست های بورژوازی کمک می رسانند. بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهادهای وابسته به آن (حکومت، قوای قضایی، مجریه و مقننه؛ رسانه های عمومی؛ مساجد؛ نهادهای کارگری وابسته به رژیم مانند خانه کارگر و غیره) و تمام امکانات مالی و انتظامی؛ به این ناهمگونی دامن می زند. هر چه طبقه

کارگر متفرق تر، ناهمگون تر و بحران زده تر باشد؛ استیلای سرمایه داری درازمدت تر خواهد بود. باید یادآور شد که دولت سرمایه داری تنها با روش سرکوب و کشتار حاکمیت خود را اعمال نمی کند؛ که از روش های دیگری، مانند نفوذ سیاسی در درون تشکل های توده ای و علنی کارگری، نیز استفاده می کند.

بنابر این تا زمانی که نظام سرمایه داری در جامعه مستقر باشد؛ احزاب علنی و توده ای کارگری هرگز نمی توانند به یک حزب کارگری رزمنده، کارا و پرنفوذ میل گردند. به سخن دیگر، حزبی که هدفش تدارک و سازماندهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید خود را به صورت غیرعلنی سازمان دهد (البته تا دوره اعتلای انقلابی). لازم به توضیح نیست که سازمان های علنی توده ای مانند سندیکاها، اهداف و مقاصد خود را در راستای امور صنفی و سیاسی حول مطالبات صنفی و دموکراتیک دنبال می کنند و در تناقض با حزب پیشتاز کارگری نیستند.

در نتیجه؛ هدف اساسی حزب پیشتاز انقلابی در ابتدا، این نیست که کل طبقه کارگر را به خود جلب کند. هدف اساسی، جلب آگاه ترین عناصر و یا پیشروی کارگری است. اما در عین حال، حزبی که قصد جلب آگاه ترین انقلابیون طبقه کارگر را دارد، نمی تواند یک حزب «روشنفکران» که خارج از طبقه قرار گرفته و صرفاً دستور عمل صادر می کند، باشد. حزب پیشتاز کارگری باید محور فعالیت های خود را در درون تشکل های و محافل کارگری متمرکز کند. چنین حزبی باید متشکل از ترکیب «کارگر روشنفکران» (کارگران پیشرو) و «روشنفکر کارگران» (روشنفکرانی که در گفتار و کردار در جبهه کارگری قرار گرفته و مورد تأیید کارگران پیشرو قرار دارند)، متشکل شده باشد. صرفاً از طریق این پیوند و مداخله مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده هاست که حزب پیشتاز عملاً حقانیت رهبری توده ها را به دست می آورد. حقی که به هیچ وجه نمی تواند از پیش اعطاء شده قلمداد شود. هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تأیید کارگران نباشد، محکوم به شکست است. برای سوسیالیست های انقلابی مسئله ساختن یک حزب کارگری مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است. چنین اعتمادی صرفاً با مداخله روزمره فعالان حزب در جنبش کارگری به دست می آید. زیرا که توده های کارگر نه از طریق مطالعه، نه از طریق تبلیغات شفاهی رادیو تلویزیونی و اینترنتی؛ بلکه فقط از راه تجربه خود، از فعالان انقلابی شناخت به دست می آورند. در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزه واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تأثیرگذاری و جمع بندی تجارب آنان وجود ندارد». تنوری «های تدوین شده در اطاق های در بسته و یا تشکیل سازمان های کارگر، کمونیست و انقلابی بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان، همه فاقد ارزش هستند.

در عین حال، این حزب نمی تواند دنباله رو کل طبقه کارگر باشد، زیرا که کل طبقه کارگر الزماً به سیاست های درست همزمان با هم دست نمی یابد. حزب پیشتاز انقلابی، برنامه خود را از درون جنبش عملی کارگری و تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین المللی استنتاج می کند. این برنامه در درون جنبش کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته و نهایتاً برای مداخلات بعدی تدقیق می یابد. برنامه طبقه کارگر برای امر دخالتگری در مسائل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای کسب قدرت سیاسی، توسط طبقه کارگر از درون یک سازمان علنی نمی تواند ظاهر گردد؛ زیرا کل طبقه کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن یک حزب کارگری و تدوین یک برنامه انقلابی جامع نیست. عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی با سرعت در درون حزب های توده ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف های رفرمیستی می کنند. تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین المللی نشان داده که برای جلوگیری از نفوذ

عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیشتاز کارگری ضروری است. اتکا به سازمان های بی درو پیکر کارگری (به ویژه در کشورهای نظیر ایران - حتی با پسوند «ضد سرمایه داری» و «لغو کارمزدی» ۲۵، پیچیدن نسخه برای شکست انقلاب آتی است. حتی اگر این احزاب متشکل از ترکیبی از سازمان های کمونیستی، دمکرات و انقلابی باشند؛ تغییری در ماهیت آن داده نمی شود. سازماندهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت بورژوایی و گرایش های خرده بورژوا صورت بگیرد.

البته باید وجه تمایزی مابین طبقه کارگر بطور اعم و کارگران پیشرو بطور اخص قائل شد. پیشروی کارگری - رهبران طبیعی و عملی طبقه کارگر - از آگاهی بالاتری از کل طبقه کارگر برخوردارند، زیرا که برخلاف توده طبقه کارگر، این قشر بطور پیگیر در جزر و مد، افول و اعتلای مبارزات کارگری بطور فعالانه درگیر است. بدیهی است که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامه انقلابی، بدون دخالت حزب پیشتاز کارگری، است. اما، اولاً کسب آگاهی سوسیالیستی به سرعت و دقتی که توسط یک حزب پیشتاز کارگری به آن منتقل می شود نخواهد بود، زیرا رهبران عملی طبقه کارگر به علل درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جذب کلیه ی نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین المللی در اسرع وقت نخواهند بود. اضافه بر این در مواقعی کارگران پیشرو عقب تر از کارگران می افتند و برخوردهای بورکراتیک پیدا می کنند (مانند وضعیت کنونی کارگران پیشرو). (۲۶) ثانیاً به علت ارتباط تنگاتنگ پیشروی کارگری به کل طبقه کارگر، همواره خطر عقب نگه داشتن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیشرو توسط توده کارگر وجود خواهد داشت. البته پیشرو کارگری چنانچه در انزوا و بدون امر دخالتگری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی خواهد بود. اما، در آن صورت خطر آن وجود خواهد داشت که همان قشر پیشروی کارگری مبدل به «روشنفکران» بی ارتباط با جنبش گردد. بهر رو، قشر پیشرو تا زمانی «پیشرو» است که اتصال ارگانیک و روزمره خود را با کل طبقه کارگر حفظ کند.

بنابر این، حزب پیشتاز کارگری، از دو اصل تفکیک ناپذیر از یکدیگر تشکیل شده است. از یکسو، تشکل کارگران سوسیالیست انقلابی در یک حزب مجزا از توده ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامه انقلابی؛ و از طرف دیگر درگیری نزدیک و روزمره این حزب با جنبش ها و مبارزات ویژه و خودانگیخته کارگری. به سخن دیگر، حزب پیشتاز کارگری، در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه (به منظور مبارزه با رفرمیسم) بوده؛ و هم خواهان پیوند مبارزاتی و عملی با طبقه کارگر (برای مداخله در مسایل روزمره کارگری) می باشد. چنین حزبی نیز مانند هر پدیده اجتماعی از وحدت تضاد تشکیل می شود. جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می شود. زیرا که از یکسو، حزب پیشتاز بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بورکراتیک توسط «رهبران خودسر و بی اعتبار» می شود؛ و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیشرو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی کمونیستی در آگاهی طبقه کارگر (که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوایی و اسیر ایدئولوژی بورژوایی است)، منجر می شود. تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعه سرمایه داری؛ ایجاد یک حزب غیر علنی متشکل از بهترین عناصر پیشروی کارگری است.

رعایت دمکراسی در حزب کارگری

حزب پیشتاز انقلابی به علت دخالت مستقیم و نزدیکی که در درون طبقه کارگر ایجاد می کند باید از دو خصوصیت ویژه نیز برخوردار باشد. این حزب باید از لحاظ درونی کاملاً دموکراتیک باشد. حزبی که قرار است بطور روزمره در جنبش کارگری دخالت کند باید از محیطی دموکراتیک برخوردار باشد، تا کلیه ی اعضاء بدون محدودیت های تشکیلاتی هرگونه اختلاف نظر را آزادانه به بحث گذاشته و در مورد آن سیاست ها تصمیم های جمعی اتخاذ کنند. حزبی که دموکراسی درونی نداشته باشد و صدای مخالفان را به هر دلیل خفه کند و یا با اتهام زنی ها و بهانه های تشکیلاتی، اجازه بروز اختلاف ها را ندهد، محققاً نمی تواند به یک حزب پیشتاز انقلابی تبدیل شود.

از سوی دیگر، این حزب باید مرکزیت داشته باشد. نظریات متفاوت قشرهای مختلف جامعه، از طریق اعضاء بایستی به درون این حزب وارد شده و بطور متمرکز به بحث گذاشته و جمع بندی شود. پس از بحث ها؛ تصمیمات در سطح جامعه به اجرا گذاشته می شود. این عمل ضروری است، زیرا حزب پیشتاز که قرار است امر سازماندهی کارگران را بر عهده داشته باشد؛ نمی تواند به یک کانون بحث و تبادل نظر صرف مبدل گردد. تحولات در جامعه سریعاً اتفاق می افتند و حزب باید سریعاً به آن مسائل پاسخ دهد. حزب پیشتاز کنگره های مرتب تشکیل می دهد (در وضعیت عادی حداقل سالی یک بار) و پس از دوره ای از بحث های کتبی و شفاهی پیشا کنگره، حزب در کنگره بایستی تصمیمات نهایی که منعکس کننده نظریات اکثر اعضاء هست را اتخاذ کند. این تصمیمات نیز باید تا کنگره بعدی توسط کلیه ی اعضاء در سطح جامعه به اجرا گذاشته شوند. این روش از تصمیم گیری به هیچ وجه «بوراکراتیک» نیست که تجارب متفاوت فعالان پیشروی کارگری را متمرکز کرده و پس از بحث های کتبی و شفاهی کافی، به مرحله تصمیم گیری می گذارد. چنانچه این روند صورت نپذیرد هرج و مرج تشکیلاتی غالب شده و حزب از امر دخالتگری محروم مانده و موقعیت های حساس را از دست می دهد. آن روی سکه این هرج و مرج تشکیلاتی، روش بوروکراتیک است که تصمیمات توسط عده ای معدود پشت پرده صورت گرفته می شود.

حفظ استقلال و اتحاد با سایر گرایش ها

حزب پیشتاز کارگری، نماینده منافع تاریخی طبقه کارگر است. این حزب تحت هیچ وضعیتی نمی بایستی استقلال سیاسی خود را از طریق اتحاد سیاسی با حزب های رفرمیستی، خرده بورژوازی و سائتریستی از دست بدهد. البته این اصل به مفهوم عدم ایجاد اتحاد براساس عمل مشترک با حفظ اعتقادات و برنامه خود نیست. زیرا که:

اول، حزب پیشتاز باید با حفظ برنامه خود به مسائل مرکزی زحمتکشان بر علیه دولت سرمایه داری پاسخ مساعد دهد. پراکندگی و چند دستگی قشرهای تحت ستم در جامعه یکی از مسائل محوری زحمتکشان است. حزب پیشتاز انقلابی باید در راستای ایجاد اتحاد میان کلیه ی زحمتکشان مبادرت کند. کارگران صنعتی و کشاورزی، دهقانان فقیر، اقلیت های ملی، زنان، دانشجویان و غیره، همه به درجات مختلف تحت ستم دولت مرکزی قرار می گیرند. دولت مرکزی همواره در حال ایجاد افتراق بین قشرهای تحت ستم جامعه است. یکی از وظایف حزب پیشتاز انقلابی هم آهنگ کردن فعالیت های این قشرها علیه دولت سرمایه داری است.

دوم، از آنجایی که کل طبقه کارگر الزاماً به عقاید سوسیالیستی گرایش پیدا نمی کند (برخی به سازمان های لیبرالی و خرده بورژوازی و بعضی به سندیکاهای کارگری و عده ای به فردگرایی تمایل پیدا می کنند)، وظیفه حزب پیشتاز اینست که براساس اصل «جبهه واحد کارگری»، اتحاد عمل هایی با

سایر سازمان ها (حتی با برنامه های غیر سوسیالیستی) که در درون آنان کارگران متشکل شده اند، ایجاد کند.

سوم، حزب پیشتاز انقلابی، در تجمع ها و تشکل های مستقل کارگری که تحت نفوذ عقاید غیرسوسیالیستی است شرکت فعال خواهد داشت. حزب پیشتاز در هر محفل و تجمعی که کارگران شرکت کنند (سندیکا و اتحادیه و غیره)؛ بایستی حاضر و فعال باشد و هیچ فرصتی را از دست ندهد. در واقع در وضعیت آتی ایران یکی از روش های ساختن حزب پیشتاز کارگری امر دخالتگری در میان تجمعاتی است که توده های کارگر در آن شرکت دارند - بر اساس یک اتحاد عمل سراسری.

مؤخره

اکنون چه باید کرد؟

با توجه به تغییر تناسب قوا در درون جنبش کارگری و جهت گیری دولت سرمایه داری ایران به سوی دول غربی و ایجاد گشایش هایی برای فعالیت مشخص تر و عمیق تر سیاسی (صرفنظر از انتخابات اخیر احمدی نژاد و دعوای زرگری کنونی با امپریالیزم) ۲۷، جنبش کارگری نیاز به تدارکات مشخص تر از پیش در جهت امر دخالتگری دارد. به سخن دیگر وضعیت عینی برای تدارک ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری، در راستای استقرار یک حکومت کارگری، فراهم می آید. اما؛ یکی از عوامل بازدارنده عمده امروزی بر سر راه سازمانیابی کارگران عدم آمادگی خود پیشروی کارگری برای متشکل کردن کارگران است. حذف گرایی و انحصارگرایی در درون کارگران پیشرو بسیار رواج دارد و به یک امر عادی و قبول شده مبدل گشته است. هیچ گرایشی چشم دیدن مخالفان خود را نداشته و به محض بروز کوچکترین اختلاف نظری، به جای تحمل نظریات مخالف و در عین حال حفظ اتحاد عمل علیه دولت سرمایه داری، در ابتدا اتهام زنی ها آغاز می شود و سپس مسئله به حذف گرایی و نهایتاً دشمن ورزی علیه یکدیگر خاتمه می یابد. به جای تقویت اتحاد عمل کارگری با احترام متقابل به عقاید یکدیگر؛ اقدامات کارگری با عمده کردن اختلافات سیاسی، به افتراق مبدل می گردد. به جای تدارک اقدامات اثباتی ضد دولت سرمایه داری در اتحاد با یکدیگر و در کنار یکدیگر؛ فعالیت ها از روی چشم و هم چشمی و در مقابل یکدیگر سازمان می یابند. این روش از کار یک انحراف عمیقی در درون جنبش کارگری است که باید هرچه سریع تر اصلاح گردد، وگرنه عوارض مخرب و جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت. ۲۸

کارگران پیشرو امروز به دو دسته تقسیم می گردند. از یکسو، کارگران پیشرو سنتی که در دوره پیش نقش تعیین کننده ای در تداوم فعالیت های کارگری ایفا کرده و به مثابه رهبران عملی توسط سایر کارگران شناخته شده اند. از سوی دیگر، کارگران پیشتاز و جوانان کارگر، که گرچه از تجربه دسته اول برخوردار نبوده، اما در صحنه سیاسی حاضر و فعال هستند. بدیهی است که باید به نقش پیشین کارگران پیشرو سنتی ارج نهاد. آنها در دوران بسیار مشقت بار و دشواری توانستند تداوم مبارزات کارگری را با ایثارگری و از خودگذشتگی حفظ کنند. اما با باز شدن افق ها سیاسی و گشایش های نوین؛ کارگران پیشرو سنتی توان تطابق دادن خود به وضعیت کنونی را از دست داده اند. آنها درهای تشکیلاتی خود را از ترس از دست دادن موقعیت پیشین شان، بر روی کارگران جوان محکم بسته اند. در نتیجه ناخواسته از مسببین اصلی افتراق و چند دستگی شده اند. عده ای را به علت «روشن فکر» بودن حذف می کنند، و برخی را به علت اعتقادشان به ساختن «حزب» کنار می گذارند. عده ای را به عنوان عقاید «سندیکالیستی» محکوم می کنند و برخی را به علت وابستگی به یک «سازمان خاص» طرد می کنند. به جای تمرکز بر تقویت بزرگترین جبهه ضد سرمایه داری، آنها انرژی خود را بر تفتیش عقاید و مرزبندی های کاذب و غیراصولی نهاده اند.

بدیهی است که با وضعیت و روحیه کارگران پیشرو سنتی؛ تدارک ایجاد یک اتحاد عمل سراسری ساده همراه با آنان عملی نیست؛ چه رسد به ایجاد «حزب پیشتاز کارگری». «روند حزب سازی بایستی همراه با کارگران پیشتاز و جوانان کارگر؛ انجام گیرد. جوانانی که از یکسو در صف مقدم جبهه ضد سرمایه داری؛ و از سوی دیگر در مقابل بورکراسی در جنبش کارگری قرار گرفته اند. در دوره کنونی، تدارک و ساختن یک «حزب پیشتاز کارگری»، بدون مقابله شدید با انحرافات فرقه گرایانه و انحصارگرایانه عملی نیست. امروز، ساختن چنین حزبی، همراه با جوانان جنبش کارگری، به استراتژی اصلی جنبش کارگری مبدل گشته است. در دوره کنونی مبارزه ضد سرمایه داری کارگران و تلاش در راه ایجاد تشکل های مستقل کارگری و استقرار دموکراسی کارگری در درون جنبش کارگری، با ساختن «حزب پیشتاز کارگری»، پیوند خورده است.

بدون ایجاد نطفه های اولیه این حزب، گام ها ضد سرمایه داری کارگران با در دست کارگران پیشروی سنتی به کجراه می رود و یا با ندانم کاری ها و خرده کاری ها و فرقه گرایی های آنان مسدود می گردد. تنها تدارک و تحقق چنین حزبی است که می تواند جنبش کارگری را از بن بست کنونی خارج کرده و راه را برای مبارزه تا «سرنگون کردن سیادت بورژوازی و حاکمیت کارگری؛ هموار کند. مسئله محوری کارگران پیشتاز رادیکال، یافتن ابزاری است که مبارزات کارگری را از جرقه به شعله مبدل کند. به سخن دیگر مسئله مرکزی ایجاد «مشعل کارگری» یا حزب پیشتاز کارگری است!

امروز زمان جبهه گیری ها و قطب بندی ها در درون جنبش کارگری فرا رسیده است. کارگران پیشرو جوان و متعهد؛ کارگران سوسیالیست انقلابی؛ برای تدارک این نطفه اولیه بایستی خود را از لحاظ نظری و عملی آماده کنند. اما برای ایجاد حزب پیشتاز کارگری نیاز به دوره ای از تدارکات است. حزب کارگری را نمی توان از یکسو، به شکل قیم مآبانه و بدون دخالتگری در درون جنبش کارگری، و بدون کارگران پیشتاز، ایجاد کرد. اما از سوی دیگر، در این دوره تدارکاتی نمی توان در انتظار ناجیانی نشست که توان رهبری جنبش کارگری را از دست داده و مبدل به بورکرات های کارگری شده اند. این دوره تدارکاتی می تواند از هم اکنون با ایجاد یک گرایش سیاسی متکی بر یک ساختار دموکراتیک و اهداف و اصول رادیکال کارگری آغاز گردد.

از اینرو پیشنهادات زیر برای بحث و تبادل نظر با فعالان و مبارزان کارگری؛ ارائه داده می شود. این پیشنهادات عمده خطاب به فعالان کارگری است که با ضرورت ایجاد حزب طبقه کارگر توافق داشته، و مرزبندی خود را عملاً از یکسو با گرایشات شبه آنارشیستی و سندیالیستی، و از سوی دیگر با سازمان های سنتی نشان داده اند.

گام های عملی پیشنهادی برای تدارک ایجاد حزب پیشتاز کارگری:

نخستین گام؛ تشکیل یک کمیته تدارکاتی موقت برای تأسیس یک گرایش سیاسی است. این گرایش «حزب پیشتاز کارگری» نیست و الزاماً به خودی خود، و به تنهایی به «حزب پیشتاز کارگری» مبدل نمی گردد. هدف تشکیل آن صرفاً تدارک ایجاد حزب است. بیشتر شباهت به «جبهه «ویژه ای از «اعلان کارگری مدافع ساختن حزب کارگری» دارد. اما در عین حال همانند یک گروه سیاسی دارای برنامه، اساسنامه و اعضا است؛ و دخالتگر در امور کارگری.

گام دوم؛ بحث و تبادل نظر و توافق حول اهداف و اصول ۲۹. برنامه عمومی و اساسنامه گرایش است. این روند می تواند در ابتدا به شکل مکتوب از طریق یک بولتن بحث درونی انجام گیرد و سپس در نشریه گرایش انتشار یابد.

گام سوم؛ اعلام موجودیت گرایش و انتشار یک نشریه کارگری و تعیین نام و نشریه گرایش است.

گام چهارم؛ دخالتگری عملی در درون جنبش کارگری؛ بر اساس اتحاد عمل کارگری همراه با سایر گرایش‌های کارگری و متحدان بین‌المللی جنبش کارگری ایران است. لازم به ذکر است که گرایش یک ساختار کاملاً دموکراتیک و با به رسمیت شمردن اختلافات نظر حق گرایش ایجاد می‌شود. تمامی بحث‌ها در مورد اهداف و اصول (برنامه)، اساسنامه، گزارش‌های فعالیت‌ها در نشریه رو به جنبش انتشار خواهد یافت. گرایش بنا بر ماهیت خود و وضعیت کنونی حاکم بر جامعه ایران؛ فقط می‌تواند یک تشکیلات مخفی و غیر علنی باشد. از فعالان جنبش کارگری و جوانان مبارز ایران که با چشم انداز ایجاد حزب پیش‌تاز کارگری توافق دارند؛ درخواست می‌شود که در این راستا پیش قدم شده و در دوره تدارکاتی نقش تعیین‌کننده ایفا کنند.

دسامبر ۲۰۰۵ - آذر ۱۳۸۴

۱- اخگر، شعله را می‌افروزد «شعار نشریه» اخگر یا ایسکر در دوره لنین ۱۹۰۲ بود. اما از منظر بلشویزم بر افروخته نگه‌داشتن شعله، نیاز به حزب پیش‌تاز کارگری یا «مشعل کارگری» به مثابه ابزار سازماندهی کارگران دارد.

۳- خطابه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست - «کارل مارکس و فردریک انگلس مارس ۱۸۵۰، از کتاب «انقلاب‌های ۱۸۴۸» به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۲۴

۴- نمایندگان فکری این نظریات انحرافی در ایران آقایان جعفر عظیم‌زاده، حسین اکبری و در خارج آقای یداله خسرو شاهی است (نقد‌های متعددی به این افراد توسط نویسندگان این مقاله نوشته شده است - رجوع شود به سایت میلیتانت).

۵- نمایندگان فکری این نظریات انحرافی در ایران آقای محسن حکیمی و در خارج آقای ناصر پایدار است و مطالبه به اصطلاح رادیکال‌شان: لغو کار مزد است - نقد‌های متعددی به محسن حکیمی و نظریاتش توسط نویسندگان این مقاله نوشته شده است، و نقد‌هایی توسط سایر رفقا به ناصر پایدار - رجوع شود به سایت میلیتانت.

۶- در این طیف از حزب کمونیست کارگری «حمید تقوایی و کورش مدرسی»؛ حزب کمونیست ایران (ابراهیم علینزاده)؛ سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر (محمد رضا شالگونی) و سکت‌های بی‌شمار سائنتیستی، شبه مائونیستی و استالینیستی که با نام‌های «حزب»، «سازمان» و «اتحاد» و غیره ظهور کرده‌اند، می‌توان نام برد) نقد‌هایی به نظریات انحرافی این احزاب و افراد توسط نویسندگان این مقاله نوشته شده است - رجوع شود به سایت نقد.

۷- تجدید نظر در برنامه سوسیال دموکراسی در اتریش، نشر عصر جدید، سال ۲۰، جلد اول، شماره ۱۸ اکتبر ۱۹۰۱، صفحات ۸۰-۷۹

۸- چه باید کرد (لنن) مارس ۱۹۰۲، منتخب آثار به فارسی، جلد اول، صفحات ۲۷۸-۲۷۷

۹- البته به اعتقاد نگارنده این مقاله؛ حتی در آن زمان نیز استدلال‌های کائوتسکی درست نبوده و تنها واکنشی بود به گرایش راست حزب سوسیال دموکرات آلمان. لنن نیز با نوشتن زیر نویس‌هایی به «چه باید کرد» احساس خود را به نوشته کائوتسکی نشان داد.

۱۰- همانجا، صفحه ۲۹۴

۱۱- خطابه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست - «کارل مارکس و فردریک انگلس» مارس ۱۸۵۰، از کتاب «انقلاب‌های ۱۸۴۸» به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۳۲

۱۲- ژاکوبین‌ها: از اعضای «کلب ژاکوبین» که در سال ۱۷۸۹ تأسیس شده بودند. در انقلاب کبیر فرانسه رادیکالترین جناح بورژوازی را تشکیل دادند. ژاکوبین‌ها تحت رهبری «روبسپیر» در

ژوئیه ۱۷۹۳ "کمیته امنیت عمومی" را از دست گروه "ژیروندن" ها بیرون آوردند و حکومتی معروف به "حکومت ترور" را تشکیل دادند. در ژوئیه ۱۷۹۴ با روی کار آمده ناپلئون، حکومت آنان سقوط کرد و "روبسپیر" اعدام شد.

۱۳- فرانسوا بابوف: در سال ۱۷۶۰ تولد شد و از سال ۱۷۸۵ افکار کمونیستی پیدا کرد. در ۱۷۹۴ به حکومت "ژاکوبین ها" انتقاد کرد و برنامه "سانکولات" ها (تهیدستان جمهوری خواه) را ارائه داد. از آنجایی که اعتقاد داشت که به انقلاب خیانت شده است، "کمیته قیام" را در سال ۱۷۹۶ ساخت. این کمیته لو رفت، و "بابوف" زندانی شد به اعدام محکوم شد. اما، قبل از اعدام در زندان خودکشی کرد. او نخستین کمونیستی بود که در دوره خود، جنبش ضدسرمایه داری ای سازمان داد.

۱۴- فردیناند لاسال: متولد سال ۱۸۲۵ در انقلاب ۱۸۴۸ دوسلدف شرکت فعال کرد و در سال ۱۸۶۳ از بنیانگذاران اصلی "انجمن سراسری کارگران آلمانی" بود. این انجمن براساس پلاتفرم "سوسیالیزم دولتی" بنیاد شد. طرفداران انجمن و لاسال بر این اعتقاد بودند که دولت سرمایه داری موجود نهایتاً سوسیالیزم را خود ایجاد خواهد کرد. او در سال ۱۸۶۳ فوت کرد.

۱۵- ویلهلم لیکنخت: متولد سال ۱۸۲۶ در انقلاب ۱۸۴۸ شرکت فعال داشت. عضو "اتحادیه کمونیست" شد و در "انجمن تعلیم کارگران آلمان" و "انجمن سراسری کارگران آلمانی" نیز فعالیت داشت. در سال ۱۸۶۹ یکی از بنیادگذاران "حزب سوسیال دمکرات آلمان" بود و در سال ۱۸۷۰، همراه با "بیل"، تنها اعضا پارلمان بودند که بر علیه وام های جنگی رأی دادند و بدین دلیل زندان شدند. او در سال ۱۹۰۰ فوت کرد.

۱۶- گئورگی پلخانف: در سال ۱۸۵۶ تولد شد. در سال ۱۸۷۵ فعالیت سیاسی را آغاز کرد و پس از برش از "نارودنیک" ها، در سال ۱۸۸۳ نخستین گروه مارکسیستی روسی، "گروه آزادی کار"، را بنیاد گذارد. پس از انشعاب بلشویک ها و منشویک ها، به مواضع منشویک ها گروید و در زمان جنگ جهانی اول طرفدار روسیه تزاری و متفقین آن شد. نهایتاً مخالف انقلاب اکتبر و رژیم بلشویکی موضع گرفت. او در سال ۱۹۱۸ فوت کرد.

۱۷- "خطابه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست" - کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب "انقلاب های ۱۸۴۸" به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۲۴

۱۸- "مبارزه طبقات در فرانسه" - کارل مارکس (نوامبر ۱۸۵۰)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو (۱۹۷۳)، صفحات ۲۸۱-۲۸۲

۱۹- "مبارزه طبقات در فرانسه" - کارل مارکس (نوامبر ۱۸۵۰)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو (۱۹۷۳)، صفحات ۲۸۱-۲۸۲

۲۰- منظور مارکس از «حزب» «اینجا تشکیلات نیست بلکه جنبش است. یعنی کمونیست ها جنبش ویژه ای جدا از جنبش پرولتاریا ندارند. در آن دوران رسم بود که به نهضت ها تحت عنوان «حزب» اشاره کنند. مثلاً، در اوائل انقلاب ۱۸۴۸ آلمان، مارکس نشریه ی خود را به عنوان ارگان «حزب دمکراتیک» معرفی می کند در صورتی که چنین حزبی وجود نداشت و منظور جنبش دمکراتیک بود. اضافه بر این، لازم به تذکر است که در همان زمان انتشار بیانیه مارکس به عضویت «اتحادیه کمونیست» درآمده بود و بنابر این او نمی توانست مخالف ایجاد تشکیلات کمونیستی بوده باشد.

۲۱- "بیانیه کمونیست" - مارکس و انگلس (فوریه ۱۸۴۸)، نشر کارگری سوسیالیستی.

۲۲- "خطابه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست" - کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب "انقلاب های ۱۸۴۸" به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحات ۳۱۹-۳۲۰

۲۳- نامه انگلس به بیل، مجموعه نامه های مارکس و انگلس، سپتامبر ۱۸۷۹

۲۴- نامه انگلس به بیل، مجموعه نامه های مارکس و انگلس، سپتامبر ۱۸۷۹

۲۵- آقای محسن حکیمی: سنگ بزرگ علامت نزدن است

۲۶- طبقه ی کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی

۲۷- ماهیت دولت احمدی نژاد، اتحاد عمل اپوزیسیون و همچنین چشم انداز جنبش کارگری و چرخش اروپا و ماهیت رژیم

۲۸- نمونه بارز این برخوردهای کمیته هماهنگی و کمیته پیگیری نسبت به اتحاد عمل کارگری است. گرچه برخی از فعالان این کمیته ها با جسارت در حمایت از مطالبات کارگری تلاش کرده، دستگیر و محاکمه و زندانی شدند، اما عملاً با اتخاذ سیاست های اشتباه و فرقه ای راه را برای ایجاد یک اتحاد عمل سراسری مسدود کردند. رجوع شود به: طبقه ی کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی و همچنین آقای جعفر عظیم زاده: بکدام گامهای عملی؟ قابل ذکر است که وظیفه تمامی فعالان کارگری حمایت بدون قید و شرط از آنان در مقابل دولت سرمایه داری است (صرف نظر از کجروی هایی سیاسی شان). (حمایت از حق دموکراتیک آنان، با نقد و بررسی سیاست های اشتباه شان در تناقض با یکدیگر نیست).

۲۹- اهداف و اصول سوسیالیست های انقلابی به عنوان پیشنهاد برای تبادل نظر، ترمیم و تغییرات احتمالی ارائه داده می شود. پیشنهادات دیگر نیز می تواند طرح و بحث گردد.

چرا باید پس از تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، چشم انداز انحلال «حزب پیشتاز انقلابی» اعلام گردد؟

بخش یک

الف. آرماتخواه

نقدی به موضع رفیق مازیار رازی در باره ی نقش حزب پس از تسخیر قدرت

اخیراً داشتم مجموعه مصاحبه هایی با مازیار رازی را مطالعه می کردم و در یکی از این مصاحبه ها به مطلبی برخوردم که برایم جالب بود. رفیق رازی در جواب سوالی می گوید: «این حزب اگر حزب طبقه ی کارگر است، باید این زمینه را ایجاد کند که شوراها ی کارگری در رأس تصمیم گیری های طبقه ی کارگر قرار به گیرند و این حزبی که تدارکات ماقبل از آن دوره را آماده نموده باید به طور کاملاً واضح و شفاف خود را منحل کند».

اولاً که ایشان مشخص نکرده که منظورش از انحلال چیست؟ چون در ادامه می گوید: «انحلال این حزب به این مفهوم است که قدرت تمام و کمال در دست طبقه ی کارگر خواهد افتاد و این جلوگیری

خواهد کرد از بروز ناهنجاری‌ها". اگر مراد انحلال کاملاً واضح و شفاف است پس دیگر مفهوم خاصی برای آن قائل شدن چه معنایی دارد؟ من هم موافقم که قدرت بایستی به صورت کامل در اختیار شوراهای قرار گیرد اما قدرت می‌تواند کاملاً در دست شوراهای (طبقه‌ی کارگر) باشد و حزب نیز خود را منحل نکرده باشد ولی در جریان تصمیم‌گیری‌ها هم نقش خاص بازی نکند و به سرنوشت حزب کمونیست شوروی دچار نگردد!

در این جا به نظرم رفیق رازی برای فرار از تجربه‌ی تلخ شوروی که خود نیز به درستی به آن اشاره می‌کند، راه مناسبی را انتخاب نکرده و بیشتر با یک جمله (به زعم من کلی و گنگ) از آن طفره می‌رود (البته بیشتر احتمال می‌دهم که من متوجه منظور نشده باشم اما به نظرم رفیقانه‌تر آمد که نظرم را بی‌پرده به گویم).

ثانیاً در این جا (با فرض این برداشت که ایشان مشخصاً از انحلال می‌گویند) سوال من این‌گونه خواهد بود که بیا بید شرایط انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ را در نظر به گیریم! بلشویک‌ها در شوراهای کارگری دارای اکثریت شده بودند؛ حزب آن‌ها به راستی حزب طبقه‌ی کارگر بود؛ اما در بنده‌ی شوراهای هم چنان "سوسیال - رولوسیونر"ها و حتی "منشویک"ها قدرت داشتند؛ در چنین شرایطی و در هنگامه‌ای که جنگ جهانی هم چنان در جریان است و می‌دانیم که بورژوازی کشور را برای حفظ خود و بازگشت به قدرت، به جنگ داخلی خواهد کشاند، آیا حزب بلشویک نمی‌بایست باقی به ماند تا با انحرافات احتمالی، مماشات و... که از طرف قشرهای دهقانی و به طور دقیق‌تر انواع سوسیالیسم خرده بورژوایی و بورژوایی رقم خواهد خورد به مبارزه به پردازد؟

سؤالم را به صورت کلی این چنین مطرح می‌کنم که در شرایطی که بورژوازی هم چنان بقایای خود را حفظ کرده و احزاب خرده بورژوایی هم چنان به حیات خود در بین قشر وسیعی از جامعه ادامه می‌دهند و حق هم دارند که در شوراهای نماینده داشته باشند (مگر این که به خواهیم حق رأی را از سایر اقشار و طبقات جامعه به گیریم و یا به صورت مجرد به گوئیم این احزاب نمی‌توانند رأی طبقه‌ی کارگر را داشته باشند...) آیا وجود حزبی که قدرت را پس از انقلاب قبضه نکرده باشد و آن را در اختیار شوراهای قرار داشته باشد، برای مبارزه با انحرافات می‌تواند به نابودی انقلاب بیانجامد، ضروری نیست؟ (توجه را به تجربه‌ی بلشویک‌ها در مجلس مؤسسان جلب می‌کنم).

مازیار رازی

پاسخ به رفیق الف. آرمانخواه

در باره ماهیت حزب لنینی

با سپاس از توجه رفیق آرمانخواه. در مصاحبه‌ای که رفیق آرمان به آن استناد می‌کند اعلام شده است که: حزب پیشتاز انقلابی: " باید این زمینه را ایجاد کند که شوراهای کارگری در رأس

تصمیم‌گیری‌های طبقه ی کارگر قرار بگیرند و این حزبی که تدارکات ماقبل از آن دوره را آماده نموده باید به‌طور کاملاً واضح و شفاف خود را منحل کند). "قدرت‌گیری طبقه کارگر) بر خلاف رفیق آرمانخواه، معتقدم که این موضعی صحیح است! اعلام این موضع در وضعیت کنونی اهمیت دو گانه دارد:

اول، اعلام چشم انداز یک اصل کمونیستی

دوم، تاکتیکی برای مداخلات عمیق تر میان کارگران پیشرو (در راستای ایجاد حزب پیشتاز انقلابی)

در مورد این نکات توضیح بیشتری می دهیم:

اعلام چشم انداز یک اصل کمونیستی

اصول ساختاری ما در واقع به قدرت رساندن پرولتاریا است. شعار محوری ما به عنوان مدافعان و تشکیل دهندگان حزب پیشتاز انقلابی و انقلاب کارگری مطالبه «همه ی قدرت به شوراها» است. حزب پیشتاز انقلابی که در دوران پیشا انقلابی تدارک آن دیده می شود و در صدر انقلاب کارگری قرار می گیرد، تنها ابزاری است برای به قدرت رساندن طبقه ی کارگر. در روسیه بلافاصله پس از شعله ور شدن انقلاب فوریه، لنین و تروتسکی نقطه نظرات مشابهی پیرامون وظایف پرولتاریای روسیه اتخاذ کردند که این نقطه نظرات در شعار «همه ی قدرت به شوراها» تجلی یافت. این دو رهبر انقلابی در آستانه ی اولین انقلاب سوسیالیستی در جهان بر محور این مطالبه به هم پیوستند و اکثریت کارگران در شهرهای بزرگ صنعتی را در راستای سرنگونی دولت بورژوازی تزار رهبری کردند.

بدیهی است که چنان چه استراتژی سازمان دهی انقلاب به قدرت رساندن حزب بلشویک می بود؛ محققاً مطالبه ی حزب بلشویک: «همه ی قدرت به حزب» می بود! گر چه در باره ی نقش حزب پس از تسخیر قدرت بحث و تبادل نظری به میان نیامد؛ اما فرض همه ی بلشویک ها این بود که شوراها ی کارگری باید قدرت سیاسی را به دست بگیرند و حزب تنها ابزاری است برای به قدرت رساندن طبقه ی کارگر.

علت عدم طرح جایگاه حزب پس از تسخیر قدرت نیز در این اصل نهفته بود که حزب بلشویک هیچ گاه پدیده ای جدا از طبقه ی کارگر و پیشروان آن نبود. برخلاف ادعای گرایشات استالینیستی و سانتریستی که حزب را جدا از طبقه یا رهبر آن می پندارند که توسط عده ای روشن فکر یا نظریه پرداز، طبقه ی کارگر را به دنبال خود به یک می کشد و پس از انقلاب نیز طبعاً نقش دائمی و ابدی می یابد؛ لنین همواره بر ادغام حزب با طبقه اصرار می ورزید و حزب بلشویک را براساس این ایده بنا نهاد.

تروتسکی در کتاب «تاریخ انقلاب روسیه» (۱۹۳۱) این پدیده (رابطه بین حزب و توده ها) را به شکل فشرده ای چنین توصیف می کند:

«دینامیزم حوادث انقلابی مستقیماً به وسیله ی دگرگونی سریع و شدید و پُرشور در روان طبقات که همه ی آن ها پیش از انقلاب شکل گرفته اند، تعیین می شود...»

توده ها با یک برنامه از پیش ساخته برای بازسازی اجتماع به عرصه ی انقلاب نمی روند، بلکه هنگام رفتن به میدان انقلاب فقط به شدت احساس می کنند که دیگر نمی توانند جامعه کهن را تحمل کنند. در هر طبقه فقط پیشگامان آن طبقه برنامه ی سیاسی دارند. و تازه همین برنامه هم نیازمند آزمون حوادث و تأیید توده هاست. درک نقش احزاب و رهبران، که ما به هیچ وجه قصد نادیده گرفتن اش را نداریم، فقط براساس مطالعه ی جریان های سیاسی در میان خود توده ها، میسر است. هر چند رهبران و احزاب عامل مستقلی را تشکیل نمی دهند، اما عنصر بسیار مهمی هستند. بدون یک سازمان راهبر، نیروی توده ها مانند بخاری که در سیلندر محصور نباشد به هدر می رود. با این حال، بخار باعث حرکت است، نه پیستون یا سیلندر.»

اما این نقش هدایتگر همان گونه که پلخانوف در کنگره ی دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه توضیح می دهد. «حق، مادرزاد حزب نیست». این حقی است که حزب باید به لحاظ سیاسی پیوسته و با شیوه های دموکراتیک برای کسب آن مبارزه کند. اکثریت توده ها باید آن را به رسمیت به شناسند. تنها در مبارزه برای این اکثریت است که حزب تحقق پیدا می کند. حتی برنامه ی حزب که نه کامل است نه مصون از خطا، در بوته ی آزمون تغییر پیدا می کند و با رویدادها دست خوش تصحیح و تغییر می گردد. چنان چه در توصیف نقش رهبری کننده ی حزب؛ این محدودیت ها طرح نشود؛ در بهترین حالت، حزب به یک کاریکاتور انزواجو و فرقه ای تبدیل شده و در بدترین حالت، به دستگاه اختناق آمیزی در خدمت برده سازی توده ها و خفه کردن اراده عمل آن ها (همان آفتی که تحت دیکتاتوری استالین پدید آمد).

با این اوصاف، غیرمنطقی است که تصور کنیم لنین یا تروتسکی خواهان تداوم نقش رهبری حزب پس از تسخیر قدرت بوده اند. یعنی دوران که شعار «همه ی قدرت به شوراها» تحقق می یابد. زیرا اگر حزب بلشویک بخش اساسی و رهبری کننده شوراها ی کارگری و اتحادیه های کارگری باشد؛ دیگر لزومی ندارد که خواهان تداوم قدرت حزب پس از تسخیر قدرت نیز باشد؛ زیرا به نقد حزب توسط صدر شوراها در قدرت قرار می گیرد. و اگر هم این نفوذ را نمی داشت؛ محققاً تسخیر قدرت را نمی توانست انجام دهد.

لنین همواره در دوره ی پیش از تسخیر قدرت و تدارک ساختن حزب پیشتاز بر دو عنصر مهم تأکید داشت: کارگری بودن حزب و رعایت دموکراسی درونی در جنبش کارگری و حزب طبقه ی کارگر. زیرا او به خوبی می دانست که تنها با ادغام حزب در جنبش کارگری (نه به صورت قیم آن) و رعایت دموکراسی کارگری است که می توان به بسیج کارگری و تشکیل شوراها ی کارگری ی که به توانند قدرت را به دست گیرند، امید داشت. لنین هرگز در فکر به قدرت رساندن حزب خود از طریق سوءاستفاده از کارگران، نبود. از این لحاظ نقش حزب در دوره ی پس از تسخیر قدرت در درون حزب بلشویک اصولاً مطرح نبود. زیرا بدیهی بود که این حزب پیشتاز (که رهبری انقلاب را در دست داشته) باید انحلال یافته و یا میرا باشد. زیرا تناقضی با رهبری شوراها نمی داشت. البته این به مفهوم انحلال تمام احزاب نبود. اعتقاد به تعدد احزاب و حق گرایش و رعایت دموکراسی

کارگری از اعتقادات اساسی بلشویک ها بود (در این جا منظور از حزبی است که در قدرت سیاسی باقی به ماند و نه احزابی که قصد فعالیت سیاسی دارند).

پس از تجربه انقلاب ۱۹۰۵ لنین می نویسد:

«در فاصله ی سال های ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷، سوسیال دموکراسی به رغم انشعاب در آن در رابطه با اوضاع داخلی خود بیشترین اطلاعات ممکنه را در اختیار همگان قرار می داد... بدیهی است که عامل اصلی موفقیتش (نقش و نفوذ بلشویک ها در انقلاب ۱۹۰۵) همانا امتیاز طبقه ی کارگر نسبت به سایر طبقات است. طبقه ای که بهترین عناصرش به سوسیال دموکراسی تعلق دارد و امتیازش نسبت به سایر طبقات همانا توان و قابلیت عظیمش در خود سازمان دهی است، آن هم به دلایل آشکار اقتصادی. بدون چنین امری سازمان انقلابیون حرفه ای چیزی بیش از یک بازیچه، یک ماجراجویی، و یا طبل تو خالی نخواهد بود.»^۱

لنین بار دیگر همین مطلب را با زبانی روشن تر تأکید می کند:

«وقتی که برای رفیق رادین این سؤال طرح می شود که بین شوراها و حزب کدام یک را باید برگزید. در واقع وی مرتکب اشتباه بزرگی می شود. من معتقدم که در پاسخ به این سؤال بدون کمترین چون و چرائی باید گفته شود هم شوراها ی نمایندگان کارگران و هم حزب» ...

نقل و قول ها بالا به وضوح نشان می دهد که حزب بلشویک پدیده ای جدا از کارگران پیشرو نبود و شوراها ی کارگری نیز به عنوان یک پدیده ی مهم برای حزب بلشویک بود که رهبران کارگری حزب در آن دخالت روزمره داشتند و آن را بخشی از خود می پنداشتند. در این جا باید این برداشت لنین از حزب سازی را با احزاب کنونی "اپوزیسیون چپ" که در خارج از کشور حزب "کمونیست" و "کارگری" اعلام کرده و بدون داشتن نفوذی تعیین کننده در میان کارگران، خود را رهبر آنان می دانند، مقایسه کرد تا به "ماجراجویی" و به صدای در آوردن "طبل تو خالی" توسط آن ها پی برد.

برای اثبات نظر فوق کافی است بریل ویلیامز، که ضد بلشویک دو آتشه ای است را به شهادت طلبید. او می نویسد: «هر چه به محبوبیت بلشویزم افزوده می شد، شمار اعضای حزب هم بالاتر می رفت. در فرآشد این تحول حزب دچار آن چنان دگرگونی ای شد که قابل مقایسه با گذشته اش نبود. در اکتبر حزب به یک سازمان توده ای تبدیل شده بود. دیگر نه با آن گروه کوچک متشکل از نخبگان روشن فکر سال ۱۹۰۳ کوچک ترین شباهتی داشت، و نه با آن تصویری که در همان ایام غالباً ما از آن داشتیم. تخمین دقیق شمار اعضای آن کار دشواری بود، اما به نظر می رسید که در طی یک سال قبل از اکتبر تعداد اعضای حزب ده برابر شده بود و به رقم ۲۵۰ هزار نفر می رسید اکثریت قابل ملاحظه از اعضاء را کارگران تشکیل می دادند... دقیقاً برخلاف تصور همگان آنان از وحدت و تمرکز آن چنانی ای هم برخوردار نبودند. اما، در مقایسه با سایر احزاب احتمالاً از انسجام بیشتر و یقیناً از رهبری نیرومندتری برخوردار بودند. ما بین کمیته ی مرکزی و کمیته های محلی حزب از یک سو و شوراها و کمیته های کارخانه از سوی دیگر بر سر نحوه ی پیشبرد و پیاده کردن خط مشی های سیاسی اختلاف نظر وجود داشت. غالباً در میان فعالین محلی و هواداران شان گرایش به استقلال بیش از حد به چشم می خورد.»^۲

اگر نظر یک دشمن این چنین باشد باید مطمئن بود که حزب بلشویک در دوره ی انقلاب از نیرو ای به مراتب بیشتر و پُرفوندتر از ارزیابی این گزارش دهنده؛ برخوردار بود.

حال سؤال این است که چرا در آن زمان حزب بلشویک می بایستی نگران از دست دادن قدرت می بود؟ و یا چرا باید نقش حزب را پس از تسخیر قدرت عمده می کرد؟ لنین یا تروتسکی هیچ نگرانی ای نداشتند، زیرا نه از لحاظ تنوریک و نه در سیاست، حزب بلشویک قصد این را نداشت که پس از تسخیر قدرت، برای مدت طولانی در قدرت باقی به ماند. از لحاظ مادی نیز این کمبود را احساس نمی کرد که گویا نیروهای متخاصم در شوراها قرار است آن ها را کنار به گذارند و ضد انقلاب پیروز گردد. در آستانه ی انقلاب اکتبر، رهبران حزب بلشویک در رهبری شوراهای کارگری و اتحادیه های کارگری نقداً قرار داشتند. مطمئناً اگر چنین نبود انقلاب به رهبری آنان پیروز نمی شد. انقلاب اکتبر یک کودتا توسط حزب بلشویک نبود. حزب بلشویک نیز جدا از کارگران نبود. جالب است اشاره شود که «تزهای آوریل» لنین در آغاز با مخالفت «بلشویک های قدیمی» (مانند استالین و ملوتوف) روبرو شد. اما «بلشویک های کارگر» یعنی کادرهای پرولتار، و کارگران پیشگام از جمله آنان که عضو هیچ حزبی نبودند، از لنین پشتیبانی کردند! این امر به لنین کمک کرد تا بر مقاومت کادرهای حزبی چیره شود.

اما چه شد که حزب بالاجبار در قدرت باقی ماند؟ این موضوع، یک مسأله ی ساختاری و استراتژیک نبود بلکه یک مسأله ی ادواری یا استثنائی بود که خود بلشویک ها از قبل انتظار آن را نداشتند (وگرنه حتماً تداوم کار حزب را برای دوره ای پس از تسخیر قدرت تنوریزه می کردند).

به منظور تحقق پذیری ارتباط متقابل میان خود سازمان دهی طبقه و رهبری سیاسی آن، حزب پیشناز انقلابی، ضروری است که در میان کارگران حضور فعال داشته باشد، و طی دوره ای از فعالیت اعتبار میان کارگران پیدا کرده و به عنوان رهبران آنان انتخاب شود. اما، دست یابی دائمی به چنین موقعیتی در جامعه ی سرمایه داری نه تنها قابل حصول نیست بلکه به طور عملی غیرممکن است.

تجربه ی انقلاب روسیه نشان داد که این موقعیت حتی در جامعه ی فرا سرمایه داری (پس از تسخیر قدرت) خود به خود به وجود نمی آید. این جوامع فراز و نشیب بحرانی دارند. خود- فعالیتی توده ها در دوران خیزش انقلابی به نقطه اوج می رسد و زمانی که موقعیت انقلابی نقطه اوج را پشت سر گذاشت، فروکش می کند. روسیه در پایان جنگ داخلی یعنی در دوره ی ۱۹۲۱- ۱۹۲۰ به این نقطه رسید: تقلیل عددی پرولتاریا در پی کاهش نیروهای مولده و سقوط صناعی که در جنگ داخلی نابود شدند؛ ضعف کیفی پرولتاریا با جذب بهترین عناصر آن در ارتش سرخ و دستگاه حکومتی شوروی؛ تحول اساسی در انگیزه ی کارگران؛ تمرکز علاقه ی آن ها بر نیازهای فوری روزمره ای چون زنده ماندن، غذا پیدا کردن و امثال آن که همگی پیامد فشار گرسنگی و نیاز بود، توهم زدایی فزاینده ای که ناشی از عدم پیروزی انقلابی در خارج به ویژه در آلمان بود که می توانست به بهبود سریع وضعیت آن ها منتهی شود؛ سطح نامناسب فرهنگ که امکان اعمال مستقیم قدرت توسط شوراها را محدود می کرد، همگی ی این ها حلقه های مرکزی در این زنجیره، علی بود که به نقطه شکست رسید. عقب افتادگی کشور و منزوی شدن انقلاب در جهان پُرخسومت سرمایه داری دایره ی خود- فعالیتی طبقه ی کارگر روسیه و به بیان دیگر اعمال واقعی قدرت توسط این طبقه را شدیداً محدود کرد.

حزب به جای آن که طبقه را به میدان به کشد، خود به گونه ای فزاینده به نام طبقه حکومت کرد. این دگرگونی در این سال های سرنوشت ساز برای دوره ی بحرانی معینی احتمالاً اجتناب ناپذیر بوده است. طبقه ی کارگر ۳۵ درصد نسبت به سال ۱۹۱۷ کاهش پیدا کرد. این وضعیت بحرانی و غیرعادی را نمی توان به عنوان یک وضعیت دائمی و همیشگی برای تمام انقلابات کارگری آتی تعمیم داد. و آن استنتاج کرد که حزب در هر کشوری پس از تسخیر قدرت باید در قدرت باقی به ماند تا با این وضعیت مقابله کند. این پدیده یک استثناء بود! این امر پدیده ای بود ادواری و نه ساختاری. اما درس هایی هم دربر داشت که می توان برای انقلاب آتی در ایران از آن استفاده کرد.

بلافاصله پس از اعمال سیاست اقتصادی نوین صنعت به راه افتاد و شمار کارگران بالا رفت. در این میان نمی توان از بی طبقه شدن دائمی طبقه ی کارگر سخن گفت. طبق تاریخ رسمی طبقه ی کارگر در سال ۱۹۳۶ به سطح عددی سال ۱۹۱۷ رسید و از آن نیز فراتر رفت. طبق نظر اپوزیسیون تعداد پرولتاریا در حقیقت خیلی زودتر به این حد رسیده بود. با این وجود رقم دقیق مشخص نیست. آن چه اهمیت اساسی دارد این است که گرایش غالب مشخصاً در جهت بازسازی مجدد و رشد نیروهای مولد بود. از سال ۱۹۲۲ مسأله ی کلیدی در رابطه با رشد کمی و کیفی طبقه ی کارگر روسیه، عبارت از این است که آیا اقدامات سیاسی مشخص رهبری بلشویک، استراتژی میان مدت و درازمدت آن پیرامون مسأله ی اعمال قدرت، جلوی خود فعالیتی طبقه ی کارگر را می گیرد یا آن را گسترش می دهد؟

امروزه جواب این پرسش روشن به نظر می رسد. از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۱ استراتژی رهبری بلشویکی پیش از آن که خود- فعالیتی طبقه ی کارگر را رشد دهد، جلوی آن را گرفت.

از این هم بدتر: طرح تئوری بی اساس «جانشین گرایی» سلطه ی حزبی به جای قدرت کارگری، در سال ۱۹۲۱-۱۹۲۰، به این وضعیت وخیم سیاسی شتاب بخشید: ممنوعیت فعالیت همه ی احزاب غیر از حزب کمونیست روسیه، منع فراکسیون های درون حزب همه وضعیت را بدتر از پیش کرد. تروتسکی در آخرین سال های زندگی خود از این دوره «انتقاد از خود» روشنی به عمل آورده است. تروتسکی می نویسد:

«ممنوعیت احزاب مخالف به منع فعالیت فراکسیونی انجامید. منع فراکسیون به منع نظریات مخالف رهبری خطاپذیر منجر شد. سلطه ی پلیسی و بی منازع حزب باعث مصنوعیت دستگاه اداری شد و آن را تا استبداد و فساد بی کران پیش بُرد.»

تروتسکی در اتخاذ این تصمیمات مانند کل رهبری حزب کمونیست روسیه شریک بود و سال های سال از آن دفاع کرد. نکته ی قابل تأسف این است که این تدابیر پس از پایان جنگ داخلی اتخاذ گشتند. و از همه بدتر توجیه تئوریک «اصل جانشین گرایی» بود. هر چند که در این مورد تروتسکی به اندازه ی لنین تند نرفت و از بی طبقه شدن کارگران و ناتوانی درازمدت آن ها در اعمال قدرت سخن نگفت، ولی به طور وحشت ناک تری به توجیه نظری «جانشین گرایی» پرداخت. تروتسکی در خطابه اش به کنگره ی دوم کمینترن در سال ۱۹۲۰ گفت:

«امروز از دولت لهستان پیشنهادی مبنی بر عقد صلح دریافت داشته ایم. چه کسی درباره ی این مسایل تصمیم می گیرد؟ ما شورای کمیساریای خلق را داریم، اما کار آن ها هم باید زیر کنترل باشد. اما کنترل از جانب کدام مرجع؟ کنترل طبقه ی کارگر به مثابه یک توده ی بی شکل و شمایل؟ نه کمیته ی مرکزی حزب فرا خوانده شد تا راجع به این مساله بحث و تصمیم گیری کند و به آن جواب مقتضی به دهد. وقتی ما در حال جنگ هستیم و باید دسته های تازه ای اعزام کنیم و بهترین نیروها را گرد آوریم، به کجا مراجعه می کنیم؟ به حزب. آن گاه کمیته ی مرکزی به کمیته های محلی رهنمود می دهد تا کمونیست ها را به جبهه ی جنگ اعزام دارند. همین شیوه را در مسائل دیگر نیز به کار می بندیم: در کشاورزی، در تدارکات و در همه عرصه های دیگر.»

تروتسکی حتی بدتر از این ها، در حمله به اپوزیسیون کارگری در دهمین کنگره حزبی این طور بحث کرد:

«اپوزیسیون کارگری با شعارهای خطرناکی به میدان آمده است، از اصول دموکراتیک بت ساخته و حق کارگران به انتخاب نمایندگان را فراسر حزب قرار داده است، آن گونه که حزب نمی بایست دیکتاتوری خود را اعمال کند. حتی اگر آن دیکتاتوری موقتاً با دموکراسی کارگری درگیری داشته باشد.»

به همان طریق تروتسکی از حق موقت حکومت کارگری «اسپارتای پرولتری» به منظور سربازگیری و ملیتاریزه کردن کار به مثابه ابزار اعمال انضباط کاری، پشتیبانی کرد.

اما این نظرات نادرست او تنها تأثیر جانبی بر پیشنهادات او در بحث اتحادیه های کارگری داشت. همین طور هم فتح سرکوب گرانه ی گرجستان که مسئول مستقیم آن استالین بود را نمی توان به ابتکار تروتسکی یا انحراف «جانشین گرایی» موقت او نسبت داد.

با تمام این احوال این حقیقت دارد که در اظهارات تروتسکی طی سال های ۱۹۲۰-۱۹۲۱ و همین طور در کتاب «تروریزم و کمونیزم» (بذترین اثر تروتسکی) جای گزینی حزب به جای طبقه و جای گزینی حزب با رهبری حزبی تا آخرین مدارج آن توجیه شده است (لنین در این مورد اخیر حتی از یک «الیگارش» صحبت می کند) بدون این که به پیامدهای سیاسی و به ویژه اجتماعی آن کمترین توجهی مبذول گردد.

در این دوره در نظرات تروتسکی دیگر از کارکرد مستقل شوراها، از جدایی حزب و دولت هیچ سخنی در میان نیست.

تروتسکی که در سال ۱۹۲۳-۱۹۲۱ روند رشد بوروکراسی را حتی به لحاظ نظری توجیه کرده بود، تنها از سال ۱۹۲۳ به باز شناختن خطرهای آن آغاز نمود. او دیرتر از لنین اما پیگیرتر از او به مبارزه با این آفت برخاست. آن هم در جبهه ای که گمان می رفت می تواند این نبرد را به پیروزی به رساند؛ در داخل خود حزب، مبارزه در راه دموکراسی درون حزبی برای اپوزیسیون چپ، پلی ضروری برای گذر به مبارزه برای دموکراسی شورایی بود. تروتسکی و طرف دارانش هنوز از این که به طور هم زمان به کارگران در داخل و خارج از حزب مراجعه کنند، ابا داشتند. بی تردید

آن‌ها هنوز نمی‌خواستند که از بالای سر رهبری حزب با کارگران بیرون حزب تماس به گیرند. بعدها آن‌ها این مرحله را پشت سر گذاشتند.

رفتار آنان از یک برخورد «سانتریستی» ناشی نمی‌شد، بلکه از برآورد بدبینانه از سطح خود-فعالیتی طبقه‌ی کارگر روس ریشه می‌گرفت و با این برداشت هم راه بود که انقلاب روسیه وارد یک مرحله‌ی قهقهه‌رایی تاریخی شده است. در چنین شرایطی تلاش برای احیاء دموکراسی کارگری (دموکراسی شورایی) باید از خود حزب آغاز می‌شد. تنها حزب قادر بود که شرایط احیای تدریجی دموکراسی شورایی را فراهم سازد.

در آغاز به نظر می‌رسید که تدابیر تروتسکی در این عرصه که از مبارزه «منشور ۴۶ نفره» یعنی اولین دوره‌ی اپوزیسیون چپ الهام گرفته بود، با موفقیت روبرو شود. هویت سیاسی به پیشنهادها و رای مثبت داد. اما همه چیز روی کاغذ باقی ماند، در عمل دستگاه حزبی که پیرامون استالین گرد آمده بود. کارزار تمام عیاری به راه انداختن تا صدای مخالفین را خفه کند، بحث و گفت و گو را مانع سازد، به تفکر مستقل عقاید کادرها را مهار کند، دنباله روی و فرمانبری را در زیر لوای «سانترالیزم دموکراتیک» رواج دهد. همه‌ی اعضای دفتر سیاسی از زینوف و کامنوف گرفته تا بوخارین، ریکوف و تومسکی از این مصوبات پشتیبانی کردند. این نشانه گسستی کامل با سنت های جنبش بلشویکی و حزب کمونیست روسیه، که برخلاف همه‌ی دعاوی استالینیست ها و مخالفین دروغ پرداز لنین، پانزده سال تمام همواره بر بحث و گفت و گوهای باز و آزاد و نبرد عقاید تأکید داشتند.

این گذری بود از سانترالیزم دموکراتیک به سانترالیزم بوروکراتیک؛ از نظر تشکیلاتی برای برچیدن دموکراسی درون حزبی بدین ترتیب عمل می‌شد که کارمندان حزبی را به جای انتخاب آن‌ها توسط اعضاء از بالا بر می‌گماشتند. پیامد جامعه شناختی این روند عبارت بود از رشد بی‌درو و پیکر دستگاه اداری، تعداد کارمندان حزبی که پس از انقلاب به هزار نفر هم نمی‌رسید، در سال ۱۹۲۲ ده برابر و به زودی هزار برابر شد. دستگاه بوروکراسی شوروی از طبقه‌ی کارگر جدایی گرفت و به تدریج به یک قشر ممتاز و انگل اجتماعی در درون جامعه شوروی تبدیل شد.

«منشور ۴۶ نفره» این روند انحرافی را در اکتبر ۱۹۲۳ با بصیرت ویژه‌ای توصیف نموده است. سخن آن‌ها طنینی پیش‌گویانه دارد و همان حرفی است که بسیاری با سال‌ها تأخیر تکرار می‌کنند:

«ما در زیر ردای یک پارچگی رسمی در واقع با جماعت برگزیده‌ای سر و کار داریم که خود را با سلیقه‌ی یک جمع کوچک انطباق داده‌اند و با شیوه‌ی عملی طرف هستیم که از سوی همین جمع هدایت می‌گردد... با وجود چنین اعمال نظرهای کوتاه‌فکرانه‌ای در رهبری حزب دیگر نمی‌تواند به سان یک جمع زنده و خلاق در خدمت واقعی باشد که با هزار رشته به آن پیوند خورده است. در عوض ما شاهد هستیم که حزب هر چه بیشتر و عیان‌تر به دسته‌ای از رهبران و انبوهی نوکر تقسیم می‌گردد، کارمندان حرفه‌ای حزب که از بالا گماشته می‌گردند و سایر توده‌ی حزبی که در زندگی روزمره هیچ نقشی ندارد. این واقعیتی است که همه‌ی اعضای حزب با آن آشنا هستند. اعضایی که با دستورهای کمیته‌ی مرکزی یا حتی کمیته‌های حکومتی مخالف هستند و آن‌ها را نمی‌پذیرند، یا افرادی که از مشاهده‌ی کاستی‌ها و خطاها و نارسایی‌ها ناراضی هستند، از طرح

این مسائل در گردهمایی‌های حزبی وحشت دارند. از این هم بیشتر درباره‌ی این مسائل حتی با نزدیکان خود نیز، اگر از محکم بودن دهان آن‌ها مطمئن نباشند، صحبت نمی‌کنند.

بحث آزاد در داخل حزب عملاً از میان رفته است. صدای اعضای حزب به گوش نمی‌رسد. امروز کمیته‌ی دولتی و کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست دیگر از جانب توده‌های حزبی معرفی و انتخاب نمی‌شوند. برعکس این مقامات رهبری حزب هستند که نمایندگان کنفرانس‌ها و جلسات حزبی را انتخاب می‌کنند، و جلسات نیز به طرز روزافزونی به مجالس اعلام دستورات مقامات رهبری بدل گشته است.

رژیمی که در درون حزب شکل گرفته دیگر قابل تحمل نیست. این دستگاه قوه‌ی ابتکار اعضای حزب را می‌فرساید و جای حزب را با یک دستگاه اداری گماشتگان پُر می‌کند که در دوران عادی کار خود را پیش می‌برد، اما در دوران بحرانی لاجرم لنگ خواهد ماند.»

آیا در چنین اوضاع و احوالی تلاش تروتسکی و اپوزیسیون چپ برای احیای دموکراسی درون حزبی یک خیال بافی بوده است؟ اما این کوشش هم که توده‌ی کارگران سرخورده و منفعل شده -که به هر حال از اپوزیسیون پشتیبانی می‌کردند- دوباره به صحنه فعالیت سیاسی برگردند، نمی‌توانست حاصلی داشته باشد؟ امروزه طبق اسنادی که از آرشیو اتحاد شوروی منتشر شده ما می‌دانیم که اپوزیسیون چپ در آغاز نه تنها در کمیته‌ی مرکزی حزب، بلکه در کل شاخه‌ی حزبی مسکو دارای اکثریت بود. این نتیجه یک نظرخواهی است که استالین و دارودسته اش آشکارا آن را دست کاری کردند. از نظر تاریخی این فراخوانی بود به وجدان، سنت و سرشت کادرهای رهبری بلشویکی، به حساسیت سیاسی و درک تنوریک آن‌ها. این تلاش به شکست انجامید! تراژدی این ناکامی در این جاست که همه‌ی این کادرها دیر یا زود به وخامت اوضاع پی بردند اما معمولاً چنان دیر که دیگر کار از کار گذشته بود و بهای آن را با جان خود پرداختند. طبقه‌ی کارگر روس، کارگران جهان و جامعه‌ی شوروی برای این فاجعه بهای بسیار سنگینی پرداخت و جان‌های بی شماری را قربانی کردند.

تروتسکی مدت ده سال تمام یعنی از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۳ با مسأله‌ی ترمیدور شوروی، یعنی مسأله‌ی ضد انقلاب سیاسی در اتحاد شوروی دست و پنجه نرم کرد. هم گام با این پیکار، او تلاش داشت که رابطه‌ی خود- سازمان دهی طبقه با سازمان پیش آهنگ را در پرتو تجارب حاصله از کژروی‌های بوروکراتیک اولین دولت کارگری به طور تنوریک مطالعه کند. نه تنها این تجارب بلکه با ظهور خطر فاشیزم در آلمان و با توجه به تجربه‌ی اعتصاب عمومی کارگران انگلیس در سال ۱۹۲۶، تروتسکی درباره‌ی مناسبات طبقه، اتحادیه‌های توده‌ای، شوراها، احزاب کارگری به نتایجی رسیده بود که در جریان رویدادهای تراژیک انقلاب اسپانیا در سال ۳۷- ۱۹۳۶ درستی آن‌ها اثبات گردید. این نتایج را می‌توان در تزه‌های زیر خلاصه کرد:

۱- طبقه‌ی کارگر نه به لحاظ اجتماعی و نه از نظر سطح آگاهی هم گون نیست. ناهم گونی این طبقه لاجرم این امکان را پدید می‌آورد که چندین جریان سیاسی و یا چند حزب به وجود آید تا از جانب بخش‌های گوناگون این طبقه مورد حمایت قرار گیرند.

۲- طبقه‌ی کارگر برای نبرد روزانه موفقیت آمیز، برای دست‌یابی به اهداف اقتصادی و هم به آماج‌های فوری سیاسی (مثلاً در برابر فاشیسم) نیاز به درجه‌بالایی از وحدت عمل طبقه دارد. از این رو وجود سازمان‌هایی ضرورت دارد که کارگران را با همه‌ی عقاید سیاسی و تعلقات تشکیلات گوناگون دربر به گیرند، و به مثابه جبهه‌ی واحدی از همه‌ی جریان‌ها و احزاب عمل کنند. اتحادیه‌های توده‌ای و شوراهای نمونه‌های چنین سازمان‌هایی هستند. در انقلاب اسپانیا کمیته‌های رزمندگان مسلح به ویژه در کاتالونی چنین نقشی به عهده داشتند.

۳- چنان‌چه برخی از سازمان‌های توده‌ای (در جوامع بورژوایی) در درازمدت به طور کامل توسط دستگاه‌هایی رهبری می‌شوند که تا درجه‌بالایی در حکومت بورژوایی ادغام می‌شوند، این به معنای آن نیست که آن‌ها صرفاً تشکلهای جهت‌دادن و کنترل طبقه‌ی کارگرانند. این سازمان‌های توده‌ای مالکیتی تعارض‌آمیز دارند و دست‌کم تا حدودی ابزار بالقوه‌ی رهایی و خودفعالیتهای طبقه‌ی کارگرانند. آن‌ها «نطفه‌ی دموکراسی کارگری در چارچوب دموکراسی بورژوایی اند.»

۴- حزب انقلابی با سایر احزاب کارگری اساساً از این جهت متفاوت است که در برنامه، استراتژی و عمل خود از منافع مستقیم و تاریخی طبقه‌ی کارگر به طور نامحدود دفاع می‌کند و هدف آن برانداختن دولت بورژوایی و شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و بنای یک جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی سوسیالیستی است.

۵- همان قوانین با تغییرات لازم و ضروری را باید در مورد ایجاد حکومت کارگری و اشکال اعمال قدرت سیاسی رعایت نمود (احتمالاً به استثناء موارد حساس بروز جنگ داخلی). در این فراشد نقش رهبری حزب انقلابی نه با اقدامات اداری و نه با اعمال فشار بر بخشی از طبقه‌ی کارگر، بلکه از طریق جلب اعتماد سیاسی کارگران باید انجام گیرد. این نقش همان گونه‌که در جمهوری دموکراتیک آلمان به خوبی بیان شده بود، رهبری تنها با کاربرد اصل کارایی در حوزه‌ی سیاست قابل تحقق است. از این مفهوم چند نتیجه‌ی عملی حاصل می‌شود: جدایی کامل حزب و دولت؛ اعمال مستقیم قدرت نه از سوی حزب پیش‌تاز بلکه از جانب ارگان‌های دموکراتیک منتخب کارگران و زحمت‌کشان؛ یک نظام چند حزبی: «کارگران و دهقانان می‌بایستی آزاد باشند به هر کس درون شوراها رأی به دهند.» (تاکید از ماست)

۶- دموکراسی سوسیالیستی. دموکراسی درونی اتحادیه‌های کارگری و دموکراسی درون حزبی (حق ایجاد گرایش و جناح) تأثیر متقابل بر یک دیگر دارند. این‌ها نه مفاهیمی انتزاعی بلکه پیش‌شرط‌های عملی مبارزه‌ی مؤثر کارگران در راستای بنای صحیح سوسیالیسم اند. بدون دموکراسی سوسیالیستی، بدون تشکیل جبهه‌ی واحد کارگری پیش‌برد مبارزه‌ی پیروزمند کارگری در بهترین حالت مخاطره‌آمیز و در بدترین حالت غیرممکن است.^۳

در این تزاها لازم است تأملی بر تز پنج‌شود. در این تز به وضوح اشاره شده است که مقام حزب در جامعه پس از استقرار حکومت کارگری باید بر اساس اعتبار سیاسی کسب شده توسط حزب میان کارگران انجام گیرد، و نه از طریق «اقدامات اداری و اعمال فشار». به سخن دیگر چنان‌چه شوراها کارگری منتخب اکثریت کارگران، به حزب در صدر حکومت نیاز داشتند محققاً آن حزب را برگزیده و در غیر این صورت حزب کنار می‌رود.

از زمان تدوین این تها در سال ها ۳۶- ۱۹۳۰ در شرق و غرب هیچ تغییری روی نداده است که اعتبار آن ها را باطل کند. برعکس تحولات تاریخی بعدی، هم در کشورهای سرمایه داری و هم در به اصطلاح «کشورهای سوسیالیستی» سابق مناسبت تاریخی و نظری آن ها را به طور کامل تأیید کرده است.

بنابر این، برای توضیح نقل قول یاد شده توسط رفیق آرمان مبنی بر این که حزب پیشتاز: “باید این زمینه را ایجاد کند که شوراهای کارگری در رأس تصمیم گیری های طبقه ی کارگر قرار به گیرند و این حزبی که تدارکات ماقبل از آن دوره را آماده نموده باید به طور کاملاً واضح و شفاف خود را منحل کند” (نقل از مازیار رازی)، باید ذکر شود که حزبی که برای تسخیر قدرت به شوراهای کارگری کمک رسانده؛ پس از انقلاب باید “زمینه را ایجاد کند” (یعنی زمینه و تدارک تحویل قدرت به منتخب کارگران یا شوراهای کارگری) – لذا برای این اقدام زمانی نمی توان تعیین کرد، زیرا این روند بستگی به آمادگی شوراهای کارگری دارد)، سپس آن حزب خود را از مقام رهبری جامعه عزل کند (یعنی به عنوان حزب رهبری کننده ی کارگران به طور کاملاً واضح و شفاف خود را منحل کند)؛ چه زمانی؟ زمانی که شوراهای کارگری در رأس تصمیم گیری های طبقه ی کارگر قرار گیرند (این امر در شرایط عادی و غیراستثنایی و به مثابه یک وظیفه ی آگاهانه و عاجل، ده ها سال به طول نمی انجامد). البته این حزب در صورت لزوم می تواند همانند سایر احزاب به فعالیت سیاسی ادامه دهد. اما به قول تروتسکی: با رعایت اصل: “جدایی کامل حزب و دولت؛ اعمال مستقیم قدرت نه از سوی حزب پیشتاز بلکه از جانب ارگان های دموکراتیک منتخب کارگران و زحمت کشان.”

بدیهی است در وضعیت استثنائی (جنگ و حملات ضدانقلاب و غیره) و با تا زمانی که شوراهای کارگری آماده ی قدرت گیری نباشند، حزب با تأیید و پشتوانه ی همان کارگرانی که انقلاب را سازمان داده اند موقتاً در قدرت باقی می ماند (اما این یک اقدام استثنائی است و حزب باید آگاهانه با استفاده از تمام ابزار برای آماده کردن شوراهای کارگری برای به دست گرفتن قدرت سیاسی و انحلال موجودیت رهبری کننده خود کوشا باشد).

بنابر این، سوسیالیست های انقلابی، در ترسیم چشم انداز سیاسی خود باید استراتژی و یا اصول ساختاری و نه موارد تاکتیکی و یا ادواری را برجسته کنند.

تاکتیکی برای مداخلات عمیق تر میان کارگران پیشرو

در پیوند با ساختن حزب در ایران دو انحراف ظاهر گشته است. انحراف سازمان های سنتی (که حزب خود را ساخته و دستورالعملی به تمام کارگران به پیوستن به حزبشان صادر می کنند). انحراف دیگر؛ انحراف گرایشات آنارکو- سندیکالیستی و سندیکالیستی است که حزب را تحت لوای این که: “عده ای روشن فکر قیم مآب می خواهند همانند حزب بلشویک در شوروی سرنوشت ما را رقم بزنند”؛ مردود اعلام کرده و فعالیت کارگری را تنها بر محور مسایل روزمره صنفی/سیاسی متمرکز می کنند.

البته سوسیالیست های انقلابی با سازمان سیاسی سنتی و با رهبران گرایشات سندیکالیستی و آنارکو- سندیکالیستی به جدل سیاسی برای مبارزه ی سیاسی با آن ها یا متقاعد کردنشان؛ ادامه خواهند داد.

اما، آنان در میان کارگران که در وضعیت کنونی از پایه های اصلی سندیکالیست ها و آنارکوسندیکالیست ها متشکل شده اند؛ قصد مداخله و جلب آنان به برنامه ی انقلابی را نیز داشته (بدیهی است که حزب کارگری را تنها با عده ای روشن فکران نمی توان ساخت). در نتیجه، در وضعیت کنونی، از لحاظ تاکتیکی حائز اهمیت است که سوسیالیست های انقلابی در دخالت های خود اصول ساختن حزب را روشن و واضح بیان کرده و وجه تمایز خود را با گرایشات خرده بورژوا سانتریست (که آن ها نیز به ظاهر خواهان ساختن حزب کارگری هستند) به نمایش گذارند. بدین ترتیب یک بدیل انقلابی در مقابل رفرمیست ها، سندیکالیست های راست و چپ و سازمان های سنتی سانتریست و غیره؛ ارائه دهند.

تأکید بر استراتژی ساختن حزب پیشیناز انقلابی از محورهای دخالت گری مارکسیست های انقلابی، تا زمان تشکیل آن حزب، خواهد بود. اما در کنار آن، باید با صراحت بیان گردد که پس از تسخیر قدرت و سرنگونی نظام سرمایه داری: «همه ی قدرت به دست شوراها» باید متمرکز گردد و نه قیم هایی روشن فکر بی ارتباط به جنبش کارگری. این مطالبه در عین حال در خنثی سازی اقدامات رهبران انحرافی سندیکالیستی علیه حزب لنینی، بسیار حائز اهمیت خواهد بود.

باید توجه شود که مارکسیست های انقلابی حزب خود را باید هم راه با کارگران پیشرو به سازند (حتی اگر اکنون کارگران پیشرو به این نظر اعتقادی نداشته و یا آماده ی پذیرش آن نباشند).

زیرنویس:

۱ - Lenin, „Prefact to the Collection´ Twelve Years´. Collected Works, Vol 13, PP. 103-104.

در فاصله ی سال های ۱۹۰۷- ۱۹۰۵ روسیه شاهد یک سلسله مبارزات انقلابی بود. تجربیاتی که کلیه ی سازمان ها در این سال ها کسب کردند بسیار حائز اهمیت بود. این سال ها آزمایش گاهی بود برای آن ها تا به صحت و سقم برنامه ی خود واقف شوند و کیفیت و ساختار تشکیلاتی خود را محک زنند. سیر تحول آتی اینسازمان ها و هم چنین سرنوشت رژیم تزاری در طی این سال ها رقم خورد

۲ B. Williams, op, cit, PP. 27-29. -نقل از جزوه ارنست مندل

۳ -جزوه ارنست مندل پیرامون خود-سازمان دهی طبقه ی کارگر



چرا باید پس از تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، چشم انداز انحلال «حزب پیشتاز انقلابی» اعلام گردد؟

بخش دو

الف. آرمانخواه

پاسخ به بحث رفیق مازیار رازی در باره ماهیت حزب

اگر درست متوجه شده باشیم رفیق "مازیار رازی" در مورد حزب طبقه ی کارگر (ارگان رهبری طبقه ی کارگر در راه انقلاب) معتقد است که:

۱- این حزب یک حزب میرا یا به عبارت درست تر یک پدیده ی میرا است که بایستی به تدریج نقش رهبری خود را به شوراهای نمایندگان کارگران واگذار کند.

۲- این میرایی در شرایط عادی نه یک پدیده بلندمدت و بسیار زمانبر که امکانی است که بایستی به سرعت عملی شود.

۳- پس از واگذاری نقش رهبری به شوراهای حزب طبقه به یکی از احزاب عادی کارگری تبدیل می شود که می تواند در جامعه ای با تعدد احزاب به حیات خویش ادامه دهد.

من با طرح کلی این بحث موافقم اما نکاتی دارم که فهرست وار ارائه می نمایم:

۴- اگر حزب طبقه ی کارگر یک پدیده میرا است که بایستی پس از انقلاب قدرت را به شوراهای واگذار کند، مناسبات این حزب پس از واگذاری قدرت به شوراهای کارگران، شوراهای دولت چگونه مناسباتی خواهد بود؟ آیا این حزب بایستی در حال مبارزه برای کسب اکثریت در شوراهای به عنوان طراح روش های دیکتاتوری پرولتاریا و در دست گرفتن دولت این دیکتاتوری باشد یا روش

دیگری متصور است؟ در صورت پاسخ مثبت به این سؤال و در صورتی که این حزب طبق انتظار به تواند این اکثریت را به دست آورد، آیا این حزب مجدداً به قدرت بازنگشته و تا زمانی که بهترین نماینده برای طبقه باشد، در رأس قدرت باقی نخواهد ماند؟ پس به صورت مجرد نمی‌توان گفت، حزب طبقه‌ی کارگر نبایستی در قدرت باشد و باید چگونگی آن تبیین شود.

۵- رفیق گرامی "رازی" شرایط روسیه را یک شرایط خاص تاریخی- اجتماعی می‌دانند و معتقدند که این شرایط نبایستی تعمیم داده شوند و در ترسیم چشم‌اندازها باید اصول اساسی برجسته گردند. من با این بخش از بحث مخالفم و دلایل خود را باز هم فهرستوار می‌آورم و در آینده اگر لازم شد، توضیح می‌دهم.

الف) لنین و تروتسکی (بیشتر لنین) در مبحث دیکتاتوری پرولتاریا معتقدند که پس از انقلاب و سرنگونی حکومت سرمایه داری، عواملی وجود دارند که به شدت در مقابل دولت دیکتاتوری پرولتاریا ایستادگی خواهند کرد. این عوامل عبارتند از: نفوذ و باقی ماندن عقاید خرده بورژوازی در بخش عظیمی از جامعه، توهمات که تولید کوچک رقم می‌زند و همواره به بازتولید آن عقاید خرده‌بورژوازی می‌پردازد، برتری‌های علمی، تکنولوژیکی و... سرمایه داری که از سال‌ها است شمار حاصل شده است و مقاومت (اغلب مسلحانه) بورژوازی که به سرمایه داری جهانی تکیه دارد و این سرمایه داری به شدت از بورژوازی داخلی حمایت می‌کند. این عوامل را بنده به شخصه عواملی خاص یک منطقه خاص یا دولت خاص نمی‌دانم بلکه آن را عاملی تقریباً جهانشمول قلمداد می‌کنم.

ب) در صورت بروز جنگ داخلی (که تقریباً ناگزیر می‌نماید)، طبیعتاً در همه جا قشر عظیمی از کارگران یا در ارتش سرخ مشغول خواهند شد و یا تعداد پرولتاریای انقلابی تقلیل خواهد یافت (این بحران یکی از اساسی‌ترین معضلات حکومت بلشویک‌ها بود) و...

ج) عامل سوم که شاید به نوعی مهم‌ترین عامل هم باشد، عامل اقتصادی است. در کشورهایی با سرمایه داری وابسته و در عصر امپریالیزم (حال هر نام یا اصطلاحی که می‌خواهیم روی آن به گذاریم مثل عقب‌مانده، جهان سوم و... منظورم بیشتر کشورهایی با ساخت اقتصادی مشابه روسیه و ایران و... است)، ما می‌توانیم کارکردهای مشابهی برای تمام آن‌ها متصور شویم. سؤال من این جا است که چه تفاوتی وجود دارد که تضمین‌کننده این امر باشد که ما با معضلات مشابه روسیه دست به گریبان نباشیم؟

این‌ها مسأله‌ای فرعی نیستند، چرا که اولاً بحث میرندگی حزب را برای مدتی طولانی می‌توانند به تعویق بیندازند و ثانیاً در صورتی که به این اصول معتقد باشیم دیگر تعریف ما از حزب تغییر خواهد کرد و این امور به اصول ساختاری تبدیل می‌شوند که بایستی آن‌ها را برجسته کرد!

۶- در قسمتی از نوشته‌ی رفیق رازی در مورد تسخیر قدرت توسط حزب بلشویک آمده است که حزب بلشویک در صورتی که در شوراها اکثریت نمی‌یافت، اقدام به تسخیر قدرت نمی‌کرد! به نظرم در این جا هم بحث اساسی دیگری به میان می‌آید. در برهه‌ای از سال ۱۹۱۷ هنگامی که بلشویک‌ها هنوز در شوراها اکثریت نداشتند و این شوراها هم عملاً به ارگان سازش تبدیل شده بودند، حزب بلشویک شعار «همه‌ی قدر به حزب» را سرلوحه خویش قرار داده بود. بحث اصلی‌ای که

این جا باز می شود این است که حزب هنگامی که در طبقه اکثریت را به دست آورده باشد (این مسأله خود مورد اختلاف است که آیا حزب اساساً می تواند دربر گیرنده ی اکثریت طبقه باشد یا ...) در صورت مخالفت شوراهای یا عدم وجود شوراهای بایستی اقدام به تسخیر قدرت نماید یا خیر؟ پاسخ به این سؤال آن جا اهمیت می یابد که آن را با بحث ارتباط حزب و شوراهای گره به زنیم! در این جا اگر حزب برخلاف نظر شوراهای اقدام به تسخیر قدرت نماید آیا می توان به راحتی گفت حزب باید قدرت را به شوراهای به سپارد؟ پاسخ خود من به این سؤال منفی است!! من معتقدم در این شرایط لاجرم این حزب خواهد بود که تا زمانی که در شوراهای اکثریت مطلق را به دست نیاورده باشد، بایستی در رأس امور قرار به گیرد! البته این امر اصولاً نباید با بحث احزاب کمونیست کارگری یکی پنداشته شود (و فارغ از بحث های بوردیگستی و اختلاف لنین با بوردیگا)!

در پایان به صورت کلی من هم با امر میرندگی و الزام حزب برای به سمت زوال رفتن موافقم اما شرایط میرایی حزب را درست همانند پروسه میرایی دولت و طبقات می بینم. معتقدم شرایط به سمتی خواهد رفت که لاجرم حزب طبقه ی کارگر بایستی پروسه ی ضعیف ساختن و میرایی گندی داشته باشد یعنی این میرایی یک پدیده ی زمان بر خواهد بود. من وظیفه ی حزب را تنها به مبارزه نظری با انحرافات درون شورا محدود نمی بینم و معتقدم حزب اگر هم چنان حزب طبقه ی کارگر باشد و اکثریت طبقه ی کارگر را شامل شده باشد، می تواند و بایستی در صورت لزوم، برای مبارزه با انحرافات غیرکارگری یا انحرافات که در پروسه استیلای طبقه ی کارگر مانع ایجاد می کند، از تمام ابزارهای خویش استفاده نماید. (برای من خطر از دست رفتن انقلاب بسیار بیشتر از امکان استیلای مقطعی، تأکید می کنم مقطعی و غیراستالینیستی، حزب بر شوراهای اهمیت دارد.)

به نظر من وظیفه ی حزب پس از انجام انقلاب به پایان نخواهد رسید و تنها شکل وظایف تغییر خواهد کرد. اما در حالت کلی رویکرد باید به سمت شوراهای باشد. با توجه به این که شوراهای نه فقط شوراهای کارگران که شوراهای کارگران، دهقانان و ... می باشد (منظورم این است که دربر گیرنده ی تمام اقشار زحمت کشان است)، امکان نفوذ عقاید خرده بورژوازی در آن بسیار بالا است اما حزب طبقه ی کارگر یک سازمان صرفاً کارگری است که پیش روترین عناصر کارگری در رأس آن قرار گرفته اند. از این جا این حزب می تواند مشروعیت خود را هم چنان به عنوان پیگیرترین عنصر مبارزه حفظ نماید. من در این جا می خواهم روی این نکته رفیق رازی که: « اما این یک اقدام استثنائی است و حزب باید آگاهانه با استفاده از تمام ابزار برای آماده کردن شوراهای کارگری برای به دست گرفتن قدرت سیاسی و انحلال موجودیت رهبری کننده خود، کوشا باشد» تأکید خاصی به گذارم. منظورم این است که این دوره ها قطعاً وجود خواهند داشت و باز هم تأکید می کنم که این دوره ها نه از حالات خاص که از شرایط عمومی سرچشمه می گیرند و بایستی از هم اکنون برای آن توضیح و طرح داشت (در تعریف از حزب). ما تجربه ی بلشویزم را داریم و نمی توانیم به گویم که در رأس کار قرار گرفتن حزب و تبعاتنش از آن بایستی از هم اینک تبیین شود.

مازیار رازی

پاسخ به رفیق الف. آرمانخواه

در مورد نقش حزب پس از تسخیر قدرت

با سپاس مجدد از رفیق آرمانخواه. در ابتدا به سؤالات رفیق پاسخی کوتاه می‌دهم. سپس وارد ادامه بحث در مورد نقش حزب و شوراهای پس از تسخیر قدرت می‌شوم. رفیق آرمانخواه می‌نویسد:

... «اگر حزب طبقه‌ی کارگر یک پدیده‌ی میرا است که بایستی پس از انقلاب قدرت را به شوراهای واگذار کند، مناسبات این حزب پس از واگذاری قدرت به شوراهای با کارگران، شوراهای و دولت چگونه مناسباتی خواهد بود؟ آیا این حزب بایستی در حال مبارزه برای کسب اکثریت در شوراهای به عنوان طراح روش‌های دیکتاتوری پرولتاریا و در دست گرفتن دولت این دیکتاتوری باشد یا روش دیگری متصور است؟ در صورت پاسخ مثبت به این سؤال و در صورتی که این حزب طبق انتظار به تواند این اکثریت را به دست آورد، آیا این حزب مجدداً به قدرت بازنگشته و تا زمانی که بهترین نماینده برای طبقه باشد، در رأس قدرت باقی خواهد ماند؟ پس به صورت مجرد نمی‌توان گفت، حزب طبقه‌ی کارگر نبایستی در قدرت باشد و باید چگونگی آن تبیین شود»....

در پاسخ به این سؤال باید ذکر شود که:

۱- حزبی که انقلاب را سازمان می‌دهد متشکل از رهبرانی است با سابقه‌ی کاملاً روشن و برجسته. افرادی که در کل جامعه شناخته شده‌اند و مورد تأیید و احترام کارگرانی هستند که انقلاب را به رهبری آنان به ثمر رسانده‌اند. رهبران این حزب همان رهبران اصلی شوراهای کارگرانی هستند که انقلاب را تحقق داده‌اند.

۲- افراد این حزب به دور یک برنامه‌ی انقلابی متشکل شده‌اند. این برنامه در عمل در سطح جامعه به اکثریت جامعه و عمدتاً نهادهای خودجوش آنان (شوراهای کارگری) نشان داده است که برنامه‌ی حزب منطبق با منافع آنان بوده است. حزبی که انقلاب را رهبری می‌کند؛ حزبی که اکثریت طبقه‌ی کارگر را در راستای سرنوشتی نظام سرمایه‌داری هدایت می‌کند؛ حزبی است که برنامه‌اش با برنامه و اهداف شوراهای کارگری در مقطع تسخیر قدرت انطباق یافته است و یکی شده است. به عبارت دیگر برنامه و سیاست‌های حزب مورد تأیید اکثریت شوراهای کارگری قرار گرفته است. برنامه‌ی حزب به برنامه‌ی شوراهای کارگری مبدل گشته است.

۳- این احزاب دارای ساختار تشکیلاتی هستند. این ساختار تشکیلاتی برای دوره‌ی تدارکات انقلاب در شرایط اختناق طراحی شده است. این ساختار برای تشکیل یک دولت دموکراتیک کارگری که در حاکمیت است طراحی نشده است. این ساختار تشکیلاتی عملاً کارایی خود را پس از این که قدرت به دست شوراهای کارگری می‌افتد و دولت کارگری دموکراتیک ایجاد می‌گردد، از دست داده، و خود را به عنوان تشکیلات تدارک تسخیر قدرت و حاکمیت باید منحل کند. زیرا به هدف خود رسیده است. دیگر دلیلی برای حیات تشکیلاتی و رهبری حزب وجود ندارد. اما در صورت لزوم می‌تواند همانند سایر احزاب موجود به تبلیغ نظریات و ارائه‌ی پیشنهادات و مقابله‌ی تنوریک و نظری با سایر احزاب (احیاناً انحرافی) به پردازد. هرگز نباید فراموش کرد که حزب متکی بر آرای اکثریت کارگران و شوراهای کارگری به قدرت می‌رسد. حزب کودتای نظامی نمی‌کند. حزب به کارگران

دروغ نمی گوید و به محض به قدرت رسیدن، آن ها را برکنار نمی کند. حزب بلشویک اگر اعتقاد به قدرت شورایی نداشت، هرگز شعار «همه ی قدرت به شوراهای کارگری» را نمی داد.

بنابر این قدرت شورایی با همان رهبران اصلی حزب و همان برنامه ی حزب در قدرت قرار گرفته است. در این صورت چه نیازی است که در کنار یا بالای سر آن یک تشکیلات دیگری با همان افراد و همان برنامه، اما با ساختار غیردولتی و غیرمتعارف با وضعیت قرار گیرد؟ این امر زمانی لازم است که وضعیت استثنایی و اضطراری باشد. یعنی اکثریت شوراهای کارگری از مسیر اصلی برنامه و سیاستی که براساس آن انقلاب را سازمان داده، خارج شده باشند و به دست ضدانقلاب افتاده باشد. سایر اوضاع غیرعادی مانند جنگ داخلی و دخالت مسلحانه ی ضدانقلاب درونی و بیرونی را خود دولت (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) جمهوری شورایی که در رأس آنان همان رهبران شناخته شده حزیشان قرار دارند، می تواند به عهده گیرد. برای این موارد نیز نیازی به حزب به عنوان قیم شوراهای نخواهد بود.

اشکال اصلی در طرح این موضع توسط رفیق آرمانخواه در این است که رفیق گرامی تصور می کند، شوراهایی که به قدرت می رسند، پدیده ای هستند جدا از حزبی که تدارک به قدرت رساندن آنان را دیده است. حزب را یک پدیده ی جدا و یا به عنوان قیم شوراهای می پندارد، زیرا که حزب در دوره ی تدارکاتی و به قدرت رساندن شوراهای نقش تعیین کننده داشته است. نتیجه ی منطقی این استدلال در احزاب سانتزریستی و استالینستی نیز مشاهده می شود. احزاب سانتزریستی براساس همین استدلال های قیم مابانه، حزب خود را جدا از کارگران شکل داده و در آینده هم قصد دارد که کارگران و یا «جمهوری شورایی» ایجاد کند که زائده ی همین حزب باشد. به زعم آن ها رهبران حزب دائمی هستند، زیرا کارگران و شوراهای آتی، رهبرانی نخواهند داشت که قادر باشند «انقلاب» را از خطرات احتمالی نجات دهد! به باورشان حزب آن ها همان قدرت آتی کارگری است! استالینست ها (طرف داران سابق شوروی) نیز برای موجه نشان دادن فجایع دوره ی استالین مجبور می شوند که «استالینیزم» را در ادامه ی «لنینیزم» نشان داده و شکل سازمان دهی اجباری حزب کمونیست شوروی در دوره ی جنگ داخلی (۱۹۱۸-۱۹۲۱) و خطاهای رهبری بلشویک در ممنوعیت احزاب (۱۹۲۳-۱۹۲۱) را به یک امر عادی و ساختاری تبدیل کرده و بدین وسیله برای حزب (به عنوان قیم طبقه ی کارگر) جایگاه ویژه ی دائمی ترسیم کرده و در هر انقلابی قصد تکرار این سناریو را دارند.

نتیجه ی منطقی برخوردهای انحرافی چنین سازمان هایی این است که در دوره ی تدارکاتی (پیشا انقلابی) دیگر به جلب و تعلیم کارگران در رهبری حزب و یا کمک رسانی به ساختن شوراهای واقعی کارگری، لزومی نمی بینند. به باور آن ها، کافی است حزبی توسط عده ای «خبه» و «روشن فکر» در خارج ساخته شود و آن حزب، انقلاب را سازمان داده و دولت آتی کارگری را به دست گیرد! شوراهای نیز اگر شکل گرفتند، به ابزاری برای به قدرت رساندن همان حزب مبدل می گردند! پس از انقلاب هم «حزب» (یا دولت در دست حزب) است که باید از انحرافات احتمالی درون شوراهای و یا حمله ی نظامی و غیره جلوگیری به عمل آورد. با این اوصاف سرکوب هرگونه مخالفتی توسط شوراهای و یا مخالفان سیاسی موجه جلوه خواهد شد! به باور آن ها، شوراهای اگر در درونشان گرایشات غیرکمونیستی شکل گیرد، حزب آنان را کنار می گذارد و «سلامت» کمونیستی را حفظ می کند! بدین ترتیب «انقلاب» در مقابل «ضدانقلاب» نجات پیدا می کند! این سناریوی سازمان های سانتزریستی و

استالینیستی در دوره ی پیشا انقلابی، دست گرایش‌ها راست و چپ سندیکالیستی در درون جنبش کارگری را باز می‌گذارد که به بهانه ی مقابله با این اعتقادات انحرافی، بدیل انحرافی از نوع دیگری (سندیکالیستی و فرمیستی) را ارائه داده و نهایتاً طبقه ی کارگر را به کج راه برده و آن را از تحقق انقلاب کارگری- سوسیالیستی باز می‌دارد.

در ادامه رفیق آرمانخواه می‌نویسد:

....“لنین و تروتسکی (بیشتر لنین) در مبحث دیکتاتوری پرولتاریا معتقدند که پس از انقلاب و سرنگونی حکومت سرمایه داری، عواملی وجود دارند که به شدت در مقابل دولت دیکتاتوری پرولتاریا ایستادگی خواهند کرد. این عوامل عبارتند از: نفوذ و باقی ماندن عقاید خرده بورژوایی در بخش عظیمی از جامعه، توهماتی که تولید کوچک رقم می‌زند و همواره به بازتولید آن عقاید خرده بورژوایی می‌پردازد، برتری‌های علمی، تکنولوژیکی و... سرمایه داری که از سال‌ها استثمر حاصل شده است و مقاومت (اغلب مسلحانه) بورژوازی که به سرمایه داری جهانی تکیه دارد و این سرمایه داری به شدت از بورژوازی داخلی حمایت می‌کند. این عوامل را بنده به شخصه عواملی خاص یک منطقه ی خاص یا دولت خاص نمی‌دانم بلکه آن را عاملی تقریباً جهانشمول قلمداد می‌کنم”....

این بحث درست است. رهبران بلشویک این نگرانی را همواره داشتند که “دولت دیکتاتوری پرولتاریا” می‌تواند در معرض خطر قرار گیرد. اما، این استدلال چه ربطی به بحث حضور دائمی حزب دارد؟ مگر این که رفیق آرمانخواه “حزب” و “دولت دیکتاتوری” را یکی قلمداد می‌کند. که اگر چنین باشد، خود دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دولت کارگری به خطرات احتمالی برخورد می‌کند. دیگر چه لزومی دارد که بالای سر دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا که توسط شوراهای کارگری انتخاب شده اند، نهاد دیگری به نام “حزب” قرار گیرد؟

رفیق آرمانخواه می‌نویسد:

....“در صورت بروز جنگ داخلی (که تقریباً ناگزیر می‌نماید)، طبیعتاً در همه جا قشر عظیمی از کارگران یا در ارتش سرخ مشغول خواهند شد و یا تعداد پرولتاریای انقلابی تقلیل خواهد یافت (این بحران یکی از اساسی ترین معضلات حکومت بلشویک‌ها بود) و...”

بله درست است. اما مگر قرار است بعد از هر انقلابی جنگ داخلی به وقوع بپیوندد؟ چه فردی از رهبران بلشویک این تئوری را ارائه داده که هر انقلاب کارگری الزاماً به جنگ داخلی منجر می‌گردد؟ درست برعکس اعتقاد بلشویک‌ها این بود که به محض شکاندن زنجیر در ضعیف ترین حلقه ی آن، سایر زنجیرها نیز پاره خواهند شد. به سخن دیگر انقلاب کارگری به ویژه در آلمان و مجارستان و سایر کشورهای اروپایی آغاز خواهد شد و صلح و انقلاب سوسیالیستی در سراسر جهان به وقوع می‌پیوندد (این بود پیش بینی بلشویک‌ها).

در ادامه رفیق آرمانخواه می‌نویسد:

....“عامل سوم که شاید به نوعی مهم ترین عامل هم باشد، عامل اقتصادی است. در کشورهایی با سرمایه داری وابسته و در عصر امپریالیزم (حال هر نام یا اصطلاحی که می خواهیم روی آن به گذاریم مثل عقب مانده، جهان سوم و... منظورم بیشتر کشورهایی با ساخت اقتصادی مشابه روسیه و ایران و... است)، ما می توانیم کارکردهای مشابهی برای تمام آنها متصور شویم. سؤال من این جاست که چه تفاوتی وجود دارد که تضمین کننده این امر باشد که ما با معضلات مشابه روسیه دست به گریبان نباشیم؟”

برای توضیح مفصل این موضع رفیق آرمانخواه را رجوع می دهم به مطالعه ی دقیق جزوه ی «نتایج و چشم اندازها» (۱۹۰۵) و «انقلاب مداوم» تروتسکی که به تفصیل در مورد رشد ناموزون و مرکب در سطح بین المللی توضیح داده است و نشان می دهد که چرا انقلاب می تواند در یک کشور از لحاظ اقتصادی عقب افتاده آغاز گردد و به سایر جهان گسترش یابد. تزیهای آوریل ۱۹۱۷ لنین نیز این نظریه را تأیید کرد. در روسیه وضعیت استثنایی پدید آمد که منجر به شکست انقلاب شد.^۴

در ادامه رفیق آرمانخواه می نویسد:

...“در قسمتی از نوشته ی رفیق رازی در مورد تسخیر قدرت توسط حزب بلشویک آمده است که حزب بلشویک در صورتی که در شوراها اکثریت نمی یافت، اقدام به تسخیر قدرت نمی کرد!! به نظرم در این جا هم بحث اساسی دیگری به میان می آید. در برهه ای از سال ۱۹۱۷ هنگامی که بلشویک ها هنوز در شوراها اکثریت نداشتند و این شوراها هم عملاً به ارگان سازش تبدیل شده بودند، حزب بلشویک شعار «همه ی قدر به حزب» را سرلوحه ی خویش قرار داده بود. بحث اصلی ای که این جا باز می شود این است که حزب هنگامی که در طبقه اکثریت را به دست آورده باشد (این مسأله خود مورد اختلاف است که آیا حزب اساساً می تواند دربر گیرنده ی اکثریت طبقه باشد یا...) در صورت مخالفت شوراها یا عدم وجود شوراها آیا بایستی اقدام به تسخیر قدرت نماید یا خیر؟ پاسخ به این سؤال آن جا اهمیت می یابد که آن را با بحث ارتباط حزب و شوراها گره به زنیم!! در این جا اگر حزب برخلاف نظر شوراها اقدام به تسخیر قدرت نماید آیا می توان به راحتی گفت حزب باید قدرت را به شوراها به سپارد؟ پاسخ خود من به این سؤال منفی است! من معتقدم در این شرایط لاجرم این حزب خواهد بود که تا زمانی که در شوراها اکثریت مطلق را به دست نیاورده باشد، بایستی در رأس امور قرار به گیرد!”

برای پاسخ به نکات بالا ابتدا مفهوم خود را از «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» روشن کرده و در آخر به مفهوم حزب به مثابه ابزاری برای رسیدن به این هدف می پردازم.

پس از تسخیر قدرت توسط شوراهای کارگری به رهبری حزب، جامعه در مرحله ی انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم به سر می برد. از میان رفتن دولت با رشد اقتصادی، هم گام با یک دیگر طی می شوند. اما، این روند شاید به طور ایده آل پیش نرود و جامعه به طور اجتناب ناپذیر - با برخی از ناهنجاری های معین بوروکراتیک مواجه شود. زیرا که، در جامعه ی سرمایه داری، چنان چه پرولتاریا عموماً در موقعیتی قرار می گرفت که می توانست به محض کسب قدرت به مثابه یک طبقه بر کلیه ی امور زندگی اجتماعی و اقتصادی نظارت کند، این ناهنجاری های بوروکراتیک اجتناب ناپذیر نمی بود. اما، متأسفانه چنین نیست. نظام سرمایه داری کارگران را در کلیه ی سطوح

زندگی بیگانه می سازد و از طریق تحمیل حداقل ۸ ساعت کار روزانه (مضافاً بر وقت هدر رفته برای ایاب و ذهاب به محل کار و زندگی)، کارگران را از رشد فرهنگی - که آنان را قادر به عهده گیری فوری اداره جامعه می سازد - محروم می کند. کارگرانی که پس از ساعت ها کار طاقت فرسا به محل مسکونی خود باز می گردند، دیگر فرصت مطالعه و ارتقاء سطح فرهنگ خود را نخواهند داشت. تا هنگامی که مدت زمان کار، آگاهانه کاهش نیابد، ابتدائی ترین وضعیت مادی برای مدیریت کارگری جامعه زیست نخواهد کرد. بنابر این، شکلی از نیابت قدرت - که به نوبه ی خود می تواند به ناهنجاری های بوروکراتیک منجر شود - اجتناب ناپذیر است.

اما، قدرت به حکومت رسیده که به نیابت جامعه - در این مرحله - برای از بین بردن تدریجی خصوصیات منفی موروثی جامعه سابق گام های مؤثر بر می دارد - می باید شکل ویژه ای داشته باشد. چنین قدرتی می باید دموکراتیک ترین قدرتی باشد که تاریخ به خود دیده است. دموکراسی ای بسیار عالی تر از "دموکراسی بورژوائی" حاکم بر کشورهای سرمایه داری. در این مرحله آزادی بیان و تجمع و اعتصاب و غیره برای کلیه ی قشر های اجتماعی توسط قدرت دولتی نوین باید تضمین گردند (مگر برای آنان که مسلحانه قصد براندازی قدرت اکثریت منتخب کارگران را داشته باشند). این قدرت، "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا" نامیده می شود. قدرتی است که به نمایندگی از طرف کارگران و زحمت کشان و متحدین آنان (اکثریت جامعه) - براساس تضمین دموکراسی کارگری (قدرت شورایی) - روند عبور از سرمایه داری به سوسیالیسم را تسهیل و عملی می کند. به قول مارکس تنها ضامن انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم همانا استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است. هر شکل دیگری از قدرت ("دیکتاتوری حزب" و یا "خبرگان روشن فکر")، که خواهان جای گزینی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و قدرت شورایی شود، محکوم به شکست است و امر انتقال به سوسیالیسم را مسدود کرده و وضعیت را برای بازگشت سرمایه داری هموار می کند.

در شوروی چنین شد. اختناق استالینیستی علیه طبقه ی کارگر و زحمت کشان و ملیت ها و سرکوب دموکراسی کارگری، مرحله ی انتقال به سوسیالیسم را متوقف کرد و جامعه را نهایتاً به عقب (یعنی سرمایه داری) باز گرداند. در جامعه ی شوروی، رهبری حزب بلشویک - به نمایندگی شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان - قدرت سیاسی را به دست گرفت و اقدامات اولیه در راستای استقرار قدرت شورایی و امر انتقال به سوسیالیسم را عملی کرد. اما به علت انزوای انقلاب در سطح جهانی و جنگ داخلی که منجر به از بین رفتن پیش روی انقلابی و کارگری شد، در این جامعه به تدریج ناهنجاری های بوروکراتیک غالب شد. با وجود خطاهایی که در ۱۹۲۳-۱۹۲۱ توسط رهبران حزب رخ داد، روند دموکراتیک می توانست اصلاح و ادامه یابد. لنین در اواخر عمر ۱۹۲۳ به این خطر پی برد. او نوشت: "از این که پیش تر از این ها و با توان لازم و شدت بیشتر دخالت نکردم، خود را در برابر کارگران شدیداً مقصر می دانم".^۵ اما مبارزه ی لنین علیه بوروکراسی نیز با مرگ وی متوقف شده و مبارزه ی اپوزیسیون چپ به رهبری تروتسکی نیز شکست خورد. استالین و دارودسته اش به نمایندگی از قشر بوروکرات (و بازماندگان رژیم تزار) به نام طبقه ی کارگر و متکی بر اعتبار انقلاب اکتر، قدرت را از طبقه ی کارگر غصب کردند و جامعه را عاقبت "در مارپیچ بوروکراسی" به عقب (سرمایه داری) برگرداند.

آن چه را که باید توجه کرد این واقعیت است که اصولاً دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باید بر بستر دموکراسی کارگری به اهداف خود به رسد. هر حرکتی هر چند موقت توسط حزب که این امر را

متوقف می کند، بهای سنگینی به دنبال می آورد. این بهاء نه تنها در درون آن جامعه بلکه در سراسر جهان انعکاس می یابد و روند انقلابات سوسیالستی را به تعویق می اندازد و نسل های متعددی را به دامن سرمایه داری می اندازد. امروز بیش از ۸۵ سال پس از شکست انقلاب روسیه جنبش کارگری بین المللی و کمونیست ها هنوز هزینه ی مسود شدن دموکراسی کارگری در روسیه را پرداخت می کنند.

رفیق آرمانخواه می نویسد:

“برای من خطر از دست رفتن انقلاب بسیار بیشتر از امکان استیلا ی مقطعی، تاکید می کنم مقطعی و غیراستالینیستی، حزب بر شوراها اهمیت دارد”.

اما، نکته ای که رفیق آرمانخواه باید توجه کند این است که خطر از دست رفتن انقلاب با دخالت قیم مآبانه حزب در امور جامعه به مراتب بیشتر از خطری است که از سوی امپریالیزم و یا ضدانقلاب متوجه جامعه و جهان کارگری خواهد بود. زیرا امپریالیزم و سرمایه داری حتی اگر پیروز شود، پس از مدت کوتاهی قیام ها و انقلابات کارگری آغاز می گردند اما ظهور بوروکراسی اختناق آمیز از دل یک انقلاب پیروزمند سوسیالیستی، ده ها نسل را از انقلابات سوسیالستی دل سرد می کند و روحیه و توان کارگران را برای نسل ها نابود می کند. جنبش کارگری بین المللی، تداوم حیات ننگین امپریالیزم در دوره ی اخیر را مدیون انحطاط دولت کارگری شوروی بوده است. این نظام فاسد امپریالیستی می توانست با پیروزی چند کشور دیگر، پس از انقلاب اکتبر گور خود را برای همیشه بگند و نابود گردد (همان طور که بلشویک ها انتظار داشتند).

بنابر این درک روشن دموکراسی کارگری به عنوان تنها ضامن دوره ی گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم بسیار حیاتی است. دموکراسی ای که تنها و تنها بر پایه ی شوراهای کارگری یعنی نمایندگان اکثریت جامعه (که اعضای حزب هم بخشی از آنان هستند) عملی است. هیچ اقدام قیم مآبانه موجه نیست. بلشویک ها و لنین پیش از انقلاب و تمام دوران انقلاب بر این امر کاملاً آگاه بودند. حزب بلشویک و به ویژه لنین هرگز قصد جایگزین کردن حزب بر طبقه ی کارگر را نداشت. جبر تاریخ این امر را موقتاً بر آن ها تحمیل کرد.

برای اثبات این واقعیت تاریخی، به چند نقل قول بسنده می شود:

لنین در فرمان ارضی در دومین کنگره ی سراسری شوراهای روسیه (۲۵ اکتبر/۷ نوامبر) گفت: “ما به عنوان یک دولت دموکراتیک نمی توانیم از تصمیم توده های خلق طفره به رویم، حتی اگر با آن موافق نباشیم”. (تاریخ انقلاب روسیه- ای اچ کار جلد اول صفحه ۱۳۸- از منتخب آثار لنین به انگلیسی جلد ۲۲ ص ۲۳)

نخستین اعلام اساسی ماهیت قانونی حکومت که در تاریخ شوروی در «اعلامیه حقوق خلق رنجبر و استعمار شده» آمده با این کلمات آغاز می شود: “اعلام می شود که روسیه عبارت است از جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان. تمام قدرت مرکزی و محلی متعلق به این شوراها است”. (تاریخ انقلاب روسیه- ای اچ کار جلد اول صفحه ۱۴۰) از این پس برای اولین

بار روسیه: «جمهوری شوروی روسیه» خوانده شد. (پیش از آن نام آن حاکمیت «دولت موقت کارگران و دهقانان» بود)

در لحظه‌ی پیروزی انقلاب، یک دولت تمام بلشویکی اعلام شد. اما، در همان روزهای نخستین، بر اثر فشار کمیته‌ی اجرایی اتحادیه کارگران راه آهن (ویکژل)، کمیته‌ی مرکزی حزب موافقت کرد که باب مذاکره را با اس‌ارها و منشکویک‌ها باز کنند و یک دولت ائتلافی از همه‌ی احزاب موجود در شوراهای تشکیل دهند. (تاریخ انقلاب روسیه- ای‌اچ کار جلد اول صفحه ۱۴۰)

ویکتور سرج یکی از نظریه پردازان و تاریخ نویسان جنبش کارگری شوروی در مورد این دوره می‌نویسد: «در مورد قدرت بلشویک‌ها در شوراهای درون شوراهای شهری و ارتش که بلشویک‌ها تا همین اواخر در اقلیت بودند، اکثریت را به دست آوردند. در انتخابات دومای مسکو، بلشویک‌ها برنده شدند؛ آن‌ها از ۳۸۲۲۶۲ رأی، ۱۹۹۳۳۷ رأی به خود اختصاص دادند. از ۷۱۰ کرسی انتخاب شده، ۳۵۰ به بلشویک‌ها، ۱۸۴ به کادت‌ها، ۱۰۴ تا به سوسیال- رولوسیونرها، ۳۱ تا آن به منشویک‌ها و ۴۱ تا آن‌ها به گروه‌های دیگر اختصاص یافت. از ۱۷ هزار سربازی که در انتخابات شرکت کردند، ۱۴ هزار نفر آن‌ها به بلشویک‌ها رأی دادند».

کلام آخر: نکاتی درباره‌ی تئوری حزب لنینی

تئوری حزب لنینی ابتدا در چه باید کرد تدوین یافت. اما، پس از آن که طبقه‌ی کارگر روسیه اولین تجربه‌ی انقلابی خود را در سطح وسیع فعالیت توده‌ای- در سال ۱۹۰۵- طی کرد، لنین خود ضرورت تعمق بیشتر درباره‌ی تجزیه و تحلیل خویش را احساس نمود. بدین سان تئوری واقعی حزب لنینی شامل دو عنصر به هم پیوسته بود. اول، آن چه او در اوایل قرن در چه باید کرد پیرامون ایجاد هسته‌های حزب انقلابی در شرایط مخفی کاری نوشت. دوم، آن چه که او بعد از نخستین تجربه‌ی انقلابی توده‌ای پرولتاریای روسیه- تجربه‌ی احزاب توده‌ای، اتحادیه‌های کارگری و شوراهای تدوین نمود. درک تئوری حزب لنینی به معنای درک ضرورت جدائی پیش‌آهنگ و احزابی است که فقط می‌توانند اقلیت ناچیزی از طبقه‌ی کارگر را سازمان دهند و در عین حال درک ضرورت ادغام حزب پیش‌آهنگ در میان توده‌ها بدون جای‌گزینی آنان. این تئوری که رهائی پرولتاریا فقط می‌تواند توسط خود پرولتاریا به انجام رسانده شود، نباید چه در تئوری و چه در عمل به این مفهوم کاهش پیدا کند که تکلیف حزب انقلابی آزاد ساختن پرولتاریا و بنیاد نهادن دولت کارگری به نمایندگی از طرف پرولتاریاست.

در این دیالکتیک میان «پیشرو» و «توده» لازم است بر این واقعیت پافشاری نمود که حزب رسالت تاریخی خود را تنها زمانی می‌تواند به انجام به رساند که از حمایت فعالانه‌ی اکثریت پرولتاریا برخوردار باشد. ولی این حمایت فعالانه توده‌ها از حزب انقلابی فقط در لحظات استثنائی و لیکن از لحاظ تاریخی تعیین شده به وقوع می‌پیوندد. این بدین معنی است که تا زمانی که شرایط انقلابی فرا نرسیده، حزب به ناچار یک حزب اقلیت خواهد بود.

تئوری راستین حزب لنینی در درک فراگیرنده‌ی آن از رابطه‌ی دیالکتیکی میان حزب و توده‌ها نهفته است. این دیالکتیک یک نوع معین سازمان و یک بینش معین از انقلابی حرفه‌ای ایجاد می‌

کند. انقلابیون حرفه ای هرگز نباید به طرزی همیشگی از توده‌ها جدا به ماند. همواره می بایست آمادگی بازگشت به محوطه ی کارخانه و واگذاری مقام خود به رفیق دیگر باشد تا این که او نیز به تواند تجربیات لازم را فرا گیرد. این تئوری سیستم ادواری است که میان پرولتاریا و پیشگامان، یک حالت واقعی “گردش نیروی حیاتی” برقرار می سازد.

اصول اساسی مشابهی در مورد دولت کارگری در مرحله ی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم نیز صدق می کند. اگر چه لنین در ابتدا در پروراندن چندین نظریه درباره ی مساله ی بوروکراتیزه شدن دولت‌های کارگری پیش قدم بود (در واقع او در سال‌های ۲۲-۱۹۲ خیلی پیش از تروتسکی از خطر آگاه بود)، اما، عمدتاً تروتسکی و جنبش تروتسکیستی بود که راه حل انقلابی مارکسیستی برای این مساله ارائه داد.

با این که گرایش در جهت ناهنجاری‌های بوروکراتیک در یک کشور عقب مانده و جامعه ی منزوی اجتناب ناپذیر است، منتهی شدن این گرایش به انحطاط مهیب دوره ی استالینیستی اجتناب ناپذیر نیست. در این شرایط، نقش عامل ذهنی بار دیگر تعیین کننده است. پیش آهنگ انقلابی می بایست در تمام سطوح بر علیه خطر بوروکراتیزه شدن مبارزه کند:

—در سطح سازمان سیاسی دولت، می بایست دموکراسی کارگری را پرورش دهد و دخالت مستقیم توده ها در اداره ی دولت را تشویق نماید.

—در سطح بین المللی، می بایست از انکشاف انقلاب جهانی، که به سبب در هم شکستن انزوای دول کارگری مؤثرترین پادزهر علیه بوروکراتیزه شدن است، حمایت کند. اگر یک پیشگام پرولتاریائی آزاد از فرسودگی اخلاقی و جسمانی موفق به تسخیر قدرت گردد، قادر به در دست گرفتن نقش رهبری در گسترش انقلاب جهانی خواهد بود. این همان چیزی است که تروتسکی آن را جنبه ی سوم تئوری «انقلاب مداوم» خواند.

—در سطح اقتصادی، می بایست از هرگونه جدائی ریشه ای میان عمل انباشت و عمل تولید، یا از هرگونه جدائی ریشه ای میان طبقه ی کارگر واقعی موجود و کنترل محصول افزونه ی اجتماعی-چه از طریق یک “حزب”، چه از طریق بوروکراسی دولتی به حد نهایت مرکزیت یافته و چه از طریق عملکرد آزاد “قوانین بازار”- به هر قیمت ممکنه ممانعت شود. مدیریت کارگری با برنامه ی اقتصاد که به طرز دموکراتیک مرکزیت یافته، پاسخ تاریخی به این مساله است.^۶

نتیجه:

در انقلاب آتی ایران، مارکسیست های انقلابی باید کاملاً آگاهانه و از هم اکنون حساسیت بیش از اندازه بر استقرار دموکراسی کارگری و نظام شورایی ابراز داشته و نقش حزب در دوره ی پیشا انقلابی و تدارکاتی را برجسته و با اهمیت کنند. و در عین حال، در دوره ی پسا انقلابی، حضور حزب در بالای سر شوراهای کارگری را آگاهانه کاهش دهند.

تنها بر اساس چنین روشی می توان در ساختن حزب پیشتاز انقلابی (بلشویکی) در مقابل احزاب خرده بورژوا و استالینیستی، گام هایی اساسی برداشته و کارگران پیشرو را در ساختن آن دخالت داد.

توضیحات و منابع

۴- برای مطالعه ی آن وضعیت رجوع شود به کتاب تاریخ روسیه شوروی انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳- ۱۹۱۷- ای اچ کار- ترجمه ی نجف دریابندری. تاریخ انقلاب روسیه نوشته ی تروتسکی- نشر کارگری سوسیالیستی.

۵- این نقل قول نخستین جمله از یادداشت لنین تحت عنوان «مسأله ی ملیت ها و خودمختاری» مورخ ۲۰ مارس ۱۹۲۲ بود. در این یادداشت ها لنین سیاست های استالین در مورد مسأله ی ملی را به شدت مورد حمله و انتقاد قرار می دهد. رجوع کنید به:

Lenin, Collected works, Vol 36. p. 605

۶- ارنست مندل: درباره ی بوروکراسی- نشر کارگری سوسیالیستی



نکاتی در مورد تدارک و سازماندهی انقلاب سوسیالیستی

مصلحه با مازیر رازی

فعالیت مخفی و علنی

سوال: رفیق مازیار رازی یکی از مسائلی که امروز بسیار حائز اهمیت است مساله حزب پیشتاز انقلابی است که شما مقالاتی در این رابطه نوشته اید و یکی از سوالاتی که در این رابطه مطرح می باشد این است که :

آیا حزب در شرایط فعلی می تواند کار توده ای نماید و اساساً رابطه بین کار مخفی (که کار اقلیتی از پیشگام یا پیشتاز است) با کار توده ای چگونه می باشد؟ و اساساً این دو فعالیت را چگونه می شود با هم پیوند داد؟

مازیار رازی: در ابتدا باید ذکر کنم که: هدف اصلی هر حزب انقلابی در واقع کار میان توده های زحمتکش و توده های کارگر است، یعنی اگر حزبی فعالیت مستمر و مداوم در درون بخش های

عمده توده ها نداشته باشد آن حزب در واقع فاقد ارزش می باشد. در نتیجه هدف اصلی یک حزب انقلابی فعالیت در میان توده ها است.

این یکی از موضوع های اصلی است که می خواستیم به آن اشاره کنم چون در شرایط کنونی ما شاهد این هستیم که احزاب متعددی در خارج یا احیاناً در داخل در آتیه ساخته خواهد شد، که اینها حزابی هستند که ارتباط مستقیم و ارگانیک با توده های زحمتکش ندارند و از این زاویه اینها در واقع به شکل قیم مآبانه یا از بالا خواهان این هستند که رهبری توده ها را به دست بیاورند در صورتی که حزب طبقه کارگر یا حزب پیشتاز انقلابی باید فعالیت اصلی و هدف اصلی آن در میان توده ها باشد. اعضا و فعالین این حزب باید متشکل از توده های کارگر از فعالین پیشروی طبقه کارگر باشد و از این لحاظ حزبی که ما از آن صحبت می کنیم حزب طبقه کارگر حزبی است که در میان طبقه کارگر متولد می شود و در بطن مبارزات روزمره طبقه کارگر فعالیت خود را گسترش می دهد و از درون طبقه کارگر فعالینی را به داخل خود جلب می کند.

اما از سوی دیگر مشکلی که ما در مقابل خودمان در کشورهایی نظیر ایران داریم، این است که دولت سرمایه داری ایران یک دولت اختناق آمیز و ارباب گر می باشد که به هیچ وجه کار متشکل توده ای طبقه کارگر را اجازه نمی دهد و اگر هم تشکل هایی از طبقه کارگر یا تشکل هایی از جنبش دانشجویی بوجود آید دولت به اشکال مختلف از طریق نهادهای مختلف دخالت در این تشکل ها را به عهده می گیرد و آنها را از مسیر اصلی خود خارج می نماید.

بنابراین ما در جامعه ای نظیر ایران با یک دوگانگی و تناقض روبرو هستیم از یک سو به عنوان نیروهای انقلابی و نیروهای سوسیالیست انقلابی خواهان الحاق به توده های وسیع هستیم و خواهان تشکیل و همراهی با پیشرو کارگری برای بوجود آوردن حزب طبقه کارگر هستیم و از سوی دیگر در مقابل دولتی قرار داریم که تمام حرکت های طبقه کارگر را در نطفه خاموش می کند. رهبران را دستگیر و اعدام و در واقع امر دخالت گری را متوقف و مسدود می نماید. بنابراین مسأله ای که در برابر ما وجود دارد این است که چگونه این تضاد و تناقض را می توانیم حل کنیم.

در محور این بحث مسأله ساختن حزب پیشتاز انقلابی طرح می شود. حزب پیشتاز انقلابی، حزب توده ها نیست حزب پیشتاز انقلابی به منظور جلب توده های وسیع طبقه کارگر یا اقشار پیشرو کل جامعه بوجود نمی آید چون چنین حزبی اصولاً قادر به فعالیت سیاسی درون جامعه ای نظیر ایران نخواهد بود این حزب اگر با پایه های توده ای بوجود آید، بلافاصله مورد سرکوب و ارباب قرار گرفته و متلاشی می شود. بنابراین حزبی که مد نظر ماست (حزب پیشتاز انقلابی) (حزب پیشرو طبقه کارگر است).

حزبی است که متشکل از متعهدترین و منضبط ترین عناصر طبقه کارگر بوجود می آید و آنها امر دخالت گری در طبقه کارگر را باید در خفا و به شکل غیر علنی سازمان دهند که مورد حمله و تهاجم پلیس و نیروهای انتظامی قرار نگیرند تا بتوانند ارتباطات ارگانیک خود را با طبقه کارگر برقرار کنند و برنامه ای که در دست دارند برنامه انقلابی که منتج از مبارزات طبقه کارگر در چند دهه گذشته بوده به درون طبقه کارگر برده و سازماندهی کنند.

بنابراین از یکسو ما خواهان این هستیم که با توده ها پیوند خورده و از سوی دیگر بدلیل ماهیت دولت، ماهیت ارباب آمیز دولت باید بطور مخفی و مشخصاً بطور حرکت های کاملاً جدا از توده ها سازمان دهی کنیم.

مسأله دیگری هم به دلیل شرایطی که در ایران در مقابل خود خواهیم یافت این است که در درون تشکل های توده ای و تشکل های کارگری که به شکل توده ای عمل می کنند، عقاید و ایدئولوژی هیأت حاکم به راحتی رسوخ پیدا می کند این قابل ذکر است که دولت سرمایه داری همواره از طرق

مختلف مشغول ارباب طبقه کارگر است. یکی از طرق ارباب رژیم، سرکوب مستقیم است که از طریق نیروهای انتظامی و دیگری از طریق گسترش عقاید رفرمیستی به درون جنبش کارگری می باشد.

سؤال: در چنین شرایطی که شما هم ذکر کردید رژیم شروع می کند به ساختن یک سری تشکلات، مثلاً در جنبش جوانان ما شاهد این هستیم که مسأله پارلمان جوانان مطرح یا تشکلات مختلف که بیش از صدها تشکل می باشند ساخته می شود.

سؤال دیگری که اینجا مطرح می شود و سؤال مهمی نیز می باشد این است که: نیروهای انقلابی و نیروهای پیشرو یا پیشگام برای شرکت در این تشکلات باید چه مواردی را در نظر بگیرند اساساً آیا باید در این تشکلات شرکت نکنند و یا شرکت مشروط نمایند و اساساً چگونه باید با این مسأله برخورد در حالی که هنوز تشکلات سراسری مستقل بوجود نیامده برخورد کنند؟

مازیار رازی: در مورد وضعیت کنونی باید ذکر کرد که در دوره آتی ما شاهد این نوع مانورها و این نوع تحولات در داخل ایران از سوی دولت سرمایه داری ایران خواهیم بود. دوستان مطلع هستند که دول اروپائی یعنی پانزده کشور اروپائی رفت و آمدهایی را به ایران آغاز کرده اند و شروطی برای متحول کردن یا مرتبط کردن اقتصاد ایران به کشورهای اروپائی تعیین و زمینه ریزی چپاول ایران از سوی این دولت ها در ماه های گذشته ریخته شده است.

از این نقطه نظر است که یک سلسله شروطی برای دولت ایران در نظر گرفته اند که به هر حال از نقطه نظر ظاهری هم که شده شاهد تحولاتی در درون جامعه خواهیم بود و یکی از این تحولات ایجاد تشکل های به اصطلاح مستقل کارگری و یا پارلمان دانشجویی و یا تشکل های دانشجویی خواهد بود. در واقع تحت شرایط کنونی ما این وضعیت را شاهد خواهیم بود. منتهی در ارتباط با این مسأله در مقابل تحولات اخیر عموماً سه موضع گیری مطرح می شود.

موضع اول این است که توده های انقلابی اصولاً هیچ نوع ارتباطی با این تشکل ها نداشته باشند و در واقع خط مشی امتناع یا بایکوت (تحریم) این تشکل ها را اتخاذ کنند.

خط دوم این است که اصولاً بدون پیش شرط هائی می توان در درون این تشکل های دانشجویی و یا کارگری که دولت تحت فشار دولت های اروپائی ایجاد می کند شرکت کرده و از این روزنه استفاده کرد و این نظر اعتقاد دارد این ابزاری هست که می تواند جنبش دانشجویی و یا جنبش کارگری را به مرحله نوینی برساند. اما به اعتقاد من این دو نظر دچار انحراف و دو روی یک سکه می باشند. مسأله ای که مطرح است این است: واضح است که اگر توده های دانشجویی در درون تشکل های مستقل و پیش ساخته ای که به هر حال از طرق مختلف ایجاد می شود شرکت نکنند، واضح است که باید خود را به این تشکلاتی که ایجاد می شود مرتبط کرد. و اما در ارتباط با جوانانی که امروز تحت فشارهای مضاعف قرار گرفته اند طبیعی است که این تشکلات جوانان و پارلمان جوانان و غیره روزنه ای ایجاد می کند و واضح است که نیروهای انقلابی باید خودشان را به این تکاملات و این تحولات مرتبط بکنند. از سوی دیگر شرکت در درون اینها بدون پیش شرط ها به نظر من آن هم دچار ایراد می باشد چون مسأله این است که دولت سرمایه داری با انگیزه ها و اهداف خود این تشکلات جوانان را بوجود می آورد و دنبال مقاصد خود می باشد.

بنابراین اگر توده های جوانان در سطح وسیع در این تشکل ها شرکت کنند می توانند به شکل مشروط شرکت خود را سازمان دهند یعنی از یکسو دچار انحراف تحریم و امتناع از آن نشوند و خود را از توده های وسیع و دانشجویانی که در آتی در این تشکلات شرکت می کنند منزوی نکنند، و از سوی دیگر هم در واقع تسلیم سیاست های رژیم و دول اروپایی نشوند. بنابر این یکی از شروطی که می توانند جوانان و جوانان سوسیالیست برای دخالت در این تشکل ها داشته باشند این است که

خواهان استقلال کامل این تشکل ها از دولت و تمام نهادهای مرتبط به دولت باشند. اگر قرار باشد که دولت و یا نهادهای دانشجویی دولت به شکلی در این تشکل هائی که ساخته می شود اعمال نفوذ کنند به اعتقاد من شرکت در این تشکل ها بی فایده خواهد بود. این تشکل ها باید در واقع کاملاً مستقل از دولت باشند و گر نه مجدداً دچار انحرافاتى که در گذشته هم ما شاهد آن بوده ایم خواهند شد.

شرط دوم شرکت در این تشکل ها تضمین دموکراسی درونی است، یعنی این تشکل ها باید مطبوعات آزاد خود را داشته باشند، باید دسترسی به رسانه های جمعی عمومی داشته باشند باید از رادیو تلویزیون استفاده بکنند و نظرات مشخص خود را که مرتبط به مسائل صنفی دانشجویی و جوانان می باشد بدون سانسور در مطبوعات منعکس بکنند و در رادیو تلویزیون آزادانه به بحث بگذارند. همچنین در واقع این تشکل ها باید در شان به روی تمام گرایش های نظری باز باشند.

نمی تواند تشکلی بوجود آید که بگوید درب آن به روی سوسیالیست ها و یا کمونیست ها بسته است و صرفاً گرایش های مختلف اسلامی را به درون خود قبول می کند. این در واقع یک تشکل غیردموکراتیک خواهد بود بنابر این ما باید اصرار بکنیم، ما باید پافشاری بکنیم شرط ورود خود را بر این بگذاریم که این تشکل ها اولاً دموکراتیک باشند دوماً اینکه مستقل از دولت باشند و سوماً اینکه درب این تشکلات به روی تمام نظرگاه های منعکس در جامعه باز باشد از جمله کسانی که معتقد به سوسیالیزم هستند و کسانی که معتقد به کمونیزم هستند باید بتوانند در این تشکل ها شرکت کنند. در غیر این صورت شرکت در این تشکل ها بی فایده خواهد بود.

سؤال: من مجدداً به همان سؤال قبلی یعنی رابطه کارهای مخفی و کارهای توده ای برمی گردم، سؤال این است شما خصوصیات اصلی کار مخفی را چطوری می بینید و اساساً کارهای مخفی در دنباله خود می تواند به کار توده ای ختم شود؟ مسأله ای که امروز خیلی روی آن تأکید می شود و مسأله بسیار مهمی نیز است، در رابطه با کار مخفی می باشد، کار مخفی به خاطر انتزاعی بودن آن سبب ایجاد سلسله مراتب و بوجود آمدن بوروکراسی خاصی درون تشکیلات می شود. ضمن اینکه علاقمند در رابطه با خصوصیت کارهای مخفی صحبت نمائید، خواهش می کنم در رابطه با مکانیزم هائی که باعث جلوگیری از ایجاد بوروکراسی های خاص تشکیلاتی و تعمیم یافتن آن به جنبش چپ و جنبش های اجتماعی می شود نیز صحبت نمائید.

مازیار رازی: همانطور که در ابتدا گفتم هدف ما در واقع کار جمعی توده ای است. متأسفانه به دلیل شرایطی که بر ما تحمیل شده ما مجبوریم برای ارتباط گیری با توده ها بدون اینکه ضربه پذیر باشیم، بدون اینکه دستگیر شویم زندان شویم، اعدام شویم همانطور که در دوره گذشته در جنبش دانشجویی ما شاهد آن بودیم که هزاران هزار جوان به خیابان ها آمدند و از طریق لباس شخصی ها و جاسوسان رژیم دستگیر شدند، از طریق نیروهای انتظامی مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و به دلیل ضربه هائی که بر آنها وارد شد برای دوره ای تحولات جنبش دانشجویی متوقف گردید. در نتیجه درس هائی که از جنبش دانشجویی چهار، پنج سال گذشته و از هجده تیر ۱۳۷۸ می توانیم بگیریم این است که ما به عنوان دانشجویان در واقع یک سلسله کمیته های مخفی که امر دخالت گری در جنبش توده ای را سازمان می دهد داشته باشیم. کمیته های مخفی ای که امر شناسایی لباس شخصی ها در دانشگاه را به عهده می گیرد، کمیته هایی که از طریق ارتباط با یکدیگر هماهنگی می کنند و تظاهرات مشخصی را در ارتباط با مطالبات خاص خودشان سازمان می دهند.

واضح است که این کمیته ها باید در درون خودشان ارتباطات دموکراتیک داشته باشند که منحن نشده و دچار انحرافات بوروکراتیک نگردند. البته دلیلی هم وجود ندارد که اینها دچار انحرافات بوروکراتیک شوند چون تصمیم گیری ها در واقع در درون این کمیته ها به شکل جمعی و دموکراتیک

می تواند صورت بگیرد، تبادل نظر می تواند انجام گیرد و نظر جمع می تواند مورد اجرا قرار بگیرد.

در نتیجه این کمیته ها می توانند شکوفا شوند، با یکدیگر ارتباط داشته باشند و از طرف دیگر تظاهرات، اعتراضات و مطالبات حول مسائل دانشجویی را در درون توده های دانشجوی سازمان داده و هماهنگ نمایند و از سوی دیگر ضربه پذیری را کاهش دهند.

سؤال: مسأله ای که اینجا مطرح می شود این است که با استبداد و اختناق که در جامعه ایران وجود دارد و شما هم به آن اشاره کردید مسائل پیچیده تر و شکل دیگری به خود می گیرد. در حقیقت تشکلاتی که در این لحظه زمانی از آن صحبت می کنیم حتی برای جمع شدن با مشکلات زیادی روبرو هستند.

حتی برای سراسری عمل کردن و اساساً صرفاً تأکید بر این مسأله که بوروکراسی در این تشکلات نمی تواند نفوذ کند یا احتمال ظهور بوروکراسی در این تشکلات کم است کافی نیست و به نظر من این مسأله ای است که باید بیشتر روی آن تأمل کرد و خم شد. بنابر این شما رابطه این مسائل را چگونه ارزیابی می کنید؟ هم اکنون ما با جامعه ای استبداد زده روبرو هستیم که این استبداد فضا را برای فعالیت تشکلات جوانان در داخل کشور کم نموده است.

این جوانان حتی برای گردهم آئی و تصمیم گیری هایشان و ایجاد جلسات شان با مشکلات عدیده ای روبرو هستند که این مسأله می تواند عملاً قدرت را در دست عده خاصی محدود کند. این سؤالی است که همیشه مطرح گردیده بخصوص با شکست های مختلفی که ما داشته ایم و امروز هم بنحوی از انحاء از طریق آنارشیت ها و کسانی بجای اینکه انتقاد سازنده از مسائل داشته باشند کل این سنت را زیر سؤال می برند.

خواهش می کنم اگر ممکن است شما این مکانیزم را بیشتر توضیح دهید یعنی اینکه آیا در این اعتراضات شرکت و دخالت بکنیم؟ تصمیم گیری های جمعی و شورائی خود را چگونه انجام دهیم و در عین حال چگونه از ایجاد بوروکراسی درونی جلوگیری کنیم؟

مازیار رازی: در مورد کمیته های مخفی که بر ما تحمیل شده، در گذشته ایرادات زیادی به آن گرفته شده و افرادی هستند که فکر می کنند ایجاد کمیته های مخفی به مفهوم کارهای غیرقانونی و چریکی و غیره است و سنت هایی هم در گذشته بوده که افراد را از کارهای چندین نفرافردای که گرد هم ننشسته برای توده های کارگر و دانشجوی خط مشی تأیید کرده اند منجر می کند. آن چیزی که مد نظر من است اینها نیست.

ما هم به هر حال مرزبندی های خود را با کارهای چریکی و کارهای تیم های مخفی جدا از توده ها داشته ایم. منظور من در واقع این است که کار این کمیته ها باید در ارتباط ارگانیک با توده های وسیع باشد. یعنی اینکه تصمیم هایی که گرفته می شود در حقیقت تنها تصمیم این کمیته ها نیست این تصمیمات در واقع تصمیم توده های وسیع براساس مطالبات طرح شده در جامعه است.

از نقطه نظر تشکیلاتی واضح است که ارتباط گیری با توده ها باید مخفی صورت بگیرد یعنی از طریق این کمیته های مخفی بدون اینکه تاکتیک ها بدون اینکه فعالیت ها بطور علنی آشکار بشود و مورد حمله و تهاجم رژیم قرار بگیرد. بنابر این، این کمیته ها ساخته می شوند منتها بطور روزمره باید ارتباطات ارگانیک با توده ها داشته باشند، در میان توده ها باشند، در واقع فعالیت ها و شعارها و مطالبات توده ها را سعی کرده جذب نمایند و سازماندهی کنند.

اگر ما اینگونه به این کمیته ها بنگریم بنظر من دچار ناهنجاری های بوروکراتیک نخواهیم شد. چون مرتبط هستند چون از دل توده ها بیرون آمده اند و کار توده ای می نمایند و در واقع مطالبات توده

های وسیع را منعکس می کنند. منتهی از لحاظ تشکیلاتی اقداماتی می کنند و ساختاری دارند که نتوانند کشف شوند و ضربه ببینند.

از لحاظ درونی هم واضح است که باید ساختار دموکراتیک داشته باشند یعنی اینکه نظرات مختلف بتواند درون این تشکلات منعکس شود و عقاید مختلف در مورد تاکتیک های دخالت گری و نظراتی که در ارتباط با مسائل دانشجویی است بطور آزادانه منعکس شود، تبادل نظر شود و نظر جمع به مورد اجرا قرار بگیرد.

بنابر این من بار دیگر تاکید می کنم، منظور من از کمیته های مخفی کمیته های نیست که مخفی از توده ها باشد، جدا از توده ها باشد. چنین کمیته هایی واضح است که سرعت منحنی شده و کاملاً یک ارتباط بیگانه ای با توده ها پیدا خواهند کرد. منظور من از کمیته های مخفی کمیته های است که از دل توده ها بیرون آمده منتهی به دلیل وضعیت کنونی اینها مجبورند که خود را بطور مخفی سازمان دهند که ضربه پذیری را کاهش دهند. از این نقطه نظر یک رابطه تنگاتنگ با توده ها دارند و از سوی دیگر از لحاظ تشکیلاتی سازماندهی و کارهای خود را بصورت مخفی انجام می دهند.

سؤال: همانطور که ضمن صحبت هایتان اشاره کردید در تشکلات مستقل بزرگتر گرایشهای مختلفی از توده ها دخالت می کنند و شما تأکید کردید بر این که گرایشهای مختلف از توده بخصوص کمونیست ها، سوسیالیست ها باید در این تشکلات حضور داشته باشند تا اینکه حداقل بتوان گفت که این تشکلات دموکراسی درونی را قبول کرده اند. حالا مسأله ای که بر سر این کمیته ها وجود دارد این است که آیا گرایشهای مختلفی از توده ها می تواند در این کمیته ها حضور داشته باشد یا در حقیقت مسأله کمیته ها جدا از مسأله تشکلات توده ای و سراسری است؟

مازیار رازی: این مسأله ایست که بنظر من مشکل ایجاد می کند یعنی از یک طرف ما صحبت از کمیته های مخفی می کنیم و از طرف دیگر صحبت از یک تشکلات مستقل می کنیم که علاقه داریم شکل بگیرد و اساساً برای تحقق آن یکسری شرایط مشروط را در مقابل طبقه حاکم قرار می دهیم و این مسائل را عنوان می کنیم. شما رابطه بین این کمیته ها، هسته ها و فراکسیون های مخفی را با تشکلات سراسری چگونه می بینید؟ زیرا که در تشکلات سراسری هم بلاطبع با توجه به توضیحاتی که شما دادید طیف های مختلفی از توده وجود دارد و از طرفی دیگر شما تأکید می کنید که تشکلات مخفی تشکلاتی هستند که عمدتاً از درون توده بیرون آمده لطفاً در رابطه با این مسأله کمی ما را روشن نمایید.

ما در واقع سه نوع تشکلات در مقابل خود خواهیم داشت یکی تشکل های توده ای است که در آن توده های وسیع از دانشجویان برای مطالبات صنفی و سیاسی خود شرکت می کنند. که اینها را ما مشاهده کرده ایم که بطور خود جوش، خود انگیزه توده های وسیع مثلاً در مورد خصوصی سازی های دانشگاه ها حرکت در می آیند و در سراسر شهرهای ایران این هماهنگی بطور خود انگیزه صورت می گیرد. این یک نوع از تشکلات است. در آتیة امکان دارد یک ساختار ویژه ای، به اصطلاح یک ماهیت ویژه ای از نقطه نظر رژیم به این نوع تشکلات داده شود. مثلاً در اروپا ما شاهد اتحادیه های دانشجویی هستیم که اینها به دلیل داشتن مسائلی به دور هم جمع می شوند و بودجه ای هم از دولت گرفته و مسائل صنفی، مسکن و رفاهی دانشجویی را دنبال می کنند. این تشکل ها اصولاً در کشورهای اروپای غربی وجود داشته و از این نقطه نظر امکان دارد که دولت موجود هم خود در دوره آتی به ایجاد این تشکل ها دامن بزند.

بنابراین یک نوع اولی از تشکل های که ما خواهیم داشت این نوع تشکل ها هستند که به نام اتحادیه های دانشجویی یا پارلمان دانشجویی یا پارلمان جوانان و غیره در دوره آتی بوجود می آید. منتهی این تشکلات صرفاً می توانند حول مطالبات دموکراتیک، مطالبات صنفی و یک سلسله مطالباتی که

مرتبط به جنبش دانشجویی فعالیت بکنند و در واقع حرکت‌هایی خواهند داشت که برای قشر وسیعی از دانشجویان و جوانان در دوره آتی جذابیت خواهد داشت. بنابر این یک نوع از تشکلاتی که در آینده خواهیم داشت این خواهد بود.

نوع دیگری که بیشتر حالت یک اتحاد عمل دارد و در واقع منظور من از کمیته‌ها اینها بود، اتحاد عملی است از نیروهای پیشروی جوانان، پیشروی دانشجویان و اینها کسانی هستند که در صف مقدم مبارزات بوده‌اند، آگاهی‌فراتر از آگاهی‌توده‌ها دارند، در گذشته دست به مطالعه و مقاله‌نویسی و یا شعارنویسی و طرح مسائل زده‌اند و تبلیغات بسیاری در مورد آزادی بیان آزادی تجمع و دموکراسی و غیره در دانشگاه‌ها داشته‌اند. اینها یک بخش خاصی و قلیلی از جنبش دانشجویی را تشکیل می‌دهند. اینها در واقع رهبران طبیعی دانشجویان هستند که در صف مقدم مبارزه کرده‌اند و نظرات مختلفی هم دارند. ممکن است نظرات آنارشستی داشته باشند، نظرات سوسیالیستی داشته باشند، نظرات مختلف لیبرالی، دموکراتیک و غیره داشته باشند.

اینها که در صف مقدم هستند می‌توانند به منظور پیشبرد مبارزات و امر دخالت‌گری در تشکلات وسیع درون این کمیته‌ها به شکل یک اتحاد عمل، اتحادی حول مسائل جنبش دانشجویی با هم متحد شوند. یعنی اینها در واقع رهبران آتی این تشکل‌ها خواهند شد. منتهی کمیته‌های آنها باید مخفی بوده و در گذشته هم تجربه داشته‌ایم که اگر علنی باشند مورد ضرب و شتم قرار گرفته، کشف شده و از بین می‌روند. در نتیجه این کمیته‌ها که به شکل اتحاد عمل فعالیت می‌کنند فعلاً باید کمیته‌های مخفی باشند. اگر در آتیه روزنه‌هایی در ایران بوجود آمد که اینها بتوانند کار علنی نمایند واضح است که آنها علنی کار خواهند کرد.

اضافه بر این دو نوع تشکلات، تشکیلات دیگری هم وجود دارد به نام هسته‌های سوسیالیستی یا هسته‌های جوانان سوسیالیست. اینها کار متفاوتی دارند. در واقع آنها هم آن کارهای قبلی را انجام می‌دهند و هم اینکه اعتقادات و عقاید سوسیالیستی را به درون جنبش دانشجویی می‌برند. این هسته‌ها؛ نهاد‌هایی هستند که خودشان را مرتبط کردند به برنامه انقلابی، به برنامه سوسیالیست‌های انقلابی و نقداً بعضی‌ها در جاهای مختلف در دانشگاه‌های مختلف وجود دارند و این‌ها جلسات آموزشی دارند امر دخالت‌گری را با هم سازمان می‌دهند. آنها هم به عنوان یک گرایش خاص سوسیالیستی در این کمیته‌ها شرکت می‌کنند و هم اینکه واضح است در درون تشکل‌های توده‌ای شرکت می‌کنند.

در نتیجه آنچه که ما داریم سه سطح از مبارزه، سه سطح از تشکیلات هست. یکی سطح خود انگیخته وسیع توده‌ای است. یک سطح اتحاد عمل بین نیروهای متفاوت است در کمیته‌هایی که به دلایل وضعیت کنونی فعلاً باید مخفی باشد سومی هم هسته‌های مشخص سوسیالیستی است اینها در محلات مختلف ارتباطاتی با کارگران جوان پیدا کرده و می‌کنند.

در درون این هسته‌ها می‌توانند کارگران جوان باشند، دانشجویان جوان باشند و در محلات مداخله کنند در جنبش دانشجویی مداخله کنند در این کمیته‌ها شرکت کنند و در تشکل‌های وسیع توده‌ای هم شرکت بکنند. این هسته‌های سوسیالیستی در واقع مجهز به برنامه انقلابی هستند و مجهز به تجارب مبارزات کارگری در سطح بین‌المللی هستند و براساس یک نشریه مشخصی که دارند که امروز آن نشریه نامش «جوان سوسیالیست» است حول این نشریه فعالیت هایشان را سازمان می‌دهند، هسته‌های سوسیالیستی را می‌سازند.

بنابر این سه وجه مختلف از تشکیلات است که ما در مقابل خودمان در آتیه خواهیم داشت. سؤال: سئوالی که اینجا پیش می‌آید این است که در گذشته هم در جنبش کارگری و کمونیستی مسأله‌ای مطرح بوده بنام ورود آگاهی از خارج به داخل طبقه که با بحثی که شما در رابطه با هسته کردید

فکر می‌کنم که ذکر این مسأله هم حائز اهمیت باشد که آیا این افراد در حقیقت روشنفکران، پیشگامان هسته‌های موجود هستند که این آگاهی طبقاتی را در درون طبقه می‌برند یا عمدتاً طبقه خود در درون خود می‌تواند در دوره‌های مشخص تاریخی آگاهی کسب کند؟

از طرف دیگر در کنار نکته‌ای که ذکر کردم مسأله‌ای دیگری که مطرح می‌شود این است که مسأله ورود آگاهی از خارج به داخل طبقه کارگر سبب بوروکراسی شده و عمدتاً این بیش از دید تقسیم کار جامعه طبقاتی به احزاب چپ و کمونیست تعمیم یافته علاقه دارم در این رابطه با هم صحبتی داشته باشیم که اساساً آیا آگاهی می‌تواند در داخل طبقه کارگر رشد کرده، انکشاف پیدا نماید و به تکامل برسد، یا اساساً باید حتماً این بوسیله یکسری انقلابیون، مبارزین و یا پیشگامان این طبقه وارد آن شود؟ من فکر می‌کنم زمانی که ما در مقابل مان شکست انقلاب ۱۳۵۷ را داریم شاهد ظهور گرایشاتی هستیم که عمدتاً به نفی کلیه سنت‌های گذشته می‌پردازند و یکی از پاشنه‌های آشیل که مطرح می‌کنند این است که روشنفکران باعث شکست ما شده‌اند زیرا که اینها سعی کرده‌اند آگاهی را از خارج به درون طبقه وارد بکنند و در بزنگه‌های تاریخی پشت طبقه را خالی کرده‌اند. خواهش می‌کنم در این رابطه مقداری مسأله را باز کنید.

مازیار رازی: در ارتباط با مسأله آگاهی از بیرون یا حضور روشنفکران در جنبش کارگری، اصولاً دو انحراف وجود دارد. یکی انحرافی هست که سنتاً از طریف احزاب سیاسی استالینیستی عمدتاً ارائه داده شده و این هست که یک عده روشنفکر از طریق مطالعه در اطاق‌های در بسته و بحث بین خود یا انتشار یک نشریه و یا نهایتاً داشتن رادیو تلویزیون و شبکه‌های اینترنتی می‌توانند به برنامه‌های عالی کمونیستی و برنامه‌های عالی طبقه کارگر دست پیدا بکنند و این روشنفکران تصور می‌کنند که کارگران و یا دانشجویان در سطح جامعه آگاهی کافی ندارند. کاری که اینها باید بکنند این است که به پیوندند به این روشنفکران انقلابی که برنامه انقلابی تدوین کرده‌اند. بنابراین یکی از انحرافات موجود امروز جنبش کارگری سوسیالیستی این است، که عمدتاً سازمان‌های سنتی دچار آن شده‌اند. آنها تصور این را دارند که آگاهی باید از بیرون به درون طبقه کارگر بیاید. طبقه کارگر به دلایل مختلفی که ذکر می‌کنند نخواهد توانست این آگاهی را رشد بدهد. در واقع بحث‌های خود را بر اساس تجربه حزب لنینی در شوروی ارائه می‌دهند.

به نظر من این یک انحراف است چنین چیزی امکان پذیر نیست. شاید امروز در حوصله این بحث نباشد که بطور مشخص وارد انقلاب اکتر و نظرات لنین و ماقبل از او شد منتها به نظر من حتی حزب بلشویک در داخل شوروی هم چنین نظری را نداشته است. در واقع این تصویری واهی است که عده‌ای روشنفکر می‌توانند به نیابت از طبقه کارگر در اطاق‌های در بسته بدون ارتباط تنگاتنگ با طبقه کارگر به یک برنامه انقلابی و رادیکال برسند و آنرا به درون طبقه منتقل کنند. این یک بحث انحرافی است. این واقعیت حداقل در دوره گذشته در ایران نشان داد که امکان پذیر نیست.

دومین انحراف، انحرافی است که از سوی برخی محافل کارگری در ایران طرح می‌شود و آنهم متکی به این بحث است که طبقه کارگر به خودی خود به آگاهی سوسیالیستی می‌رسد و اینکه طبقه کارگر چه نوع برنامه‌ای را باید اتخاذ کند زیاد مهم نیست، فقط اینکه کارگران دور هم جمع باشند صرف نظر از اختلافات نظری و آگاهی آنها یا عقایدی که به آن رسیده‌اند، صرف اینکه کارگر باشند و دور هم متشکل باشند به آگاهی سوسیالیستی می‌رسند. این هم آن روی سکه‌ی بحث اول است هر دوی این بحث‌ها انحرافی است.

بنظر من در درون طبقه کارگر قشری به نام قشر پیشروی کارگری بوجود می‌آید که آنها در واقع رهبران عملی طبقه کارگر هستند. آنها به یک سلسله آگاهی‌های سوسیالیستی دست می‌یابند. اینها در واقع کارگرانی هستند که به تمام متون و مطالبی که در داخل موجود است دسترسی پیدا کرده

مطالعه می کنند و برنامه تدوین می کنند. در واقع این کارگران، «کارگر روشنفکر» نامیده می شوند. یعنی روشنفکران کارگران، اینها می توانند (و در گذشته نشان داده اند که توانسته اند (به آگاهی سوسیالیستی دست بیابند و آنرا در عمل مورد اجرا قرار دهند. از سوی دیگر در درون طیف روشنفکران انقلابی افرادی هستند که در گفتار و در کردار در کنار طبقه کارگر بوده اند و مورد تأیید پیشروی کارگری قرار گرفته اند اینها را ما «روشنفکر کارگر» می نامیم. یعنی روشنفکرانی که در قلب طبقه کارگر جای دارند و جهت گیری کارگری دارند و مجهز به برنامه انقلابی هستند. به اعتقاد من تلفیقی از این دو قشر، قشر «روشنفکر کارگر» و «کارگر روشنفکر» هستند که بنیاد آن نطفه های اولیه حزب انقلابی در ایران را حزب طبقه کارگر را خواهد گذاشت. تلفیق این دو یعنی تلفیق پیشروی کارگری با روشنفکران انقلابی است که می تواند دست در دست هم پایه ها و بنیاد آن نیرویی را بگذارد که امر دخالتگری در طبقه کارگر و تدارک انقلاب آتی را بتواند پی بریزد.

کارگر روشنفکر

سؤال: یکی از سنوالات بسیار حساس و حائز اهمیت که تعدادی از رفقا برای ما ارسال کردند، در رابطه با ترکیب حزب پیشتاز انقلابی است. رفیقی از ما سؤال نموده که ترکیب حزب پیشتاز انقلابی چگونه می تواند باشد، آیا ترکیب این حزب صرفاً کارگری است یا صرفاً روشنفکران می توانند این حزب را بسازند؟ یا تلفیق و ترکیبی از روشنفکر کارگر می تواند سازنده چنین حزبی باشد؟ من ممنون می شوم از رفیق م- رازی که نقطه نظرهای خود را در این رابطه برای ما بیان کنند.

مازیار رازی: در مورد حزب و ترکیب آن باید در واقع به چند نکته توجه اخص کرد و آن اینکه این حزب که در ارتباط با تدارکات انقلاب و مبارزات طبقه کارگر شکل می گیرد، حزبی است کارگری، یعنی در محتوی یک حزب کارگری است. بنابراین طبقه کارگر و پیشروی کارگری به شکلی باید خود را مرتبط به این حزب بکند. این حزب مطلقاً یک حزب روشنفکران نیست. این حزب، حزبی نیست که عده ای به دلایل مختلف به دور هم جمع شوند و شروع به فعالیت های مشخصی برای از بیرون به درون بردن عقاید خودشان بکنند. این حزب، حزبی نیست که در واقع قصد قیام بودن طبقه کارگر را داشته باشد. این حزب عمدتاً یک حزب کارگری است. حزبی است که در محتوی و در ذات حزب کارگری است و ترکیب آن از دو بخش مشخص ولی پیوند خورده با هم شکل می گیرد. بخش نخست در واقع پیشروی کارگری است. در دوران مبارزاتی در درون طبقه کارگر قشر مشخصی شکل می گیرد که همواره در صف مقدم مبارزات کارگری قرار دارد، مسائل کارگری را بطور ممتد دنبال می کند و خط سیاسی دخالتگری در جنبش کارگری را ایجاد می کند. پیشروی کارگری در ارتباط با طبقه کارگر نقش رهبران عملی یا رهبران طبیعی طبقه کارگر را ایفا می کنند. اینها از درون طبقه کارگر بیرون آمده و به دلیل مبارزات پیگیر در درون طبقه کارگر به یک سلسله نظرات مشخصی رسیده و برای پیدا کردن راه حل هایی برای طبقه کارگر شکل می گیرند و از این نقطه نظر در یک موقعیت ویژه ای قرار می گیرند. این از یک سو بخش عمده این حزب را تشکیل می دهد. یعنی کارگرانی که به عقاید کمونیستی به عقاید سوسیالیستی تمایل پیدا کردند و در عمل به عنوان رهبران طبقه کارگر خط مداخلاتی طبقه کارگر را همسو با طبقه کارگر بررسی کرده و طبقه کارگر را در این مسیر راهنمایی می کنند.

سؤال: اینجا سؤالی که بارها مطرح شده این است که طبقه کارگر یا همان پیشروی کارگری از آنجایی که دارای امکانات کافی نیست از آنجایی که با کار شاق و چند ساعته روبرو است و از آنجایی که مشکلات بسیار زیادی در زندگی شخصی و کاری دارد، عملاً امکانات این را ندارد که فعالیت سیاسی را بجلو ببرد و عملاً محدودیتی که سیستم سرمایه داری برای او ایجاد می کند نمی گذارد که

او وارد فعالیت های سیاسی شود. بخصوص در حکومت های سرمایه داری عقب افتاده و آخوندی نظیر ایران نظر شما در این رابطه چیست؟

مازیار رازی: در این تردیدی نیست که طبقه کارگر بطور اعم، به مفهوم اعم کلمه صرفاً در دوران اوج مبارزات در دوران اعتلای مبارزات به تعرض و مخالفت با سیستم دست می زنند و علت آن هم بسیار ساده است. بسیاری از کارگران شریف ایران دارای خانواده هستند. ساعت ها بر سر کار می روند و با حساب کردن ایاب و ذهاب چیزی حدود ۱۰ تا ۱۲ ساعت از وقت روزانه آنها صرف کار در درون کارخانه ها می شود. از این نظر در عمل فرصت سازماندهی، فرصت مبارزه از آنها گرفته شده، به همین دلیل آنها در یک شرایط طغیانی و مبارزاتی به تعرض دست می زنند. منتهی در درون این قشر در درون طبقه کارگر، قشر خاصی وجود دارد، بنام پیشروی کارگری که اینها هم همان مشکلات کارگران دیگر را دارا می باشند ولی از خود گذشتگی آنها و پیگیری آنها در واقع سبب می شود که با وجود تمام مشکلاتی که دارند وقت اضافی برای خود بدلیل اعتقاد مشخص و اعتقاد راسخی که در ارتباط با مبارزات کارگری دارند ایجاد کنند که به عنوان رهبران کارگران در صف مقدم قرار می گیرند.

اینها برای امرار معاش هم سر کار می روند، نیروی کار خود را در کارخانه ها می فروشند و هم اینکه امر سازماندهی را بعهد می گیرند و برای اینکه در این مقام قرار گیرند باید از خیلی از منافع شخصی، منافع خصوصی صرف نظر کنند. ولی در عین حال این قشر در داخل ایران بوجود آمده است. محافل کارگری در سراسر ایران بوجود آمده و مشاهده شده که آنها حضور سیاسی دارند حضور تشکیلاتی دارند (البته در شرایط کنونی امکان دارد تعداد آنها کم بوده و یا بدلیل نبود امکانات اعتراضات شان کاملاً مشهود نباشد (و در دوره گذشته حتی برخی از آنها برای پیشبرد مبارزاتشان دست به انتشار نشریات و یا مقالات زده اند. در نتیجه با وجود اختناق و کار بسیار دشواری که به عهده دارند؛ آنها صرفاً از طریق رفتن به کارخانه ها امرار معاش می کنند. با این وصف؛ زمانی برای پیشبرد مبارزات سیاسی، برای ارتقاء خودشان و برای اینکه کل طبقه کارگر را در یک سطح عالی تری قرار دهند، ایجاد می کنند.

سؤال: در صحبت های خود در رابطه با ترکیب حزب پیشتاز انقلابی از یکی از مؤلفه های این ترکیب یعنی کارگران پیشرو صحبت کردید آیا مؤلفه ی دیگری هم در حزب پیشتاز انقلابی وجود دارد که متمم و مکمل کارگران پیشرو باشد؟

مازیار رازی: ما در واقع وجه تمایزی می گذاریم بین پیشروی انقلابی یا پیشروی کارگری با توده های کارگران که نام بردم. به این عده ما لقب «کارگر روشنفکر» داده ایم. یعنی کارگرانی که به عنوان روشنفکران کل کارگران هستند و مطالعه می کنند و بررسی می کنند، تحلیل می دهند، نشریه بیرون می دهند و در واقع از رهبران کارگران شکل یافته اند.

از سوی دیگر عده ای دیگری هم وجود دارند که اینها از سابقه روشنفکران انقلابی و گرایش های مختلف کمونیستی می آیند و به دلیل بررسی، تحلیل و مطالعه تئوریک و نظری و کسب تجارب تاریخی هست که اینها به طبقه کارگر و همسوئی با طبقه کارگر روی می آورند. اینها را ما «روشنفکر کارگر» لقب داده ایم. به این عنوان که روشنفکرانی هستند که خودشان را در خدمت طبقه کارگر قرار داده اند و همچنین از منافع طبقه کارگر حمایت می کنند و در واقع با افت و خیزهای طبقه کارگر و در جبهه طبقه کارگر مدام در حال حرکت هستند.

این دو بخش از کارگر روشنفکر و روشنفکر کارگر ترکیب اولیه نطفه های این حزبی است که ما مد نظر داریم. و حزبی که مرکب از این دو بخش باشد می تواند به عنوان حزب پیشتاز انقلابی، حزبی که دوران تدارکات انقلاب آتی را سازمان می دهد، شناخته شود. منتهی یک بخش دیگری در

این معادله هست که آن هم حائز اهمیت است. چون عده ای هستند که خودشان را بعنوان روشنفکران انقلابی معرفی می کنند و حامل تئوری و نظر هستند و اینها تصور می کنند صرفاً با طرح این مسئله که روشنفکر انقلابی هستند و تئوری و مسائل نظری را حامل می باشند، می توانند در این حزب در واقع همسو با طبقه کارگر با کارگران روشنفکر به ساختن حزب طبقه کارگر مبادرت کنند. به اعتقاد من این نظر روشنفکران انقلابی کافی نیست. اینها باید آزمایش خودشان را به جنبش کارگری نیز پس داده باشند. یعنی کارگران پیشرو باید در واقع طی دوره ای از مبارزات و همسوییهای روشنفکران انقلابی را مورد تأیید قرار داده باشند. و از این نقطه نظر مهم است که روشنفکران انقلابی حضور سیاسی، حضور مشخص تشکیلاتی در درون طبقه کارگر داشته باشند. از این نظر این پیوند می تواند یک پیوند طبیعی و یک پیوند واقعی باشد.

سؤال: مسئله ی دیگری که جای سؤال دارد این است که: احتمال زیادی وجود دارد کارگران پیشرو هم، با اینکه در رأس مبارزات طبقه کارگر در داخل ایران قرار دارند و پیشرو این مبارزات هستند، دچار انحرافات زیادی شوند و این انحرافات را در دوره های مختلف با خود حمل کنند. آیا این دال بر این است که روشنفکران انقلابی نقطه نظرهای پیشروی کارگری را بپذیرند و در مقابل پیشبرد انحرافی مسائل از طرف پیشروی کارگری سکوت اختیار کنند؟ اینجا به نظر شما آیا باید میدان نقد، بررسی، گفتن و چالش برقرار باشد؟

مازیار رازی: این صحیح است. در این تردیدی نیست که کارگران هم می توانند دچار ناهنجاری ها و انحرافات شوند. منتهی بحثی که من در این مقطع ارائه می دهم این است که: دوران ماقبل ایجاد حزب پیشتاز انقلابی، یعنی دورانی که این دو عنصر، دو عنصری که از دو سابقه مختلف می آیند، به هم پیوند می خورند، دوران دشوار و دوران طولانی می تواند باشد. چون اولاً از یکسو کارگران پیشرو متأسفانه بدلیل کجروی های احزاب سیاسی در دوره گذشته اعتماد خودشان را از این احزاب از دست داده اند و دیگر اعتمادی به این احزاب ندارند. ثانیاً در گذشته انحرافی درون پیشروی کارگری ایجاد شده که وجه تمایزی بین روشنفکران و کارگران قائل هستند و از این نقطه نظر روشنفکران را به درون خودشان نمی پذیرند.

ولی اگر این پروسه پیوند پیشروی کارگری با روشنفکران انقلابی که در خدمت طبقه کارگر هستند و مورد تأیید پیشروی کارگری قرار می گیرند، شکل بگیرد و نطفه های اولیه حزب پیشتاز انقلابی ایجاد شود، بنابراین در یک چنین حزبی برابری بوجود خواهد آمد و وجه تمایزی بین کارگر و روشنفکر وجود نخواهد داشت. اینها همه اعضای حزبی هستند که در یک ساختار دموکراتیک به بررسی مسائل امر دخالت گری می نشینند و امر دخالت گری را سازمان می دهند.

از این نقطه نظر دیگر ما صحبت از کارگر روشنفکر در درون حزب نمی کنیم. چون این حزب پیوندی است که در ابتدا از این دو قشر که از سوابق مختلفی آمده اند ایجاد شده است. در نتیجه دورانی که هنوز حزب پیشتاز انقلابی ساخته نشده، دوران دشواری بوده که با صبر، حوصله و متانت باید شریطی ایجاد شود که این دو بخش از جنبش کارگری با هم پیوند بخورند و پس از اینکه پیوند بوجود آمد، دیگر مطرح نیست که چه کسی در مقابل چه کسی سکوت می کند و چه بخشی از بخش دیگر پیروی می کند. اینها در واقع دو بدنه ای هستند که پیوند خورده اند و به عنوان حزب پیشتاز انقلابی مبارزه را سازمان می دهند.

سؤال: در اینجا به سؤال دیگری بر می خوریم که بسیاری این سؤال را طرح می کنند و نتایجی هم از آن می گیرند.

مازیار رازی: شما در صحبت هایتان از رابطه ارگانیک بین پیشروی کارگری و روشنفکر انقلابی صحبت کردید که این روشنفکر انقلابی در حقیقت باید توسط پیشروی کارگری برسمیت شناخته شده

باشد. به اعتقاد من با وجود اینکه این نظر صحیح است، ما شاهد هستیم یک سری گروه ها، سازمان ها، احزاب، با نام کارگر با نام کمونیست و غیره تشکلات خودشان را ساخته اند و از کارگران، پیشروان کارگری و از روشنفکران انقلابی تقاضا می کنند به تشکل های آنها بپیوندند. بهترین پیشنهاد و راه حلی شما برای این احزاب و تشکیلات که به گفته ما آنها را می توانیم قیم ماب نام دهیم چیست؟ این جریانات و سازمان ها چه کاری باید انجام دهند که رابطه پیشروی کارگری با روشنفکر انقلابی برقرار شود؟

این کاملاً صحیح است در واقع یکی از مشکلات و یکی از مسائلی که در جهت ساختن حزب پیشتاز انقلابی داریم وجود و حضور احزاب قیم ماب است احزابی که عمدتاً در خارج از کشور ساخته شدند و نام کمونیستی و کارگری را با خودشان حمل می کنند بدون اینکه کوچکترین ارتباطی با پیشروی کارگری در داخل ایران داشته باشند. اینها در واقع عده ای هستند که دور هم جمع شدند و برنامه هایی تدوین کرده اند و خواهان این هستند که سایر گرایش ها در سطح جامعه به آنها بپیوندند. این روش از کار روش قیم مابانه است و روش نادرست و غیراصولی می باشد. بنابراین پیشنهاد ما در واقع به این احزاب که حتماً عناصر و اعضای فعال و شریفی نیز در داخل خودشان دارند این است که این تشکیلات تصنعی را این تشکلات بی ارتباط با جنبش کارگری را منحل اعلام بکنند.

منحل عنوان کردن نه به این مفهوم که خودشان را منحل اعلام بکنند و خودشان را در صف دیگری خارج از جنبش کارگری قرار دهند. خیر، این تشکیلات ها اگر منحل شوند بنابراین این اعضا و افراد فعال این سازمان ها می توانند پیوند نزدیکتر با پیشروی کارگری داشته باشند و از طریق این رابطه تنگاتنگ امر سازماندهی حزب واقعی که حزب طبقه کارگری که در آینده می خواهیم بوجود آوریم را با پیشروی کارگری انجام دهند.

در نتیجه مسأله حضور این تشکلات سدی هست در راه ایجاد حزب پیشتاز انقلابی و یا حداقل روند حزب پیشتاز انقلابی را کند خواهد کرد. به نظر من فعالین کمونیست فعالین سوسیالیست انقلابی در درون این تشکلات باید مبارزه کنند برای پیوند خوردن با پیشروی کارگری برای ایجاد حزبی که پایه اجتماعی دارد نه اینکه صرفاً عده ای روشنفکر خارج از طبقه به تدوین برنامه پردازند و دستورالعمل صادر کنند. بنابراین ما همواره پیشنهاد انحلال این سازمان ها را و پیوند آنها به پیشروی کارگری داده ایم و این یک کار مسئولانه ای خواهد بود.

سؤال: در ادامه اگر بخواهم به صحبت های شما برگردم باید این نتیجه گیری را نمایم که برای ایجاد رابطه ارگانیک با پیشروی کارگری و روشنفکران انقلابی راه طولانی و کار بسیار صبورانه و دشواری را در پیش داریم. از یک طرف حکومت استبدادی جمهوری اسلامی که عملاً جلوگیری می کند از هر گونه فعالیت های تشکیلاتی و سیاسی و کارگری و کمونیستی و از سوی دیگر سرمایه داری جهانی که فشار خود را بر روی نیروهای پیشرو و پیشگام در کشورهای مختلف افزایش می دهد چه بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم.

در اینجا این سؤال مطرح می شود اگر ما در مرحله پیشا حزب سازی باشیم که هنوز حزب بوجود نیامده و در این مرحله بناگاه انقلابی صورت بگیرد چه مسائلی پیش خواهد آمد. مانند سال ۱۳۵۷ که انقلاب رخ داد و حزب پیشتاز انقلابی هم وجود نداشت. آیا این باین معنا است که سریعاً باید حزب را ایجاد کرد بدون در نظر گرفتن یکسری مؤلفه ها افرادی را دور هم جمع نموده و خود را برای انقلاب آماده کرد یا به این معنا است که یکسری وظایف دیگر را در دستور کار خودمان قرار دهیم. لطفاً این مسئله را مقداری بازتر ننمائید.

مازیار رازی: بسیار خوب. مسأله حزب سازی همانطور که گفتیم مسئله ریشه دواندن در درون جامعه است. به نظر من اگر قرار باشد احزاب تصنعی بسازیم و بطور تصنعی و فوری این کار را انجام دهیم، این کار بسیار ساده و سهلی می باشد.

بسیاری از روشنفکران این کار را انجام می دهند. خود آنها و اعضایشان و یک عده از افراد خانواده شان دور هم جمع شده و حزب تشکیل می دهند و خودشان را نماینده طبقه کارگر قلمداد می کنند و این احزاب در روند انقلاب در واقع هیچ نوع نقش مثبتی ایفا نخواهند کرد که هیچ، بلکه حتی در بعضی مواقع با کجروی هایی که انجام می دهند روند انقلاب را کند خواهند کرد.

بنابراین مسأله اصلی این است که این حزب، ریشه در پیشروی کارگری داشته باشد. یعنی مانند درخت ریشه عمیقی در درون جامعه داشته باشد که اگر احیاناً با طوفان هایی و با تلاطم هایی بعضی از شاخه ها حتی بخشی از این درخت شکسته شد، ریشه از بین نرود و این ریشه مجدداً سبب شود که درخت در مرحله بعد به رشدنمو خود ادامه دهد.

بنابراین ما چنین دیدی از حزب پیشتاز انقلابی داریم و این پروسه واضح است که به سرعت جلو نخواهد رفت. یکی دیگر اینکه ما با شرایط بسیار اختناق آمیزی در ایران روبرو هستیم. به محض حضور سیاسی و یا به محض کار نیمه علنی بطور ضربتی و بطور عمیقی توسط پلیس رژیم و توسط دستگاه سرکوبگر رژیم، رهبران و اعضای هر جنبش کارگری دستگیر و اعدام می شوند. بنابراین از این نقطه نظر کار ساختن حزب پیشتاز انقلابی یک کار دراز مدت در جامعه ما خواهد بود و در دوران اعتلای انقلابی است که این حزب به یک حزب توده ای مبدل می شود.

سؤال: یعنی منظور شما این است که کار در این شرایط یک کار غیر علنی است؟

مازیار رازی: بله، در دورانی که اختناق است در دورانی که حکومت سرمایه داری لجام گسیخته در جامعه عمل می کند این حزب یک تشکیلات مخفی خواهد بود. مخفی از این نقطه نظر که بتواند خود را سازمان دهد و بتواند در کنار توده ها قرار بگیرد. در غیر این صورت این حزب مزوی از توده ها خواهد شد و ضربه خواهد خورد و از بین خواهد رفت. در نتیجه این پروسه یک پروسه طولانی خواهد بود و ما باید در واقع صبورانه این نطفه ها این پایه ها و ریشه این درخت تنومند آتی را بسازیم. بنابراین اینگونه باید این پروسه را ببینیم و ما امر سازماندهی را با چشم انداز تعمیق این حزب در درون پیشروی کارگری و طبقه کارگر خواهیم دید. از طرف دیگر مسأله ای که مطرح می شود این است که اگر در شرایطی که خارج از کنترل ما است در داخل ایران وضعیتی بوجود آمد که قیام یا طغیان یا انقلابی ایجاد شد و این حزب ساخته نشده بود باید چکار کرد؟

بنظر من واضح است که ما امر تدارکات حزب سازی را کماکان باید ادامه دهیم. ما تا آنجایی که امکان پذیر است این حزب با ریشه عمیق را در جامعه می سازیم و کوشش می کنیم به انجام این کار، اگر در شرایطی انقلاب هایی رخ داد، دولت هایی جدا از دولت های کارگری به حکومت رسیدند، که ما به هر حال مجدداً در یک مرحله نوین باید این کار را ادامه دهیم تا زمانی که پیروزی طبقه کارگر محرز شود. واضح است از آنجایی که ساختن حزب در شرایط کنونی دشوار است و یا احتمالاً طولانی خواهد شد، ما نمی توانیم این ادعا را قبول کرده که دست روی دست بگذاریم و کاری انجام ندهیم با کارهای سریع ثروتمند شدن را اتخاذ نکنیم. مثل کارهایی که امروز بسیاری از نیروهای اپوزسیون چپ در خارج از کشور انجام می دهند. احزاب پرطمطراق و بزرگی که خود را جایگزین توده ها می کنند.

در نتیجه ما صبورانه باید کار خود را انجام دهیم. امید ما این است در شرایطی که اعتلای انقلابی در داخل ایران، حزب پیشتاز انقلابی هم تدارکات خود را انجام داده باشد، مسئله تلفیق خود با توده ها را عملی بکند و امر انقلاب و ایجاد حکومت کارگری را دامن بزند. اگر این شرایط ایجاد نشد

بنابراین ما به کار خودمان کماکان برای دوره بعد هم ادامه می دهیم. تجربه تاریخی انقلاب روسیه بسیار حائز اهمیت است چون شرایط مشابهی در روسیه بود و حتی شرایط بسیار وخیم تر از شرایطی که در ایران بود. حزبی که در روسیه ساخته شد، حزب بلشویک، در واقع با دشواری های بسیاری توانست این ریشه و پایه را در جامعه بوجود بیاورد و بخش عمده ای از پیشروی کارگری را متقاعد بکند که امر دخالت گری در انقلاب از طریق مبارزه درون طبقه کارگر با ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی پیوند خورده است.

چگونگی تشکیل نهادهای کارگری

سؤال: رفیق م. رازی اولین سنوالی که مطرح شده و من آنرا بازگو می کنم، این است که حزب پیشتاز انقلابی یا افرادی که معتقد به تشکیل حزب پیشتاز انقلابی هستند چه رابطه ای با تشکلات مستقل کارگر که اشکال مختلفی می تواند داشته باشد مثل (کمیته های مخفی، شوراهای یا سندیکا) دارند؟

حزبی) مازیار رازی: در وهله نخست مسأله اساسی که بار دیگر در رابطه حزب پیشتاز انقلابی که متأسفانه امروز هنوز ساخته نشده منتهی زمینه ها و تدارکات اولیه در جهت ساختن آن برداشته شده و امیدواریم هر چه زودتر این حزب در داخل ایران توسط پیشروی کارگری و نیروهای انقلابی باید تأکید شود، این است که، رابطه این حزب پیشتاز با تشکلات مستقل (و کمونیستی ساخته شود در غیر این صورت اصولاً ماهیت، کارگری، باید یک رابطه تنگاتنگ و ارگانیک و نزدیک باشد بنابراین مسأله مهم این است که در حین ساختن حزب پیشتاز. چنین حزبی زیر سؤال خواهد رفت انقلابی و همچنین در دوران تدارکات ساختن آن؛ نیروها و افرادی که از بنیادگذاران این حزب، باید در واقع باید نظرات، برنامه. رابطه تنگاتنگ با تشکلات ها و تجمع های توده ای کارگری داشته باشند ها و خط مشی سیاسی خود را بطور روزمره در درون جنبش کارگری به آزمایش بگذارند و صحت و سقم آن را مورد بررسی قرار دهند، تا از این طریق این حزب بتواند به نظرات روشن تر و نظرات والاتری برای امر دخالت گری برسد.

تشکلات های مستقل کارگری همانطور که از نامشان پیداست، تشکلات و نهادهای است که از تجمع تشکلات مستقل کارگری به اعتقاد من هیچ وقت. کارگران با عقاید و نظرات متفاوت بوجود می آید علت آن هم این است که تشکلات. بطور خود به خودی منجر به تشکیل حزب طبقه کارگر نمی شود مستقل کارگری یا تجمعات کارگری، بخصوص در دوره آتی تجمعاتی خواهند بود که کار علنی می در جوامع بورژوایی، در جوامعی که تحت حاکمیت رژیم های اختناق آمیز قرار دارند این. کنند تجمعات اگر هم بوجود آیند، تحت نفوذ و کنترل ایدئولوژیک و تشکیلاتی هیئت حاکم قرار خواهند به این مفهوم که نظرات رفرمیستی، نظرات متمایل به دولت سرمایه داری از طریق نهادهای. گرفت از. دولتی مانند خانه کارگر، شوراهای اسلامی و غیره به درون این تشکلات رخنه خواهد کرد طرف دیگر هم در واقع عناصر جاسوس و عناصری که در خفا گزارش های فعالیت این تجمعات را به رژیم و شبکه های اطلاعاتی رژیم می دهند به درون این تشکلات راه پیدا خواهند کرد.

در نتیجه، واضح است این تشکلات ها منجر به تشکیل یک حزب پیشتاز انقلابی که امر دخالت گری را درون طبقه کارگر در راستای سرنگونی نظام سرمایه داری و تشکیل حکومت کارگری برخواهد در نتیجه بطور اخص ضرورت. این مسأله ای اساسی است که باید بر آن تأکید کرد. داشت، نمی شود و لزوم تشکیل حزب پیشتاز انقلابی، زمانی که این تشکلات ها بوجود می آیند، بسیار برجسته تر و بنابراین ما خواهان این هستیم که نیروهای انقلابی طبقه کارگر، کمونیست های. مهم تر خواهد شد

پیشروی که درون طبقه کارگر وجود دارند، جوانان کمونیستی که در بخش های مختلف جامعه، امروز در حال فعالیت هستند، دور برنامه انقلابی که ناشی از برنامه برای رهایی طبقه کارگر است متشکل شوند و از طریق این تشکیلات و از طریق ایجاد نطفه های اولیه این تشکیلات، همزمان در درون تشکیلات توده یی کارگری هم دخالت بکنند

سؤال: آیا شرکت در این تشکیلات که بنام «تشکیلات مستقل کارگری» از آن نام بردید مشروط است؟ یعنی آیا پیشروان جنبش کارگری، کمونیست ها و سوسیالیست های انقلابی باید در درون این تشکیلات و بعضاً در درون سندیکاهایی که در آینده در ایران بوجود خواهد آمد، شرکت کنند؟ و اگر شرکت کنند، شرکت شان اساساً باید بر روی چه پایه هایی استوار باشد؟

مازیار رازی: همانطور که ذکر کردم کمونیست ها تا زمانی که بطور واقعی به عقاید کمونیستی چون کمونیستی. اعتقاد داشته باشند، باید همواره، همراه طبقه کارگر و در درون آن فعالیت بکنند آنها. وجود ندارد که خارج از طبقه کارگر و در اطاق های در بسته به امر تدوین برنامه بپردازد از یکسو نیروهای انقلابی، کمونیست های. کمونیست های واقعی و مرتبط به طبقه کارگر نیستند انقلابی، پیشروی کارگری کمونیست، تمام کسانی که در صف مقدم مبارزات ضدسرمایه داری در دو دهه گذشته قرار گرفته اند و به یک سلسله برنامه هایی که فراتر از مسائل صنفی و مسائل این برنامه را که چکیده مبارزات یکصدوپنجاه ساله. دموکراتیک جنبش کارگری است، رسیده اند، طبقه کارگر در سطح بین المللی است تدوین می کنند و همراه با این برنامه و ایجاد تشکیلات منسجم دخالت در درون طبقه کارگر را سازمان می دهند

از این رو در شرایط. در نتیجه واضح است که این دخالت گری باید در درون طبقه کارگر باشد یکی اینکه خود رژیم همراه با سازمان بین المللی کار و. ایران دو نوع اتفاق امکان دارد رخ دهد در واقع با تأیید نیروها و محافل بین المللی سرمایه داری دست به ساختن یک سندیکای کارگری در اگر چنین اتفاقی بیافتد واضح است که با ارزیابی. ایران زده و آن را یک سندیکای مستقل قلمداد کند اینکه در مجموع تا چه حدی طبقه کارگر در این تشکل ها شرکت می کنند، ما دخالت خود را تنظیم اگر طبقه کارگر، توده های طبقه کارگر در داخل ایران توهم نسبت به این تشکیلات نداشته. می کنیم باشند و در این تشکیلات شرکت نکنند، واضح است که کمونیست ها هم در این تشکل ها شرکت نمی کنند و همراه با توده های طبقه کارگر به ایجاد تشکلی دامن می زنند

اما به دلایل مختلف و وجود اختناق در سال های گذشته، و نبود رهبری در درون جنبش کارگری و تشکل های کارگری، این امکان وجود دارد که توده های وسیع در درون سندیکاها و اتحادیه های که در این صورت. کارگری که توسط رژیم با همکاری ای، ال، او ایجاد می شود، شرکت کنند، کمونیست ها نمی توانند خود را از توده ها منزوی کنند و باید با برنامه روشن ضدسرمایه داری منتهی این جدا نگهداشتن. مداخلاتی در جهت جدا نگهداشتن طبقه کارگر از این تشکیلات ایجاد بکنند، به این مفهوم نیست که بطور فیزیکی، بطور جسمانی آنها را جدا نگهداریم، در واقع از لحاظ سیاسی شکل دخالت گری اینگونه باید باشد که طبقه کارگر را به این آگاهی رسانده شود تا درون تشکل این تنها از. هایی که به رژیم و سازمان های بین المللی امپریالیستی مرتبط هستند، شرکت نکنند طریق امر دخالت گری در درون آنها و ایجاد پیش شرط هایی که از آگاهی فعلی طبقه کارگر شروع به ضرورت، (خود طبقه کارگر) می شود میسر می گردد و آنها را بجایی می رساند که خودشان تحریم این تشکیلات وابسته برسند

بنابراین به اعتقاد من نیروهای انقلابی، نیروهای کمونیستی در هر شرایطی باید ارزیابی بکنند که اعتقاد ما بر این است که. در چه موقعیتی قرار گرفته اند و توده های کارگر در کجا قرار دارند حتی اگر توده های کارگر دچار لغزش ها و اشتباهاتی شوند، ما باید در درون توده های کارگر

شرکت داشته باشیم و آنها را از اشتباهات و کجروی ها برحذر کنیم، و از این نقطه نظر شرکت ما در تشکل هایی که ایجاد می شود منوط بر این است که توده های طبقه کارگر در آن شرکت می کنند یا نه

سؤال: اکنون اگر در این سندیکاها شرکت کردیم و عملاً شرایطی در سندیکاها بوجود آمد که محدودیت های خیلی زیادی را بر روی نیروهای چپ، کمونیست، مترقی، سندیکالیست، سوسیالیست های انقلابی و پیشروان کارگری ایجاد کرد. در چنین شرایطی مواضع این نیروها در قبال حملات و پیشروی های رژیم چه باید باشد؟

مازیار رازی: واضح است که ما به عنوان نیروهای کمونیست بدون پیش شرط ها در درون چنین تشکلاتی شرکت نخواهیم کرد. پیش شرط هایی را باید طرح کنیم، حول آن مبارزه کنیم و کل طبقه کارگر را متقاعد سازیم که این پیش شرط ها را از آن خود کنند. یکی از این پیش شرط ها این است که تشکلاتی که بوجود می آیند باید کاملاً و اساساً از ریشه مستقل از دولت و تمام نهادهای وابسته به دولت باشند. از جمله مستقل از خانه کارگر از حزب کار اسلامی، شوراهای کار اسلامی و غیره. در نتیجه این یکی از پیش شرط های اساسی شرکت یا عدم شرکت در این تجمعات است. یعنی، اگر قرار باشد نهادهای دولتی مثل خانه کارگر کماکان در درون این تشکلات اعمال نفوذ کنند واضح است که پیشنهاد تحریم چنین تشکلی را باید ارائه داده شود و برای تحریم آن مبارزه شود.

اینکه از ابتدا بدون اینکه این مسائل و این پیش شرط: البته در اینجا برخورد دیگری مطرح می شود که بنظر من این دخالت ناصحیحی. ها را در درون طبقه کارگر مطرح کرده، تحریم را اعمال می کند چون اگر طبقه کارگر به این آگاهی نرسیده که این تشکل ها را تحریم بکنند، باید از طریق است این یکی دخالت گری در درون طبقه کارگر، آنجایی که آنها قرار دارند، این مبارزه را سامان داد از این پیش شرط ها است.

به این مفهوم که طبقه کارگر پیش شرط دوم این است که این تشکل ها باید کاملاً دموکراتیک باشند باید حق و کارگرانی که در درون این تشکل ها هستند باید مطبوعات آزاد خودشان را داشته باشند بیان و حق تجمع و حق ابراز عقاید خودشان را از طریق رسانه های عمومی بدون سانسور و بدون اگر این مورد پذیرش دولت قرار نگیرد، واضح است که چنین تشکلی باید محدودیت داشته باشند بنابراین مبارزه برای تحریم تشکل های وابسته به دولت از طریق امر دخالت گری تحریم گردد یعنی امر دخالت گری و آغاز، از آگاهی فعلی طبقه کارگر و کمک به کارگران صورت می گیرد و که این به اعتقاد من یک برخورد اصولی و غیرفرقه ای خواهد بود. برای برداشتن گامی به جلو از این نقطه نظر اگر طبقه کارگر مایل به دخالت در این تشکل ها باشد واضح است که ما با پیش شرط هایی وارد این تشکل ها می شویم و بطور مرتب مبارزه کل طبقه کارگر را علیه مدیران کارخانه و هم چنین دولت سرمایه داری تشدید می کنیم

سؤال: نکته ی دیگری که در ارتباط با پیوند مبارزات طبقه کارگر با سایر اقشار و توده های مردم مطرح می شود، وجود گرایشات مختلف در پیشروی کارگری است، که در این ارتباط مشکل ایجاد می کنند. مانند گرایشات انحلال طلب، گرایشات آنارشیستی، سندیکالیستی که امروز در پیشرو کارگری دیده می شود

نظر شما بطور مشخص در این خصوص چیست؟ شما آیا این موانع را که در ارتباط گیری پیش روی کارگری با سایر اقشار وجود دارد از مشکلات اساسی آن ارزیابی می کنید؟ و آیا اساساً راهی برای

گذر از این گرایشات انحرافی که بعضاً در قسمتی از پیشروی کارگری وجود دارد، می شناسید؟

مازیار رازی: همانطور که گفتید این گرایش‌ها انحرافی در بخشی از پیشروی کارگری وجود دارد. مانند گرایش‌ها سندی‌کالیستی گرایش‌هایی که «کارگر گرا» هستند یعنی کاملاً خود را از افشار تحت ستم جامعه جدا می‌کنند و اهمیت چندانی به مبارزات سایر افشار نمی‌دهند و همه چیز را «کارگری» و «متکی به کارگران» می‌پندارند. ولی به اعتقاد من در درون پیشروی کارگری بخش دیگری وجود دارند که نظر متفاوتی دارند و متفاوت با این عده عمل می‌کنند و آنها خواهان پیوند اکثر افشار تحت ستم با طبقه کارگر هستند. بنابراین از یک طرف مسأله طبقه کارگر نه تنها مبارزه برای پیوند با افشار تحت ستم؛ بلکه مبارزه با انحرافات درون خود جنبش کارگری نیز هست. این انحرافات که از درون طبقه کارگر ظاهر می‌شوند، در واقع طبقه کارگر را در انزوا و در حاشیه قرار خواهد داد. در صورتی که بخشی از طبقه کارگر بخشی از پیشرو طبقه کارگر که اعتقادات کمونیستی هم دارند از طریق فعالیت‌ها از طریق اطلاعاتی‌هایی که در اوج مبارزات دانشجویی صادر کردند، نشان دادند که خواهان همگرایی با جنبش‌های دانشجویی، جنبش‌های معلمان و سایر افشار تحت ستم هستند. بنابراین مبارزه علیه فرقه‌گرایی در درون جنبش کارگری یکی از مبارزاتی است که بر دوش کارگران پیشرو قرار دارد.

سؤال: یکی از مسائلی که می‌خواستم در همین راستا از شما سؤال بکنم در رابطه با انحراف دیگری است که در پیشروی کارگری وجود دارد. این انحراف عمدتاً مسأله حزب پیشتاز انقلابی را رد می‌کند. و اساساً علاوه بر اینکه بحث‌های بسیار رادیکالی را در سطح جنبش کارگری بعضاً در قسمت‌هایی دیدیم که طرح می‌کند ولی بر سر مفهوم حزب پیشتاز انقلابی بدلیل لغزش‌هایی که پیشتر اتفاق افتاده، این مسأله را رد می‌کند. یکی دیگر اینکه بستر پیدایش چنین تفکری چگونه بوجود آمده و اساساً نیروهای انقلابی و پیشروی کارگری که اعتقاد به تشکیل حزب پیشتاز انقلابی دارند چگونه باید با این نیرویی که انحلال طلب است و باوری به حزب پیشتاز انقلابی ندارد برخورد بکنند؟

مازیار رازی: واضح است که در گذشته لغزش‌هایی در درون جنبش کارگری اتفاق افتاده است. همانطور که اطلاع دارید در دوران انقلاب بسیاری از نیروهای سیاسی در واقع طبقه کارگر را به کجراه بردند و یا از طریق بحث‌ها و برنامه‌های انحرافی آنها را به دولت بورژوایی متکی کردند. در ابتدای انقلاب که دولت خمینی بر سر کار بود، همانگونه که دوستان به یاد دارند شاهد این بودیم که برخی از نیروهای چپ، گرایش خمینی را به عنوان یک گرایش مترقی و ضدامپریالیستی به جنبش کارگری معرفی کردند. پس از آن با گرایش‌های دیگری متحد شدند و شعار «روحانیت مبارز» را سر دادند و حتی برخی از اینها متمایل به گرایش بنی‌صدر شدند.

بنابراین وجود این لغزش‌ها، این کجروی‌ها درون طبقه کارگر منجر به این شد که طبقه کارگر دیگر اعتمادی به نیروهای سیاسی که آنها را به کجراه بردند، نکند و در تحلیل نهایی به این اعتقاد و به دلایل عینی برسد که خودش متکی به نیروی خودش حزب و تشکیلات خود را خواهد ساخت از سوی دیگر به نظر. این افتراق بین روشنفکران، احزاب سیاسی و طبقه کارگر بوجود آمده است من پیشروی کارگری به دلیل نبود تجارب کافی بخصوص تجارب بین‌المللی، از طریق مبارزات عملی خود که تجربه آن را کسب کرده به یکسری اعتقاداتی رسیده نه از طریق مبارزات یا انتقال مسائل نظری.

ضمناً امروزه مسأله حزب پیشتاز انقلابی هنوز از طرف بسیاری جا نیفتاده و اینها اعتقادی به چنین و این هم مسأله‌ای نیست که ما بتوانیم بطور تصنعی و یا از طریق صرفاً چند بحث حزبی ندارند به اعتقاد من نیروهای انقلابی در نظری در اینجا و یا نوشتن چند مقاله این مشکل را برطرف کنیم و هله نخست باید از طریق مداخله مستمر و مداوم در درون طبقه کارگر و فعالیت در حرکات آنها

البته این روندی لازم و قرار گرفتن در کنار آنها لزوم ایجاد حزب پیشتاز انقلابی را طرح بکنند ما باید با صبر و حوصله بسیار در جهت ساختن حزب پیشتاز انقلابی همراه با پیشروی. خواهد داشت اتفاقاتی که در دوره انقلاب گذشته افتاد، به سهولت و به سرعت. کارگری و طبقه کارگر گام برداریم ولی من اعتقاد دارم که اگر کمونیست ها و نیروهای انقلابی که مسلح به بر طرف شدنی نیست برنامه انقلابی هستند در کنار طبقه کارگر و پیشروی کارگری باشند و پیشروی کارگری آنها را لمس بکند و در مسائل روزمره شان شریک بداند، محققاً امر ساختن حزب پیشتاز انقلابی سرعت خواهد گرفت

مسأله ای که ما امروز با آن روبرو هستیم این است که هنوز بسیاری از نیروهای سیاسی موجود احزاب سنتی، به این نظر نرسیده اند و هنوز قیم مآبانه از بالا دستور صادر می کنند، اطلاعاتی این سیاست اشتباهی بوده و. صادر می کنند و طبقه کارگر را به پیوستن به خودشان فرا می خوانند ما بعنوان نیروهای سوسیالیست. کمکی به ساختن حزب پیشتاز انقلابی در داخل ایران نخواهد کرد انقلابی کوشش کرده ایم و کوشش خواهیم کرد که در کنار طبقه کارگر دست به ایجاد حزب پیشتاز انقلابی و طرح این مسأله بزنیم

سؤال: بحث ایجاد احزاب توده یی طبقه کارگر یکی دیگر از مسائلی است که در جنبش طبقه کارگر در داخل مطرح می شود. عده ای این را مانعی بر سر مبارزات طبقه کارگر ارزیابی می کنند و عده ای دیگر بر این باورند که طبقه کارگر به مثابه یک طبقه احتیاج به یک حزب توده یی دارد که درب های آن باز بوده و طیف های مختلف طبقه کارگر بتوانند در آن جمع شوند. می خواستم نظرتان را در مورد احزاب توده یی طبقه کارگر بدانم و در ضمن اگر مثال و تجربه ای در سطح جنبش بین المللی وجود دارد با اشاره به آن مسأله را بازتر و مشهودتر نمایم

مازیار رازی: همانطور که اطلاع دارید بورژوازی کشورهای مختلف از جمله بورژوازی ایران، با روش ها و تاکتیک های متفاوتی امر استثمار طبقه کارگر را دامن می زند. گاهی با سرکوب و با بریدن سر طبقه کارگر با شمشیر عمل می کند همانطور که در دوره گذشته ما در داخل ایران شاهد آن بودیم که چگونه اینها به دستگیری ها و قتل عام طبقه کارگر دامن زدند. همین دو سال پیش بود که کارگران شادان پور را جلوی مجلس به گلوله بستند و گشتند و بسیاری از کارگران و رهبران کارگران را سر به نیست کرده و یا در زندان ها به سر می برند. بنابراین روش دیگری که وجود دارد و روش معتدل تری است و در آن برای بورژوازی باز است، به این ترتیب است که ما در کشورهای آمریکای لاتین، مثلاً در برزیل شاهد این هستیم که شخصی که اتفاقاً یکی از رهبران کارگری این کشور است. بنام «لولو» حتی در مقام ریاست جمهوری قرار گرفته و حزب بزرگ کارگری ایجاد کرده است و در واقع جمیع کارگران را در حزب خود جمع کرده است.

هم اکنون ما می بینیم که ای. این روش هم در دوره آتی می تواند تحت شرایطی در ایران بوجود آید ال،او و سازمان های بین المللی قصد ایجاد سندیکای کارگری، اتحادیه های کارگری را بورژوازی به تاکتیک های مختلفی برای مسدود کردن مبارزات طبقه کارگر و جلوگیری از. دارند از جمله اجازه ساختن اتحادیه. پیشرفت مبارزات ضدسرمایه داری طبقه کارگر دست می زند کارگری یا حزب کارگری طبقه کارگر، ما در برزیل شاهد آن بودیم حزبی که در آنجا بوجود آمده هیچ چیزی جز آلت دست سازمان های بین المللی نگردیده و بانک های بین المللی از طریق سیاست طبیعی است که اگر در داخل. هایشان و از طریق این حزب در جامعه برزیل اعمال نفوذ می کنند ایران هم اگر چنین گردد و احزاب بزرگ بی درو پیکر کارگری که در درون آن تمام عناصر فاسد دولت سرمایه داری جای گرفتند بوجود آید واضح است که طبقه کارگر ذینفع نیست

اما، احزاب بزرگ، احزابی که در شرایط کنونی در جوامعی نظیر جوامع ما بی درو پیکر ساخته چون زمانی که. اینها عملاً امر سازماندهی مبارزات طبقه کارگر را مسدود خواهند کرد. می شوند تمام تاکتیک ها و برنامه ریزی های طبقه کارگر علنی باشد، واضح است که دولت های سرمایه ر هبران پیشناز انقلابی و رهبران طبقه کارگر را دستگیر، سربه داری جلوی آن را مسدود می کنند از این نقطه نظر همواره ما باید تأکید را بر این بگذاریم که حزب پیشناز نیست و یا اعدام می کنند اما این هم قابل ذکر است که ما در نهایت خواهان یک حزب بزرگ. انقلابی در این دوره ایجاد شود البته حزب کمونیستی امروز وجود ندارد و. حزب کمونیست ایران. کارگری در داخل ایران هستیم دورانی که مسأله تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر. این باید در دوران اعتلای انقلابی بوجود آید آن موقع است که این حزب بزرگ کارگری خواهد توانست بر ناهنجاری های مطرح می شود یعنی در دوران اعتلای انقلابی چنین. جامعه غلبه کند بر عقاید بورژوایی و رفرمیستی غلبه نماید راه را برای مبارزات طبقه کارگر «بزرگ» اما ما قبل از آن اینگونه احزاب. حزبی بوجود می آید.. و کسب اعتماد به نفس مسدود می کنند

قدرت گیری طبقه کارگر

سؤال: یکی از سؤالات مطرح در رابطه با حزب پیشناز انقلابی مسأله قدرت گیری طبقه کارگر است. زمانی که طبقه کارگر قدرت را بدست می گیرد، نقش حزب که پیش از انقلاب کارگری نقش بسیار اساسی دارا بوده، چه خواهد بود؟ آیا این حزب است که حکومت می کند یا شوراهای کارگری که اکثریت کارگران را در خود متشکل کرده؟

مازیار رازی: پاسخ به این سؤال بسیار مشخص و روشن است. بدیهی است که از نقطه نظر ما حزب اصولاً حکومت نمی کند. حزب دورانی را در جهت تدارک سیاسی و تشکیلاتی برای به قدرت رساندن طبقه کارگر طی خواهد کرد و پس از این دوران زمانی که طبقه کارگر و شوراهای کارگری از طریق سرنگونی نظام سرمایه داری قدرت را بدست گرفتند، حکومت بعدی یعنی حکومت کارگری را متکی به شوراهای کارگری ایجاد خواهند کرد. به عبارتی دیگر، در شرایطی که رژیم سرمایه داری سرنگون می شود، یک جمهوری شورایی به جای استیلای سرمایه داری بوجود می آید و حزب تکالیف و وظایفی را که در دوران ما قبل سرنگونی در مقابل خود داشت به اتمام می رساند. واضح است که افراد و اعضای فعال حزب کماکان همراه با جنبش کارگری، همراه با شوراهای کارگری به امر سازندگی خواهند پرداخت. اما تشکیلاتی که خودش را جایگزین طبقه کارگر یا جایگزین شوراهای کارگری که به مثابه تجلی عالی ترین اراده توده های مردم هستند، می کند، آن حزب و آن تشکیلات، راه را برای ایجاد و زمینه ریزی دموکراسی و انجام وظایف و تکالیفی که در مقابل طبقه کارگر است مسدود می کند. من اینجا این نکته را تأکید می کنم چون در دوران گذشته از نقطه نظر تجارب تاریخی، احزابی بوده اند که پس از بدست گیری قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، خودشان را جایگزین طبقه کردند، خودشان را جایگزین شوراهای کارگری کردند و بجای طبقه کارگر تصمیم گرفتند.

این احزاب مانند احزابی که در روسیه شاهد آن بودیم، مشخصاً مانند حزب کمونیست شوروی که در دوران استالین خودش را جایگزین توده ها کرد، یا حزب کمونیست چین حزبی که در صدر آن مائوتسه دون قرار داشت و احزاب مشابهی که وابسته به سیاست های خارجی شوروی و چین در دوره گذشته بودند، پس از کسب قدرت و در واقع پس از سرنگونی سرمایه داری شرایط را برای به قدرت رسیدن طبقه کارگر هموار نکردند و به شکل بوروکراتیک بجای طبقه کارگر از بالا بر مسند

قدرت نشستند و از این نقطه نظر این انقلاب ها را به کجراه بردند و باعث بی آبرویی جنبش کارگری و کمونیستی در سطح جهانی شدند. و امروز ما می بینیم که بسیاری از ایدئولوگ های سرمایه داری در سطح جهانی همواره حمله اصلی خود را وقتی علیه کمونیسم یا علیه سوسیالیست های انقلابی می کنند، نمونه های چین و شوروی را به خاطر می آورند.

از این نقطه نظر، اتفاق ناهنجاری که افتاده و سیاست های اشتباهی که احزاب به اصطلاح کمونیست این کشورها بوجود آوردند، سوء استفاده می کنند که علیه ایجاد شوراهای کارگری اعلام موضع کنند و در واقع پروسه و روند ایجاد شوراهای را تخریب می نمایند. در نتیجه به اعتقاد من تحت هیچ شرایطی حزب کمونیستی که در داخل ایران بوجود خواهد آمد، حزبی که تدارکات انقلاب را خواهد دید نباید خود را جایگزین شوراهای کارگری کند و در واقع به محض اینکه شوراهای کارگری به قدرت رسیدند حزب باید خود را از لحاظ تشکیلاتی منحل اعلام کند.

سؤال: در دوره پیش از انقلاب اکتبر لنین در تظاهرات معروف خود بنام تظاهرات اوریل و بحث های متعدد شعار تمام قدرت بدست شوراهای را می داد. ولی پس از کسب قدرت بوسیله کارگران و در رأس آن حزب بلشویک می بینیم که شوراهای در سطح جامعه کم رنگ تر می گردد. این مسأله در وصیت نامه لنین خودش را بشکل بارزی نشان داد. لنین که پیشتر مطرح می کرد تمام قدرت بدست شوراهای در وصیت نامه خودش به بالا بردن کادرهای کارگری در حزب کمونیست شوروی اشاره می کند. آیا این به این معنی است که رهبر انقلاب کبیر اکتبر نقش شوراهای را بدست فراموشی سپرده و نقش حزب را در آن مقطع اساسی می دانست یا اینکه عمدتاً نیروهای چپ، نیروهای کمونیست پس از اینکه قدرت را بدست گرفتند مسأله شوراهای را فراموش کردند و اتوریتة حزبی را جایگزین آن نمودند؟ مسأله حائز اهمیت این است: زمانی که ما صحبت از یک حزب متشکل و یک دست که دارای انضباط تشکیلاتی و کادرهای حرفه ای است می کنیم، این حزب اگر هم قدرت سیاسی را بدست گیرد و از پشتیبانی طبقه کارگر هم برخوردار باشد باز هم دارای نارسایی ها می باشد و از آنجایی که آگاه ترین قشر طبقه کارگر را درون خودش متشکل کرده، بنابراین با کلیت طبقه فاصله دارد. سؤال من بطور مشخص این است که چگونه می شود حزبی را متشکل از کارگران ساخت و علاوه بر اینکه پیشروترین کارگرها را درون خود دارد رابطه ارگانیک خود را با کل طبقه حفظ کند؟ همانطور هم که شما به آن اشاره کردید در هنگامی که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست می گیرد و دولت خود را تشکیل می دهد باید این پتانسیل را در درون خود داشته باشد که خود را منحل کند.

مازیار رازی: آنچه که مربوط به انقلاب روسیه و شرایطی است که در آنجا بوجود آمد، احتیاج به بحث طولانی تری دارد. من پیشنهاد می کنم اگر دوستان مایل باشند در جلسات بعد مفصل تر به آنها بپردازیم. منتهی خلاصه وضعیتی که منجر به بوروکراسی و منحل شدن حزب بلشویک و انقلاب پیروزمند اکتبر شد این بود که عموماً شرایط عینی در حلقه نخست در داخل روسیه چنان بود که منجر به ناهنجاری هایی در سطح جامعه شد. اصولاً حزب بلشویک ماقبل از انقلاب روسیه بر این اعتقاد استوار بود که اگر انقلاب های جهانی بخصوص در کشورهای اروپایی به کمک انقلاب روسیه نیابند و انقلاب هایی در این کشورها بدست طبقه کارگر صورت نگیرد و جامعه روسیه در انزوا باقی بماند، این انقلاب به ناهنجاری های بوروکراتیک منجر خواهد شد و ما دیدیم که در دوران اولیه انقلاب در کشورهای مختلفی از جمله آلمان، مجارستان و بسیاری از کشورهای اروپایی طغیان ها و اعتراضات توده ای در حمایت از انقلاب اکتبر رخ داد.

متأسفانه به دلایل مختلف این انقلاب ها یا سرکوب شدند یا بدست رهبران سوسیال دموکراسی در این کشورها به کجراه برده شدند و از این نقطه نظر انقلاب روسیه در انزوا باقی ماند و زمانی که

این دوران آغاز شد، زمانی بود که بسیاری از کادرهای برجسته این حزب در جنگ داخلی توسط گرایش‌هایی که وابستگی‌های نظامی و وابستگی‌های سیاسی به امپریالیسم جهانی داشتند از بین رفتند و زمینه برای انحطاط این حزب بوجود آمد. این دوران تأسف انگیزی برای کل جنبش کمونیستی بود و به هیچ وجه نباید چنین اتفاقی می افتاد. ولی به هر حال در روسیه این اتفاق افتاد و ما بخصوص بر این اعتقادیم که از دوران به حکومت رسیدن استالین این ناهنجاری‌ها عمیق تر شد تا زمانی که ما چند سال پیش مشاهده کردیم این جامعه عقب گرد کرده و به یک جامعه بورژوایی کاملاً عقب افتاده مبدل شد. ولی در عین حال این انقلاب تجاربی دربر داشت و آن تجارب این است که احزابی که بنام احزاب کمونیست بوجود می آیند به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی نباید جدا از توده‌ها باشند. چه در دوران ماقبل از انقلاب چه در حین انقلاب و چه در دورانی که قدرت به دست طبقه کارگر می افتد این احزاب و این افراد که از خود گذشتگی نشان می دهند و در صدر مبارزات ضدسرمایه داری قرار می گیرند، باید کاملاً پیوند نزدیک با کل طبقه کارگر در دوران قبل داشته باشند و مواضع و سیاست‌های خود را در درون طبقه کارگر به آزمایش بگذارند و در واقع این ارتباطات باید منجر به این گردد که طبقه کارگر این حزب را از آن خود بداند و در سیاست‌های این حزب دخالت نماید و جهت سیاسی تعیین کند.

در نتیجه بی ارتباطی احزاب با توده‌های کارگر، منجر به بوروکراسی می شود. منجر به ناهنجاری‌ها خواهد شد منجر به این می شود که احزاب کمونیست به انحطاط کشیده شوند و در نتیجه انقلاب به انحطاط کشیده شود. بنابراین تنها راه تضمین سلامت این حزب این است که در درون طبقه کارگر بطور ممتد و مستمر حاضر باشد و سیاست‌هایش را از درون طبقه کارگر استنتاج کند و طبقه کارگر بخصوص زمانی که شوراها ساخته می شوند نقش عمده و اساسی و نقش غالب بر تمام جریانات و احزاب موجود داشته باشد. و این حزب اگر حزب طبقه کارگر است، باید این زمینه را ایجاد کند که شوراهای کارگری در رأس تصمیم‌گیری‌های طبقه کارگر قرار بگیرند و این حزبی که تدارکات ما قبل از آن دوره را آماده نموده باید بطور کاملاً واضح و شفاف خود را منحل کند. انحلال این حزب به این مفهوم است که قدرت تمام و کمال در دست طبقه کارگر خواهد افتاد و این جلوگیری خواهد کرد از بوجود آمدن ناهنجاری‌ها. اما اگر حزبی دست از قدرت نکشد و به اعمال قدرت بر طبقه کارگر دامن زد، واضح است که آن حزب از طرف طبقه کارگر باید کنار گذاشته شود. مسأله و تجربه‌ای که از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در دست داریم این است که این حزب، حزبی که طبقه کارگر و تدارکات برای سرنگونی رژیم سرمایه داری را مهیا می کند نباید تحت هیچ شرایطی پس از دوران سرنگونی در رأس کار قرار گیرد و شوراهای کارگری باید این امر را به عهده گیرند.

سؤال: اگر مردم نتوانند شوراهای خود را سازماندهی کنند، و از طرف دیگر خلع قدرتی در داخل جامعه احساس شود ولی ما دارای یک حزب قوی و یک حزب سراسری باشیم و حزب پیش‌تاز هم امکانات گرفتن قدرت را داشته باشد. تصور بکنیم در این حالت که مطرح کردم، شوراهای کارگری و شوراهای محلات بوجود نیایند. ولی همانطور که گفتیم حزب قادر به بدست‌گیری قدرت باشد آیا حزب باید بدلیل بوجود نیامدن شوراهای از کسب قدرت سیاسی شانه خالی نماید یا باید اعمال نفوذ نماید؟ و اگر اعمال نفوذ کرد و قدرت سیاسی را به دست گرفت آیا می شود بطور دست ساز یکسری تشکلات را با نام شورا بوجود آورد و از مردم خواست که در درون این شوراها متشکل شوند؟ چرا که آن چیزی که ما از شوراهای در نظر داریم و از ایجاد آن دفاع می کنیم در حقیقت نهادهای خود سازمان یافته توده‌ای هستند که از طرف توده‌ها بوجود می آید نظر شما در مورد این احتمالات چیست؟

مازیار رازی: به نظر من اینجا شما مجدداً وجه تمایزی قائل می شوید بین حزب طبقه کارگر، شوراهای طبقه کارگر و اصولاً طبقه کارگر بطور عموم، در حقیقت سؤال مبنی بر این است: در شرایطی امکان دارد شوراهای کارگری وجود نداشته باشند اما امکاناتی موجود باشد که منجر به سرنگونی رژیم سرمایه داری گردد و حزبی که حزب پیشتاز انقلابی است بدون نفوذ کامل در طبقه کارگر، بدون اینکه بتواند توده های طبقه کارگر را بسیج کند، در موقعیت تسخیر قدرت قرار گیرد. حالا آیا باید این تسخیر قدرت را بجای طبقه کارگر سازمان دهد یا خیر؟ به اعتقاد من اگر چنین حزبی بوجود آید که کاملاً در انزوا بسر برده و این نفوذ را و دخالتگری را در دوره قبل انجام نداده، واضح است که مسأله تسخیر قدرت پاسخی به مسائل جامعه نخواهد بود. فرض کنید در شرایطی که تعداد چندین هزار نفر در دوره گذشته در این حزب فعالیت داشته اند، بجای طبقه کارگر قدرت را در دست بگیرند، واضح است که بدون حضور سیاسی طبقه کارگر این روند به کجراه خواهد رفت و خیلی زود منحط خواهد شد و طبقه کارگر در مسیر دیگری گام بر خواهد داشت. از این نقطه نظر مسأله تسخیر قدرت را نباید جدا از طبقه کارگر قلمداد کرد و آن را در ارتباط با آمادگی طبقه کارگر باید دید.

سؤال: منظور من این بود که اگر این حزب ترکیب کارگری داشته باشد یعنی پیشرو کارگری را درون خود متشکل کرده باشد ولی در بحران های مختلف اقتصادی و سیاسی که سرانجام آن می تواند منجر به انقلاب گردد، ما شاهد بوجود آمدن شورا نباشیم. یعنی اینکه پیشروی کارگری بشکل خاص کلمه خودش را درون حزب خودش سازمان داده باشد، حتی به صورت سراسری ولی در ترکیب کل طبقه به شکل عام شاهد بوجود آمدن این تشکل یابی نباشیم.

مازیار رازی: بسیار خوب، این سؤال روشن تر است. من در اینجا می خواهم مشخصاً بر تشکل های کارگری تأکید کنم، چون تشکل های کارگری انواع مختلفی دارد. ما الزاماً برای تدارک انقلاب در انتظار یک شکل خاص از تشکل کارگری نباید باشیم. تشکل های مستقل کارگری در اواخر قرن نوزدهم و بیستم به شکل اتحادیه های کارگری در اروپا ظاهر شدند. (البته در آتیة هم امکان دارد به دلایل مختلف با حمایت سازمان بین المللی کار و رژیم، تشکل هایی بنام اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری در ایران بوجود آید.) شکل دیگری از تشکل های کارگری، تشکلات مستقل کارگری هستند. اینها نهادهایی هستند که طبقه کارگر در رأس آن قرار گرفته و به هر حال مستقل از دولت سرمایه داری در دورانی شروع به فعالیت خواهد کرد. ولی عالی ترین شکل و اوج اراده و قدرت طبقه کارگر در نهادهای بنام شوراهای کارگری به نمایش گذاشته می شود.

اینجا ذکر این نکته ضروری است که شوراهای کارگری در شرایط افت مبارزات طبقه کارگر بوجود نمی آیند، این شوراها در شرایط اعتلای انقلابی، که مرحله ماقبل از سرنگونی، پیشا سرنگونی رژیم سرمایه داری در دستور کار طبقه کارگر خواهد بود و بشکل خود جوش بوجود خواهند آمد و ما از این شوراها تجارب مختلفی دیده ایم. در ایران هم در دوران انقلاب پیشین ما مشاهده بودیم که شوراهای کارگری، شوراهای محلات، شوراها در پادگان ها و در میان کارمندان و غیره بوجود آمد و این شکلی از نهادهای خود جوش است که از طبقه کارگر بروز می کند. البته ممکن است که در شرایط آتی ایران تشکل های مستقل کارگری بوجود آیند که همان وظایف و کارهای شورا را انجام دهد. بنابراین ما صحبت از تشکل کارگری می کنیم که در یک مرحله خاصی خودش و کل جامعه را برای تسخیر قدرت آماده کرده و این حزبی که صحبت از آن می کنیم در درون این تشکل های مستقل کارگری یا اتحادیه های مستقل کارگری یا شوراهای کارگری باید حضور داشته باشد.

به نظر من در شرایطی که اکثریت طبقه کارگر بخصوص کارگرانی که در صنایع سنگین در داخل ایران مشغول به فعالیت هستند، آماده تسخیر قدرت نباشند، اشتباه محض خواهد بود که حزب پیشتاز

انقلابی متکی به پیشرو کارگری حتی قدرت را بدست بگیرد. در حقیقت باید امر ارتباط‌گیری با توده های کارگر به ویژه در شهرهای بزرگ ایران که صنایع مختلف وجود دارند در آنجا طبقه کارگر آماده تسخیر قدرت باشد. وگرنه هر چند هم حزب پیشتاز، حزب پیشرو کارگری باشد. به اعتقاد من یک عمل کودتا گرایانه خواهد بود، اگر بدون اتکا به اکثریت طبقه کارگر، حداقل بخش تعیین کننده طبقه کارگر این امر صورت بگیرد.

سؤال: دیگری که مطرح شده بر سر نقش خرده بورژوازی است. تصور کنیم که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست دارد و هنوز جامعه دارای لایه های مختلف بینابینی، مثل خرده بورژوازی در درون خود باشد. در چنین حالتی چگونه باید با این خرده بورژوازی برخورد کرد؟ آیا آنها را می توان در شوراها یا در حزب متشکل کرد؟ آیا باید به مبارزه با آنان پرداخت؟ نظری در این مورد عقیده دارد که می توان همه این لایه ها را در مجلس مؤسسان متشکل کرد، تا نظرات خود را از آن طریق بیان کنند. سؤال مشخص این است که خرده بورژوازی یا این لایه های بینابینی در کجا قرار دارند؟

مازیار رازی: من یک بار دیگر این مسأله را تأکید می کنم که در انقلاب آتی ایران، نقش مرکزی رهبری انقلاب را طبقه کارگر و کارگران صنایع بزرگ در داخل ایران ایفا خواهند کرد. اما این به این مفهوم نیست که طبقه کارگر به تنهایی این انقلاب را سازمان می دهد. طبقه کارگر متحدینی در جامعه خواهد داشت که آنها شامل بخش مبارزی از جوانان، زنان، ملیت های تحت ستم و دهقانان فقیر خواهند بود. یعنی اگر این مجموعه را که نام بردم در نظر بگیریم، طبقه کارگر اکثریت جامعه را داشته و در صدر رهبری این مجموعه می تواند انقلاب را سازمان دهد. در نتیجه مسأله این است که در مورد سایر اقشار، اقشار مابینی و اقشار مهم خرده بورژوازی طبقه کارگر چه سیاستی باید داشته باشد.

سؤال: دیگری که اینجا فوراً مطرح می شود این است که این اقشاری که شما از آن نام بردید مانند زنان مبارز، دانشجویان، ملیت های تحت ستم و دهقانان فقیر، از لحاظ طبقاتی دارای یک ماهیت مشخص طبقاتی نیستند. چگونه اینها می توانند متحد طبقه کارگر باشند؟

مازیار رازی: با اینکه این بحث صحیح است اما رهبری طبقه کارگر صرفاً خواهان مطالباتی که از آن خودش است نیست. در دوران انقلاب طبقه کارگر بسیار فراتر از مطالبات خود خواهد رفت. رهبری طبقه کارگر یک سری مطالباتی را طرح خواهد کرد. مثلاً اشتراکی کردن زمین ها، آزادی بیان برای تمام جوانان، برابری زن و مرد، برابری بین تمام اقشار و مبارزه برای تحقق حق تعیین سرنوشت تا سر حد جدایی برای تمام ملیت های تحت ستم جامعه. بنابراین این شعارها را نه تنها طبقه کارگر از آن خود می کند، بلکه حول این شعارها مبارزه هم خواهد کرد. اقشاری هم که برشمردم اقشاری هستند که اولاً مشاهده می کنند طبقه کارگر قدرت کافی برای تحقق این مطالبات کسب کرده و ثانیاً فراتر از آن، برای تحقق مطالبات آنها هم مبارزه می کند و قابلیت این را هم که قدرت را به چنگ آورد و نظام سرمایه داری را سرنگون کند و به این خواسته ها تحقق دهد، دارد. در نتیجه این اقشار خودشان را زیر پرچم و زیر برنامه انقلابی طبقه کارگر قرار خواهند داد و از متحدین طبقه کارگر خواهند بود. حتی اگر از اقشار متفاوتی از کارگران آمده باشند. بنابر این وقتی صحبت از متحدین طبقه کارگر می کنیم به این مفهوم نیست که اینها الزاماً از یک طبقه آمده باشند. البته در بحث بعدی اشاره خواهم کرد که در مورد اقشار خرده بورژوا هم همین اتفاق خواهد افتاد. و مشاهده خواهیم کرد که اقشار مشخصی از آنان حول این برنامه طبقه کارگر گرد خواهند آمد. در مورد بخش هایی از خرده بورژوازی کاملاً واضح است که بخش هایی از آنان وجود خواهند داشت که طبقه کارگر علاقمند است با آنها وحدت کرده و از مبتکرین ایجاد وحدت و جلب آنها خواهد

بود. اما این را باید در نظر بگیریم اولاً بخش های خرده بورژوازی، در واقع بخش های مابینی، میان بورژوازی و طبقه کارگر، اولاً یکپارچه نیستند و در مراحل مختلف در آنها تجزیه صورت می پذیرد. خرده بورژوازی اصولاً یک قشر کاملاً متزلزل و مردد در جامعه است. یعنی از یکسو امکان دارد منافع اش در جهت پرولتاریا و طبقه کارگر باشد و به سمت و سوی آنها گام بردارد. از سوی دیگر در مراحل خاصی این اقشار بدلیل دیدن قدرت و سابقه بورژوازی خواهان این می شوند که تابع قدرت بورژوازی شده و زیر پرچم بورژوازی قرار گیرند.

بنابر این آنها اولاً یک پارچه نیستند و در درون شان تجزیه بوجود می آید. در ثانی بدلیل مردد بودن و تا حدودی فرصت طلب بودن در نوسان می باشند و آنها در سطح مشاهده می کنند که چه قدرتی و نیروی می تواند قدرت را در دست بگیرد. اگر احساس کنند که بورژوازی می تواند در قدرت باقی بماند و مطالبات آنها را برآورده کند بسمت بورژوازی خواهند رفت. اگر طبقه کارگر و شوراهای کارگری در موقعیتی قرار بگیرند و به این قشر های مابینی نشان بدهند که این نیرو و توان را دارند که قدرت را به چنگ بگیرند، بسیاری از اقشار خرده بورژوا به اعتقاد من جلب طبقه کارگر خواهند شد. من در همین جا باید تاکید کنم که حزب طبقه کارگر و شوراهای کارگری برای تسخیر قدرت و سرنگونی دولت سرمایه داری در انتظار این قشر باقی نخواهد ماند. این مسأله ای کلیدی است یعنی طبقه کارگر به محض اینکه نیروی کافی در صنایع مشخصی در داخل ایران به چنگ آورد و متحدین خودش را از میان دهقانان فقیر و ملیت های تحت ستم و اقشار تحت ستم جامعه بدست آورد، چه اقشار خرده بورژوازی با طبقه کارگر همراه باشند و چه نباشند آن موقع زمانی است که به هر حال تسخیر قدرت صورت می گیرد و پس از تسخیر قدرت اقشار خرده بورژوازی با دیدن قدرت پرولتاریا بطرف او خواهند آمد. در نتیجه در وحله اول مسأله اصلی مسأله آمادگی خود طبقه کارگر و بسیج متحدین طبقه کارگر می باشد و این مسأله ای کلیدی است.

اما در عین حال در این میان واضح است که پرولتاریا و حزب طبقه کارگر کوشش خواهد کرد که این اقشار مابینی را هم بخود جلب کند. اما اگر اینها به دلایل مختلف جلب طبقه کارگر نشدند و اسیر بورژوازی گشتند، و بدلیل فرصت طلبی خود در مقابل پرولتاریا قرار گرفتند، امر تسخیر قدرت بدون آنها صورت می پذیرد. و پس از تسخیر قدرت این اقشار می توانند به انقلاب و رهبری طبقه کارگر جلب شوند.

سؤال: دیگر مسأله آزادی های دمکراتیک می باشد. زمانی که طبقه کارگر قدرت سیاسی را در دست خود می گیرد مسأله مطالبات دمکراتیک یا آزادی های دمکراتیک مثل آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی تشکل و آزادی احزاب و غیره مطرح می شود. آیا این آزادی ها در اختیار گرایش های مختلف اجتماعی قرار می گیرد یا نه؟ یکی از احتمالاتی که وجود دارد ایجاد توطئه بوسیله لایه های درون جامعه و اقشاری که نام بردید علیه حکومت کارگری است. آیا با این پیش فرض می شود درب یکسری از تشکلات یا احزاب را کلاً در یک جامعه ای که قدرت طبقه کارگر بر آن مستولی است بست. مسأله دیگری که از طرف بعضی از سوسیالیست ها عنوان می شود این است که، احزاب راست رادیکال مثل فاشیست ها هم می توانند در حکومت کارگری به فعالیت بپردازند؟ البته با در نظر گرفتن این نکته که بدست گیری قدرت بوسیله طبقه کارگر به معنی جلب اکثریت در جامعه نیست و طبقه کارگر هنوز در سطح بین المللی می تواند در اقلیت باشد. چرا که طبقه کارگر اقلیتی از جامعه است که قدرت سیاسی را بوسیله مبارزه طبقاتی بدست می گیرد و سعی می کند در سطح جهانی با ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر به اکثریت رسد.

مازیار رازی: مسأله اساسی که باید اینجا تاکید شود این است که انقلاب کارگری و تشکیل حکومت کارگری ایجاد دموکراسی کارگری شرایطی را در جامعه ایجاد می کند که دموکراسی واقعی،

دموکراسی اکثریت جامعه حاکم شود. مسلماً دموکراسی اکثریت جامعه به مراتب عالی تر از دموکراسی جامعه بورژوازی است. همانطور که می دانید دموکراسی موجود در جامعه بورژوازی دموکراسی بخش قلیلی از جامعه است، که کاملاً صوری می باشد. دولت سرمایه داری متکی به منافع بخش قلیلی از جامعه سرمایه داری از طرف کل طبقه شروع به فعالیت می کند و این دموکراسی، آن دموکراسی نیست که ما در داخل جامعه خود خواهان آن هستیم. ما خواهان دموکراسی هستیم که بسیار عالی تر از این است. دموکراسی که تمام جامعه را در شرایطی قرار می دهد که از آزادی بیان و مطبوعات و تجمع برخوردار باشد. بنابر این اتفاقی که در داخل ایران می افتد این است که حکومت کارگری متکی به دموکراسی کارگری برای تمام احزاب حتی احزاب مخالف، حتی احزابی که از لحاظ سیاسی برنامه ای در گذشته در مقابل طبقه کارگر قرار گرفتند و در آینده هم احتمالاً قرار خواهند گرفت، آزادی بیان را تضمین خواهد کرد. چون طبقه کارگر در رأس قدرت متکی به شوراهای کارگری، متکی به حکومت کارگری، که در واقع نظر اکثریت جامعه را منعکس می کند، نباید ترس و واهمه ای از برخورد عقاید داشته باشد و نخواهد داشت. بنابراین مسأله آزادی مطبوعات، آزادی بیان، آزادی تجمعات و آزادی تمام نظرات مختلف باید از سوی حکومت کارگری، حکومت نوین کارگری تضمین و رعایت شود.

اما در اینجا یک نکته حائز اهمیت است و آن این است که اگر گرایش هایی در جامعه دست به مبارزه مسلحانه برای از میان برداشتن حکومت کارگری بزنند، واضح است که طبقه کارگر در مقابل این اقدامات از خود دفاع خواهد کرد. طبقه کارگر بدلیل مبارزاتی که کرده و اکثریتی که در جامعه بدست آورده و در حکومت قرار گرفته، خواهان حفظ منافع کل جامعه و متکی به آرای اکثریت جامعه است. بنابراین اجازه نخواهد داد که اقشاری یا حزبی یا تشکیلاتی بطور مسلحانه علیه این حکومت اکثریت، دست به کودتا بزنند یا اینکه این حکومت را متزلزل کنند. در نتیجه از یکسو رعایت دموکراسی برای تمام مخالفین و رعایت تمام ابزار برای تمام مذاهب و تمام اقشاری که در جامعه هستند از هر گرایش نظری از هر ایدئولوژی که می خواهند برخوردار باشند باید بوجود آید. از سوی دیگر حکومت کارگری بطور واضح در مقابل کسانی که توطئه علیه این حکومت کرده و دست به اسلحه می برند از خود دفاع خواهد کرد. از این نقطه نظر این وجه تمایزی است بین دموکراسی اقلیت که در جوامع اروپایی ما شاهد آن هستیم و دموکراسی اکثریت که امیدواریم در ایران به آن برسیم.

شعارها و مطالبات اجتماعی

سؤال: اولین مسأله ای که می خواستم به عنوان سؤال اول مطرح کنم، در رابطه با اشکال مختلف شعارها و مطالبات اجتماعی است که در مقابل طبقه کارگر و سایر اقشار متحد طبقه کارگر وجود دارد چیست؟

مازیار رازی: همانطور که در جلسات پیش صحبت کردیم، ماهیت حزب پیشتاز انقلابی اصولاً برای تدارک انقلاب کارگری است. یعنی حزب و پیشگام انقلابی با انگیزه آماده کردن کل طبقه کارگر برای اتکا به مسائل خودشان، برای گرفتن قدرت بدست خودشان و هم چنین برای مدیریت کارگری، در دوران پس از انقلاب پا به عرصه فعالیت سیاسی می گذارد.

بنابراین در دوران پیشانقلابی واضح است که مسأله اصلی حزب ایجاد این تدارکات است. تدارکاتی که از طریق مطالبات مرتبط به جنبش کارگری تحقق پیدا می کند و این مطالبات خواسته های گوناگونی هستند که در سطح جامعه طرح می شوند. یکی از مطالباتی که ما در دوران گذشته شاهد آن بودیم و از مطالبات اساسی جامعه است، مسأله مطالبات جاری قشرهای مختلف جامعه می باشد که مطالبات دموکراتیک نامیده می شود.

این مطالبات در واقع در سطوح مختلف در جامعه ما طرح شده و مبارزاتی هم حول و حوش آن انجام شده؛ و واضح است که در دوره آتی وقتی که حزب پیشتان انقلابی پا به عرصه فعالیت می گذارد باید این مطالبات را از آن خود کرده و حول این مطالبات مبارزه خود و مبارزه طبقه کارگر را سازمان دهد.

مطالبات دموکراتیک در واقع یک سلسله مطالباتی هستند که الزاماً با سلطه بورژوازی در تضاد نیستند. به عنوان مثال مسأله آزادی های اجتماعی، حق بیان، حق تشکل، حق اعتصاب، آزادی تأسیس سندیکاهای کارگری، آموزش و پرورش همگانی رایگان، لغو قوانین حقوقی و جزایی ارتجایی موجود و برابری کامل زنان و مردان در تمام سطوح، آزادی و احترام به حقوق و حیثیت بشری و غیره. همانگونه که در دوره گذشته در داخل ایران مشاهده کردیم، از آنجایی که یک رژیم کاملاً ارتجایی بر مصدر قدرت وجود داشت، این سلسله شعارها عموماً در جامعه ما طرح نشدند و اینها از خواسته ها و مطالبات اولیه اجتماع ما در داخل ایران بوده مثل همین مطالباتی که بر شمردم و از این نقطه نظر در دوره گذشته این شعارها در رأس فعالیت ها و در رأس مطالبات قرار گرفتند. منتهی در دوره آتی با تحولاتی که در داخل ایران ایجاد می شود امکان این هست که بعضی از این مطالبات توسط دولت بورژوایی مدرن سرمایه داری که متکی به سیاست های امپریالیستی است تحقق پیدا کند و یا حداقل زمینه و تدارکات اولیه آن طرح شود.

به عنوان مثال امروز ما می بینیم که دولت سرمایه داری ایران متکی به سازمان بین المللی کار در حال ایجاد سندیکاهای کارگری برای کارگران ایران است و یا امکان این وجود دارد که مسأله تجمع و تشکل و یا یک سلسله آزادی های دموکراتیک را طرح کنند (مسأله ای که در اینجا قابل ذکر می باشد این است که این مطالبات دموکراتیک هنوز هیچ کدام در داخل ایران تحقق پیدا نکرده اند. ولی طرح این مطالبات و مبارزه برای آنها الزاماً دولت سرمایه داری را مورد سؤال قرار نمی دهد. یعنی از تحقق این شعارها و این مطالبات الزاماً به برکناری و سرنگونی نظام سرمایه داری منجر نمی شود ولی کماکان اینها شعارها و مطالبات اساسی طبقه کارگر در دوره آتی خواهد بود.

از آنجایی که رژیم فعلی مذهب را به عنوان یکی از حربه های تحمیق توده ها بکار می برد و از قانون عرفی و مدنی و قوانین جزایی اسلامی برای پیشبرد مقاصد خود استفاده می کند، یکی از شعارهای دموکراتیک می تواند آزادی پوشش و لغوجاب اجباری باشد که یکی از مسائل زنان در داخل ایران می باشد.

سؤال: اگر همانگونه که شما توضیح دادید رژیم پای این خواسته ها رفته و مثلاً آزادی پوشش را اجازه دهد در حقیقت یکی از پایه های اساسی عقیدتی و ایدئولوژیکی حکومت مذهبی خود را شکسته است. شما فکر می کنید که بورژوازی ایران چنین توانایی را دارد که پای پاسخ دادن به چنین شعارهای دموکراتیکی رود ؟

مازیار رازی: رژیم ایران این کار را نخواهد کرد و یا حداقل تمایل به این کار را نشان نداده و با این خواسته مبارزه خواهند کرد. یعنی بخش هایی از درون هیئت حاکمه در مقابل این شعارهای دموکراتیک قد علم خواهند کرد و در واقع راه تحقق این شعارهای دموکراتیک را مسدود خواهند کرد. منتهی مسأله ای که وجود دارد این است که سیستم سرمایه داری ایران در حال ادغام شدن در سیستم بین المللی امپریالیستی است. همانطور که دوستان مطلع هستند از یک سال و نیم پیش تا کنون سفرهای متعددی از سوی وزرای امور خارجه اروپایی به ایران شده است. همین چندی پیش آقای جک استرو وزیر امور خارجه بریتانیا به ایران سفر کرد و همین طور سفرهای متعددی از جانب دول مختلف به ایران شده و کشورهای اروپایی یک سلسله فشارها برای انجام مطالبات و احیای یک ارتباط تنگاتنگ با ایران به رژیم ایران آورده اند و حداقل در شکل ظاهری هم که شده امکان

دارد یک سلسله زمینه ریزی هایی که منطبق با وضعیت و مترادف با قوانین بین المللی است بر دولت ایران تحمیل کنند.

البته این به این مفهوم نیست که دولت ایران خواهان این چنین حقوقی است. این به این معنی است که بر اساس روابط بین المللی این مطالبات حداقل به شکل ظاهری هم که شده در سطح جامعه طرح شود. اتفاقی که خواهد افتاد این است که طبقه کارگر، روشنفکران و تمام اقشار تحت ستم از این روزنه ها باید کمال استفاده را کرده و این مطالبات را به نهایت خودشان یعنی بر تحقق کامل و واقعی آن رسانند. از این نقطه نظر مبارزه حول مطالبات دموکراتیک در جامعه ما یکی از مسائل محوری است که نیروهای سوسیالیست انقلاب، حزب پیشتاز انقلابی باید در رأس فعالیت خود قرار دهد.

زیرا که دولت سرمایه داری ایران وقتی این مسائل را طرح می کند به این مفهوم نیست که اولاً این مسائل به خودی خود توسط خود دولت به سرانجام خواهد رسید یا تحقق خواهد پذیرفت. بلکه حتی ممکن است برخی از این مطالبات را اعطا کند و بعد از چند ماه پس بگیرد. از این نقطه نظر مبارزه حول شعارهای دموکراتیک برای گرفتن حق اولیه دموکراتیک در سطح جامعه بسیار مهم است. این شامل تمام مواردی است که اشاره کردم، شامل مسأله پوشش بر زنان و هم چنین مسأله برابری زن و مرد خواهد بود. حتی مسأله جدایی مذهب از دولت و ایجاد یک جامعه سکولار در واقع در محور این شعارها قرار خواهد گرفت و از این نقطه نظر مبارزه حول و حوش این شعارها اهمیت زیادی دارد

سؤال: بجز شعارهای دموکراتیکی که اینجا در باره آن صحبت کردیم آیا شعارهای دیگری امروز در سطح جامعه وجود دارد و اگر عمدتاً وجود دارد لطفاً در مورد آنها صحبتی نمایید.

مازیار رازی: یکی دیگر از شعارهایی که در دوره گذشته اصولاً در سطح جامعه شاهد آن بودیم و امروز هم وجود دارد، شعارهای سنتاً حداقل و یا شعارهای صنفی طبقه کارگر هستند. مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، بیمه های بازنشستگی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره... اینها در واقع یکسری مطالبات صنفی طبقه کارگر هستند و در اقشار متفاوت هم ما شاهد این نوع مطالبات هستیم. در قشر دانشجویان هم ما شاهد این هستیم که این شعارها برای حل مسائل صنفی دانشجویی طرح شده. اما این شعارها هم الزاماً چهارچوب و نظام سرمایه داری را از هم نخواهد پاشید به این علت که این مطالبات هم ممکن است برخی یا بخشاً در مرحله ای توسط خود دولت طرح شود و تحقق پیدا کند.

ولی کماکان این شعارها هم شعارهایی هستند که هیچ کدام تا کنون تحقق پیدا نکرده اند. مانند حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، که از مطالبات اساسی طبقه کارگر هستند و یا حق مرخصی. همانطور که ما شاهد آن هستیم طبقه کارگر ایران ماه ها است که حقوق اولیه خود را دریافت نکرده اند چه برسد به این که خواسته های صنفی کارگران پاسخ گرفته باشد. ولی در هر صورت، کماکان این شعارها یعنی شعارهای به اصطلاح سنتاً حداقل یا شعارهای صنفی هم یکی از مطالبات محوری خواهد بود که توسط حزب پیشتاز انقلابی باید طرح شود و حول آن مبارزه گردد. منتهی در عین حال باید کاملاً آگاه باشیم که تحقق این شعارها یا تحقق بخشی از این شعارها مستلزم شکسته شدن چهارچوب نظام سرمایه داری نیست.

سؤال: شما از شعارهای صنفی و مطالبات دموکراتیک طبقه کارگر صحبت کردید. مسأله این است که برای تحقق شعارهای صنفی هم که در مقابل طبقه کارگر وجود دارد احقاق مطالبات دموکراتیک ضروری است. به عنوان مثال برای مبارزه و طرح دریافت حق بیکاری و بیمه های اجتماعی در درون جامعه ابتدا باید طبقه کارگر حق تشکل داشته باشد و بتواند تشکلات خود را بوجود آورد. لطفاً در مورد رابطه بین تحقق شعارهای صنفی و شعارهای دموکراتیک توضیح دهید.

مازیار رازی: درست است. در واقع پیوند بسیار نزدیک و ارگانیکی بین تمام مطالباتی که در سطح جامعه طرح می شود وجود دارد. مطالباتی که ما در مقابل خودمان در جامعه اختناق زده ایران داریم مطالباتی است که ناشی از ماهیت ارتجاعی دولت ایران است. دولتی که تمام مطالبات، تمام خواسته ها، تمام حقوق اجتماعی را سرکوب کرده و بطور سیستماتیک این دولت جامعه را در موقعیتی قرار داده که هیچ دیوار چینی بین مطالباتی که در سطح جامعه طرح می شود وجود ندارد.

به عنوان نمونه من به خواسته های بخشی از طبقه کارگر ایران مثلاً کارگران بارش اصفهان اشاره می کنم. نزدیک به دو سال پیش یکی از مطالبات کارگران از جمله کارگران بارش اصفهان در واقع دریافت حقوق عقب افتاده آنها بود که این یک شعار، شعاری کاملاً صنفی و مرتبط به وضعیت خودشان بود. اما به محض اینکه کارگران وارد پروسه اعتراض به دولت و مدیران شدند و در اعتراض به وضعیت موجود و باز پس گرفتن حقوق عقب افتاده خود تجمعاتی سازمان دادند، فوراً سرکوب گردیده و عده زیادی از آنها دستگیر شده و به زندان افتادند.

بلافاصله پس از این اتفاق ما مشاهده کردیم که یک سلسله شعارهای دموکراتیک مثل آزادی زندانیان سیاسی در درون کارگران بارش طرح می شود.

یعنی اینکه کارگران از یک سلسله شعارهای صنفی آغاز و روز بعد از دستگیری به یک سلسله شعارهای دموکراتیک می رسند. به شعارآزادی بیان می رسند و به مطالبات دیگری که در سطح جامعه وجود ندارد می رسند. بنابراین به دلیل ماهیت ارتجاعی رژیم و اختناق حاکم، شعارهایی که در سطح جامعه طرح می شود به هم دیگر پیوند می خورند. از یکی شروع شده و به دیگری ختم می شود و از یکی دیگر شروع شده و به یک سلسله شعارهای بالاتری می رسند. از این نقطه نظر هیچ وجه تمایزی بین این شعارها وجود ندارد گرچه ما در تحلیل هایمان باید این شعارها را از هم جدا شده طرح و بررسی کنیم.

سؤال: یکی از مسائل دیگر طبقه کارگر شعارها و مطالباتی است که می تواند از آگاهی های حاضر طبقه کارگر نشأت گرفته و به آگاهی های حداکثر طبقه کارگر برسد، لطفاً در رابطه با اینگونه شعارها نظراتان را مطرح نمایید.

مازیار رازی: همانطور که ذکر کردم تحقق شعارهای اولیه، یعنی شعارهای دموکراتیک مانند آزادی بیان، حقوق برابر زنان و مردان و غیره... مستلزم شکسته شدن چهارچوب دولت سرمایه داری نیستند. و همچنین مطالبات صنفی مانند حقوق بیکاری و بیمه های اجتماعی و غیره اینها هم تحقق شان منجر به سرنگونی رژیم و از هم پاشی نظام سرمایه داری در ایران نیست. چه بسا امکان دارد در آینده در یک موقعیت خاص، یک سلسله حقوق دموکراتیک و یک سلسله حقوق صنفی کارگران و کل جامعه توسط رژیم و در ارتباط با فشارهای بین المللی تحقق پیدا کند. ولی در میان این مطالبات یک سلسله مطالباتی دیگری هستند که ما این مطالبات را به نام مطالبات انتقالی می شناسیم.

مطالبات انتقالی شعارهایی هستند که تحقق نهایی آنها مستلزم شکسته شدن چهارچوب نظام سرمایه داری است. این شعارها و این مطالبات شامل شعارهایی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم یا کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری یا باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت ها، کارخانه ها، بانک ها یا نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود و یا شعار مرکزی این نوع مطالبات یعنی کنترل بر تولید و توزیع در جامعه هستند.

البته توضیح خواهم داد که مفهوم این شعارها چیست. در واقع طرح این شعارها از آگاهی فعلی طبقه کارگر و کل جامعه سرچشمه می گیرد ولی نظام سرمایه داری موجود قابلیت تحقق دادن به این خواسته ها را ندارد. مانند کنترل کارگری، کنترل بر تولید و توزیع. به این مفهوم که به عنوان کارگران خواهان این می شوند، به عنوان مثال کارخانه هایی وجود دارند که در شرایطی کار در

آنها متوقف شده و این توقف کار منجر می شود که کارگران و کارکنان این کارخانه بیکار شوند، دولت موظف است این کارخانه ها را به کارگران آن کارخانه ها واگذار کند. وام های بانکی مهیا شود و اینها را واگذار کند به خود کارگران که کنترل امور تولیدی و توزیعی را در دست بگیرند و در واقع خود سرنوشت خودشان را رقم بزنند.

حقوق کارگران را خود بپردازند و منافع تولید را در دست خود بگیرند و غیره. این قابل پذیرش برای دولت سرمایه داری نیست. دولت سرمایه داری، اولین روزی که به چنین کاری تن دهد بدین معنی است که پایه های اصلی نظام سرمایه داری را متزلزل کرده است. از این نقطه نظر رودرروی بین طبقه کارگر و دولت سرمایه داری و مدیران کارخانه ها از طریق طرح این شعارها تشدید پیدا می کند. این شعارها منجر به این خواهد شد که طبقه کارگر برای نخستین بار اعتماد به نفس پیدا کند و در واقع یک سلسله فعالیت هایی را تجربه کند و نشان دهد که حداقل نیرو و قابلیت تنظیم فعالیت های خودش را دارد. در نتیجه می تواند حتی در آینده حکومت خود را داشته باشد و همچنین می تواند مدیریت کارگری را اعمال کند.

در آتیه پس از سرنوشتی رژیم، در نتیجه این شعارها تضاد اساسی بین طبقه کارگر و دولت سرمایه داری ایجاد خواهد شد. از این روست که من تأکید می کنم تحقق این شعارها در واقع مستلزم شکسته شدن چهارچوب نظام سرمایه داری است. و این یکی از شعارها و مطالبات اساسی و محوری است که حزب پیشتاز انقلابی همراه با کارگران پیشرو کارخانه ها باید در رأس کار و فعالیت های خود قرار دهند و در صدد طرح و تحقق این شعارها بر آیند و این مسأله محوری و مسأله اساسی و کلیدی جنبش کارگری در دوره آتیه خواهد بود.

به عنوان مثال یکی دیگر از این شعارها افزایش دستمزدها متناسب با تورم است. یعنی به این مفهوم که اگر تورم ۲۰ و یا ۳۰ درصد افزایش پیدا کند، دستمزدهای کارگران هم باید ۲۰ و یا ۳۰ درصد افزایش پیدا کند. خوب واضح است که این مورد قبول دولت سرمایه داری قرار نمی گیرد و این را تحقق نمی دهد به این علت که اگر چنین کند دیگر سودها و ارزش افزونه را سرمایه داران نخواهند توانست کسب کنند و در نتیجه استفاده از نیروی کار طبقه کارگر مقدور نخواهد بود.

از این نقطه نظر این مطالبات اساسی طبقه کارگر در دوره آتی خواهد بود. یکی دیگر از این شعارها باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت ها است که در اذهان عمومی هم طرح شده است. دولت های سرمایه داری مانند دولت ایران همواره ادعا کرده اند که کارخانه ها سودآور نیستند و متحمل ضرر می شوند و به این دلیل است که کارخانه ها بسته شده و کارگران اخراج می شوند. بنابراین کارگران در مقابل این حرکت سیستم سرمایه داری تقاضای گشایش دفترهای دخل و خرج کارخانه ها را می کنند و عنوان می کنند که اگر چنین است می خواهند بدانند که حقوق مدیران چقدر می باشد، و حقوق کارگران چقدر است. وام هایی که از بانک های بین المللی دریافت شده چقدر می باشد. سودآوری در گذشته چقدر بوده. بنابراین شعار طرح باز کردن دفترهای دخل و خرج کارخانه ها و شرکت ها و بانک ها بسیار حائز اهمیت است.

واضح است که دولت سرمایه داری تن به این امر نمی دهد و از این نقطه نظر طبقه کارگر و پیشرو کارگری و حزب طبقه کارگر از طریق این شعارها می تواند کل طبقه کارگر را بسیج کند و این تحقق دادن به این شعارها تمام پایه های نظام سرمایه داری را متزلزل و از هم می پاشد. از این نقطه نظر این شعارها و یا مطالبات که مطالبات انتقالی نام دارد، باید پیشروی کارگری و حزب پیشتاز انقلابی کمال استفاده را نمایند.

سؤال: شعارهای انتقالی که از آن صحبت کردید و بیشتر طرح و تمرکز آن را در رابطه با طبقه کارگر گذاشتید می‌تواند در مورد اقشار دیگر اجتماعی هم طرح شود؟ و برای مقابله با سیاست های دولت سرمایه داری از آنها استفاده شود؟

مازیار رازی: بله در بخش های دیگر، در اقشار تحت ستم جامعه، این شعارهای انتقالی می‌تواند طرح گردد و مبارزه حول و حوش آن صورت گیرد. برای مثال در جنبش زنان، برداشتن حجاب اجباری یکی از شعارهایی است که در واقع دولت اسلامی موجود در مقابل آن ایستادگی خواهد کرد. مبارزه حول و حوش این شعار می‌تواند بسیج کننده باشد و زنان بسیاری را به آگاهی مورد سؤال قرار دادن کل نظام سرمایه داری موجود بکشاند.

در بخش های مختلف جامعه، همین طور در قشر دانشجویان هم به هر حال شعارهایی در شرایط کنونی مطرح است و مبارزات دانشجویی حول و حوش این شعارها می‌تواند پایه های این نظام را متزلزل بکند. در ملیت های تحت ستم هم همین طور. بسیاری از این شعارها مانند شعار حق تأمین سرنوشت تا سرحد جدایی یکی از شعارهای محوری است که در واقع ملیت های تحت ستم ایران می‌توانند حول آن مبارزه را آغاز کنند و رودرروی خود را با دولت ارتجاعی مرکزی تشدید کنند و مبارزه حول و حوش آن را به نتیجه مطلوب برسانند.

بنابراین در سطح جامعه یک سلسله شعارهای انتقالی نه تنها در میان طبقه کارگر بلکه در میان اقشار مختلف هم مطرح است. منتهی معمولاً دو نوع برخورد با این اقدامات در سطح جامعه می‌گردد. دو برخورد انحرافی طرح می‌گردد، چه در میان طبقه کارگر و چه در میان قشرهای دیگر اجتماعی. مثلاً وقتی از طرف دولت و با سازمان بین المللی کار این صحبت به میان می‌آید که سندیکاهای کارگری در جامعه ساخته خواهد شد، دو برخورد می‌شود. یکی اینکه کاملاً از در تسلیم بر می‌آیند و هیچ نوع مبارزه ای را در مقابل این تصمیم قرار نمی‌دهند و از زاویه فرصت طلبانه خودشان را در این اقدام حل می‌کنند.

و یا از سوی دیگر معمولاً در بین نیروهای کمونیست برخورد فرقه گرایانه دیگری طرح می‌شود و این است که خود را از این اقدامات که در شرف وقوع است کاملاً منزوی می‌کنند و مطالبه ای طرح نمی‌کنند و حتی هیچ گونه دخالتی نمی‌کنند که از طریق آن آگاهی توده های کارگر و قشرهای اجتماعی را در مقابل دولت سرمایه داری بالاتر برند. به نظر من طرح مطالبات انتقالی در واقع باید از انگیزه ایجاد پلی بین آگاهی فعلی طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی که کل جامعه و اقشار اجتماعی را از بند سرمایه داری و اختناق رها می‌کند، شروع شود.

این مسأله مهمی است و باید توجه کرد که از یک طرف دچار فرصت طلبی نشویم، خودمان را از دخالت در اقداماتی که در سطح جامعه اتفاق می‌افتد، بخصوص از طرف دولت، منزوی نکنیم و همواره کوشش کرده که یک سلسله مطالباتی کشف کنیم برای ایجاد پیوند بین آگاهی فعلی طبقه کارگر، اقشار اجتماعی و آگاهی سوسیالیستی و رسیدن به یک انقلاب اجتماعی در سطح جامعه.

سؤال: دیگری که طرح می‌شود این است که اگر یک سری مطالبات در شرایط کنونی قابل تحقق نیستند چه لزومی دارد که پیشروی کارگری و حزب پیشتاز انقلابی در زمانی که بوجود می‌آید این شعارها را در سطح جامعه مطرح کند؟

مازیار رازی: واضح است شعارهایی که در سطح جامعه طرح می‌شوند، الزاماً همه آنها قابل تحقق نیستند. پس چرا ما آنها را مطرح می‌کنیم. علت آن بسیار روشن است و آن این است که طبقه کارگر باید به لزوم و ضرورت سرنگونی نظام سرمایه داری آگاه باشد و طبقه کارگر این کار را بدست خود متکی به توان خود و به نیروی خود انجام خواهد داد. این امکان پذیر نیست مگر اینکه این آگاهی کسب شود. این آگاهی هم بطور خودبخودی و از طریق مرور زمان کسب نمی‌شود. باید از

طریق یک سلسله اقدامات، یک سلسله مطالباتی که از آگاهی فعلی طبقه کارگر آغاز می شود کسب گردد و طبقه کارگر باید در مبارزه روزمره به این آگاهی برسد.

اگر قرار باشد ما در واقع در تحقق همان شعارها و همان مطالباتی که چهارچوب نظام فعلی را در جای خود نگه می دارد بکوشیم و صرفاً آنها را طرح کنیم، همان طور که بسیاری از اصلاح طلبان و نیروهای رفرمیستی در سطح جامعه مطرح می کنند. در نتیجه آگاهی و شعور سیاسی طبقه کارگر و اقشار اجتماعی جامعه بالاتر از آگاهی کنونی آن نخواهد رفت.

اینها به لزوم حکومت خودشان و اتکا به نیروی خودشان هرگز نخواهند رسید. زیرا که دیگر مطالباتی طرح نمی گردد و صرفاً همان چهارچوب موجود اصلاح می شود و چهارچوب موجود لباس های متغیر به تن می کند شکل ظاهری حکومت تغییر پیدا می کند. یعنی بخشی از آوندها کنار می روند و کسانی با کراوات جایگزین آنها شده ولی همان سیاست را پیش می برند و همان سیستم را ادامه می دهند و توده های وسیع جامعه توده های تحت ستم کارگران، دهقانان، اقشار وسیعی از دانشجویان، روشنفکران، زنان و ملیت های تحت ستم در نتیجه در همان چهارچوب باقی خواهند ماند.

این تفاوت اساسی است بین نظرگاه و دیدگاه گرایش های اصلاح طلب و نیروهای سوسیالیست انقلابی و انقلابیون. اصلاح طلبان در واقع از طریق طرح شعارها و مطالباتی که قصد تضمین و تحکیم این سیستم و با همان محتوی را دارد، با تغییر ظاهر سیستم آغاز می کنند. ولی نیروهای انقلابی و نیروهای سوسیالیست انقلابی می خواهند حکومت دیگری، سیستم دیگری را جایگزین این سیستم نمایند که بمراتب عالی تر و دموکراتیک تر خواهد بود و بمراتب شرایط را هموار خواهد کرد که نیروهای مولده رشد کنند و کار برای همگان بوجود آید و همچنین اقتصاد شکوفا گردد.

از این نقطه نظر تفاوت اساسی وجود دارد بین کسانی که قصد دارند نظام را در همین چهارچوب تزیین کنند و کسانی که قصد دارند نظام را کنار گذاشته و نظام والاتری را جایگزین آن نمایند.

از این نقطه نظر مسأله شعارهایی که در چهار چوب نظام موجود قابل تحقق نیست، طرح آن بسیار حیاتی و ضروری می باشد. این منجر به این می گردد که آگاهی طبقه کارگر، آگاهی اقشار اجتماعی بالاتر رفته و متکی به نیروی خودشان اعتماد کسب کنند و در مورد حکومت آتی که متکی به نیروی اکثریت جامعه است فکر کنند و آگاهی کسب نمایند.

تشکلات مستقل کارگری و حزب

سؤال: یکی از مسائلی که بسیار اهمیت داشته و باید به آن پرداخت، نقطه نظرهای مختلف در رابطه با ایجاد تشکلات مستقل کارگری و حزب پیشتاز انقلابی است. عده ای معتقدند که حزب کمونیست یا حزب پیشتاز انقلابی و یا حزب کارگران انقلابی ایران از درون تشکلات کارگری بیرون خواهد آمد. تشکلات کارگری که از گرایشات مختلف جنبش کارگری مثل آنارشیست ها، آنارکوسندیالیست ها، سوسیالیست ها، کمونیست ها و دیگر اقشار طبقه کارگر تشکیل شده اند و خود را در درون یکسری تجمعات متشکل می کنند. این عده معتقدند که این تشکلات کارگری در ابتدا بصورت فراگیر بوجود آمده و سپس از درون این تشکلات فراگیر حزب پیشتاز انقلابی بیرون خواهد آمد. نظر شما در این مورد چیست؟

مازیار رازی: در مورد طبقه کارگر و غریزه کارگران به سمت و سوی وحدت علیه سرمایه داری باید تأکید کنم که این انگیزه، این غریزه همواره درون طبقه کارگر بوده و هم چنان باقی خواهد ماند. زیرا که طبقه کارگر اصولاً در صدد یافتن متحدین ضد سرمایه داری خود است و واضح است که در شرایط خاصی اتحادهایی بر اساس فعالیت های مشترک علیه سرمایه داری بین اقشاری که مرتبط به طبقه کارگر هستند و نظرات متفاوت از همدیگر دارند شکل خواهد گرفت. به عنوان مثال کمونیست ها، سوسیالیست ها، آنارشیست ها، چپ های لیبرال و انواع و اقسام گرایش هایی که غریزه

ضدسرمایه داری دارند و مخالف این دولت هستند. اصولاً این اقشار می توانند حول یک سلسله مطالبات ضدسرمایه داری با همدیگر وحدت کنند و این را ما یک «جبهه واحد کارگری» می نامیم که از گرایش‌های مختلف شکل گرفته و حول مطالباتی که ماهیت رژیم سرمایه داری را زیر سؤال می برد مثل مطالبات: کنترل کارگری، کنترل بر تولید و توزیع و همچنین مطالبات دیگری که در جلسه گذشته به آن اشاره کردیم مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم و غیره....

بنابراین اتحاد طبقه کارگر و اتحاد گرایش‌های مختلف در درون طبقه کارگر که طرز تفکر و برنامه‌های متفاوتی دارند امری طبیعی و ضروری است که چنین جبهه‌ای و اتحاد عملی شکل بگیرد. بدلیل اینکه هم جبهه قوی تری از مبارزات سرمایه داری را تقویت کند و هم اینکه در درون این جبهه مبارزات سیاسی مابین عقاید مختلف صورت گیرد. اما از این غریزه، از این اتحاد عمل، این استنتاج را کردن که این تشکل، نهاد و یا این جبهه واحد الزاماً به یک حزب سیاسی یا به حزب پیش‌تاز انقلابی منجر خواهد شد اشتباه محض است. به این علت که حزب پیش‌تاز انقلابی اصولاً بر محور برنامه انقلابی مشخصی با یک سلسله افراد و گرایش‌هایی که در درون طبقه کارگر خواهان استقرار حکومت کارگری هستند، خواهان تشکیل جمهوری شورایی هستند و خواهان ساختن نظام سوسیالیستی هستند باید شکل بگیرد.

این گرایش‌های نظری، کمونیست‌هایی هستند که از درون طبقه کارگر بیرون آمده و نه تنها اعتقاد به مبارزه برای حقوق دموکراتیک طبقه کارگر دارند، نه تنها اعتقاد به مبارزه برای حقوق صنفی طبقه کارگر دارند، بلکه به مبارزه علیه کل نظام سرمایه داری نیز اعتقاد دارند. از این نقطه نظر در درون طبقه کارگر در دورانی که حکومت بورژوازی استیلای خودش را در جامعه مستقر کرده، این ناهمگونی در طبقه کارگر وجود خواهد داشت و واضح است که گرایش‌های مختلف نمی توانند در درون یک حزب پیش‌تاز انقلابی منسجم به فعالیت مشترک دامن بزنند. علت این مسأله این است که ایدئولوژی حاکم بر جامعه ما، ایدئولوژی هیأت حاکم است. هیأت حاکم و دولت سرمایه داری از طرق مختلف در درون طبقه کارگر رخنه می کنند و عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی را در درون این طبقه تقویت می نمایند و حزبی که ما می خواهیم بوجود بیاوریم از درون یک تشکل مستقل کارگری و یا یک تجمع که اتحادی از گرایش‌های مختلف است نمی تواند بوجود آید. این حزب باید جدا از این تشکل مستقل بوجود آید.

این ناهمگونی در واقع ناهمگونی خواهد بود که جامعه ما تا دوران اعتدالی انقلابی و سرنگونی نظام سرمایه داری با آن روبرو است. گرایش‌های مختلف فکری در درون طبقه کارگر تقویت می شوند و گرایش‌های خرده بورژوازی و حتی گرایش‌های مماشات‌جو که در حال آشتی طبقه کارگر و با دولت سرمایه داری هستند شکل می گیرند. حزب پیش‌تاز انقلابی واضح است که بطور خودبخودی و بطور طبیعی از درون یک تشکل ناهمگون نمی تواند بوجود آید. کادرهای این حزب باید کادرهای جدی، متعهد و کمونیست باشند. کسانی که فعالیت و مبارزه را تا به آخر، تا انتها، تا سرنگونی نظام سرمایه داری و استقرار جمهوری شورایی پیش می برند.

ما نمی توانیم در درون حزب پیش‌تاز انقلابی با گرایشاتی که مماشات‌جو هستند وحدت تشکیلاتی داشته باشیم چون اینها اولین خنجرها را به پشت طبقه کارگر خواهند زد. در واقع حزب پیش‌تاز انقلابی باید تدارک انقلاب را ببیند و باید منسجم باشد چه از نقطه نظر سیاسی، چه از نقطه نظر برنامه‌ای و چه از نقطه نظر عقیدتی و از این لحاظ ضمن اینکه حزب پیش‌تاز انقلابی در محور و در دل مبارزات طبقه کارگر و مبارزه در جهت تشکیل تشکل‌های مستقل کارگری است، در عین حال باید خودش را از لحاظ تشکیلاتی کاملاً مستقل از این تشکل کارگری سازمان دهد.

اضافه بر این باید ذکر شود که در دوران تدارکات، در دوران ماقبل از سرنگونی رژیم، واضح است که دولت سرمایه داری بیکار نخواهد نشست. آنها عناصر جاسوس و پلیسی خود را در درون تشکل های علنی کارگری خواهند فرستاد که از امر دخالت گری طبقه کارگر جلوگیری بکنند و از این لحاظ حزب پیشتاز انقلابی نمی تواند برای دخالت گری در درون تشکیلات علنی خودش را منحل بکند. حزب پیشتاز انقلابی باید کاملاً جدا از این تشکل علنی، که دولت سرمایه داری جاسوسان و پلیس خود را به درون آن می فرستد سازمان دهد. در غیر این صورت در هر زمانی، در هر لحظه ای و در هر مقطعی که امر سازمان دهی طرح می شود (برای نمونه سازماندهی یک اعتصاب ساده، سازماندهی اشغال یک کارخانه (بلافاصله این حرکت توسط پلیس مسدود خواهد شد. رهبران اصلی کارگری دستگیر خواهند شد و هیچ گاه اعتصاب و اشغال کارخانه ها و امر کسب اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر تحقق پیدا نخواهد کرد. در نتیجه باید یک تشکل مخفی و سیاسی و منسجم بوجود آید که این کارها را سامان دهد. هم مصونیت این تشکیلات را از عقاید رفرمیستی تضمین کند و هم اینکه خودش را از ورود عناصر جاسوس و پلیس که امر سازماندهی را معمولاً مسدود می نماید جدا نماید.

سؤال: وقتی که مسأله سازماندهی مخفی مطرح می شود، دو مسأله عمده در دستور کار قرار می گیرد. یکی دموکراسی تشکیلاتی و دیگری بوروکراتیزه شدن سیستم تشکیلات. احزاب مختلف کمونیستی و سوسیالیستی با توجه به تجربیاتی که در گذشته داشته اند، زمانی که سازماندهی مخفی را صورت می دهند با این دو مسأله برخورد داشته اند. شما در این مورد چگونه مکانیزمی را پیشنهاد می کنید که ضمن اینکه حزب پیشتاز انقلابی سازماندهی مخفی خود را صورت می دهد بر این مشکلات هم فائق آید.

مازیار رازی: در ابتدا باید ذکر کرد که برخی از فعالین جنبش کارگری اصولاً با کار مخفی مخالف هستند و علت این است که آنها تصور می کنند که کار مخفی متعلق به یک سازمان چریکی یا کسانی هست که در گذشته خانه های تیمی خود را تشکل می دادند و جدا از طبقه کارگر شروع به فعالیت می کردند. آنها تصور می کنند که کار مخفی در واقع متعلق به گروه هایی است که بطور قیم مآبانه قصد دارند «آگاهی را از بیرون به درون طبقه کارگر «تزریق کنند ضمن اینکه اصولاً ارتباطی با طبقه کارگر ندارند. لذا از این نقطه نظر این گروه ها با هرگونه تشکل مخفی طبقه کارگر مخالفند. به اعتقاد من گرچه این عکس العمل واکنش صحیحی است. منتهی فاقد تحلیل سیاسی می باشد. ما وقتی صحبت از این می کنیم که حزب پیشتاز انقلابی باید یک سازمان مخفی باشد، مفهوم آن این نیست که این تشکل جدا از طبقه کارگر است. مفهوم آن این نیست که اینها به فعالیت های چریکی می خواهند دامن زنند. بلکه مفهوم آن این است که برای مصونیت از نفوذ عقاید رفرمیستی و جاسوسان رژیم این تشکیلات باید مخفی صورت بگیرد اما در عین حال باید در دل طبقه کارگر باشد.

مسأله مهم دیگر این است که دموکراسی کارگری باید در حزب پیشتاز انقلابی اعمال گردد. یعنی اینکه عقاید و گرایش های مختلف باید حق ابراز نظر را داشته باشند. واضح است که در درون حزب پیشتاز انقلابی مانند هر پدیده دیگری اعتقادات و عقاید مختلف در مقابل همدیگر صف آرایی خواهند کرد. اختلافات در مورد تاکتیک ها و در مورد دخالت ها در جنبش کارگری بروز می کند. بنابراین این تشکیلات در واقع باید از دموکراسی کامل برخوردار باشد. دموکراسی که اجازه می دهد نظرات مختلف، گرایش های مختلف بوجود آیند و آن نظرگاهی که در اکثریت قرار گرفته برای دوره ای مورد اجرا قرار خواهد گرفت. از این نقطه نظر، نظرات اقلیت، محترم شمرده شده و حتی به شکل علنی در سطح جامعه طرح می شود. بنابراین این تشکیلات در واقع هرگز نباید جلوی نظرات مخالف را سد نماید.

سؤال: اتفاقاً سؤال من بر سر همین مسأله می باشد. تضادی که در اینجا بوجود می آید این است که سازمان های مخفی جنبش کارگری و یا حزب که می خواهند کار مخفی را سازمان دهند، و برای اینکه دموکراسی به این شکل وسیع که شما در صحبت های خود به آن اشاره کردید بتواند اعمال گردد در صورت لزوم نیاز به رفراندوم ها و رای گیری داشته تا افراد و کارگران بتوانند نمایندگان خودشان را انتخاب نمایند و همه اینها در شرایطی که اختناق وجود دارد غیرممکن است. بحث بر سر همین مسأله است که دموکراسی که از آن صحبت می کنیم در داخل حزب پیشتاز انقلابی، در درون تشکلات کارگری پیشرو که به صورت مخفی کار می کنند چگونه امکان پذیر است؟

مازیار رازی: بسیار سؤال بجا و درستی است. به نظر من در حله اول باید تأکید کنیم که حزب پیشتاز انقلابی حزب توده های کارگر نیست. حزبی نیست که در شرایط کنونی دربر گیرنده اکثریت کارگران باشد. این حزب در واقع حزب پیشرو کارگری کمونیستی است. یعنی حزبی است که متشکل از کسانی است که در صف رهبری طبقه کارگر در دوره گذشته قرار گرفته و اعتقاد به عقاید کمونیستی پیدا کرده اند. بنابراین تا ظهور دوران اعتلای انقلابی تعداد اینها بسیار محدود خواهد بود. ما اعتقاد به ساختن یک حزب توده ای داریم. حزب کمونیست ایران به مفهوم یک حزب توده ای که کل طبقه را بسیج می کند باید بوجود آید. منتها این حزب در دوران اعتلای انقلابی بوجود خواهد آمد. دورانی که تمام عصاره و ساختارهای تشکیلاتی دولت سرمایه داری در حال فروپاشی است. منتهی تا آن زمان این حزب متشکل از اقلیتی از طبقه کارگر است. از طرف دیگر باید این را ذکر کرد که تجربه حداقل دو دهه گذشته در داخل ایران نشان داده که تشکلاتی مانند محافل کارگری در گذشته در ایران بوجود آمده و این محافل کارگری متشکل از کارگران پیشروی بوده اند که ساختارهای تشکیلاتی ایجاد کرده و توانستند امر سازماندهی در درون طبقه کارگر را انجام دهند. ضمن اینکه مخفی باقی مانده و از لحاظ فکری نیز سیاسی و کمونیست باقی ماندند.

در نتیجه، ما این تجارب در دو دهه گذشته در داخل ایران را داریم. اعتصاب های بیشماری که در دو دهه گذشته در داخل ایران انجام شده واضح است که پشت سر اینها پیشرو کارگری قرار داشته، سازماندهی بوده است. شعارهای مشخصی که در اعتراضات ضد جنگ، در اعتراضات کارگری داده شد اینها نشان دهنده این است که این تعرضات همه خودجوش و خودانگیخته نبوده و بسیاری از آنها سازماندهی شده و ما امروز می دانیم که محافل کارگری بیشماری در داخل ایران شکل گرفته اند و به صورت مخفی تا کنون فعالیت ها را سازمان داده اند. نشریه انتشار داده اند، اطلاعیه بیرون داده اند و در درون کارخانه ها فعالیت کرده اند و کمونیست باقی مانده اند بدون اینکه دستگیر شوند. بنابراین ما یک چنین تجربه ای را پشت سر داریم. این مسأله از این جهت حائز اهمیت است که ما این تجارب را به درون حزب پیشتاز انقلابی آورده تجارب فعالیت مخفی، دموکراتیک و هم چنین تأثیر گذار را در اختیار خواهیم داشت.

بحثی که امروز اینجا مطرح می شود این است که اگر این محافل کارگری، بطور رسمی در درون حزب پیشتاز انقلابی متشکل گردند چگونه از ناهنجاری های بوروکراتیک در درون خودشان رها شده و در یک ساختار تشکیلاتی دموکراتیک فعالیت خواهند کرد. واضح است که مسأله رای گیری در دوران اختناق دشوار خواهد بود اما امکان پذیر است. رای گیری عناصر متعهد و جدی در درون طبقه کارگر و توافق بر سر سیاست ها با وجود اینکه مشکل است اما عملی می باشد. از طرق مختلف و اشکال مختلف، نظرات می تواند در درون یک تشکیلات منعکس شود و به آرای مبارزین و فعالین آن سازمان گذاشته شود. این سازمان می تواند از جانب خودش رهبری انتخاب کند و این رهبری بین دو تجمع سازمان می تواند از طریق هسته های مختلف سازمان پیدا کند، هسته های کوچک مخفی که ارتباطات ارگانیکی از طریق سازمانده ها با یکدیگر دارند. این تشکیلات اسناد

درونی می تواند داشته باشد. بولتن درونی سیاسی می تواند داشته باشد و در واقع اعضای این سازمان می توانند به نظرات یکدیگر واقف باشند و هم چنین نظرات را به هم دیگر منتقل نمایند و از طریق ایجاد مرکزیتی در درون خود و رهبری در درونشان، بین دو کنفرانس، تصمیم گیری کرده و فعالیت هایشان را سازمان دهند. این تجربه محافل کارگری در داخل ایران بوده و باید مورد استفاده قرار گیرد و همچنین تجربه تشکیل احزاب مشابه در کشور های دیگر مانند کشورهایی نظیر امریکای لاتین وجود دارد که از این تجارب هم می توان استفاده کرد.

سؤال شما در صحبت های خود اشاره کردید اگر تشکلات کارگری می خواهند به بوروکراسی دچار نگردند باید خودشان را در قالب حزب پیشتاز انقلابی سازمان دهند. لطفاً توضیح دهید این بوروکراسی که شما از آن صحبت می کنید چگونه است که یک تشکل کارگری اگر سعی در متشکل شدن در حزب پیشتاز انقلابی و ایجاد نطفه های اولیه حزب پیشتاز را ننماید امکان مبتلا شدن به آن را دارد؟

مازیار رازی: همانطور که اطلاع دارید واضح است که در ابتدا محافل کارگری براساس اعتماد به یکدیگر شکل

گیرند. نه از طریق وحدت به دور یک برنامه سیاسی و یا یک تجربه مشخص عملی. بلکه براساس اعتماد افرادی که در دوران فعالیت شان در درون کارخانه ها و یا حتی ارتباطات خانوادگی و غیره، شناسایی قبلی از همدیگر داشته و برای فعالیت مشترک ضد سرمایه داری در درون کارخانه ها به دور همدیگر جمع می گردند.

عمدتاً محافل کارگری در دوره گذشته به این شکل در داخل ایران شکل گرفته اند. از این نقطه نظر و بدلیل اعتماد مابین افراد، این تشکل ها، این نهادهای کوچک ضربه پذیری بسیار کمتری از تشکل های بزرگ و احزابی که در دوره انقلاب گذشته بوجود آمده اند؛ خواهند داشت؛ و این امر است که به این فعالین کمک کرده که آنها به فعالیت خود تداوم دهند. اما در درون این محافل کارگری از آن جایی که مسأله تصمیم گیری براساس همین روابط فردی و اعتماد متقابل شخصی صورت می گیرد، اصولاً پس از طی دوره ای و بخصوص در دورانی که گشایش هایی در جامعه ایجاد می شود، این محافل می توانند به محافلی بوروکراتیک مبدل گردند. و اختلاف های شدید و عمده غیرسیاسی منجر به از هم پاشی آنها می گردد.

به این مفهوم که یک یا دو نفر از فعالینی که در صدر کار قرار گرفته اند و رابط بین اعضای این محفل هستند بدلیل وجود اختناق بجای کل این محفل می توانند تصمیم بگیرند و هم چنین در واقع این تشکیلات به شکل تشکیلاتی که حول یک نفر شکل می گیرد می تواند سازماندهی پیدا کند و آن شخص بنا به آگاهی های فردی و سلیقه های شخصی خود سازماندهی را انجام دهد. در درون جامعه ایران در دوره اتی امکان دارد گشایش های مختلفی ایجاد گردد بطور مثال می بینیم که گرایش هایی از جامعه بورژوازی اروپایی و غربی و هم چنین سازمان بین المللی کار خواهان این هستند که سندیکاهای کارگری یا اتحادیه های کارگری در داخل ایران ایجاد کنند و قوانین کار را مترادف با قوانین بین المللی نمایند.

هم چنین ماهیت رژیم یک ماهیت مرتبط به سازمان های بین المللی و امپریالیستی خواهد شد و این روزه هایی باز خواهد کرد البته نه از روی خواسته های دولت سرمایه داری بلکه از روی قوانینی که بر دولت سرمایه داری تحمیل می شود. به این ترتیب از درون این روزه ها گرایش هایی شروع به حرکت می کنند، تحولاتی در درون طبقه کارگر رخ می دهد که این محافل را در شکل قبلی خود پذیرا نخواهد بود. این محافل باید بسیار فراتر از این اشکال سازماندهی روند. این محافل باید ارتباطات تنگاتنگی با هم برقرار کنند. این محافل باید فعالیت ها را هماهنگ سازند و امر دخالت

گری در اتحادیه های کارگری، در سندیکاها، کارگری که در آینده ایجاد این می گردد سازمان دهند در نتیجه وجود محافل، محافل باید پیشنهادات ایجاد تشکل های مستقل رادیکال را مطرح نمایند اینها در واقع باید درون یک تشکیلات واحد بشکل دموکراتیک، متفرق از همدیگر دیگر کافی نیست عمل کنند تا نظرها را صرفاً نه از طریق یک یا چند نفر بلکه به شکل جمعی در سطح فعالین این بنابر این به اعتقاد من در دوره آتی نزدیک، دوران محافل کارگری متفرق جدا، حزب اعمال گردد از هم و مرتبط از طریق روابط فردی و شخصی پایان خواهد پذیرفت و در دوره آتی تجمعی که در این محافل هستند باید کوشش کنند که در یک تشکیلات سراسری که براساس یک بنیاد دموکراتیک ایجاد می شود و ما نام آن را حزب پیشتاز انقلابی گذاشته ایم خود را متشکل کنند و بشکل دموکراتیک فعالیت های جنبش کارگری را در قشرهای مختلف آن سازمان دهند.

سؤال: از تشکلات توده ای کارگری صحبت کردید و گفتید که گرایش های مختلفی در آن وجود دارند مانند آنارشیست ها، آنارکوسندیکالیست ها، سوسیالیست ها و غیره... سؤال این است چرا با این ترکیبی که نام بردید نمی توان حزب پیشتاز انقلابی را ساخت؟

مازیار رازی: علت آن بسیار واضح است. این گرایشات با نظرها های متفاوتی و با اهداف متفاوتی وارد مبارزه ضدولتی می شوند، مانند گرایش های چپ لیبرال و چپ مذهبی که در داخل ایران حضور دارند. اینها هم گرایشاتی ضدولتی هستند. مانند جبهه دموکراتیک مردم به رهبری طبرزدی و غیره... این افراد و گرایشات گرچه در شرایط کنونی گرایشاتی ضدولتی هستند، گرچه رهبران شان دستگیر می شوند و در زندان ها بسر می برند و تحت شکنجه قرار می گیرند اما مطالبات آنها فراتر از مطالبات یک جامعه بورژوازی خواهد رفت. اینها خواهان دموکراسی بورژوازی هستند اینها خواهان ایجاد یک سلسله آزادی های اجتماعی عمومی می باشند.

از سوی دیگر گرایشاتی وجود دارند مانند گرایشات سندیکالیست که خواهان مبارزه حول مطالبات صرفاً صنفی کارگران هستند. خواهان گرفتن مطالبات صنفی طبقه کارگر هستند. از سوی دیگر گرایش های کمونیست، گرایش های سوسیالیست انقلابی نه تنها خواهان دموکراسی هستند، یعنی خواهان تحقق مطالبات دموکراتیک طبقه کارگر و خواهان تحقق مطالبات صنفی بوده بلکه فراتر از این رفته و خواهان این هستند که در درون طبقه کارگر اعتماد به نفس ایجاد شود، که طبقه کارگر خود را برای ایجاد یک حکومت متکی به خود و اکثریت قشرهای تحت ستم آماده کند. بنابر این مطالبات این عده، مطالبات سوسیالیست های انقلابی و کمونیست ها فراتر از مطالبات اقصای مذهبی و چپ لیبرال و یا سندیکالیست خواهد رفت.

از این نقطه نظر و از آنجا که اینها اهداف و چشم اندازهای متفاوتی دارند، واضح است که در درون یک حزب واحد و یک حزب پیشتاز انقلابی نمی توانند جا بگیرند. ولی می توانند با یکدیگر اتحاد عمل داشته باشند. می توانند با هم بر سر مسأله خاصی مثلاً در مورد مسائل دموکراتیک، مسائل صنفی و مسائل سیاسی با هم مشترکاً علیه سرمایه داری مبارزه کنند. می توانند جبهه متحد کارگری با گرایشات مختلف داشته و با احترام به گرایش ها و عقاید یکدیگر مسائل خود را پیش برند. اتحاد عمل حول چنین مسائلی عملی است. چون اتحاد عمل در واقع برای یک منظور خاص و برای یک فعالیت خاص مانند یک فعالیت ضدسرمایه داری و یا فعالیت ضدولتی شکل می گیرد.

اما حزب پیشتاز انقلابی برای تدارک ایجاد حکومت شورایی و سرنگونی نظام سرمایه داری شکل می گیرد و از این نقطه نظر است که این دو نوع تشکیلات با هم متفاوت هستند. افرادی هم که در این دو تشکلات فعالیت می کنند نیز از لحاظ سیاسی و برنامه ای با یکدیگر متفاوتند. در درون حزب پیشتاز انقلابی تنها افرادی می توانند متشکل شوند که هدف نهایی را دنبال می کنند و به آن اعتقاد دارند. یعنی اعتقاد به تشکیل حکومت شورایی و سرنگونی نظام سرمایه داری از طریق اعتصاب

عمومی در سطح جامعه. این حزب پیش‌تاز انقلابی باید متشکل از سوسیالیست‌های انقلابی و کمونیست‌ها باشد و با گرایش‌های چپ لیبرال، مذهبی، سندیکالیست‌ها و آنارشیت‌ها نمی‌توان این اهداف را دنبال کرده و به آن دسترسی پیدا کنند.

سؤال: شما از حزبی صحبت کردید که در شرایط اختناق در شرایطی که استبداد نهادینه شده در اقلیت قرار دارد و این حزب قرار است که در شرایط انقلاب در شرایط اعتدالی انقلابی به اکثریت رسد تا بتواند اکثریت طبقه کارگر را در خودش متشکل و سازماندهی کند. در حال حاضر احزاب و سازمان‌ها با عناوین مختلف کارگری، سوسیالیستی، تشکیل‌شدند، چرا ما نباید به طبقه کارگر پیشنهاد کنیم که بجای ساختن مجدد تشکلات و احزاب مربوط به خود به این احزاب و تشکلات فعلی بپیوند و اصولاً چه تفاوت‌هایی بین احزاب موجود کنونی و حزبی که شما از آن صحبت وجود دارد؟

مازیار رازی: در حلقه نخست احزاب موجود، احزاب سنتی و همچنین احزابی که به اصطلاح از این احزاب سنتی گسست کرده‌اند، ولی کاریکاتوری از این احزاب به وجود آورده‌اند؛ و هم چنین کسانی که مشغولیات فکری آنها در دو دهه گذشته این بوده که تجمعات و هماهنگی‌هایی و اتحادهایی ایجاد کنند و در واقع خواهان ایجاد احزابی همانند احزاب سنتی بوده و هستند، تفاوت اصلی‌شان با حزب پیش‌تاز انقلابی که در ایران قرار است بوجود آید؛ این است که اینها فاقد پایگاه اجتماعی میان طبقه کارگر هستند. یعنی احزاب و تشکلات و تجمعاتی که بوجود آورده‌اند و یا قصد دارند در آتی به وجود آورند جدا از پیشرو کارگری. اینها هیچ توجهی به مسائل و حتی حضور پیشرو کارگری در درون طبقه کارگر نمی‌کنند و بشکل قیم مآبانه و از بالا به ساختن حزب و تشکلات خود مبادرت ورزیده‌اند. در صورتی که حزب پیش‌تاز انقلابی مورد نظر ما از درون طبقه بوجود خواهد آمد از درون پیشرو کارگری و از درون کارگر روشنفکرانی که به عنوان رهبران عملی طبقه کارگر در دو دهه گذشته شناخته شده‌اند و به دور یک برنامه انقلابی گرد خواهند آمد.

این یکی از وجوه تمایز اساسی و اولیه احزاب موجود و حزب مورد نظر ما است. وجه تمایزات دیگری که وجود دارد و باید ذکر نمود، یکی برنامه این احزاب است. برنامه این احزاب دچار انحرافات و ناهنجاری‌های شدیدی می‌باشد. بسیاری از این احزاب اصولاً به مسأله ساختن حزب پیش‌تاز انقلابی اعتقادی ندارند و در حال تئوریزه کردن مباحثات با بخش‌هایی از خرده بورژوازی و بخش‌هایی از بورژوازی هستند. نظریات اینها و برنامه‌های این احزاب جایگاه‌هایی برای مباحثات با بخش‌هایی از بورژوازی، بخش‌هایی از اصلاح‌طلبان و یا حتی با سلطنت‌طلبان باز می‌نماید و این مغایر با برنامه‌ای است که طبقه کارگر از درون خود تدوین می‌کند. برنامه‌ای که کاملاً و بطور راسخ برنامه‌ای کارگری است و متحدین خود را از درون دهقانان فقیر، ملیت‌های تحت ستم، جوانان سوسیالیست و زنان سوسیالیست و مبارز خواهد یافت و متحدین‌شان هیچ‌گاه از متحدین طبقات متخاصم نخواهد بود.

نکته مهم دیگر مسأله آگاهی سوسیالیستی در درون این تشکلات است. احزاب موجود در واقع با یک روش کاملاً جامد نقل قول‌ها و مقالاتی را از احزاب مختلف گرفته و برنامه خود را نقداً تدوین نموده‌اند. مشخص نیست که این برنامه به چه کاری می‌خواهد بپردازد. برنامه‌ای که اینان تدوین نموده‌اند اگر از درون طبقه کارگر به بیرون تراوش نکرده باشد اصولاً جایگاهی در طبقه کارگر نخواهد داشت و کسانی که از مدافعین این احزاب هستند اصولاً اعتقادی به تئوری و نظریه‌های انقلابی ندارند و قصد آنان از تدوین این برنامه‌های خشک و جامد تحمیل آن به جنبش کارگری است.

در صورتی که کادرهایی که در درون حزب پیش‌تاز انقلابی متشکل می‌شوند همه آگاهانه به آموزش و یادگیری تمام متون مارکسیستی برای تدوین یک برنامه انقلابی در آینده خواهند بود. اینها خواهان

این خواهند بود که در درون این تشکیلات دانش سوسیالیستی که یکی از ابزار و یکی از سلاح های مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری است تقویت گردد. کادرهای جوان کارگری با تجارب غنی مبارزات کارگری در سطح بین المللی آشنایی پیدا خواهند کرد. با تئوری های انقلابی آشنایی پیدا خواهند کرد و این تئوری ها را در عمل مبارزاتی صیقل خواهند زد و با سنجش، تجارب خود را منطبق با این تئوری های انقلابی می نمایند.

بنابراین دانش سوسیالیستی و کسب آگاهی سوسیالیستی در درون این حزب، یک روند کاملاً طبیعی و مرتبط به مسائل جنبش کارگری خواهد بود. در حالی که در درون احزاب سنتی موجود چنین روندی وجود ندارد. اینها وجوه اصلی تمایز این احزاب سنتی با حزب پیشتاز انقلابی که قرار است از دل طبقه کارگر بیرون آید می باشد.

با تشکر از شما رفیق

با آرزوی موفقیت برای شما و تمام جوانان سوسیالیست انقلابی



مفهوم حق گرایش در حزب لنینی

به رسمیت شناختن اقلیت و در نظر گرفتن جایگاه و حقوقی برای نظریات مختلف و مخالف در درون یک تشکیلات انقلابی به این دلیل است که اعضا، در درون یک سازمان انقلابی، بر اساس پراتیک انقلابی در حوزه های مختلف مبارزاتی در جامعه، به آگاهی هایی متفاوت و گاه متضاد با یک دیگر

می رسند. اعضا در نتیجه مبارزات عملی شان به آگاهی ای می رسند که با درک و آگاهی برخی دیگر از اعضای همان سازمان در حوزه دیگر مبارزاتی متفاوتست. از این رو اعضا و کادرهای یک حزب واحد در دخالت های روزمره خود، مابین دو کنگره حزبی، به اخذ تاکتیک های متفاوت و مختلف می رسند. تجارب آن ها، نسبی و حتی در بسیاری مواقع ناکامل است. برای نمونه ممکن است میان اعضای کارگر یک سازمان انقلابی در مورد مثلاً شعار «تشکل مستقل کارگری» و نحوه دخالتگری برای تحقق آن، اختلاف نظر به وجود آید. شاید، برخی از اعضای حزب در مورد استقلال تشکلات کارگری از احزاب سیاسی به این نتیجه برسند که این استقلال کارگری می باید شامل حزب آن ها نیز گردد، و بالعکس برخی دیگر ممکن است به نتیجه رسیده باشند که خیر! این نظریه شامل حزب کمونیستی خود آنان نمی گردد. این نوع اختلاف نظریات ممکن است در موارد دیگر نیز مشاهده شود. بدیهی است که نمی توان از پیش مطمئن بود که کدام یک از نظریات به نتایج مطلوب می رسد و صحیح است. تنها با اجرا و تجربه عملی است که نظریات یا تئوری ها (در نهایت به اثبات می رسند. از دیدگاه مارکسیستی، تئوری تنها چکیده عمل) پراتیک (است).

بدیهی است که برای همگونی و اتفاق نظر، برای اجرای این تاکتیک ها و به منظور جمع بندی نظریات مختلف و اجرای متحدانه آن باید شرایطی در حزب انقلابی وجود داشته باشد که امکان تبادل نظر و ایجاد گرایشات مخالف با نظر اکثریت تسهیل شود.

تحت چنین شرایطی است که دموکراسی درونی در درون یک حزب انقلابی از اهمیتی حیاتی برخوردار می شود. حزبی که از بدو پیدایش خود حق گرایش برای نظریات مختلف و مخالف را به رسمیت نشناسد، نمی تواند یک حزب مارکسیستی انقلابی - حزبی که قرار است برای انقلاب کارگری تدارک ببیند - باشد. حزبی که درک نکرده باشد تنها از طریق تبادل نظریات میان اعضا، می توان برنامه حزب را صیقل و امر دخالتگری مؤثر را سازمان داد، بدون تردید، در تندبادهای مبارزات طبقاتی، به انحراف خواهد رفت و نقش انقلابی ایفا نخواهد کرد.

اعضای حزب که در عمل مبارزاتی به نظریات متفاوت می رسند، در کنگره حزبی نظریات خود را ارائه می دهند) تا این جا شاید احزاب منحرف نیز این حق را بپذیرند. (اما، مسأله زمانی به وجود می آید که عده ای) حتی یک نفر (با نظریات اکثریت و یا خط رهبری اختلاف داشته باشد. در چنین وضعیتی بدیهی است که حزب انقلابی می باید جایگاهی برای این اقلیت قایل بشود تا نظریت خود را میان کلیه اعضا از طریق بولتن درونی و ترتیب جلسات اشاعه دهد) بنا به منطقی که پیش تر توضیح داده شد؛ این اقلیت باید حق تشکیل یک "گرایش (Tendency)" را داشته باشد. گرایشی که با توافق اکثریت و ایجاد ابزارهای تبلیغاتی درونی از سوی رهبری به وجود آمده است، و معقولانه و در محیطی رفیقانه به بحث و اشاعه نظریات خود تا دوره بعدی می پردازد. زیرا یک حزب انقلابی به خوبی می داند هر تاکتیکی که به وسیله عده ای) حتی اکثریت (ارائه داده می شود، "الزاماً" در عمل نظریات صحیحی نمی باشد. تنها عمل مبارزاتی می تواند نشان دهد که کدام یک از نظریات با واقعیت منطبق تر بوده است. اگر به فرض پس از یک سال تجربه، نشان داده شد که نظر اقلیت اشتباه بوده است، بدیهی است که این اختلاف نظر دیگر منتفی می گردد و گرایش خود را منحل اعلام می کند. اما اگر نظر اقلیت درست بوده باشد) و نتیجتاً نظر اکثریت نادرست، (نظر آن اقلیت که از سوی همه اعضا شناخته شده است، به نظر اکثریت مبدل می شود. بدین ترتیب، هم برای اقلیت و هم برای اکثریت سازمان فرصتی برای اثبات نظریات خود وجود خواهد داشت.

اما حتی اگر نظرات اکثریت اشتباه باشد، اقلیت با حفظ اعتقادات و نقد خود به اکثریت، برای دوره ای) تا کنگره بعدی، (در بیرون از حزب می باید نظریات اکثریت را به اجرا گذارد. این حزب با وجود اختلافات درونی، در سطح جامعه می باید یک پارچه عمل کند و نظریات بخش اکثریت را در

عمل تجربه کند تا نتیجه عملی آن به اثبات رسد) چه مثبت و چه منفی. (کنگره آتی حزب به ارزیابی و جمع بندی نوینی متکی بر عملکرد دوره پیش، خواهد رسید.

اگر اختلافات اقلیت پس از سپری شدن یک دوره (حل نگشت چه؟ در این مرحله دو علت می تواند وجود داشته باشد. اول این که این اختلافات هنوز در سطح مسایل تاکتیکی باقی مانده و زمان بیش تری برای اثبات نظریات نیاز است. در این صورت گرایش مخالف همانند دوره پیش و تا دوره بعدی که مسایل مورد مرور قرر می گیرند، درحزب باقی می ماند. اما در برخی موارد امکان دارد اختلافات فرای صرفاً اختلافات تاکتیکی باشد. اختلافات عمیق سیاسی نیز می تواند در حزب به وجود آید. در جامعه سرمایه داری ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی هیئت حاکم است. این امکان همواره وجود دارد که حتی اعضا یا رهبری یک حزب انقلابی تحت تأثیر عقاید دشمن طبقاتی قرار گرفته باشند. در نتیجه برخی از اختلافات می تواند از تفاوت های تاکتیکی فراتر رود. برای نمونه، امکان دارد عده ای به این ارزیابی برسند که خط رهبری حزب دچار انحرافات طبقاتی شده و ضروری است که مبارزه عمیق تری برای جلوگیری از خط انحرافی صورت گیرد. در آن صورت بنا بر تشخیص آن بخش از معترضان، رهبری حزب باید حق ایجاد "جناح (Faction)" را برای آن عده قایل گردد. این عده باید بتوانند در درون یک حزب انقلابی باقی بمانند و حتی بنا بر تعداد طرفداران شان در سطح رهبری حزب نیز شرکت داشته باشند. بدین ترتیب فرصت کافی به آن ها داده شود که نظریات خود را در درون حزب و در سطح رهبری تبلیغ کنند. در واقع تشکیل یک "جناح" گام جدی تری برای مبارزه با خط انحرافی اکثریت در درون یک حزب انقلابی است. تشکیل "گرایش" در مورد مسایل تاکتیکی است و شاید زودگذر باشد.

اما اگر پس از دوره ای جناح موجود به این نتیجه رسید که رهبری و اکثریت حزب در حال عبور از خط طبقاتی است و امکان متقاعد کردن اکثریت اعضا نیز وجود ندارد، این جناح، در این مقطع، باید از حق تشکیل "جناح علنی (Open Faction)" برخوردار باشد.

در واقع تشکیل جناح علنی به مفهوم تدارک برای انشعاب است. جناح علنی می تواند نظریات خود را حتی رو به جنبش کارگری و علناً اعلام کند و طبقه کارگر را از انحراف موجود اکثریت (به زعم خود) مطلع کند. یک حزب انقلابی این فرصت تشکیلاتی را نیز باید به این اقلیت بدهد که نه تنها نظریاتش به دست همه اعضا برسد، بلکه آن نظریات در ارگان رسمی حزبی هم درج گردد. بدیهی است که اگر توافقی حاصل نشد و چنان چه جنبش کارگری مواضع اکثریت را تغییر نداد، گام بعدی یک انشعاب در حزب خواهد بود. اما این انشعاب نیز می تواند معقولانه و رفیقانه، بدون اتهام پراکنی و فحاشی صورت گیرد. تاریخ، صحت یا سقم نظریات طرفین را نشان خواهد داد. چه بسا پس از دوره ای، اشتباه نظریات "اکثریت" در عمل نشان داده شود و "اقلیت" انشعابی متقاعد به الحاق مجدد به حزب واحد گردد. بدیهی است که اگر کار به جنگ، دعوا، اتهام زنی و نفرت از یک دیگر بکشد، این دو گرایش -حتی اگر به نظریات واحدی در آینده برسند- هرگز نمی توانند در درون یک حزب در کنار هم قرارگیرند. فوریه ۲۰۱۵



یادداشت هایی درباره حزب پیشتاز انقلابی بین المللی

بخش ۱

تجارب بین الملل اول

در سال ۱۸۴۷ مارکس و انگلس با پیوستن به «اتحادیه کمونیست ها» شعار محوری آن، «همه مردان برادرند» را به «کارگران جهان متحد شوید» تغییر دادند. این تغییر ناشی از یک سیاست مهم در مبارزه کمونیست ها علیه سرمایه داری در سطح جهانی بود. سیاستی که راه را برای تشکیل یک سازمان بین الملل انقلابی (بین الملل اول) فراهم آورد. در «مانیفست کمونیست» آن ها تأکید کردند که کمونیست ها «در مبارزه ملی پرولتاریا در کشورهای مختلف، بر منافع مشترک کل پرولتاریا، صرف نظر از ملیت آن، تأکید کرده و این مسأله را برجسته می کنند». البته در عین حال آنان این امر را قبول داشته اند که «مبارزه پرولتاریا با بورژوازی، در شکل و نه در محتوا، در وهله نخست یک مبارزه ملی است. پرولتاریای هر کشور البته باید در ابتدا تکلیف خود با بورژوازی خود را تعیین کند.»

تشکیل بین الملل اول و پس از آن بین الملل دوم و سوم و نهایتاً چهارم براساس چنین سنتی بنا نهاده شدند. اما همان طور که بین الملل های اول و دوم و سوم با موانعی روبه رو شدند، بین الملل چهارم، نیز نتوانست از عهده تعهدات خود برآید. انزوای سیاسی طولانی، سیاست های فرصت طلبانه در سطح جهانی را به دنبال آورد. گرچه تئوری های اولیه پاسخگوی بسیاری از معضلات جنبش کارگری بود، اما به تدریج عدم تکامل تئوری ها، مواضع فرصت طلبانه و یا فرقه گرایانه را به همراه آورد. تا جایی که می توان اذعان داشت که امروز در سطح جهانی سازمانی که بتواند حامل سنت ها و تجارب مبارزات کارگری و ادامه تئوری های انقلابی جنبش کارگری را دربر داشته باشد، وجود ندارد.

برای تدارک ایجاد چنین تشکیلاتی بررسی تجارب و سنن بین الملل های انقلابی ضروری است.

«انجمن بین المللی کارگران» (بین الملل اول)، در سال ۱۸۶۴ عمدتاً به ابتکار فدراسیون سازمان های کارگری در اروپای غربی و مرکزی (به ویژه کارگران سوسیالیست لندن و پاریس)، پس از تجربه شکست انقلاب های ۴۹-۱۸۴۸، تأسیس شد. مارکس و انگلس در رهبری و سازماندهی بین الملل اول نقش تعیین کننده ایفا کردند.^(۱)

تجارب عمده «بین الملل اول» از این قرار هستند:

«بین الملل» و انقلابات «ملی»

برخلاف برداشت و تفسیر نادرست برخی از واژه «انترناسیونالیزم» که گویا پذیرش انقلاب بین المللی، به مفهوم رها کردن انقلابات ملی است، «بین الملل اول» خود در همبستگی با قیام مسلحانه «ملی» لهستان علیه روسیه تزاری (۱۸۶۳) به وجود آمد. حمایت از قیام «استقلال طلبانه» لهستان انگیزه ای برای گردهمایی کارگران اروپایی شد. به سخن دیگر، از همان ابتدا، تشکیل نخستین سازمان «بین المللی»، با مبارزه و حمایت از قیام «ملی» پیوند خورد.

پیشاپیش آن، مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» تأکید کردند که «کمونیست ها در مبارزه ملی پرولتاریا در کشورهای مختلف، بر منافع مشترک کل پرولتاریا، صرف نظر از ملیت آن، تأکید کرده و این مسأله را برجسته می کنند»، اما، «مبارزه پرولتاریا با بورژوازی، در شکل و نه محتوا، در وهله نخست یک مبارزه ملی است. پرولتاریای هر کشور البته باید در ابتدا تکلیف خود با بورژوازی خود را تعیین کند».

این بدین مفهوم است که کمونیست ها ضمن مبادرت کردن برای تشکیل جامعه سوسیالیستی جهانی باید در عین حال از مبارزات «ملی» پرولتاریا برای براندازی بورژوازی کشورهای خود نیز حمایت کنند. ایجاد یک سازمان بین المللی برای ایجاد یک جامعه سوسیالیستی با ساختن یک حزب پیشتاز انقلابی در سطح ملی برای سازماندهی انقلاب سوسیالیستی نه تنها مغایرتی ندارد که مکمل یکدیگرند. از سازماندهی یک انقلاب جهانی، بدون انقلابات ملی صحبت به میان آوردن، همان قدر تخیلی است که نادیده گرفتن انقلاب جهانی و تأکید بر ساختن «سوسیالیزم در یک کشور».

سازماندهی حزب طبقه کارگر

گرچه بین الملل اول ابتدا با انگیزه ایجاد یک سازمان بین المللی آغاز به کار کرده بود، اما تا قبل از «کمون پاریس» در سال ۱۸۷۱، هنوز به مفهوم اخص کلمه به یک حزب بین المللی میدل نشده بود.^(۲) در تجربه کمون پاریس نقطه عطفی در تاریخ بین الملل اول بود. انگلس در نامه ای نوشت که کمون «بدون تردید فرزند بین الملل بود، گرچه خود بین الملل قدمی در به راه اندازی آن بر نداشت» (نامه به «سورژ»، ۱۷-۱۲ سپتامبر ۱۸۷۴). در واقع طرفداران فرانسوی بین الملل (پُردونیست ها) نقش مهمی در کمون پاریس ایفا کردند. این واقعه، درس هایی اساسی برای بین الملل به همراه آورد. جمع بندی این تجربه در مقاله مارکس تحت عنوان «جنگ داخلی در فرانسه» انتشار یافت. مارکس در کنفرانس لندن بین الملل (سپتامبر ۱۸۷۱) برای نخستین بار اعلام کرد که پرولتاریا باید خود را در یک حزب سیاسی متشکل کند. در پی آن در کنفرانس لاهه (۱۸۷۲) ماده نوینی به اساسنامه بین الملل افزوده شد مبنی بر این که «تسخیر قدرت سیاسی به یکی از وظایف اصلی پرولتاریا تبدیل می شود»

در این زمان، تجربه کمون پاریس، بین الملل اول را به یک سازمان انقلابی بین المللی که برای تسخیر قدرت سیاسی پرولتاریا گام بر می داشت، تبدیل کرد.

مبارزه با خرده بورژوازی

ایده «تسخیر قدرت سیاسی» توسط پرولتاریا در کنگرهٔ لاهه ۱۸۷۲، با مخالفت شدید «باکونین»، رهبر گرایش آنارشئیست‌ها در درون بین‌الملل، مواجه شد. باکونین اعتقاد داشت که بین‌الملل بایستی از دخالت در «سیاست» امتناع ورزد. اما اختلاف اصلی که از بدو الحاق آنارشئیست‌ها به بین‌الملل (۱۸۶۹) (۳) بروز کرد، پیرامون مسألهٔ سازماندهی بین‌الملل بود. باکونین به تمرکز رهبریت ایراد گرفته و «اتوریته» «شورای عمومی» (رهبری بین‌الملل) را زیر سؤال می‌برد. او تمایل داشت که بین‌الملل تحت نظارت مستقیم «انجمن‌های سری» و «انجمن»‌هایی که زیر کنترل خود او بودند، قرار گیرد. این گرایش خرده‌بورژوازی تحت «مبارزه» با «اتوریته» و «مرکزیت»، می‌خواست رهبری خود را بر بین‌الملل تحمیل کند. کنگرهٔ لاهه شیوه‌های مخرب باکونین را تحمل نکرد، او و همفکرانش را از بین‌الملل اخراج کرده و «شورای عمومی» را تقویت کرد.

به علت فروکش جنبش کارگری در سطح بین‌المللی، آخرین کنگرهٔ بین‌الملل اول در سال ۱۸۷۶ در فیلادلفیا صورت گرفت.

بخش ۲

تجربهٔ بین‌الملل دوم

نزدیک به دو دهه پس از انحلال بین‌الملل اول، و رکود جنبش کارگری در سطح اروپا، سازمان‌ها و حزب‌های کارگری به تدریج آغاز به رشد کردند. برای نخستین بار یک حزب کارگری مدرن و قوی در آلمان شکل گرفت. در فرانسه، ایتالیا و اسپانیا نیز حزب‌های کارگری رشد کردند. اما، با وصف این تحولات، هنوز سازمان بین‌المللی در این دوره شکل نگرفت. عاقبت بنابر ابتکار سازمان‌های کارگری در فرانسه و بلژیک، پیشنهاد تشکیل بین‌الملل دوم طرح گشت. انگلس یکی از بنیانگذاران فکری و نظری این سازمان بین‌المللی بود. بین‌الملل دوم بالأخره در ژوئیهٔ ۱۸۸۹، کنگرهٔ کارگران بین‌المللی، در پاریس تشکیل شد. نظیر بین‌الملل اول این سازمان نیز عمده‌تأ متشکل از جنبش کارگری اروپایی بود، اما با این تفاوت که این بار از پایهٔ وسیع‌تری برخوردار بود. این سازمان از ابتدا تحت تأثیر و نفوذ حزب سوسیال‌دمکرات آلمان قرار داشت.

بین‌الملل دوم به مثابهٔ یک سازمان توده‌ای

بین‌الملل دوم پس از دورهٔ کوتاهی به این سازمان توده‌ای تبدیل گشت. در سال ۱۹۰۴ حزب‌های وابسته به بین‌الملل دوم در انتخابات پارلمانی ۲۱ کشور شرکت داشته و از ۶/۶ میلیون از آرا برخوردار بوده و ۲۶۱ کرسی پارلمان را به خود اختصاص دادند. در سال ۱۹۱۴ در حدود ۴ میلیون عضو و ۱۲ میلیون رأی انتخاباتی در دست داشتند. در واقع این سازمان به یک «فدراسیون» از حزب‌ها و اتحادیه‌های کارگری اروپایی تبدیل گشت. در سال ۱۹۰۰ «دفتر بین‌الملل سوسیالیست» در بروکسل تشکیل شد. برخلاف ماهیت بین‌الملل اول، این دفتر نقش یک ستاد رهبری را نداشت، که تنها یک ادارهٔ هماهنگی مسایل بین‌المللی بود. گرچه «ایدئولوژی» حاکم در درون حزب‌های بین‌الملل، «مارکسیزم» بود، اما گرایش‌های نظری و فکری دیگر (آنارشئیستی) نیز در بین‌الملل حضور داشتند. پس از مرگ انگلس دو گرایش فکری که نظریات رسمی مارکسیزم را در بین‌الملل رهبری می‌کردند «کائوتسکی» و «پلخانف» بودند.

کنگره‌های بین‌الملل دوم، هر دو تا چهار سال یکبار تشکیل شد و اقدامات «همبستگی» بین‌المللی نظیر تظاهرات اول ماه مه در دفاع از ۸ ساعت کار در روز از سال ۱۸۹۰ سازمان یافت. بدیهی است که چنین اقدامات و ساختار تشکیلاتی نمی‌توانست پاسخگوی نیازهای جنبش کارگری در سطح بین‌المللی باشد. تجربهٔ بین‌الملل دوم از زاویهٔ مسایل تشکیلاتی نشان داد که تشکیل حزب

های «بزرگ» و بی در و پیکر تنها می تواند به مسایل عام جنبش کارگری پاسخ دهد و امر تدارک جنبش کارگری را در راستای انقلاب سوسیالیستی نمی تواند سازمان دهد. رشد اعضا و کسب آرا در جامعه الزاماً نشان دهنده «انقلابی گری» نیست. درست برعکس تجربه نشان داده در این حزب های «توده» ای است که عقاید و نظریات خرده بورژوایی بیش از پیش نفوذ کرده و کل جنبش را به بیراهه می برد.

مبارزه با عقاید خرده بورژوایی

بین الملل دوم نیز همانند بین الملل اول از درون دچار انحراف های خرده بورژوایی گشت. در ابتدا یکی از این انحراف ها به شکل نظریات «تجدیدنظرطلبانه» (رفرمیستی) توسط «برنشتاین» ظاهر شد. (۴) در سال ۱۹۰۴، کنگره آمستردام این عقاید را محکوم کرد، گرچه طرفداران این عقاید در بین الملل به ویژه حزب سوسیال دمکرات آلمان باقی ماندند. ظهور مجدد این گونه عقاید از زمان برگزاری کنگره اشتوتگارت در سال ۱۹۰۷ در مورد مسأله احتمال وقوع جنگ اول جهانی نمایان شد.

در این کنگره، به دنبال بحث ها و جدل های بسیار جدی و عمیقی، ترمیمی توسط لنین، لوکزامبورگ و مارتو پذیرفته شد. این ترمیم تأکید داشت که «باید از هر کوششی در جهت آغاز جنگ استفاده کرد، اما در صورت بروز جنگ در سطح اروپایی، وظیفه جنبش کارگری اینست که خاتمه جنگ را تسریع کرده و بحران اقتصادی و سیاسی را با تمام قدرت برای بسیج توده ها در جهت سرنگونی دولت های سرمایه داری به کار برد». این ترمیم بسیار مهم که مرز بین دیدگاه «انقلابی» و «رفرمیستی» را آشکار می کرد، در دو کنگره بعدی بین الملل نیز تأیید شد. آخرین کنگره قبل از جنگ در سال ۱۹۱۲ در «باسل» برگزار شد که بار دیگر لزوم مبارزه در راستای سرنگونی دولت های سرمایه داری در صورت بروز جنگ تأکید شد.

اما، دو سال پس از آن در سال ۱۹۱۴، به محض وقوع جنگ جهانی اول، حزب های بین الملل به ویژه حزب سوسیال دمکرات آلمان به جای بسیج پایه های خود برای سازماندهی شکست انقلابی دولت های سرمایه داری، حمایت کامل خود را از دولت شان اعلام کردند و در عمل در صدد نجات آن دولت ها برآمدند!

تنها حزب های سوسیال دمکرات روسیه، صربستان، مجارستان و برخی گرایش ها در اقلیت سایر حزب ها، به تصمیمات کنگره های بین الملل وفادار ماندند. از این پس، گرچه کنگره های بین الملل دوم تداوم یافتند، اما این سازمان بین المللی کلیه نظریات انقلابی خود را رها کرد و در خدمت بورژوازی کشورهای اروپایی در آمد. به دنبال این واقعه، کنفرانس «برن» در سال ۱۹۱۹ معروف به «بین الملل برن» تداوم سیاست های راست روایانه این سازمان را حفظ کرد. در سال ۱۹۲۱ «بین الملل دو و نیم» توسط ۱۰ حزب سوسیالیست در وحدت با سایر حزب های مشابه بنیاد «بین الملل سوسیالیست و کار» را در سال ۱۹۲۳ گذارد. به دنبال آن در سال ۱۹۵۱ «انترناسیونال سوسیالیست» شکل گرفت که تا امروز ادامه دارد.

اما، در تداوم سیاست های انقلابی بین الملل دوم، در سال ۱۹۱۹ بین الملل سوم (کمینترن) توسط گرایش انقلابی بین الملل دوم، پایه گذاری شد.

علت فروپاشی انترناسیونال دوم

در نخستین روزهای جنگ اول جهانی، ۱۹۱۴، بین الملل دوم فروپاشید. کلیه حزب های وابسته به آن (به غیر از روسیه و لهستان) به قول روزا لوکزامبورگ در حرف «سوسیالیست» اما در عمل «وطن پرست» و «شوونیست» شدند. رهبران این احزاب اروپایی یک روزه کلیه ایده های انترناسیونالیستی خود را که در کنفرانس ها، بارها تصویب و تأیید کرده بودند به کنار گذاشته و از

کارگران کشورهای خود خواستند که در کنار امپراتورها، دولت ها و ارتش «خودی» قرار گرفته و با ارتش کشورهای دیگر به جنگ ادامه دهند! حتی حزب سوسیال دمکرات آلمان در پارلمان به پیشنهاد دولت مبنی بر «اعتبارهای جنگی» رأی مثبت داد!

علت اصلی فروپاشی انترناسیونال دوم، تنها احساسات «ناسیونالیستی» نبود، که نقش غالب و محوری «حزب سوسیال دمکرات آلمان» در انترناسیونال بود. در واقع، حزب آلمان «رئیس» انترناسیونال به شمار می رفت. بدین ترتیب با موضع گیری این حزب در مورد جنگ امپریالیستی، کل انترناسیونال تحت تأثیر قرار گرفته و به انحطاط کشیده شد. چهار سال پس از تشکیل انترناسیونال دوم، انگلس در پی نامه ای به «لافارگ» اخطار داد که «رهایی پرولتاریا تنها می تواند یک رویداد بین المللی باشد». اما، حزب سوسیال دمکرات آلمان، این واقعه را یک «رویداد آلمانی» تلقی کرد.

البته نفوذ ناسیونالیسم در بین الملل دوم یک امر «اتفاقی» نبوده، که منعکس کننده وضعیت آن دوره تکامل و بسط سرمایه داری بود. وضعیتی که منجر به بهبود و رفاه نسبی در سطح زندگی کارگران کشورهای اروپایی شد. نهادهایی نظیر «اتحادیه های کارگری»، سندیکاها، کارگری، تجمع های پارلمانی برای «چانه زنی جمعی» مسالمت آمیز با نمایندگان سرمایه داری، به کار مشغول شدند. سخنانی مانند این که «ما آموخته ایم که امور اقتصادی را خود، مدیریت کنیم!» (یعنی رفم جامعه سرمایه داری) توسط نمایندگان کارگران تبلیغ و ترویج شد. بدین ترتیب جنبش کارگری بیشتر و بیشتر در «دولت ملی» ادغام گشت. با چنین زمینه ای، آغاز جنگ اول جهانی، نمایندگان جنبش کارگری و در صدر آن حزب سوسیال دمکرات آلمان را به حمایت از «دولت ملی» خود کشاند. اما، موضع گیری حزب سوسیال دمکرات آلمان در تناقض آشکار با سیاست ها و مصوبات بین الملل دوم بود. از این رو چنین موضع گیری منجر به واکنش شدید سوسیالیست های انقلابی گشت. لنین و روزالوکزامبورگ با شدیدترین لحنی، سیاست های رفرمیستی رهبران جنبش کارگری در آلمان را مورد انتقاد قرار دادند (۵).

با چنین موضع گیری ای توسط اکثر بخش های بین الملل دوم، یا به قول لنین «جعل کنندگان مارکسیزم»، نیروهای سوسیالیست انقلابی زمینه را برای تشکیل یک بین الملل نوین (بین الملل سوم) فراهم آوردند. در این میان، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه به وقوع پیوست و مجدداً صدای «کارگران جهان متحد شوید!» در سطح جهانی طنین افکند. لنین در نوامبر ۱۹۱۴ اعلام کرد: «بین الملل دوم مُرد... زنده باد بین الملل سوم...» و دو سال پس از آن «کمینترن»، بین الملل سوم تشکیل شد.

بخش ۳

تشکیل بین الملل سوم

به دنبال فروپاشی بین الملل دوم و انقلاب روسیه، رهبران انقلاب، لنین، ۱۹۱۹ در مارس تروتسکی، بوخارین، زینوویف و سایرین، وظیفه ارتقای آگاهی کارگران جهان را در راستای ساختن بین الملل انقلابی نوین، در دست گرفتند. بُرش از اعتقادات رفرمیستی و شوونیستی رهبران کارگران و جلب آن ها به یک سازمان انقلابی در دستور روز قرار گرفت.

البته در این دوره روزا لوکزامبورگ با تشکیل یک بین الملل نوین توافق نداشت. به اعتقاد او، وضعیت مادی برای چنین سازمانی فراهم نبوده و تشکیل زودرس آن منجر به پیدایش همان ایرادهای بین الملل دوم، یعنی غالب شدن یک حزب (حزب پیروزمند انقلاب سوسیالیستی، حزب کمونیست روسیه) بر کل انترناسیونال، خواهد شد. اما با این وصف رهبران حزب بلشویک بر این اعتقاد بودند که احیای یک حزب پیشتاز انقلابی بین المللی نه تنها قادر به متحد کردن کارگران جهان خواهد بود،

که بدین ترتیب احزاب کمونیست در سراسر اروپا خود را برای انقلابی قریب الوقوع (به ویژه در آلمان) آماده خواهند کرد؛ زیرا که آن ها معتقد بودند که انقلاب سوسیالیستی پیروزمند روسیه آغاز انقلاب های اروپایی و جهانی است. وجود یک ستاد قدرتمند جهانی برای تدارک انقلاب های اروپایی ضروری و حیاتی ارزیابی شد. پیش بینی های رهبران حزب بلشویک، بر مبارزه و مقاومت کارگران جهان در دفاع از انقلاب روسیه استوار بود. برای نمونه در سال ۱۹۲۰ کارگران بار اندازهای انگلستان از ارسال سلاح و مهمات برای سرکوب ارتش سرخ در روسیه، با راه اندازی اعتصابی گسترده، جلوگیری به عمل آوردند. از این نوع نمونه ها در سایر کشورهای اروپایی نیز مشاهده شد. بدین ترتیب «اتحادیه جهانی جمهوری شورایی سوسیالیستی» در مارس ۱۹۱۹ تأسیس شد. در کنگره دوم «کمینترن» ژوئیه-اوت ۱۹۲۰ هیئت نمایندگی از ۴۱ کشور جهان شرکت کردند. در پلتفرم آن ذکر شد که کمینترن «یک بار و برای همیشه با کلیه سنن بین الملل دوم بُرش می کند».

نقش محوری بلشویک ها

تشکیل «کمینترن» (بین الملل سوم) عمدتاً توسط بلشویک ها در روسیه صورت پذیرفته و در واقع پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه متولد گشت.

پرولتاریا و رهبری آن، بلشویک ها، با به دست گرفتن قدرت در روسیه، رهبری بالقوه انقلاب آتی اروپا را نیز به دست گرفتند. البته بلشویک ها همواره، چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، اعلام می کردند که پرولتاریای کشورهای پیشرفته سرمایه داری (آلمان، بریتانیا، فرانسه و غیره) پایه اصلی آغاز انقلاب سوسیالیستی در سطح اروپایی و سپس جهانی خواهند بود. انقلاب روسیه تنها می تواند «جرعه» را آغاز کند. لنین در «تذاهای آوریل» معروف خود نه تنها به انقلاب روسیه که به وضوح به جنبه «بین المللی» انقلاب، اشاره کرد. حتی در دوره تسخیر قدرت در روسیه (سپتامبر ۱۹۱۷) ملاحظاتی در مورد گسترش انقلاب در سطح بین المللی (به ویژه اروپایی) مورد بررسی قرار گرفت. آن ها بر این اعتقاد استوار بودند که با وجود وضعیت انقلابی در اروپا و به ویژه آلمان، عدم تدارک یک بین الملل انقلابی، همانند ارتکاب به یک «جنایت» است. بنابراین بین الملل انقلابی با اتکا به انقلاب پیروزمند سوسیالیستی در روسیه، تشکیل گشت. از ابتدا وظیفه دوگانه ای در دستور کار قرار گرفت: از یک سو مبارزه علیه کشورهایی که بورژوازی در مصدر قدرت قرار گرفته و از سوی دیگر دفاع از موقعیت به دست آمده از پیروزی قدرت شورایی در روسیه. نخستین آزمایش چنین سیاستی، در مارس ۱۹۱۸، امضای قرارداد صلح «برست لیتوفسک» بین آلمان و شوروی بود. این قرارداد با مخالفت هایی روبه رو شد؛ اما نهایتاً با اصرار لنین امضا گشت. نتیجه آن، از یک سو تثبیت موقعیت بحرانی دولت سرمایه داری آلمان، و از سوی دیگر ثبات موقتی قدرت شورایی در شوروی بود. این صلح، در واقع برای حفظ موقعیت قدرت شورایی، امضا گردید.

پس از یک سال انزوا، قدرت شورایی نخستین علایم گسترش انقلاب را مشاهده کرد. در نوامبر ۱۹۱۸ پرولتاریای آلمان به ایجاد «شوراهای کارگری» در اکثر مراکز عمده صنایع مبادرت کرد. این شوراها به سرعت به سراسر کشور گسترش یافت. در دسامبر ۱۹۱۸ حزب کمونیست آلمان از وحدت دو گروه (یکی از آن ها گروه «اسپارتاکوس» به رهبری روزا لوکزامبورگ) تشکیل یافت. این وقایع در آلمان (و سایر کشورها به درجات کمتر) منجر به فراخوان تشکیل بین الملل سوم شد. کنفرانس مؤسس در مارس ۱۹۱۹ در مسکو با شرکت ۳۵ نماینده از ۱۹ کشور، تشکیل یافت.

اختلاف پیرامون تشکیل بین الملل

پیش از تشکیل کنفرانس مؤسس، ژانویه ۱۹۱۹ قیام برلین شکست خورد و دو تن از رهبران حزب کمونیست آلمان، روزا لوکزامبورگ و و لیبکنخت توسط پلیس به قتل رسیدند. روزا قبل از مرگش

تشکیل بین الملل سوم را زودرس ارزیابی کرده بود. پس از وی «ابرلاین» یکی دیگر از رهبران حزب همان موضع را دنبال کرد. اختلاف اصلی بین حزب کمونیست آلمان و حزب بلشویک در مورد زمان تشکیل بین الملل سوم، در این امر نهفته بود که اولی بر این اعتقاد بود که بین الملل را بایستی پس از ساختن حزب های قدرتمند توده ای تشکیل داد؛ در صورتی که اکثریت بر این باور بود که به اعتبار و اتکا به اعلام یک رهبری جهانی، بایستی بین الملل شکل گیرد و سپس سایر حزب ها ساخته شوند. اضافه بر این، حزب کمونیست آلمان از وابستگی حزب ها به یک «حزب» پر اعتبار و نیرومند در شوروی (حزب بلشویک) نگران بود. در مقابل ایده لنینیستی «سانترالیزم دموکراتیک» در سطح بین المللی، حزب کمونیست آلمان، با استفاده از تجربه «حزب سوسیال دموکرات آلمان»، تأکید را بر شیوه «فدرالیستی» ساختن یک بین الملل گذاشت. یعنی حزب ها با استقلال نسبی، اما در درون یک تشکیلات بین المللی. گرچه رهبری حزب کمونیست آلمان با تشکیل بین الملل توافق نداشت، اما در نهایت پس از بحث های مفصل به تشکیل آن رأی ممتنع داد. و بدین ترتیب بین الملل بنیاد گذاشته شد.

تأکید اصلی مصوبات اولین کنفرانس کمینترن بر تحلیل وضعیت سرمایه داری؛ خصوصیات رفرمیسم؛ و ماهیت و شکل حکومت شورایی پس از انقلاب های پرولتری، استوار بود. به اعتقاد رهبران بین الملل سوم، سرمایه داری دوران اضمحلال خود را سپری می کرد و سازمان های رفرمیستی نیز همراه با اضمحلال سرمایه داری، دوران افول خود را طی می کردند. و این که، توده های کارگر در سطح جهانی «جنبش تاریخی» خود را برای از میان برداشتن روابط اجتماعی سرمایه داری آغاز کرده اند؛ و تنها اقلیتی از کارگران «عالی رتبه» در مقابل این جنبش خواهند ایستاد. این ارزیابی محور اساسی نقد بر سیاست های رفرمیستی انترناسیونال دوم بود. در نتیجه، تشکیل نظام شورایی در سطح جهانی متکی بر تجارب کمون پاریس، انقلاب ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه، در دستور روز قرار گرفت.

اما، با وصف پیش بینی های امیدوار کننده کمینترن، وقایع به شکل دیگری پیش رفت. انقلاب اروپا در سال های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ دچار «عقب گرد» های مهمی گشت. انقلاب در کشورهای اروپایی، به ویژه در آلمان موفق نشد و بین الملل نوین با دشواری هایی بسیاری روبه رو شد. تزیهای کمینترن

امروز، احیای یک سازمان انقلابی بر اساس تزیها و تئوری های چهار کنگره نخست کمینترن مجدداً در دستور روز قرار گرفته است. گرچه تشکیل چنین سازمانی سهل و آسان نیست، اما سوسیالیست های انقلابی موظف اند که تدارک این امر را همراه با ساختن حزب پیشتاز انقلابی در کشور خود، از هم اکنون آغاز کنند.

سؤال اینست که چگونه و بر چه اساسی بایستی یک حزب پیشتاز بین المللی ساخته شود؟ برای پاسخ به این معضل، تجربه کنگره های بین الملل ها و به ویژه بین الملل سوم (کمینترن) حائز اهمیت است. چهار کنگره نخست «کمینترن» مهم ترین دستاورد مارکسیزم در دوران احتضار سرمایه داری جهانی و انتقال به سوسیالیزم، تلقی باید شود. چکیده استراتژی و برنامه سوسیالیزم انقلابی پس از اضمحلال بین الملل دوم و آغاز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، در قطعنامه های این چهار کنگره نهفته است. احیای یک بین الملل، بدون بررسی و درس گیری از این تجارب نظری و عملی کمینترن، مشکل است.

کنگره اول و دوم کمینترن در دوران اوج تحولات انقلابی و کنگره سوم، و به خصوص چهارم در دوره افول مبارزات طبقاتی در سطح جهانی رُخ داد. از این رو بررسی قطعنامه های دو کنگره آخر با وضعیت کنونی ما منطبق تر است. این قطعنامه ها مترادف با بُرش کمونیست ها

از «سانتریزم» و «اپورتونیزم» در دوره رکورد مبارزات طبقاتی صورت گرفت. بررسی شرایط عضویت (۲۱ شرط) کمینترن، می تواند به روش ساختن یک سازمان بین المللی کمک بسزایی برساند. تفسیر و درس گیری از این تجربه، پایه اولیه بحث پیرامون ساختن بین الملل انقلابی را می تواند پی ریزی کند.

خلاصه خطوط کلی قسمت هایی از این ۲۱ شرط از قرار زیر است:

* کلیه تبلیغات و تهییج بخش های بین الملل بایستی خصلتی واقعاً کمونیستی داشته باشد و کلیه ارگان ها و نهادهای تشکیلاتی باید توسط کمونیست های قابل اعتمادی اداره شوند که تعهد خود را به آرمان های پرولتاریا اثبات کرده اند.

بخش اول شروط به وضوح ماهیت یک سازمان انقلابی منضبط را ترسیم می کند. ارگان ها و نهادهای یک سازمان بین المللی انقلابی نمی تواند توسط عده ای بیگانه و یا تازه وارد به جنبش کارگری سازمان یابد. تنها اعضای با تجربه و منضبط و شناخته شده و مورد قبول پیشروی کارگری باید در جایگاه رهبری و سازماندهی یک سازمان انقلابی قرار گیرند.

* تجربه بارها نشان داده است که اعطای «مقام» به افراد غیر صالح در سطح رهبری یک سازمان انقلابی، بدون در نظر گرفتن قابلیت و اعتبار آن افراد در درون جنبش کارگری، و تنها به منظور امتیاز دهی به آن ها، سازمان را نهایتاً به بحران می کشاند. رهبری یک سازمان انقلابی باید متشکل از انقلابیون باشد که در گفتار و کردار «تعهد خود را به آرمان های پرولتاریا اثبات کرده اند.» بیرون راندن کلیه افراد رفرمیست و سانتریست از هرگونه مقام مسئولیت در جنبش کارگری و جایگزینی آن ها با کمونیست های آزمایش شده و آزمایش پس داده.

کمینترن بر این اعتقاد بود که مبارزه کمونیست ها در تشکل های کارگری و نهادهای مختلف برای اشاعه برنامه انقلابی باید همراه با مبارزه برای انزوای «رفرمیست» ها و «سانتریست» ها در جنبش کارگری باشد.

این سیاست در تقابل کامل با نظریات کسانی است که معتقدند «کارگران» با هر عقیده و گرایشی «انقلابی» اند. برخلاف این نظریه، اعتقادات رفرمیستی و سانتریستی در درون جنبش کارگری سنتاً جای داشته و عمده ترین خطر در به کجراه کشاندن جنبش کارگری است. کسانی که خود اعتقاد به بُرش کامل از رفرمیسم و سانتریزم ندارند و مرز بین مشی انقلابی را با سایر انحراف های رفرمیستی و فرصت طلبانه مخدوش می کنند، خود در درون یک سازمان انقلابی جایی نباید داشته باشند.

* باید در کنار فعالیت «قانونی» (در کشورهایی که امکان آن موجود است.) به فعالیت دائمی «غیر قانونی» نیز توجه کرد و دستگاه های حزبی لازم برای سازماندهی آن تشکیل داد.

این بخش از قطعنامه به وضوح در مقابل بحث هایی است که مبارزه کمونیست ها در جامعه را یک دخالت صرفاً تبلیغاتی قلمداد می کنند. در واقع مبارزه کمونیست جدا از مبارزات خود جنبش کارگری نیست. سوسیالیست های انقلابی همراه و در کنار پیشروی کارگری باید قرار گیرند. چنان چه در جامعه ای نظیر ایران مبارزات «غیرقانونی» تا حتی سرحد مبارزه مسلحانه پیش روند، مداخله کمونیست ها در این مبارزات نیز ضروری است.

تشکیل بخش نظامی حزب پیشتاز انقلابی برای دفاع از خود و گسترش مبارزات، شبکه های زیرزمینی تبلیغاتی و هسته های عمل مخفی و غیره همه بخش های مهمی از ایجاد یک حزب انقلابی اند. نیروهایی که ساختن حزب را تنها به امور تبلیغاتی، تهییجی و آموزشی کاهش می دهند، تأثیری در جنبش کارگری نخواهند گذاشت. دخالت گری در جنبش کارگری امری یک بُعدی نیست. جنبش کارگری هر حرکت را براساس «تئوری» های از قبل داده شده، انجام نمی دهد. درست برعکس،

تنوری چکیده تجارب عملی طبقه کارگر و پیشروی آن است. پیشروی کارگری بنابر ارزیابی وضعیت موجود، شیوه و نحوه مشخص و مرتبط مبارزه علیه نظام سرمایه داری را یافته و آن را با وسایل موجود اعمال می کند. نقش یک حزب انقلابی، دیکته کردن به پیشروی کارگری نیست که همراهی و مداخله سیاسی در کنار آن است. نیروهایی که به هر علت خود را از مبارزه زنده طبقه کارگر و پیشروی آن کنار می گذارند، قادر به ساختن یک حزب انقلابی نخواهند بود.

* هرگونه کناره گیری از فعالیت مستمر در درون ارتش و خودداری از تبلیغ منظم عقاید کمونیستی در میان سربازان به مثابه خیانت به وظایف انقلابی تلقی خواهد شد.

گرچه این بخش به طور مشخص در درون جنبش کارگری ایران طرح نیست، اما کماکان نکته ای است که باید به آن توجه اخص شود. بدون پیوستن سربازان و پایه های ارتش (یا به قول لنین دهقانان در یونینفرم) به جنبش کارگری، امر تسخیر قدرت با سهولت پیش نخواهد رفت.

* فعالیت دائمی و سیستماتیک در روستاها برای جلب کارگران روستایی و دهقانان فقیر به مثابه متحدان اصلی پرولتاریا.

در این جا به «متحدان» اصلی پرولتاریا اشاره شده، که بسیاری از جریانات استالینیستی و سانتریستی به اهمیت آن پی نبرده و نمی برند. این گرایش ها هنوز به «انقلاب دموکراتیک» و یا تشکیل «جمهوری دموکراتیک» همراه با بخشی از بورژوازی و یا خرده بورژوازی اصرار می ورزند. در صورتی که نظریه کمینترن در رد این تزاها بوده و تأکید بر انقلاب کارگری و «متحدین اصلی» آن «کارگران روستایی» و «دهقانان فقیر» گذاشته شده است.

بنابر این توجه اخص به جلب قشرهای مشخص روستایی (دهقانان کارگر و دهقانان فقیر) در دستور کار کمونیست ها برای تدارک انقلاب آتی قرار گرفته است. بخشی از برنامه حزب پیشتاز انقلابی باید به مسائل دهقانان معطوف باشد. حرکت های دهقانی در اتحاد با قیام های کارگری در شهرها صورت می گیرد. نقش یک سازمان انقلابی هماهنگی و همگونی مطالبات کارگران و دهقانان فقیر است.

* افشای دائمی سوسیالیست های وطن پرست (سوسیال-پاتریوتیزم) و سوسیالیست های صلح دوست (سوسیال-پاسیفیزم) از وظایف اجباری همه بخش هاست.

این بخش به وضوح اهمیت مبارزه سیاسی با گرایش های خرده بورژوا که با نام «سوسیالیزم» در جنبش کارگری سر برون می آورند را توضیح می دهد. در صورتی که جریانات استالینیستی و سانتریستی به طور مداوم به دنبال این گرایش های انحرافی روانه می شوند. تجربه قرن گذشته به کرات نشان داده است که «انقلاب» با گرایش های خرده بورژوا و راست (که همه نیز ظاهراً مدافع «سوسیالیزم» اند)، جایز نیست. نمایندگان نظری کنونی این گرایش ها در ایران در نظریات «اصلاح طلبی» و گرایش هایی که قصد آشتی با آن ها را دارند (سوسیال دمکرات ها؛ جمهوری خواهان و غیره) دیده می شوند.

* ضرورت بُرش کامل از رفرمیزم و سانتریزم باید به رسمیت شناخته شود و در کوتاه ترین مدت عملی شود.

اغلب سازمان های سنتی ایرانی، تصور می کنند که می توان در درون یک سازمان انقلابی همراه با رفرمیست ها و سانتریست ها «همزیستی مسالمت آمیز» داشت. یا می توان با آن ها به چنین سازمانی دست یافت. ترتیب میز گرد ها و جلسات با گرایش های بورژوا و رفرمیزم توسط آن ها چنین اهدافی را دنبال می کند. در صورتی که تجربه کمینترن نشان داد که تنها با بُرش قاطع از این گرایش ها می توان به ساختن یک حزب انقلابی بین المللی مبادرت کرد.

* اتخاذ مواضع صریح در باره ی مستعمرات و ملل تحت ستم به ویژه از جانب احزاب کمونیست در کشورهای امپریالیستی، افشای خستگی ناپذیر جنایات بورژوازی «خودی» در مستعمرات و پشتیبانی از تمام جنبش های رهایی بخش نه فقط در حرف که در عمل.

این موضع روشن و صریح هنوز به قوت خود باقی است. جریان هایی که مسأله ملی را پایان یافته قلمداد می کنند، طبیعتاً جایی در درون یک سازمان انقلابی بین المللی نخواهند داشت.

* فعالیت پیگیر کمونیستی درون اتحادیه های کارگری، شوراهای تعاونی ها و سایر سازمان های توده ای کارگری و سازماندهی هسته های کمونیستی درون آن ها برای جلب شان به آرمان های کمونیستی.

این بخش مشخصاً مربوط به کشورهای است که امکان فعالیت در درون تشکل های مستقل کارگری در آنان وجود دارد. در ایران با مبارزه در راه ایجاد رادیکال ترین تشکل های مستقل کارگری و شرکت در آن ها بر محور مطالبات کارگری منطبق با این تر است.

* مبارزه پیگیر علیه بین الملل آمستردام و اتحادیه های اعتصاب شکن وابسته به آن و تلاش مداوم برای جلب کارگران به ضرورت بُرش از آن ها.

در این بند مجدداً مبارزه علیه رفرمیست ها، به ویژه در درون اتحادیه های کارگری، تأکید می گردد. در این جا تأکید اصلی بر یکی از مسایل محوری در درون جنبش کارگری، یعنی بُرش از رهبران اتحادیه های کارگری که از در سازش با بورژوازی بر می آیند، است.

* کلیه بخش ها باید اصول سازمانی متکی بر سانترالیزم دمکراتیک را بپذیرند و این، به ویژه در دوران جنگ های شدید داخلی که وجه مشخصه اوضاع فعلی است، اهمیت می یابد.

* تمام تصمیمات کنگره های جهانی و هیئت اجراییه بین الملل کمینترن لازم الاجرا است و سانترالیزم دمکراتیک در سطح بین المللی باید پذیرفته شود.

تجربه تاریخی نشان داد که مسأله «سانترالیزم دمکراتیک» در درون یک سازمان بین المللی یکی از مسایل «مهم» اما در عین حال، «حساس» جنبش کارگری بوده است. «کمینترن»، به درستی در این جا تأکید می کند که، همان طور که یک حزب پیشتاز انقلابی در سطح «ملی» باید متکی بر اصل سانترالیزم دمکراتیک باشد، یک سازمان پیشتاز انقلابی در سطح «بین المللی» نیز باید از چنین اصولی پیروی کند- «به ویژه در دوران جنگ های شدید داخلی».

تأکید اخص بر «جنگ شدید داخلی» در این است که تحت بروز چنین وضعیتی، امکان و فرصت برای تصمیم گیری ها متکی بر بحث های اقناعی و درازمدت وجود نداشته و وقایع به سرعت به وقوع می پیوندند. بدیهی است که یک رهبری مرکزی قوی و با تجربه بین الملل، در موقعیت بهتری در جهت اخذ تصمیمات صحیح و معقول قرار می گیرد، تا حزبی که درگیر «جنگ شدید داخلی» است.

اما، تجربه دخالت «کمینترن»، به ویژه پس از «عقب نشینی» مارس ۱۹۲۱ (چه در عرصه اقتصادی، چه سیاسی و چه دیپلماتیک)، نشان داد که اعمال «مرکزیت دمکراتیک» در گستره جهانی بدون ابراد نیست. شکست «قیام» مارس ۱۹۲۱ در آلمان که به ابتکار رهبری بین المللی (و در تقابل با مواضع برخی از رهبران حزب کمونیست آلمان، به ویژه «بلوی»)، صورت گرفته بود تأثیرات بسیار مخربی در کارکرد این سازمان بین المللی، گذارد. همچنین، دخالت مستقیم در امور حزب کمونیست بریتانیا در شرکت یا عدم شرکت در درون حزب کارگر، و یا پیمان بازرگانی آنگلو - سویت (انگلستان - شوروی) که منجر به محدود کردن تبلیغات ضدامپریالیستی بریتانیا توسط حزب کمونیست بریتانیا شد؛ و یا معاهدات با ایران و ترکیه که حزب های کمونیست این کشورها را در

مبارزاتشان علیه دولت های خود تحدید کرد و غیره، همه نمایانگر نبود یک ساختار تشکیلاتی بین المللی صحیح در آن مقطع زمانی بود.

عدم درگیری فعال سایر بخش های بین الملل در هیئت اجرایی کمینترن، وجود یک مرکز قوی در مسکو، می تواند یکی از علل اصلی فراهم آمدن زمینه برای ایرادهای یاد شده باشند.

* فراکسیون های پارلمانی احزاب کمونیست (در هر جا که وجود دارند) باید تحت رهبری کامل حزب عمل کنند و نمی توانند از آن مستقل باشند.

گرچه این شرط مربوط به کشورهایی است که از «دمکراسی بورژوایی» برخوردارند، اما کماکان شرط پراهمیتی است. زیرا که در این جا تأکید بر یکپارچگی سیاسی حزب های کمونیست در دخالت بیرونی شان شده است. برخلاف سازمان های بورژوا و خرده بورژوا، که هر جناح و فراکسیون در درون و بیرون برای خود «سازی» می زنند، کمونیست ها که به نمایندگی کارگران و زحمتکشان و قشرهای تحت ستم جامعه، بایستی سازمان یافته و متحد به برنامه حزیشان باشند. دوگانگی و چند دستگی در بیرون می تواند از اعتبار یک حزب کمونیست بکاهد. اما این بدان معنی نیست که کمونیست ها در همه موارد باید «هم عقیده» باشند. بدیهی است که یک حزب کمونیست با داشتن دمکراسی درونی و رعایت اصل حق گرایش، می تواند جناح های مختلف نظری در درون خود داشته باشد. اما در خارج، نظریات اکثریت حزب باید منعکس شود.

نکته دیگر حائز اهمیت این است که برخلاف نظریات فرقه گرایانه برخی از نیروهای چپ، شرکت کمونیست ها در انتخابات پارلمانی و استفاده از مؤسسات، رسانه ها و مطبوعات بورژوایی جایز است به شرط آن که تبلیغات تمام نظریات بدون محدودیت در سطح جامعه، داشته باشند.

* ضرورت فعالیت دائمی برای تصفیه حزب از عناصر خرده بورژوا، به ویژه در کشورهایی که حزب از امکان فعالیت قانونی برخوردار است. زیرا که در این کشورها خطر نفوذ خرده بورژوازی به مراتب بیش تر است.

در این جا کمینترن به یکی از خطرات عمده در راه ساختن حزب انقلابی اشاره می کند: «نفوذ خرده بورژوازی». در جامعه سرمایه داری، طبقه کارگر برای مقابله با نفوذ عقاید بورژوازی، و تدارک کسب قدرت سیاسی، نیاز به حزب «خود» دارد. زیرا که در جامعه بورژوایی، عقاید و نظرات بورژوازی بر «کل» جامعه حاکم می گردد (توسط ابزار تبلیغاتی، رادیو، تلویزیون، مطبوعات مدارس، مؤسسات مذهبی و غیره). در این میان لایه های میانی، خرده بورژوازی، تحت فشارهای اقتصادی، «رادیکالیزه» شده و به علت عدم وجود حزب خود، روی به تنها تشکیلات ضدسرمایه داری، حزب پیشتاز انقلابی، می آورد. اما خرده بورژوازی برای دفاع از منافع تاریخی طبقه کارگر به درون حزب نمی آید که برای حفظ منافع کوتاه مدت خود وارد یک تشکیلات انقلابی می شود. تمایل به کسب جاه و مقام یکی از خصوصیت بارز خرده بورژوازی در درون حزب انقلابی است. این افراد به محض مشاهده ناهنجارها و یا عدم کسب «مقام» های مورد علاقه، به کل حزب پشت کرده و نه تنها فعالیت سیاسی را رها کرده که به تخریب آگاهانه آن مبادرت می کنند.

خطر این عناصر به خصوص در جامعه ای که از دمکراسی بورژوایی برخوردار است، جدی تر و عمده تر می شود. از این رو کمینترن، به درستی، حزب های خود را برای مقابله و مبارزه در «تصفیه» این عناصر فرا می خواند.

* حزب های کمونیست باید در مقابل حملات ضد انقلاب داخلی یا جهانی به جمهوری های شوروی کمک برسانند.

از آن جایی که کمینترن اعتقاد داشت که موجودیت شوروی به یک منشأ دائمی ضعف برای بورژوازی و یک عامل قدرت برای انقلاب جهانی تبدیل شده است، سایر حزب های کمونیست می بایستی در مقابل ضد انقلاب داخلی یا جهانی از شوروی دفاع کرده و به آن کمک رسانند.
* کلیه احزاب باید یک برنامه جدید کمونیستی تدوین کنند و این برنامه را به تصویب کمینترن برسانند.

* تمام احزاب عضو بین الملل سوم باید نام خود را حزب کمونیست بگذارند.
* کلیه بخش ها باید برای تصویب این ۲۱ شرط کنگره فوق العاده را تشکیل دهند.
* حداقل دو سوم از رهبری هر بخش باید از رفقای تشکیل شده باشد که حتی قبل از تصویب این شروط به ضرورت پیوستن به کمینترن اعتقاد داشته اند.
* هر عضو که این ۲۱ شرط را رد کند، باید اخراج شود.
علل عقب گردهای انترناسیونال سوم

واپسین حرکت های انقلاب آلمان در مارس و آوریل ۱۹۱۹، به شکست انجامید. رهبران تاریخی کمونیزم آلمان در برلین به قتل رسیدند و در اوایل ماه مه جمهوری شورایی «باواریا» از هم پاشید. جمهوری شورایی مجارستان نیز به علت افتراق های درونی در اوت ۱۹۱۹ توسط ارتش رومانی تار و مار شد.

علل از هم پاشی حزب کمونیست آلمان این بود که رهبری حزب در مقابل تهاجم ضدانقلاب بورژوایی (کودتای «کپ» و «لوتوویتز»)، به موضع امتناع روی آورد. فراخوان کارگران آلمان برای شرکت در یک اعتصاب عمومی می توانست تناسب قوا را به نفع کمونیست ها تغییر دهد. روشی که بلشویک ها در اوت ۱۹۱۷ در مقابل کودتای «گرنیولف» اتخاذ کردند.

جناح چپ حزب کمونیست آلمان (ک.ا.د.پ.) انشعاب کرده و در سال ۱۹۲۰ حزب ک.ا.پ.د. را بنیان گذاشتند. کلیه این بحران ها منجر به این شد که کارگران آلمان (اعضای حزب کمونیست و حتی طرفداران بین الملل دوم) از رهبری خود دل کنده و توجه خود را به رهبری انقلاب اکتبر در شوروی معطوف دارند. این روند در سایر کشورها نیز انجام پذیرفت. در بهار ۱۹۱۹ «حزب سوسیالیست ایتالیا» به کمینترن پیوست. به دنبال آن، «حزب مستقل کارگر بریتانیا»، «حزب سوسیالیست فرانسه» و غیره بین الملل دوم را طرد کرده و خواهان پیوستن به بین الملل سوم شدند.

بنابراین رهبری کمینترن (که همان رهبری حزب بلشویک بود) در سه سطح رهبری خود را تثبیت کرد: سیاسی، سازماندهی و نظامی.

در سطح سیاسی، انقلاب پیروزمند ۱۹۱۷ روسیه الگوی سایر انقلابیون گشت و اتوریتة حزب بلشویک تقویت شد.

در سطح سازماندهی، حزب بلشویک یگانه حزبی بود که قدرت سازماندهی یک بین الملل انقلابی را داشت.

در سطح نظامی، با توجه به شکست دادن ارتش «سفید» در زمستان ۱۹۱۹ و پاکسازی کلیه ضدانقلابیون از روسیه، قدرت حزب بلشویک تقویت گشت.

در اوت ۱۹۲۰، تحت چنین وضعیتی، کنگره دوم کمینترن تشکیل گشت. بر خلاف نخستین کنگره که مسایل عمومی و شوراها مورد بررسی قرار گرفتند، در این کنگره مسأله ساختن یک حزب قوی بین المللی مورد توجه قرار گرفت.

نقش حزب کمونیست شوروی

عقب گردهای حزب های کمونیست در اروپا، بار دیگر نقش محوری حزب بین المللی را در دستور روز قرار داد. بلشویک ها متکی بر تجارب کارگران پیشرو در سطح جهانی و به ویژه انقلاب

اکتبر ۱۹۱۷، تأکید اولیه را بر سازماندهی شورایی نهاده بودند. برای نمونه در جزوه «دولت و انقلاب» لنین، تأکید بر سازماندهی شوراهای بود و نه «حزب». اما شکست‌های حزب‌های اروپایی اثبات کرد که وجود یک حزب بین الملل انقلابی متشکل از پیشروی کارگری (و نه کل طبقه کارگر) ضروری است.

لنن در دفاع از ضرورت وجود اتحادیه‌های کارگری در شوروی در مقابل نظریات تروتسکی اشاره کرد که:

«در انتقال به سوسیالیزم، «دیکتاتوری پرولتاریا» اجتناب ناپذیر است. اما، آن دیکتاتوری توسط سازمانی که کل کارگران صنعتی را در بر داشته باشد قابل اجرا نمی‌تواند باشد. چرا؟ ... آن چه اتفاق می‌افتد این است که حزب پیشروی کارگری را به خود جلب کرده و آن پیشرو دیکتاتوری پرولتاریا را اجرا می‌کند. اما، دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌تواند توسط سازمانی که کل طبقه را در بر دارد، عملی گردد، زیرا که در تمام کشورهای سرمایه داری (نه تنها در کشورهای عقب افتاده مانند روسیه)، پرولتاریا در کل هنوز به شدت متفرق، مرعوب و بخشاً فاسد شده است (توسط امپریالیزم در برخی از کشورها)، در نتیجه سازمانی که کل پرولتاریا را در بر گیرد قادر به اعمال مستقیم دیکتاتوری پرولتاریا نخواهد بود. تنها با دیکتاتوری پرولتاریا که توسط پیشرویی که انرژی انقلابی طبقه را به خود جذب کرده است، این امر عملی است (لنن، اتحادیه‌های کارگری، وضعیت کنونی و اشتباهات تروتسکی، جلد ۳۲، ص ۲۰، مجموعه آثار به زبان انگلیسی)

بر اساس همین استدلال و تزیهای کنگره دوم کمینترن، کمینترن به «حزب جهانی» کمونیست‌ها و کارگران پیشرو به رهبری حزب بلشویک و در مسکو، مبدل گشت. به سخن دیگر یک حزب بین المللی متکی بر اصول «سانترالیزم دمکراتیک» بلشویکی در مرکز انقلاب جهانی (شوروی) تشکیل یافت. چنین تشکیلاتی که در تئوری اصولی و صحیح بود در عمل قادر به انجام وظایف تاریخی خود نشد. زیرا که تدارک لازم و کافی برای تربیت کادرهای ورزیده از بخش‌های مختلف در «مرکز» انجام نگرفت. بین الملل سوم عمدتاً تبدیل به یک حزب بلشویک «بزرگ» گشت. در صورتی که ایده ساختن یک بین المللی انقلابی گسترش یک حزب و در مرکز قرار دادن آن حزب (هر چند مقتدر) نمی‌توانست باشد. تجربه بین الملل دوم اثبات کرده بود که چگونه یک حزب مقتدر (حزب سوسیال دمکرات آلمان) بین الملل دوم را به کجراه می‌برد.

نتیجه «مرکزیت» این بود که برای نمونه، تصمیم هیئت نمایندگی کمونیست‌های بریتانیا مبنی بر پیوستن آن‌ها به «حزب کارگر» توسط «مرکزیت» کمینترن مردود اعلام شد و بر خلاف میل بخش بریتانیا، آن‌ها مجبور به اجرای تصمیمات رهبری کمینترن شدند. در سایر کشورها و به ویژه آلمان نیز چنین سناریوهایی به وقوع پیوست.

در بحث پیرامون رابطه «حزب» و اتحادیه‌های کارگری نیز نظر بلشویک‌های (به ویژه لنن) نهایتاً به عنوان موضع کمینترن پذیرفته شد. دو موضع اصلی در این مورد وجود داشت. بلشویک‌ها متکی به تجربه روسیه بر این اعتقاد استوار بودند که اتحادیه کارگری را نباید نادیده گرفت و از آن‌ها به عنوان نهادی که کارگران را متشکل می‌کند، بایستی استفاده شود و کمونیست‌ها بایستی در آن‌ها شرکت فعال داشته باشند (چنین استدلالی نیز در مورد شرکت در انتخابات پارلمانی ارائه داده شد). در مقابل این موضع، حزب کمونیست آلمان (جناح چپ) معتقد بود که بنابر تجربه‌شان در آلمان، اتحادیه‌های کارگری را باید دور زد، زیرا که آنها عمیقاً رفرمیست‌اند. موضع سومی نیز توسط جناح «بوردیگا» (نمایندگان جناح امتناع حزب سوسیالیست ایتالیا که در کنگره دوم کمینترن شرکت داشت)، وجود داشته که در انطباق با موضع حزب کمونیست آلمان بود.

در واقع کنگره دوم کمینترن در مورد آن چه مربوط به موضع گیری درباره دخالت در پارلمان و روش برخورد به اتحادیه کارگری بود، کنگره ای بود منطبق با مواضع حزب بلشویک (جزوه معروف لنین: بیماری کودکی، «چپ روی» کمونیزم، در مورد این بحث ها نگاشته شد).

اما از سوی دیگر، به علت جذابیت و محبوبیت کمینترن، سازمان ها و حزب های متعددی در سراسر جهان خواهان پیوستن شدند. در میان آن سازمان ها، جریان های سانتریستی و غیر کمونیستی نیز مشاهده می شدند. کنگره دوم کمینترن با طرح شعار «مرگ بر سانتریست ها!»، ۲۱ شرط عضویت را طرح کرده و درهای کمینترن را عملاً بر روی این قبیل گرایش ها بست. این روش از کار منجر به تقویت تشکیلاتی و سیاسی بین الملل گشت.

دوره عقب نشینی جنبش کارگری

از اواسط ۱۹۲۰، بورژوازی در کشورهای اروپایی ضد حمله علیه اوج گیری جنبش کارگری را آغاز کرد. سپتامبر ۱۹۲۰ جنبش کارگری در ایتالیا به شکست انجامید. حمله ارتش سرخ شوروی در لهستان کاملاً شکست خورد. گرچه در روسیه «ارتش سفید» و ضد انقلابیون سرکوب شده بودند، اما مترادف با آن، پیشروی کارگری و بهترین عناصر کمونیست نیز از بین رفتند. بورکراسی در حزب کمونیست پایه های عینی گرفت و تکنوکرات ها و بورکرات های دوره تزار به درون حزب کمونیست راه یافتند. در نتیجه، اعتراض های کارگری و دهقانی علیه دولت نیز به درجات مختلف شکل گرفتند.

در مقابل این وضعیت، بلشویک ها سیاست عقب نشینی را پیش گرفتند (سیاست نوین اقتصادی-نپ). برای حراست از دستاوردهای انقلاب اکتبر، این عقب نشینی و سازش با دهقانان ضروری ارزیابی شد. در واقع کنگره دهم حزب کمونیست روسیه، مارس ۱۹۲۱، یک کنگره عقب نشینی محسوب شد.

انعکاس این سیاست، در صحنه بین المللی نیز مشاهده شد. برقراری رابطه اقتصادی و مراوده بازرگانی با دولت های سرمایه داری (تحت کنترل دولت کارگری شوروی) جایز شمرده شد. امضای قراردادهای با دولت ایران و افغانستان، فوریه ۱۹۲۱، و با دولت ترکیه، ماه مارس همان سال، همراه با اعطای امتیازاتی به این دولت ها بود. برای نمونه در همان دوره دولت ترکیه ۱۶ تن از رهبران کمونیست ها را اعدام کرده بود! مهمترین قراردادهای دولت بریتانیا بود که در آن ذکر شده بود که حکومت روسیه بایستی از تبلیغاتی که منافع امپراطوری بریتانیا را به مخاطره اندازد، دست بردارد. در این دوره حفظ موقعیت شوروی برای گسترش انقلاب جهانی در اولویت قرار گرفت. کمینترن برای خنثی سازی این تغییر در تناسب قوا به نظریات ماوراء چپی کشیده شد. برای نمونه در فوریه ۱۹۲۱ «زینوویف» یکی از رهبران کمینترن (و حزب بلشویک) چشم انداز تهاجم بین المللی علیه سرمایه داری را ترسیم کرد. بر این اساس، پیشنهاد «قیام مسلحانه» در آلمان در مارس همان سال طرح گشت. برخی از رهبران حزب کمونیست آلمان بر کنار گشتن و قیام زودرسی علیه دولت آلمان را سازمان دادند که با شکست و کشته شدن هزارها تن از مبارزان کمونیست منجر گشت. گرچه مسبب اصلی چنین اقدامی متوجه حزب کمونیست آلمان بود، اما نقش رهبری کمینترن نیز در این میان تعیین کننده بود.

البته کنگره سوم کمینترن، ژوئن ۱۹۲۱، اقدام حزب کمونیست را زودرس و نادرست ارزیابی کرد. یکی از رهبران حزب کمونیست آلمان (لوری) که در آن زمان به علت مخالفت اش با طرح تهاجمی حزب اخراج شده بود، اعاده حیثیت شد، و کمینترن اعلام کرد که موضع وی صحیح بوده است.

کنگره سوم، کنگره «عقب نشینی» بود. در این کنگره دو هدف کمینترن می بایستی همراه با یکدیگر دنبال می گشت: از یک سو، حفظ دستاوردهای جنبش کارگری (به ویژه انقلاب اکتبر)؛ و از سوی دیگر، ایجاد اتحاد با پایه های وسیع از کارگران که هنوز تحت نفوذ رهبران رفرمیست قرار داشتند. از این رو محترم شمردن روابط دیپلماتیک با امپریالیزم (مانند قرارداد شوروی با بریتانیا) و ایجاد «جبهه واحد کارگری» برای جلب توده های ناراضی جنبش کارگری. البته مخالفت هایی در مورد سیاست خارجی شوروی و کمینترن توسط برخی از رهبران بین الملل (مانند زوی نماینده هندوستان) ارائه داده شد، اما تأثیر چندانی نگذاشت. در واقع همان طور که ترس آن می رفت، سیاست های کمینترن مترادف با سیاست خارجی شوروی طرح ریزی می شدند.

کنگره چهارم کمینترن، دسامبر ۱۹۲۲ نیز در ادامه کنگره سوم، تثبیت و حفظ موقعیت موجود در مقابل تهاجم سرمایه داری، مورد بحث قرار گرفت. این کنگره سه ماه پس از کودتای فاشیستی موسولینی در ایتالیا به وقوع پیوست. در این کنگره بیش از کنگره سوم، مسأله دفاع از شوروی مورد تأکید قرار گرفت. تداوم حیات شوروی برای حفظ بقای کمینترن و جنبش کارگری در سطح جهانی ضروری تشخیص داده شد.

پس از شکست آرزوی موفقیت برای انقلاب آلمان در اکتبر ۱۹۲۳، کمینترن استقرار طولانی سرمایه داری در سطح جهانی را مورد پذیرش قرار داد. پس از مرگ لنین، اختلاف های درونی حزب کمونیست شوروی در مورد بسیاری مسائل به کمینترن کشانده شد. اپوزیسیون چپ حزب کمونیست شوروی (تروتسکیست ها) بحث هایی پیرامون تز «سوسیالیزم در یک کشور»، کمیته وحدت اتحادیه کارگری روس-بریتانیایی، استراتژی و تاکتیک در انقلاب ۲۷-۱۹۲۵ چین دامن زدند. تروتسکی در سال ۱۹۲۷ از کمیته اجرایی کمینترن به علت مخالفتش با سیاست های رهبری کمینترن، توسط استالین و طرفداران اش، اخراج شد.

کنگره ششم کمینترن در سال ۱۹۲۸ سیاست «چپ روی» معروف به «دوره سوم» را اعمال کرد. طبق این سیاست سوسیال دمکراسی در اروپا به عنوان «سوسیال فاشیزم» شناخته شده و هر نوع همکاری و اتحاد عمل با آن محکوم گشت. این سیاست منجر به تقویت فاشیزم در آلمان گشت. رهبران کمینترن پس از این سیاست فاجعه آمیز، یک چرخش به راست کرده و در سال ۱۹۳۳ وحدت با حزب های سوسیالیست را به کمونیست ها توصیه کرد.

کنگره هفتم، و آخرین کنگره کمینترن در سال ۱۹۳۵ تشکیل شد. در این کنگره «دیمتریوف» سیاست «جبهه خلق» را معرفی کرد. طبق این سیاست «راست روانه»، ائتلاف طبقاتی بین بورژوازی و کارگران در مقابل فاشیزم جایز شمرده شد. این سیاست منجر به شکست انقلاب در اسپانیا و فرانسه شد و طبقه کارگر را در مقابل بورژوازی خلع سلاح کرد.

قرارداد شوروی-آلمان، ۱۹۳۹، مبنی بر عدم تهاجم علیه یکدیگر، منجر به سیاست امتناع از موضع گیری علیه فاشیزم شد. سران شوروی از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ جنگ بین امپریالیست ها و فاشیست ها را یک جنگ «غیرعادلانه» ارزیابی کرد! تنها پس از حمله نظامی فاشیزم به شوروی، ژوئن ۱۹۴۱، شوروی مخالف فاشیزم شد و وارد ائتلاف با نیروهای متفقین علیه تهاجم نازیسم گشت. کمینترن در سال ۱۹۴۳، به عنوان هدیه ای به سران کشورهای امپریالیستی، رسماً منحل گشت.

بخش ۴

زمینه عینی شکل گیری بین الملل چهارم

بین الملل چهارم در سال ۱۹۳۸، پنج سال پس از به قدرت رسیدن فاشیزم در آلمان و ورشکستگی و ناتوانی سیاسی بین الملل سوم و حزب های کمونیست وابسته به آن، بنیاد گذاشته شد.

بر خلاف دوره تشکیل بین الملل سوم که مترادف با اوج گیری مبارزات طبقاتی در سطح جهانی بوده، زمان تشکیل بین الملل چهارم منطبق با افول مبارزات جهانی طبقه کارگر بود. شکست پرولتاریای جهانی، پیروزی ارتجاع فاشیستی و ترور و جنایت های استالینی علیه مخالفان سیاسی و غیره نمایانگر وضعیت سیاسی آن دوره بود. در فرانسه سیاست راست روانه «جبهه خلق» بین الملل سوم (دوره استالین) با روی کار آمدن حکومت ارتجاعی «دالادیر» در آوریل ۱۹۳۸، پایان می پذیرفت. این حکومت در صدد سرکوب خشن جنبش کارگری و بازپس گرفتن دستاوردهای ۱۹۳۶ کارگران فرانسه بود. در اسپانیا با به قدرت رسیدن فرانکو شکست کارگران اسپانیایی به دست رهبران «جبهه خلق» تضمین می گردید. در شوروی سیاست های ارتجاعی استالین با «محاکمات مسکو» که منجر به اعدام بوخارین و ۱۸ تن از همراهان وی که همه از رهبران انقلاب اکتر بودند، ادامه می یافت. صدای جنگ امپریالیستی دوم به گوش می رسید. در آلمان کودتای هیتلر و اشغال اتریش و سپس چکسلواکی، زمینه را هر چه بیشتر برای وقوع جنگ جهانی آماده می کرد.

در خاور دور، ژاپن در حال جنگ با چین بود. به سخن دیگر در سراسر جهان رقابت های تسلیحاتی و جو جنگ افروزی به وجود آمده بود.

استالین که وضعیت بحرانی هراسان شده بود، تبلیغ «جبهه دمکراتیک صلح» با همکاری امپریالیست های «دمکراتیک»! نظیر آمریکا، فرانسه و انگلستان را سر داده بود.

در این موقعیت ویژه، تنها عده معدودی سوسیالیست انقلابی (تروتسکیست) در شوروی که از تیغ استالین جان به سلامت برده بودند و همچنین برخی گروه های انقلابی در کشورهای امپریالیستی و «جهان سوم» بر برنامه مارکسیزم انقلابی استوار بودند. این عده جنگ جهانی امپریالیستی بین «فاشیسم» و «دمکراسی» را محکوم کرده و اعلام یک جبهه طبقاتی از کارگران جهان برای مبارزه با گسترش فاشیسم و همچنین مقاومت علیه جنگ، کردند.

تروتسکی در سپتامبر ۱۹۳۸ نوشت که:

«ما باید امپریالیسم را زیر هر ماسکی که دارد، سرنگون کنیم. تنها انقلاب پرولتاری قادر به انجام چنین عملی است. برای آماده سازی خود برای این هدف، پرولتاریا و مردم تحت ستم بایستی در جبهه ای علیه بورژوا امپریالیست ها بر محور یک ارتش انترناسیونالیستی از داوطلبان گرد آیند. این وظیفه عظیم تنها می تواند از طریق بین الملل چهارم صورت پذیرد.»

بدین علت گرایش انترناسیونالیستی تروتسکیستی که در سال ۱۹۳۶ با نام «جنبش برای تشکیل بین الملل چهارم» شکل گرفته بود، مورد حمله چند جانبه از سوی «فاشیست» ها، «دمکراتیک» ها، «وطن پرستان» و «استالینیست» ها قرار گرفت. در آلمان بسیاری از تروتسکیست ها دستگیر و در اردوگاه ها و زندان های فاشیست ها محبوس گشتند. در یونان بسیاری تروتسکیست ها به همین سرنوشت محکوم شدند. در شوروی نیز بسیاری از تروتسکیست ها اعدام و یا دستگیر شدند.

در کشورهای اروپایی تعداد بسیاری از رهبران تروتسکیست و حتی خویشاوندان نزدیک تروتسکی ربوده و یا ناپدید شدند. در مکزیک بارها توسط پلیس مخفی شوروی به جان تروتسکی سوء قصد شد. در اسپانیا نیز تروتسکیست ها و فعالان «پوم»، توسط حکومت «جبهه خلق» دستگیر و سر به نیست شدند. و اتهام زنی های علیه تروتسکیزم توسط استالینیست ها رونق گرفت تا مارکسیزم انقلابی را بی اعتبار جلوه دهند.

برگزاری نخستین کنفرانس

در چنین جو نامساعدی و اختناق آمیزی، در ۳ سپتامبر ۱۹۳۸، کنفرانس بنیانگذار بین الملل چهارم در نزدیکی پاریس، برگزار شد. این کنفرانس یک روز به درازا کشید و با ۳۰ نماینده از ۱۰ کشور (آمریکا، شوروی، بریتانیا، آلمان، فرانسه، ایتالیا، لهستان، بلژیک، هلند، یونان) و چند بخش دیگر، تشکیل یافت. در این کنفرانس شرکت کنندگان با در نظر گرفتن وضعیت نامساعد جهانی، اعتقاد راسخ خود را به آتیۀ انقلاب پرولتری اعلام کردند.

علل تشکیل بین الملل چهارم

گرچه بین الملل چهارم در سال ۱۹۳۸ بنیاد گذاشته شد، اما بحث پیرامون تشکیل آن از سال ۱۹۳۳ آغاز شده بود. در درون جنبش تروتسکیستی عده ای تشکیل بین الملل را زودرس ارزیابی می کردند. خود تروتسکی از ۱۹۳۳ در متقاعد کردن مُرددان و در مخالفت با گرایش های سانتریست جنبش، مبارزه شدیدی انجام داد. نظریۀ مخالفان این گونه خلاصه می شد که:

«گرایش مارکسیزم انقلابی هنوز در انزوا به سر برده و پایه ای توده ای نیافته است. توده ها هنوز در مورد ماهیت خیانت آمیز رهبری سنتی جنبش کارگری و به ویژه استالینیزم، به درک و آگاهی کافی دست نیافته اند. در نتیجه بهتر است صبر کرد تا وضعیت مناسب تری برای تشکیل بین الملل فراهم آید و به طور مصنوعی آن را ایجاد نکرد».

اما تروتسکی و کنفرانس نخست بین الملل بدین ترتیب تشکیل آن را توجیه کرد:

«نبود پایه توده ای برای تشکیل بین الملل از اهمیت اساسی برخوردار نیست. مسأله این است که از یک سو، به علت ورشکستگی رهبری سنتی و شکست های پرولتاریا در آلمان ۱۹۳۳، فرانسه و اسپانیا ۱۹۳۶ و از سوی دیگر به علت حفظ برنامه انقلابی و وجود عینی گرایش بین المللی متکی به آن برنامه؛ وضعیت عینی برای تشکیل یک بین الملل انقلابی فراهم است.»

بدین ترتیب بین الملل چهارم به مثابه تنها رهبری بین المللی در مقابل رهبری سنتی، در دوره پیشا جنگ دوم جهانی، ظاهر گشت. بین الملل چهارم در عرصۀ برنامه، عقاید، و کادرهایش بازتاب کننده نیاز آن دوره جنبش کارگری بود. انزوا از توده برای حزب های کارگری انقلابی، به ویژه در دوره افول مبارزات و یا شکست های پی در پی جنبش کارگری توسط رهبران شان، امری است طبیعی. ایجاد بین الملل از این لحاظ حائز اهمیت بود که به یک برنامه انقلابی مسلح بوده و از حداقل نفوذ در پیشروی کارگری برخوردار بود. این دو خصوصیات را بنیان گذاران بین الملل چهارم به دست آورده بودند. (۶)

از کنفرانس مؤسس تا جنگ دوم جهانی

وضعیت جهانی پس از تأسیس بین الملل چهارم رو به وخامت رفت. سیاست های «جبهه دمکراتیک برای صلح» توسط جبهه های «خلق» (ائتلاف طبقاتی با بورژوازی «دمکرات») ارائه شده توسط رهبری استالینیستی در مسکو، منجر به شکست های بیشتر پرولتاریا در سطح بین المللی گشت. بین الملل چهارم در مقابل سیاست های فاجعه آمیز «جبهه خلق» موضع رسمی اعلام کرده و به پرولتاریای جهان، و به ویژه فرانسه، در مورد سیاست های فرصت طلبانه مسکو اخطار داد. یکی از نتایج مخرب این سیاست در فرانسه به قدرت رسیدن حکومت «دالادیر» با آرای حزب کمونیست و سوسیالیست، بود. حکومت راست گرای فرانسه نه تنها «جبهه خلق» را به گور سپرد که مردم فرانسه را برای جنگ آماده کرد. کارگران فرانسه، با وجود خیانت رهبری شان «ژوئو» و «تورز» در نوامبر ۱۹۳۸ تظاهراتی ۲ میلیون نفری را علیه دولت فرانسه سازمان دادند. اما متأسفانه این اعتراض توده ای رهبری استالینیستی و رفرمیستی را به مبارزه علیه حکومت «دالادیر» و تشکیل یک حکومت کارگری، متقاعد نکرد.

در ۱۴ دسامبر ۱۹۳۸ تروتسکی در مقاله ای تحت عنوان «زمان تعیین کننده در فرانسه فرا می رسد»، کارگران را به «عمل» انقلابی فراخواند و سیاست های رهبران رفرمیست را افشا کرد. هم زمان با واقعه فرانسه، در اسپانیا نیز عمر «جبهه خلق» به پایان می رسید. با پیشروی «فرانکو»، حکومت جبهه خلقی «نگرین»، به جای مقاومت و بسیج مردم عقب نشینی می کرد. استالینیست ها که تا دقایق پیش از سقوط «بارسلون» به سرکوب، دستگیری و زندان کردن تروتسکیست ها طرفداران «پوم» ادامه می دادند، تقصیر شکست قریب الوقوع را بر شانه «متحدان» دمکرات و سوسیالیست خود انداختند!

تروتسکی در فوریه ۱۹۳۹ کارنامه تراژدی اسپانیا را ارائه داده و نشان داد که چگونه «جبهه خلق» به کارگران و زحمتکشان اسپانیا خیانت کرد. سیاست عمده بین الملل چهارم در آن زمان مبارزه در راستای افشای جنگ قریب الوقوع بود. متکی بر بیانیه کنفرانس مؤسس بین الملل چهارم، کلیه بخش ها این ایده را تبلیغ می کردند که تفاوتی میان امپریالیزم «دمکراتیک» و امپریالیزم «فاشیست» وجود ندارد، هر دوی آن ها در حال تدارک جنگ اند، مسأله اصلی بسیج توده های کارگران و زحمتکشان اروپا علیه کل نظام امپریالیستی است. تنها عمل انقلابی پرولتاریا است که قادر به متوقف کردن فاشیزم و جنگ امپریالیست است.

پیش بینی های بین الملل چهارم صحت خود را در عمل اثبات کرد. بورژوازی «دمکراتیک» و بورژوازی «فاشیست» معاهده معروف به «قرارداد مونیخ» را امضا کردند. تروتسکی در سال ۱۹۳۸ پیمانی بین هیتلر و استالین را پیش بینی کرد. یک سال پس از آن، استالین پیمان «عدم تجاوز» بین دو کشور آلمان- شوروی را با هیتلر به امضا رساند. استالین که تا چند ماه پیش از این معاهده خواهان سیاست ایجاد «جبهه خلق» با امپریالیزم «دمکرات» علیه امپریالیزم «فاشیزم» بود، اکنون با یک چرخش ۱۸۰ درجه ای فرصت طلبانه و تغییر در سیاست «جبهه خلق» و تعویض «دمتروف»، تئوریسین این سیاست، و جایگزینی وی با «منیلسکی»، به ناگهان «خصوصیات مثبتی» در فاشیزم یافت و در ۲۱ اوت ۱۹۳۹ پیمان هیتلر و استالین اعلام گردید. استالین با این «تاکتیک» می خواست که جنگ قریب الوقوع را به تعویق اندازد، اما این چرخش به راست، پرولتاریای جهان را کاملاً متعجب و دلسرد کرد. نه تنها جنگ به تعویق نیفتاد که بر عکس، تاکتیک هیتلر مبنی بر انشعاب جبهه ضد فاشیستی، موفق شد و در ۵ سپتامبر ۱۹۳۹ جنگ جهانی دوم اعلام گشت.

بین الملل چهارم در دوره جنگ دوم جهانی از زمان به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان، تروتسکی در مقالات متعددی امکان وقوع جنگ دوم جهانی را به پرولتاریای جهان هشدار داد. در این مقالات تروتسکی تنها راه جلوگیری از جنگ را مبارزه علیه هر دو نظام سرمایه داری در کشورهای «دمکراتیک» و «فاشیست»، ارزیابی می کرد.

در ژوئن ۱۹۳۴، سندی تحت عنوان «جنگ و بین الملل چهارم» نگاشته شد. در این سند، مواضع اساسی جنبش تروتسکیستی علیه جنگ بیان شده بود. تشابه جنگ اول جهانی که قصد تقسیم جهان را میان دولت های سرمایه داری داشته، طرح گشته و سیاست «شکست طلبی» انقلابی که لنین در مورد جنگ اول جهانی اتخاذ کرده بود، نیز درج گردید. از نقطه نظر تروتسکی، پرولتاریای کشورهای اروپایی می بایستی علیه بورژوازی کشورهای خود به جنگ انقلابی بپردازند و خواهان شکست آنان شوند.

در ۹ اوت ۱۹۳۷ تروتسکی مقاله ای تحت عنوان «پیش از جنگ جهانی نوین» نگاشت که در آن پیش بینی کرد که به احتمال یقین جنگ دوم جهانی طی یک یا دو سال آتی آغاز خواهد شد. در مورد

شوروی، با وجود اشتباهات فاحش و جنایت مرتکب شده از سوی رژیم آن، تروتسکی چنین پیش بینی کرد:

«تمام علایم به ما نشان می دهند که چنانچه کل بشریت به بربریت کشانده نشود، پایه اجتماعی رژیم اتحاد جماهیر شوروی، در مقابل جنگ نه تنها مقاومت خواهد کرد که تقویت نیز خواهد گشت.»

آخرین موضع گیری بین الملل چهارم در مورد جنگ، در کنفرانس اضطراری ۱۹ و ۲۰ مه ۱۹۴۰ در آمریکا، اتخاذ گردید. در بیانیه این کنفرانس که به نمایندگی بخش های آمریکا، مکزیک، کانادا، آلمان، بلژیک، کوبا، آرژانتین، شیلی صورت پذیرفت، موضع اساسی بین الملل در مورد جنگ بار دیگر مورد تأیید قرار گرفت. باید تذکر داد که در این زمان، هیتلر حمله همه جانبه خود را علیه کشورهای اروپایی آغاز کرده بود. پس از اشغال لهستان در سپتامبر ۱۹۳۹، در ماه مه ۱۹۴۰ فرانسه نیز توسط ارتش هیتلر اشغال گشت.

در این دوره روابط هیتلر و استالین هنوز حسنه بود. «بین الملل سوم» در نوامبر ۱۹۳۹ مقاله ای به امضای «دیمتریف» نگاشت که در آن به روابط دوستانه بین دو دولت صحنه گذاشت. حتی در دسامبر ۱۹۳۹ هیتلر پیام تبریکی برای تولد استالین ارسال کرد که در پاسخ استالین اعلام کرد که: «روابط دوستانه بین مردم آلمان و اتحاد جماهیر شوروی با خون به هم پیوند خورده اند(!) و تمام شرایط برای ادامه این روابط آماده است.»

در چنین وضعیتی بیانیه کنفرانس اضطراری بین الملل چهارم بر موضع پیشین خود پافشاری کرد. در آن زمان نیروهای چپ، گرایش به حمایت از کشورهای «دمکراتیک» علیه فاشیسم را در سر می پروراندند و استالین نیز در جبهه هیتلر قرار گرفته بود.

با وجود روابط حسنه دو دولت آلمان و اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان، بیانیه بین الملل چهارم، همچنین درگیری اجتناب ناپذیر شوروی در جنگ را پیش بینی کرد. بیانیه متذکر شد که در صورت بروز جنگ، بین الملل می بایستی از شوروی در مقابل امپریالیسم حمایت کند. البته بیانیه هیچ توهمی نسبت به عملکرد جنایت آمیز رهبری دولت شوروی در لهستان و فنلاند و سرکوب مخالفان درونی، نداشت. بیانیه ذکر کرد که حمایت از شوروی به مفهوم دفاع از سیاست های رهبری آن نیست، بلکه به مفهوم دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتبر است. به اعتقاد بین الملل شکست شوروی در جنگ به مفهوم بازگشت سرمایه داری به شوروی بود. بیانیه، شوروی را با کشورهای مستعمراتی و شبه مستعمراتی قیاس کرد و موضع تدافعی در مقابل آن اتخاذ کرد.

بیانیه بر این اعتقاد بود که مسأله محوری جنگ از دیدگاه پرولتاریا، تبدیل جنگ «امپریالیستی» به جنگ «ضد امپریالیستی» در راستای انقلاب سوسیالیستی در سطح جهانی، است. در بیانیه چنین آمد:

«جدا از روند جنگ، ما وظایف اساسی خود را بایستی به مورد اجرا قرار دهیم: ما به کارگران باید توضیح دهیم که منافع آنان با منافع سرمایه داران خون آشام مغایرت دارد؛ ما زحمتکشان را علیه امپریالیسم بسیج می کنیم؛ ما وحدت کارگران را در کشورهای در حال جنگ و همچنین کشورهای خنثی، تبلیغ می کنیم؛ ما خواهان برادری کارگران و سربازان در هر یک از کشورها هستیم؛ ما خواهان برادری سربازان در کشورهای در حال جنگ هستیم؛ به شکل خستگی ناپذیر و مصرانه تدارک انقلاب را در کارخانه ها، پادگان ها، روستاها، جبهه های جنگ و ناوگان ها ادامه می دهیم.» این خطوط اساسی بیانیه کنفرانس اضطراری بین الملل چهارم در مورد جنگ تا پایان جنگ ادامه یافت، فعالان و اعضای بین الملل چهارم در تمام کشورهایی که بخش های بین الملل وجود داشت این مشی را دنبال کرده و در نتیجه بسیاری از اعضای خود را از دست دادند.

دستگیری ها و اعدام های تروتسکیست ها در زمان جنگ، توسط پلیس دولت های امپریالیستی و همچنین توسط دولت شوروی، به اوج خود رسید.

از جنگ دوم جهانی تا به قتل رسیدن تروتسکی

وقایع مهم تاریخی مانند جنگ ها و انقلاب ها، حرارت بدن پرولتاریا را به حد اعلا می رساند. این وقایع معیار خوبی است برای قضاوت «کیفیت» رهبری یک جنبش بین المللی، بین الملل چهارم (همان طور که در بخش پیشین اشاره شد)، حیات خود را بر خلاف بین الملل سوم، در انزوا و در وضعیت نامساعدی آغاز کرد. کلیه بخش های بین الملل چهارم زیر فشار دولت های امپریالیستی از یک سو و تهاجم استالینیست ها از سوی دیگر قرار گرفته بودند. با وصف این ها، خط سیاسی بین الملل چهارم، به عنوان مارکسیست های انقلابی دوره خود، به روشنی اعلام گشت. بین الملل چهارم، به صراحت تفاوت بین امپریالیزم و دولت شوروی را بیان کرد. از دیدگاه این سازمان بین المللی، در جنگ بین امپریالیزم و شوروی، با وجود انحطاط دولت شوروی، کارگران جهان باید کماکان در مقابل امپریالیزم از آن دولت دفاع کنند. دفاع از دولت شوروی به مثابه دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ محسوب می شد و نه دفاع از دولت منحل شوروی. این موضوع منجر به اختلاف هایی در درون بین الملل چهارم گشت.

بحث پیرامون دفاع یا عدم دفاع از شوروی از سال ۱۹۳۶ به یکی از چالش های محوری بین الملل چهارم تبدیل شده بود. حملات گسترده «استالینیسم» علیه «تروتسکیزم» و جنبش کارگری روسیه و جهان و مواضع ضد انقلابی رهبری مسکو در این سال ها (محاکمات مسکو، شکست انقلاب اسپانیا، معاهده استالین-هیتلر، اشغال لهستان و فنلاند توسط ارتش شوروی و غیره)، دفاع از شوروی را به زعم بخشی از اعضای بین الملل دشوار می کرد.

نخستین انحراف سیاسی در بین الملل چهارم، در درون «حزب کارگران سوسیالیست» آمریکا پیرامون بحث در مورد ماهیت طبقاتی دولت شوروی، در سپتامبر ۱۹۳۹، صورت گرفت. دو تن از رهبران این حزب «شاکمن» و «بارن هام»، با توجه به وقایع روز، دفاع از شوروی را در تناقض با مواضع سوسیالیزم انقلابی دانسته با خط رهبری بین الملل چهارم مخالفت کردند. در مقابل این مواضع تجدید نظرطلبانه، تروتسکی در مقاله ای تحت عنوان «شوروی و جنگ»، ایرادات تئوریک و سیاسی مواضع رهبری «حزب کارگران سوسیالیست» آمریکا را نشان داد. در این دوره بحث درونی این حزب بر بستر چهار محور صورت گرفت: ریشه های دیالکتیک ماتریالیزم در مدت تحلیل مارکسیستی؛ ماهیت طبقاتی دولت شوروی؛ ویژگی های دوران؛ و چشم انداز ها. کلیه این بحث ها در دفاع یا عدم دفاع از شوروی در مقابل امپریالیزم، صورت پذیرفت (۷).

در نتیجه این بحث ها، دو گرایش نظری در سطح بین المللی پدید آمدند. جناح «اکثریت» که خواهان تداوم دفاع از شوروی در مقابل امپریالیزم بوده و جناح «اقلیت» که شوروی را نه سرمایه داری و نه کارگری ارزیابی کرده و لزوم دفاع از آن را ضروری نمی دانست. تروتسکی در دفاع از موضع نخست مطالبی نگاشت. اما، با وصف بحث های درونی متعدد و ایجاد محیطی دموکراتیک برای اشاعه نظریات اقلیت (حتی انعکاس آن به شکل علنی)، در کنفرانس سراسری ۵ تا ۹ آوریل ۱۹۴۰ «حزب کارگران سوسیالیست» آمریکا، یعنی «اقلیت» از بین الملل چهارم انشعاب کرد. یکی از مهمترین مطالب تروتسکی در آن دوره، تحت عنوان «اخلاق گرایان خرده بورژوا و حزب پرولتری» در ۲۳ آوریل ۱۹۴۰، دو هفته پس از کنفرانس، انتشار یافت و به اعضای بین الملل ارائه داده شد.

در این جزوه، تروتسکی به رد نظریات انحرافی جناح اقلیت پرداخته و ماهیت خرده بورژوایی آن ها را نشان داد. این نخستین انشعاب در بین الملل چهارم در زمان حیات تروتسکی بود.

اعلام جنگ دوم جهانی و احتمال درگیر شدن شوروی در جنگ، استالین و سازمان مخوف امنیتی وی مصمم کرد که هر صدای مخالف رژیم را در نطفه خفه سازد. بدیهی است که یکی از مخالفان متشکل شوروی در سطح جهانی بین الملل چهارم بود. و در مرکز بین الملل چهارم لئون تروتسکی، یکی از رهبران اصلی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه قرار داشت. اعتبار بین المللی تروتسکی چنان بود که تا به قتل رساندن وی، دستگاه استالینیستی آرامش خاطر حاصل نمی کرد. تبلیغات دروغین نظیر این که «تروتسکیزم» جاسوس «امپریالیزم» و «فاشیزم» است نیز کارایی خود را از دست داده بود. تنها راه حل نابودی فیزیکی تروتسکیست ها و به ویژه شخص تروتسکی بود.

در ماه مه ۱۹۴۰ محل مسکونی تروتسکی در «کویوآکان» در حومه پایتخت مکزیک، مورد تهاجم ۲۰ فرد مسلح قرار گرفت. پلیس مکزیک کشف کرد که آن ها از اعضای حزب کمونیست مکزیک (وابسته به شوروی) بودند. این تهاجم ناموفق تروتسکی را متقاعد کرد و به زودی توسط پلیس مخفی استالین به قتل خواهد رسید. او در ۸ ژوئن ۱۹۴۰ در مقاله ای تحت عنوان «استالین خواهان به قتل رساندن من است» نوشت: «سوء قصد ناموفقی که با دقت برنامه ریزی شده بود، ضربه مهلکی است بر استالین... او باید قدرت خود را به نمایش گذارد. تکرار چنین شوء قصدی اجتناب ناپذیر خواهد بود... زندگی من از این پس یک حالت استثنایی خواهد داشت و نه یک روال عادی».

نهایتاً در ۲۰ اوت ۱۹۴۰ لئون تروتسکی در اتاق کارش از سوی یکی از اعضای پلیس مخفی استالین، که خود را به عنوان یکی از طرفداران وی جا زده بود، با وارد آوردن ضربه ای با یک تبر بر فرق سرش، مورد سوء قصد قرار گرفت. او روز پس از این واقعه، ۲۱ اوت ۱۹۴۰ در ساعت ۷:۲۵ بعدازظهر، در بیمارستان جان باخت. در این هنگام او ۶۰ ساله بود. عدم حضور سیاسی او، کمبود سیاسی عمیقی در بین الملل چهارم به وجود آورد.

وصیت نامه تروتسکی

«من، طی چهل و سه سال زندگی گذشته در آگاهی، همچنان یک انقلابی باقی مانده ام. چهل و دو سال از این مدت را من در لوای پرچم مارکسیزم جنگیده ام. اگر قرار بود که این دوران را دیگر باره از سرگیرم البته که از این با آن اشتباه پرهیز می کردم، اما مسیر زندگی ام همان می بود که بوده است. من به عنوان یک پرولتاریای انقلابی، یک مارکسیست، یک ماتریالیست دیالکتیک، و در نتیجه به عنوان یک بیخدای تغییر ناپذیر از این جهان خواهم رفت. اعتقاد من به آینده کمونیستی انسانیت نه تنها سُست نشده، که امروز راسخ تر از همیشه و پابرجاتر از اعتقادات روزهای جوانی من است».

«هم اکنون "ئاتاشا" به طرف پنجره ای که به سوی حیاط گشوده می شود آمده و آن را بازتر کرده است تا هوای تازه آزادانه تر در اتاقم بگردد. من ردیف های سبز درخشان علف را در زیر دیوار، و آسمان آبی صاف را در بالای آن، و آفتاب را گسترده در همه جا می بینم. زندگی زیباست. بگذارید نسل های آینده آن را از ناپاکی، ستم و تجاوز پاک کنند و از آن به تمامی لذت ببرند».

ل. تروتسکی

کویوآکان- ۲۷ فوریه ۱۹۴۰

بازتاب جنگ دوم جهانی در سیاست های بین الملل چهارم

اشغال اروپا توسط ارتش هیتلر تأثیر بسیار مخربی در درون جنبش کارگری و به ویژه سازمان بین المللی جوانی مانند بین الملل چهارم گذاشت. روابط تشکیلاتی مابین بخش های مختلف از هم گسست

و برای مدتی بین الملل چهارم به مثابه یک سازمان جهانی عمل نکرد. اما با وصف این، اکثر بخش های بین المللی به حیات خود ادامه داده و مواضعشان کم و بیش یکسان و براساس مواضع بین الملل چهارم باقی ماندند.

در این وضعیت رهبری بین الملل خود را به امریکا منتقل کرد تا در محیطی به دور از اختناق و جنگ به فعالیت های خود ادامه دهد. اشغال فرانسه توسط هیتلر منجر به یک ارزیابی نوین از سوی بین الملل چهارم گشت. «بیانیه» بین الملل در نوامبر ۱۹۴۰ نگاشته شد که در آن از ناتوانی «نازیسم» در وحدت بخشی به اروپا و مقاومت توده های مردم اروپا در مقابل فاشیسم، سخن به میان آورده شده بود:

«هیتلر اروپا را به یک اردوگاه عظیم ملت ها تبدیل کرده است... اما تاریخ تضمین کرده که هرگز ستم ملی بدون مبارزه ملی صورت نمی پذیرد».

اما، اشغال فرانسه توسط هیتلر، اعتقادات ناسیونالیستی را در میان توده های مردم افزایش داد. در نتیجه انحراف هایی در بخش های بین الملل در فرانسه به وجود آورد. دو گروه تروتسکیستی طرفدار بین الملل چهارم هر یک به انحراف هایی دچار شدند. اولی مواضع انترناسیونالیستی را به مواضع «ناسیونالیستی» (سوسیال-پاتریوتیزم) تقلیل داده و دومی مقاومت توده ها را نیز تحت لوای مبارزه با ناسیونالیسم مردود اعلام می کرد. در باره وضعیت آن دوره و مواضع انحرافی این دو گروه رهبری، بین الملل چهارم در سندی تحت عنوان «بر نهادهایی درباره موقعیت جنبش کارگری و چشم اندازهای رشد بین الملل چهارم» چنین نگاشت:

«جنبش بین الملل چهارم در جریان جنگ حاضر بیش از هر زمان دیگر دشوارترین و تعیین کننده ترین آزمایش ها را از سر و گذرانده است. بر پایه اصول انترناسیونالیستی می بایست از یک جانب در برابر خطر سرایت بیماری همه جاگیر ناسیونالیسم و میهن پرستی که در ابتدای امر بر توده ها غلبه یافته بود، و از جانب دیگر در مقابل ترور بورژوازی، از خود دفاع کرد.

تحت فشار شرایط حاصل از شکست امپریالیسم فرانسه درون کشور فرانسه و در جاهای دیگر، شاهد انحطاط خاصی در سلوک انترناسیونالیستی بعضی از بخش ها و پیش از همه در بخش فرانسه بوده ایم که غالباً از طریق سیاست روزمره خود منعکس کننده تأثیرات ناسیونالیستی توده های خرده بورژوا، که از شکست اربابان امپریالیست خود شدیداً ناراحت گشته اند، در درون این سازمان بود. موضع بخش فرانسه در مورد مسأله ملی یعنی نظریه های منتشره از جانب دبیرخانه بین الملل چهارم در اروپا که در این زمان منحصرأ به دست رفقای فرانسوی اداره می شد، مظهر یک انحراف سوسیال-پاتریوتیک است که می باید یک بار برای همیشه به صورت علنی محکوم و رد گردد، زیرا این موضع با برنامه و ایدئولوژی کلی بین الملل چهارم مغایرت دارد...

بین الملل چهارم باید همچنین با حداکثر نیروی خود انحراف فرقه گرایانه «چپ» را آن گونه که فی المثل از طریق مشی سیاسی در فرانسه نمود یافته است، محکوم نماید. این گرایش دوم در SSI مورد مسأله ملی به بهانه حفظ اصول و مبانی مارکسیزم-لنینیسم سرسختانه از تمایز میان ناسیونالیسم «بورژوازی» و جنبش مقاومت توده ای خودداری کرد

در نتیجه، دبیرخانه بین الملل چهارم با انحراف های موجود مقابله کرد و مشی صحیح انقلابی را ارائه داد.

در بخش آلمان نیز نظریات انحرافی ای در مورد فاشیسم ارائه داده شد. سندی تحت عنوان «سه تز» (۱۹۴۱) نوشته شد که در آن فاشیسم را یک دوره نوین تاریخی ارزیابی کرده و ظهور آن را مترادف با یک عقب گرد به دوره جنگ های آزادیبخش ملی و انقلابات دموکراتیک از نوع انقلاب سال ۱۸۴۸ تنزل داده بود. رهبری بین الملل با این انحراف نیز برخورد کرد.

کنگره دوم جهانی بین الملل

در بهار ۱۹۴۶، به محض تثبیت مناسبات بین المللی، دبیرخانه بین الملل در آمریکا و اروپا متفقاً یک کنفرانس بین المللی سازمان دادند. این کنفرانس مقدمات تشکیل کنگره دوم جهانی در سال ۱۹۴۸ را تدارک دید. در این کنفرانس نیز یکی از بحث های اصلی بر محور دفاع یا عدم دفاع از شوروی دور می زد. مثنی نوینی بر اساس موقعیت جدید جهانی تدوین گشت و بیشتر بخش های بین الملل از گروه های کوچک تبلیغاتی به حزب های وابسته به مبارزات توده ای مبدل گشتند. کنگره دوم جهانی در مه ۱۹۴۸، نمایندگان ۲۲ سازمان از ۱۹ کشور مختلف را به دور هم گرد آورد. در کنگره اسناد مختلفی مبنی بر وضعیت سیاسی جهانی ۳ سال پس از جنگ دوم جهانی و موقعیت جنبش کارگری مورد بررسی قرار گرفت. اما، مهم ترین بحث پیرامون سندی تحت عنوان «اتحاد جماهیر شوروی و استالینیزم» نوشته ارنست مندل، صورت گرفت. جهت گیری اشغالگرایانه شوروی، پس از پیروزی بر فاشیسم، علیه چند کشور اروپایی، مجدداً بحث پیرامون دفاع یا عدم دفاع از شوروی را باز کرد. سند مندل بر موضع گیری تروتسکی مبنی بر ارزیابی شوروی به مثابه یک دولت کارگری منحنی تأکید کرد. اما در عین حال انحطاط مضاعف استالینیزم و نقش بورکراسی را نیز تأکید کرده و به ضرورت براندازی بورکراسی توسط طبقه کارگر اشاره کرد. در پایان سند به این نتیجه رسید که ساختار بورژوایی دولت در کشورهای اشغال شده (اروپای شرقی) دست نخورده باقی مانده است. همچنین در سند مذکور به ماهیت رفرمیستی حزب های کمونیست وابسته به شوروی اشاره شده بود. در این سند پاسخ هایی نیز در رد سایر نظریات رایج در مورد ماهیت طبقاتی دولت شوروی مبنی بر «سرمایه داری دولتی» و یا «کلکتیویزم بورکراتیک»، داده شد.

کنگره دوم، بحث ها پیرامون ماهیت طبقاتی دولت شوروی در بین الملل چهارم را خاتمه داد. اما از آن پس مباحثاتی نوینی در مورد تعریف شوروی به مثابه «دولت کارگری منحنی» صورت پذیرفت که منجر به انشعاباتی نیز گشت.

از کنگره دوم تا انشعاب

وضعیت عینی جهان

نخست به چکیده وقایع مهم در صحنه سیاسی جهانی که تأثیرات خود را بر تحولات بعدی بین الملل چهارم گذارد، می پردازیم.

پس از جنگ دوم جهانی، در سال ۱۹۴۷ دوره «جنگ سرد» آغاز گشت. مسابقه تسلیحاتی بین آمریکا و شوروی به اوج خود رسید. دخالت شوروی در کشورهای اروپای شرقی نشان داد که تمام کوشش در راه ایجاد یک «قطب» نظامی علیه غرب در راستای فشارگذاری دیپلماتیک بود. دولت شوروی، جوامع اروپای شرقی را از یک نظام سرمایه داری به یک نظام منحنی بورکراتیک متکی بر خود تبدیل ساخت. در واقع شوروی کوشش کرد این کشور را به اقمار خود برای معامله با امپریالیسم تبدیل کند (و چنین کرد).

در ژوئن ۱۹۴۸، نخستین بحران در درون «بلوک سوسیالیستی» ظاهر گشت. حزب کمونیست یوگسلاوی به اتهامات بی اساس همیشگی استالینیستی مانند «فاشیسم»، «جاسوس امپریالیسم» و غیره از «دفتر اطلاعاتی» بلوک «سوسیالیستی» اخراج گشت. این نخستین ترک در این بلوک بود. به ویژه آن که رهبری یوگسلاوی بر خلاف «توصیه» های کرملین، مبارزه مسلحانه در راستای برقراری یک دولت ضد سرمایه داری به پیش برده بود.

استالین در این دوره برای جلوگیری از تکرار تجربه یوگسلاوی، اختناق را در «بلوک شرق» افزایش داده و هرگونه مخالفت را در نطفه خفه ساخت.

دومین گسست بلوک، در چین رُخ داد. در اکتبر ۱۹۴۹ انقلاب چین، بار دیگر برخلاف اخطارهای استالین به رهبری حزب کمونیست در راستای ایجاد تفاهم آن حزب با «چیانگ کای-چک»، به پیروزی رسید. رژیم ضد انقلابی «کومین تانگ» که به عنوان متحد دولت شوروی شناخته شده بود، شکست خورده و چیانگ کای چک به جزیره فرمز (تایوان) پناه جست و از آن پس، با کمک نظامی آمریکا به حیات خود ادامه داد.

انقلاب پیروزمند چین، تناسب قوا در سطح جهانی را به نفع کارگران و زحمتکشان جهان تغییر داد. آغاز جنگ کره در سال ۱۹۵۰، تداوم انقلاب ویتنام، مبارزات ضداستعماری در آمریکای لاتین و نهایتاً پیروزی انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹ و سپس انقلاب های آفریقا همه از نتایج این تغییر قوا در سطح جهانی بودند.

امپریالیزم در سطح جهانی دست به عقب نشینی های گسترده زد. عقب نشینی به مفهوم سیاست نوین «استعمار نو» خود را ترجمه کرده و استقلال صوری به برخی از کشورها اعطا شد. رهبری بورژوازی بومی مانند «پرونیزم»، «ناصریزم»، «سوکارنیزم» و غیره پدیده های نوینی از سیاست های امپریالیزم را نشان می دادند.

این وضعیت به ویژه پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ به روند «استالین زدایی» کمک رساند. وقایع برلین شرقی در ژوئن ۱۹۵۳، بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی و نطق خروشچف، و وقایع لهستان و مجارستان در سال ۱۹۵۶، کشمکش چین و شوروی و ماجرای چکسلواکی همه بازتاب کننده استالین زدائی در این دوره بود. این وقایع جهانی، تأثیراتی نیز بر پیکر جنبش تروتسکیستی گذاشت.

بحران های جنبش تروتسکیستی

بحران درونی جنبش تروتسکیستی را باید در محتوای زمینه بالا ارزیابی کرد. وقایع نامساعد جهانی و حملات تبلیغاتی و فیزیکی دولت های مسکو، اروپای شرقی و همچنین احزاب «برادر»، بر پیکر جنبش تروتسکیستی در سطح جهانی (مانند شایعات و اتهامات بی اساس علیه آن ها و برخوردهای فیزیکی در کارخانه ها و محل های فعالیت سیاسی) این جنبش را با بحران مواجه کرد. بحران جنبش تروتسکیستی به دو علل «عینی» و «ذهنی» ظاهر گشتند.

از دیدگاه عینی فشارهای جامعه سرمایه داری در آن دوره بسیاری از سازمان های کارگری را دربرگرفت و این شامل سازمان های تروتسکیستی نیز می شد. بحث و تحلیل های مشخص از تغییرات و تحولات سیاسی، اختلاف نظر ها را برانگیخت و اختلافات منجر به انشعابات و بحران درونی گشتند. گرایش های اپورتونیستی برای رها سازی خود از فشارهای اجتماعی، بروز کردند. از لحاظ ذهنی به علت کوچک بودن سازمان های تروتسکیستی، به تدریج روش «رشد سریع» جایگزین کار ریشه ای همراه با پیشروی کارگری، گشت. اغلب سازمان های تروتسکیستی به جای کار صبورانه در میان کارگران در وضعیت نامساعد جهانی، به جهت گیری میان جوانان، دانشجویان پرداختند. جلب نیروهای تحت ستم خرده بورژوا در جوامع سرمایه داری به مراتب ساده تر از کار صبورانه در میان کارگران پیشرو بود.

تشکیل سازمان های غیرکارگری، وضعیت تشکیلاتی سازمان های تروتسکیستی را بیش از حد، نامتعادل کرده و در دوران بروز اختلافات سیاسی، انشعابات و اختلاف ها را شدیدتر از آن چه بود، جلوه می داد.

با چنین زمینه مادی و ذهنی، کنگره سوم جهانی بین الملل چهارم در سال ۱۹۵۱ تشکیل شد.

برای مطالعه ادامه تاریخچه بین الملل چهارم رجوع شود به کتاب پیر فرانک

زیرنویس ها:

۱- البته این نخستین باری نبود که ایده تشکیل یک سازمان بین المللی طرح می گشت. بین سال های ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۲ مارکس و انگلس از بنیان گذاران و سازمانده های اصلی «اتحادیه کمونیست ها»، نطفه اولیه یک سازمان بین المللی در سال ۱۸۴۷، بودند.

۲- همبستگی و هماهنگی بین کارگران فرانسوی و بریتانیایی برای حفاظت از منافع خود در مقابل «واردات» کارگران «ارزان» از بلژیک، ایتالیا و آلمان، یکی از علل اصلی تشکیل این سازمان بود. در واقع این سازمان به مفهوم اخص کلمه یک تشکیلات «اتحادیه کارگری» بود.

۳- سازمان «اتلاف دموکراسی سوسیالیستی بین المللی» به رهبری باکونین در سال ۱۸۶۸ در خواست پیوستن به بین الملل اول را کرد. با وجود اختلاف برنامه ای بین دو تشکیلات، بین الملل در سال ۱۸۶۹، آن سازمان را پذیرفت. بین الملل اعلام کرد: «بگذارید هر بخش به طور آزادانه برنامه تنوریک خود را شکل دهد» (اسناد بین الملل اول، جلد ۳، صص ۲۷۷-۲۷۳، و ۳۱۱-۳۱۰)

۴- رجوع شود به مقاله «نوآوری» یا اصلاح گرایی؟، م. رازی، «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»، شماره ۲، فوریه ۱۹۹۵

۵- تعجب آور نیست که لنین، رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان، به ویژه «کائوتسکی» را متهم به ارتداد کرد. این ها تا چند ماه قبل از آغاز جنگ در کنفرانس های بین الملل دوم مواضعی خلاف آن را به تصویب رسانده بودند.

۶- رجوع شود به «برنامه انتقالی» لئون تروتسکی.

۷- مجموعه مقالات تروتسکی در این دوره در کتابی تحت عنوان «در دفاع از مارکسیزم» منتشر گشت.



در مورد مراحل رسیدن به حزب پیشتاز کارگری

مصاحبه با رفیق مازیار رازی

سوال: با سلام به بینندگان عزیز صدای کارگر سوسیالیست؛ امروز در رابطه با مبحث حزب پیشتاز کارگری مصاحبه ای با رفیق مازیار رازی تدارک دیدیم که توضیحاتی در رابطه با حزب پیشتاز کارگری ارائه کنند برای باز شدن و روشن تر شدن نکات مبهم و باقی مانده.

آن هم به این دلیل که مرتب از هر طرف و هر جایی صحبت از حزب می شود، ولی انواع احزاب با نگرش های مختلف؛ دیدگاه های مختلف نسبت به حزب معرفی می گردد. یکی از حزب کارگری حرف می زند، یکی از حزب طبقه کارگر حرف می زند، یکی از حزب کمونیست کارگری و الی آخر. در همه این ها، مخرج مشترک حزب هست و روشن نیست این حزب دارای چه خصوصیات و چه مراحل است؛ برای ساختن چه روندی باید طی شود و چگونه باید ساخته شود. هیچ کدامشان به خوبی روشن نیست. در واقع به نوعی می شود گفت که یک سردرگمی وجود دارد؛ در بعضی موارد سال هاست جریاناتی سیاسی راجع به حزب و از پیش رفتن به سوی حزب طبقه کارگر حرف می زنند، منتها تنها کاری که ندارند و انجام نمی دهند اتفاقاً دخالت در ساختن حزب هست. و فقط به عنوان یک شعار سمبولیک برای خودشان حفظ کرده اند. بنابراین می خواهیم روشن کنیم که این حزب در واقع چه ماهیت و ویژگی ای دارد و چگونه ساخته می شود و چرا ما معتقدیم که این حزب پیشتاز کارگری هست؟

من از رفیق مازیار خواهش می کنم به این سلسله پرسش ها جواب بدهند و بعد وارد بحث های بعدی این مصاحبه می شویم.

رفیق مازیار رازی، ضمن خوشامد به شما برای این مصاحبه اگر ممکن هست راجع به این موضوع بحث را باز کنید. ممنون.

مازیار رازی:

بسیار خوب و ممنون از شما؛ سلام و درود فراوان به تمام بینندگان گرامی صدای کارگر سوسیالیست در ایران. در مورد مفهوم حزب ما بحث های متعددی داشتیم در برنامه های گذشته و درباره ساختار حزب هم صحبت هایی کردیم. منتها در مجموع مسأله ای که امروز برای بسیاری از جوانان کارگر و کارگران پیشروی داخل ایران مطرح هست، این است که ما این حزب را چگونه می خواهیم آغاز کنیم؟ با چه آهنگی این را می خواهیم دنبال بکنیم؟ و چگونه تحقق بدهیم؟ در وهله اول باید اشاره بکنم که این حزبی که ما از آن صحبت می کنیم، تفاوت هست با احزاب موجودی که تا به امروز طی ۳۰ سال گذشته مشاهده کرده ایم. تفاوت عمده و اصلی اش این هست که این حزب، حزبی است که از پایین ساخته می شود. حزبی که توسط پیشروی کارگری و کمونیست های کارگر ساخته می شود و برنامه اش در واقع از دل مبارزات کارگری نشأت می گیرد؛ حزبی نیست که از بالا ساخته شده باشد و این حزب در واقع می شود گفت نخستین بار در تاریخ جنبش کارگری ایران هست که به این شکل می خواهد ساخته شود. چون اصولاً اگر برگردیم عقب می بینیم به غیر از دورانی که از حزب کمونیست ایران شکل گرفت، در ایران ما احزابی داشتیم مثل حزب توده و تمام احزابی که امروز ما مشاهده می کنیم؛ این ها احزابی هست که از بالا ساخته شده اند، یعنی توسط عده ای روشنفکر که نشستند و برنامه ای را تدوین کرده اند و این برنامه را در واقع به طبقه کارگر معرفی کرده اند. اعضایشان را از طریق شکل دادن کمیته اجرایی و رهبری و غیره، به طبقه کارگر و جنبش کارگری معرفی کرده اند. رهبرانشان را تعیین کرده اند و فقط از کارگران خواسته اند که بیایند به این حزب به پیوندند. بنابراین نتایج این نوع حزب سازی، حزب سازی از بالا را ما تاکنون دیده ایم.

به غیر از انحرافات که وجود داشته، در واقع تأثیرات خیلی وخیمی را بر اذهان عمومی کارگری گذاشته و ساختن این نوع احزاب، منجر به این شده که تعداد وسیعی از پیشروهای کارگری در داخل ایران اصولاً دیگر توجهی به این نوع احزاب نمی کنند و اصولاً بر اساس این داده هایی که موجود هست، فکر می کنند حزب سازی همین هست که این گرایش ها تاکنون انجام داده اند. در نتیجه متمایل می شوند به گرایش های شبه آنارشیستی و آنارشیستی و انواع و اقسام سندیکالیزم و غیره. بنابراین در غیاب یک حزب واقعی و انقلابی، تمایلات انحرافی در جنبش کارگری به وجود می آید. در نتیجه حزبی که ما می خواهیم بسازیم، حزبی است از پایین همراه با پیشروهای کارگری و حزبی است دمکراتیک؛ حزبی است که در آن حق گرایش مطرح هست، اعمال می شود و حزبی است که ما در آتی دخالت گری و امر دخالت گری را توسط آن در جنبش کارگری و برای مبارزات روزمره طبقه کارگر تدارک می بینیم.

و اما روال ساختن این حزب؛ این موضوعی هست که می خواستیم امشب بیشترین توضیح را در موردش بدهیم. بنظر من در شرایط کنونی واقعیت این هست که تناسب قوا به نفع کسانی نیست که می خواهند یک چنین حزبی را در داخل ایران بسازند. به دلیل شرایطی که در داخل ایران موجود هست، دو نیروی باز دارنده مرتب لطماتی زده و پروسه و روند انجام این حزب را کند کرده. اول، گرایش های هستند که احزاب خودشان را ساخته اند و از بالا می خواهند که برنامه شان را به طبقه کارگر تحمیل کنند و این منجر به واکنش از سوی طبقه کارگر شده. دوم، گرایش های شبه آنارشیستی هستند که اصولاً ساختن حزب را به این شکل مردود اعلام می کنند و انواع و اقسام «چوب لای چرخ گذاشتن» ها و «سنگ انداختن» ها را جلوی حزب و ساختن حزب بلشویکی در داخل ایران انجام داده اند و انجام می دهند؛ بنابراین ما در یک شرایط دشواری امروز هستیم، شرایط خیلی عادی نیست. شرایطی هست که ما به هر حال الآن یک چیزی حدود ۵۰ حزب مختلف با قد و قامت های مختلف داریم.

از طرفی یک تهاجم خیلی حساب شده و با برنامه علیه حزب بلشویکی از سوی برخی از طرفداران این جریانات شبه آنارشیستی وجود دارد؛ در مرکز آن و تئورسین این جریان ها، امروزه شخصی به نام «محسن حکیمی» در داخل ایران هست که بی رحمانه این نوع تشکیلات را مورد سوال قرار می دهد و می خواهد بی اعتبار جلوه بدهد، و از ابزار مختلف داخلی و روزنامه های رژیم مثل روزنامه شرق و غیره استفاده می کند. در صورتی که کسانی که خواهان ساختن حزب انقلابی و حزب بلشویکی هستند، کسانی که امروز در زندان هستند، مثل «شاهرخ زمانی»، از هیچ گونه امکاناتی برای حتی پاسخ دادن به این نوع تحریفات و تهاجمات برخوردار نیستند. بنابراین ما در یک یکچنین وضعیتی هستیم. در یک وضعیت دشواری هستیم که تناسب قوا به نفع ما امروز نیست، در نتیجه به این علت ما باید مراحل مختلفی را طی بکنیم برای رسیدن به آن به اصطلاح چشم انداز ساختن حزب پیشناز کارگری و یا حزب کارگران سوسیالیست.

به نظر من مرحله اول، مرحله ای خواهد بود که مرحله تدارکات نام دارد؛ تدارکات به این مفهوم که گرایش های مختلف و افراد مختلف که با این نوع حزب توافق دارند و از احزاب سنتی که از بالا ساخته شده و در واقع خود را قیم طبقه کارگر معرفی می کنند، گسست کرده اند، نزدیکی و آشنایی های پیدا بکنیم و در مورد مسائل نظری، تئوریک و غیره تبادل نظر کنیم. مقاله بنویسیم و بحث ها و مناظرات ترتیب بدهیم و غیره. این دوران تدارکات به نظر من قدری ممکن هست به دراز بکشد، به دلیل واقعیت امروزی و به دلیل این که تناسب قوا به نفع ما نیست و نمی توانیم رأساً اعلام یک حزب بکنیم و توده های خیلی وسیع از قشرهای پیشروی کارگری را به خود جلب کنیم. باید به این واقعیت درک بکنیم. بنابراین این دوران تدارکات، دورانی هست که ما به شکلی وارد اتحاد عمل

ویژه ای می شویم با گرایش های که به این اعتقادات رسیده اند و در این دوران ما همدیگر را در واقع آزمایش می کنیم؛ ضمن این که فعالیت های مشترک در دفاع از زندانیان سیاسی و غیره را هم با یک دیگر انجام می دهیم؛ در واقع این دوران، دوران پی ریزی برای تشکیل آن حزبی است که مد نظر داریم. مرحله دوم پس از این مرحله ای هست که ما به آن مرحله سازندگی می گوئیم؛ یعنی آغاز سازندگی حزب پیشتان کارگری و یا حزب کارگران سوسیالیست.

برای ورود به مرحله دوم واضح هست که ما باید یک سلسله مؤلفه هایی داشته باشیم. یعنی هر کسی و هر گرایشی که در اتحاد عمل های ویژه بوده یا فعالیت داشته و یا خودش فکر می کند می خواهد وارد یک حزب انقلابی شود، اگر این مؤلفه ها را نپذیرد و اگر در واقع به پیش شرط های عمومی و حداقل معتقد نباشد، ما با این گرایش ها نمی توانیم وارد آن مرحله سازندگی شویم؛ چون مشکلات خودش را در داخل این حزب در آتی به وجود خواهد آورد. یعنی اگر برای کسی ناروشن باشد که چرا وارد این حزب شده، یا اگر می خواهد که حزب دیگری— مثلاً حزب توده ای یا شورا— بسازد ولی به هر شکلی وارد این حزب هم بشود، یا این مؤلفه ها در ذهنش روشن نشده باشند و در عمل هم این را نشان ندهد که مؤلفه ها را پذیرفته، واضح هست که ما دچار بحران در آتی خواهیم شد. بنابراین در این مورد نباید عجله به خرج بدهیم و سریعاً تدارکات اولیه را کنار بگذاریم و فراتر از آن برویم، وارد سازندگی شویم. چون مشکلات خودش را در پی خواهد داشت.

به نظر من، در مجموع چهار مؤلفه عمومی وجود دارد که این بنیادی می شود برای ورود به این مرحله سازندگی. این مؤلفه ها بسیار حائز اهمیت هستند که روشن می کنند ما در واقع در چه جهتی و چه مسیری می خواهیم گام برداریم.

مؤلفه اول این هست که این حزبی که می خواهیم تشکیل بدهیم، حزبی است از اقلیت پیشروهای کارگری در داخل ایران. یک حزب پیشروی کارگری کمونیست هست یا حزبی متشکل از پیشروهای کارگری ضد سرمایه داری. کسانی که به آگاهی ضد سرمایه داری و به آگاهی سرنگونی نظام سرمایه داری رسیده اند. این آگاهی به اصطلاح ضد سرمایه داری در واقع آغاز کسب آگاهی سوسیالیستی هست، چون که ما وقتی کارگری داشته باشیم که خواهان انقلاب کارگری و خواهان سرنگونی نظام سرمایه داری باشد، در واقع خواهان انقلاب سوسیالیستی هم خواهد بود. چون انقلاب کارگری آغاز انقلاب سوسیالیستی هست، حتی اگر خودش را سوسیالیست نداند چه بسا ممکن هست در داخل این حزب افرادی باشند که به باورهای دیگر اعتقاد داشته باشند، اصولاً به سوسیالیسم اعتقاد نداشته باشند، ولی برنامه این حزب را پذیرفته باشند و خواهان سرنگونی نظام سرمایه داری باشند و خواهان انقلاب کارگری باشند. بنابراین پیشروی ضد سرمایه داری مد نظر ما هست، نه هر پیشرویی. چون پیشروهایی ما داریم که در سطح رهبری یک جنبش قرار داشته اند، منتها اعتقادات رفرمیستی و یا اعتقادات سندیکالیستی دارند؛ خواهان سرنگونی نظام سرمایه داری نیستند. بنابراین ما در واقع کارگران سوسیالیستی را مد نظر داریم که به مبارزات ضد سرمایه داری و به این آگاهی حداقل رسیده باشند. بنابراین حزب، حزب کارگران سوسیالیست خواهد بود. حزب کارگران ضد سرمایه داری خواهد بود و از این طریق حزب می تواند دخالت های بسیار فراتری به شکل متشکل در درون توده ها انجام دهد و این تشکیلات، تشکیلاتی خواهد بود که برای دوران طولانی باید کاملاً مخفی باقی بماند تا دوران اعتلای انقلابی؛ یعنی زمان بحران های اقتصادی و سیاسی در جامعه که آن موقع مبدل بشود به یک حزب توده ای. منتها از هم اکنون این حزب یک حزب تدارکات انقلاب هست و کسانی می توانند در درون این حزب باشند که به این آگاهی حداقل رسیده باشند. این مؤلفه اول هست. یعنی مؤلفه اول ورود به تدارکاتی در جهت سازندگی حزب این هست که افراد که وارد می شوند باید اعتقاد به این موضوع داشته باشند. ما خواهان تشکیل حزب توده ای و کارگری نیستیم. ما خواهان

ایجاد شوراهای کارگری حالا به هر شکلی و مضمونی که افراد ممکن هست از آن استنباط ها و تعبیر های مختلفی داشته باشند، نیستیم؛ شوراهای کارگری به دست خود طبقه کارگر در دوران اعتلای انقلابی به وجود می آید؛ ما خواهان ایجاد سندیکاهای کارگری برای توده های کارگری فعلاً نیستیم. سندیکا های کارگری را خود کارگران به وجود می آورند، ما از آن ها حمایت خواهیم کرد، ولی در این مقطع خاص ما خواهان ایجاد یک حزب اخص هستیم، حزبی از اقلیت کارگرانی که به آگاهی ضد سرمایه داری رسیده اند.

مؤلفه دوم که منتج از این مؤلفه هست این است که این افرادی که دور این حزب جمع می شوند، به دور چه برنامه ای جمع می شوند، این برنامه بسیار مهم هست؛ چون در واقع ستون فقرات این حزب را شکل می دهد. یعنی بدون برنامه انقلابی یا بدون برنامه سوسیالیستی تشکیل یک حزب یک عمل بی ارزشی خواهد بود، مثل تمام این احزابی که به شکل خود ساخته ایجاد شده اند و برنامه ای را خودشان به اسم برنامه کارگری نوشته اند و بعد این را به جامعه حقه می کنند. یک چنین روشی ما نداریم. در این ارتباط مسأله اصلی این هست که این برنامه سوسیالیستی باید باشد که شامل بخش های مختلفی است. منتها در مرکز این برنامه، دو مسأله اساسی بسیار برجسته خواهد بود. یکی این که این برنامه در سطح عملی متکی به تجارب خود طبقه کارگر و مطالبات امروز طبقه کارگر است. یعنی تئوری ای که ما در این برنامه تدوین می کنیم، بخشاً از دل خود طبقه کارگر بیرون آمده است و مطالبات انتقالی یکی از اجزایی اصلی و محوری این برنامه را شکل می دهد؛ اما در سطح سیاسی و سطح تئوریک هم در مرکز این برنامه، تشخیص و تعیین دولت بعدی هست. دولت بعدی یعنی «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، یعنی وقتی ما صحبت از سرنگونی این نظام می کنیم واضح هست که دولت بعدی را باید تعیین بکنیم و در برنامه مان ببینیم، چه مسیری را می خواهیم دنبال کنیم. مسیر ما مشخصاً متکی به عقاید خود کارل مارکس و متکی به مانیفست کمونیست است که در مرکز آن مسأله تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر را مطرح می کند و سرنگونی استیلای بورژوازی. تسخیر قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر و تشکیل دولتی به نام دولت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا. این هم یکی از مسائل اساسی هست که در این برنامه و این حزب اخص جای خواهد داشت و در مرکز آن قرار خواهد گرفت.

مؤلفه سوم این هست که این حزب باید کاملاً دمکراتیک باشد. به این علت که مبارزات اعضای این حزب در درون جامعه ممکن هست تاکتیک های مختلفی را دربر بگیرد. یعنی این که کارگرانی که به مبارزه دست می زنند می توانند برنامه این حزب را در سطح جامعه صیقل بدهند، ممکن هست برخی از بخش های از این برنامه اشتباه باشد، و یا نظرات این حزب اشتباه باشد. این، کارگران هستند که می روند این برنامه را پیاده می کنند و یا تعیین می کنند که چه خطی در واقع می تواند در جامعه تحقق پیدا کند. بنابراین از این نقطه نظر این حزب باید کاملاً دمکراتیک باشد که تمام نظرات کارگران اعضای این حزب در بخش های مختلف جامعه را به درون این حزب بیاورد؛ باید این حزب حق گرایش را و حق جناح را به رسمیت بشناسد که هرکسی دور عقاید خودش بتواند آزادانه این برنامه را تبلیغ بکند و به برنامه اکثریت حزب مبدل کند؛ بنابراین از لحاظ درونی این حزب باید کاملاً دمکراتیک شود. این مؤلفه سوم، مؤلفه مهمی هست که باز در مقابل این احزاب خودساخته قرار دارد که به محض بروز اختلاف های کوچکی، اعضای خود را اخراج می کنند و انواع و اقسام اتهامات و غیره نصیب شان می کنند و این به اصطلاح هرم رهبری را به شکلی تنظیم می کنند که در رأس آن یک «پیشوا» به عنوان نظریه پرداز هست و نظرات طرح می کند و بقیه باید بروند صرفاً آن را اجرا کنند. ما مخالف این سیستم و این نوع نظام ساختار تشکیلاتی هستیم. مؤلفه سوم تأکید می کنیم که به دمکراسی درونی متکی شود.

مؤلفه چهارم این هست که این حزب باید رادیکال باشد؛ ما نمی توانیم حزبی داشته باشیم که افرادش صرفاً می خواهند صحبت بکنند یا بحث و تبادل نظر داشته باشیم. این ها باید در خیابان ها باشند، در کف کارخانه ها باشند، کمیته های مخفی عمل در سطح کارخانه ها و هسته های کارگری و سوسیالیستی ایجاد کنند، اعضای این حزب باید دخالتگری رادیکال داشته باشند. در نتیجه مؤلفه چهارم این هست که این حزب یک حزب رادیکال هست با پذیرش این چهار مؤلفه که بنظر من یک حداقل و به اصطلاح جزو مؤلفه های عمومی هست، ما می توانیم وارد مرحله دوم، یعنی مرحله سازندگی شویم. اگر کسانی و جریاناتی باشند که این چهار مؤلفه ابتدایی را نپذیرند واضح هست که با آن ها وارد این مرحله دوم یعنی مرحله سازندگی نمی توانیم بشویم. بنابراین تأکید ما این هست که این چهار مؤلفه حتماً مورد پذیرش کسانی و گرایش هایی قرار بگیرد که وارد فاز سازندگی این حزب می خواهند بشوند.

سوال: خیلی ممنون رفیق مازیار از توضیحات جالبی که دادید. بحث تازه باز می شود، به این ترتیب که ما الآن به مرحله ای می رسیم که اشاره بکنیم به حرکتی که در همین متن و مسیر واقع شده و اعلام موجودیت کرده. ممکن هست کسانی دیگر از سال ها پیش و اکنون یک سلسله حرکت های مشابهی کرده باشند، ولی هرگز جایی چیزی اعلام نشده. ولی اخیراً یک پروژه ای اعلام شد که در آن دو حوزه موازی کار با هم معرفی و تعریف شده و به این ترتیب که یک حوزه، فعالیت های مشترک و یا به نوعی اتحاد عمل و حوزه دیگر هم تدارک ساختن حزب هست. در حوزه تدارک حزب یک بولتن مباحثاتی درست و منتشر شد و چهار شماره تا حال منتشر کرده است. و موضوع مهم و اولیه این بولتن مربوط به چگونگی ساخت حزب و درک و مفهوم حزب انقلابی از نظر هر گرایشی است که در آن شرکت می کند؛ تا حالا بحث هایی ارائه شده و هنوز بسته نشده است و دارد ادامه پیدا می کند. ولی البته ضعف هایی هم دارد. این بولتن فقط به طور اخص روی مباحثات حزب تمرکز نکرده و موضوعات دیگری که می تواند در چهارچوب و کادری دیگری هم باشد، در این بولتن گنجانده شده که خوب این یک اشکالی هست که می شود بعداً به آن برخورد کرد. ولی در کل، این پروژه در واقع به نظر می رسد که اولین بارست که در کل تاریخ چپ، پایه اصلی اش پیشروی کارگری در ایران هست؛ رهبران عملی جنبش کارگری و رهبران انقلابی جنبش کارگری ایران پایه این حرکت هستند و از این حرکت دفاع می کنند؛ بخش هایی از فعالین پیشروی کارگری که در خارج هستند هم از خارج در این پروژه دخالت و همکاری هایی می کنند. منتها ضعف هایی هم این پروژه دارد که در طی حرکتش در حال اصلاح و یا در حال برخورد کردن با آن هست. به هر حال در چشم انداز خودش و در افقش باید روشن باشد. بحثی که شما امروز ارائه می دهید، به نظر من می تواند یک افق باشد. یعنی یک مسیری باشد که این حزب می تواند در آینده طی کند. ولی مسأله این هست که دیدگاه دیگری هم هست که معتقد به روش های دیگری از ساخت حزب است. ولی در هر حال یک جاهایی به بن بست هایی بر می خوریم. اولی این هست که هنوز خیلی کسانی هستند که در کلام و در حرف ادعا می کنند با حزب انقلابی توافق دارند؛ اما یا با روش های سانسریستی مزه می کنند، نبض را می گیرند تا ببینند چه خبرست و بعداً بیابند دخالت کنند؛ و یا کاملاً بی اعتنائی می کنند چرا که خودشان ظاهراً ابتکار عمل را به دست ندارند، در نتیجه بایکوت می کنند؛ و یا که از دور نظاره می کنند و منتظرند ببینند تا چه حد جدی و واقعی هست تا بعد بخواهند دخالت کنند. خوب این کار را سخت تر می کند. کار با حضور مدافعین حزب در داخل، راحت تر و هموارتر پیش می رود. ولی از طرف دیگر هم این ضعف ها وجود دارند که این پروژه مؤلفه هایی را که شما به این شکل توضیح دادید، تعریف نکرده تا بتواند روشن کننده این باشد که چه کسانی حق دارند و مجازند در درون این پروژه شرکت بکنند. بنابراین اگرچه یک برنامه هفت ماده ای و یک ۲۴ ماده

ای به توافق رسیده، ولی این ها به معنی توافقاتی در گام اول بوده است بین کسانی که در داخل این پروژه بودند و آن را آغاز کردند؛ این ها مواردی نبوده که به بیرون معرفی شود و بخواهد یک الگو شود و یک قالبی باشد که کسانی که طی این الگو می توانند بیایند در این پروژه، شرکت کنند. بنابراین یک چنین مشکلی به وجود می آید که گرایش هایی ممکن هست در این پروژه شرکت کنند که نقداً حزب شان را ساخته اند، برنامه دارند، خودشان سال هاست از عمرشان گذشته؛ هیچ نقد آن چنانی به خود نداشته؛ درحالی که شکل گیری این پروژه و تدارک ساختن حزب، نقد به همه احزاب موجود است. یک سردرگمی وجود دارد که چه طور یک چنین گرایش هایی می توانند بیایند وارد این پروژه بشوند. البته هنوز به شکل اعضا یا یکی از گرایش های این پروژه وارد آن نشده اند، ولی در هر حال سعی می کنند خودشان را نزدیک کنند. می خواستم ببینم شما که با این پروژه آشنایی دارید و گرایش مارکسیست های انقلابی یکی از اعضای شرکت کننده در این پروژه هست، نظرتان در مورد پیشرفت تاکنونی چیست و اگر پیشنهادهای مشخصی دارید، لطفاً در این رابطه مطرح کنید. مازیار رازی:

بسیار خوب، خیلی ممنون رفیق علی رضا بیانی. من در وهله نخست می خواستم واقعاً به تمام دست اندازکاران این پروژه تبریک بگویم که این پروژه را در واقع روی غلتک انداختند. همان طور که رفیق علی رضا اشاره کرد ما برای نخستین بار در تاریخ جنبش کارگری هست که می بینیم پروژه ای در جهت ساختن حزب انقلابی آغاز شده، اما از پایین توسط خود پیشروهای کارگری و بخش تعیین کننده رهبران عملی طبقه کارگر؛ تبادل نظرهایی در این سمت و سو برای ساختن این حزب صورت گرفت. بنابراین به نظر من این یک نقطه عطفی هست در جهت ساختن حزب انقلابی طبقه کارگر در داخل ایران و از این رو قابل تقدیر هست و ما به عنوان یکی از گرایش های درون این پروژه به همکاری های خودمان ادامه خواهیم داد و خواهان این هستیم که هر چه بیشتر این پروژه به سرعت بیشتر به اهداف اصلی که مورد نظر همه ما هست برسد.

یکی از نکات محوری این پروژه این هست که در واقع از شکل ساختن احزاب سنتی گسست کرده؛ احزاب سنتی یعنی احزابی که از بالا ساخته می شوند، بدون توجه اخص به طبقه کارگر و پیشروهای طبقه کارگر؛ در نتیجه این نوع برخورد ما شاهد این هستیم که بسیاری از پیشروهای کارگر ارزنده و مبارز که امروز برخی از آن ها در زندان هستند، توجهی به این احزاب نمی کنند و عضو شان نمی شوند. چون قصد این احزاب این هست که کارگران را عضو تشکیلاتی بکنند که خودشان از بالا ساخته اند نه که تشکیلات خود طبقه کارگر. بنابراین در این جا این مسأله پیش می آید که اگر ما این روال را طی بکنیم تکلیف این احزاب موجود چه هست و اگر تمایلی نشان دادند که بیایند در این پروژه شرکت بکنند، ما چه برخوردی باید داشته باشیم. به نظرم برخورد ما ساده هست. یعنی در وهله نخست این احزاب باید تعیین و تکلیف با گذشته خودشان و با تشکیلات خودشان بکنند. یعنی که اگر عضو این تشکیلات موجود سنتی و قیم مآب هستند، بهترین و سریع ترین راه برای اینکه به این پروژه ملحق بشوند این هست که از احزابی که به اصطلاح ساخته شده اند کناره گیری بکنند و یا استعفا بدهند و مشخصاً از پایه با پیشروهای کارگری ساختن یک حزب نوین را شروع کنند. اگر از رهبران این تشکیلات هستند و خودشان هم از بنیان گزاران یک تشکیلات به اصطلاح حزبی هستند خوب واضح که باید اذعان بکنند که این تشکیلات خودشان دچار بحران بوده است، و یا این تشکیلات را به شکلی منحل بکنند و یا این که نشان بدهند راه، کار تشکیلاتی خودشان هست که ما همه به آن ملحق بشویم. اگر چنین نیست، نگاه داشتن یک ساختار خالی از محتوا یک امر اصولی نیست. این ها باید تعیین و تکلیف بکنند با آن چیزهایی که قبلاً ساخته اند (مثلاً ۳۰ یا ۴۰ سال پیش) و هیچ نتیجه خاصی هم نداشته است. نه تنها کارگرانی را جلب نکرده، بلکه دچار اشتباهات فاحشی سیاسی هم

شده اند. بنابراین مسأله به این ترتیب هست که ما در یک دوره تدارکاتی می توانیم مشترکاً یک سلسله فعالیت های مشترک و یک سلسله بحث ها و تبادلات نظر با تمام این جریانات داشته باشیم. ما خواهان این هستیم که سایر جریانات، به خصوص پایه های این تشکیلات و افراد برجسته و صادقی در درون این تشکیلات و سازمان های سنتی را متقاعد کنیم. ما در واقع متمایل هستیم و باید باشیم که این ها را متقاعد بکنیم که این شکل نوین ساختن یک حزب انقلابی در داخل ایران است. اما برای این که این عمل انجام شود ما در ظرف این اتحاد عمل ویژه می توانیم با این ها اتحاد عمل کنیم، اما همان طور که در پیش اشاره کردم ما در حد این تدارکات برای مدت طولانی نمی خواهیم بمانیم. می خواهیم وارد فاز سازندگی بشویم. برای این که وارد فاز سازندگی بشویم، باید حتماً یک سلسله مؤلفه هایی داشته باشیم و این مؤلفه هایی است که بنظر ما رسیده، به تجربه ای بازمی گردد که از گذشته داشته ایم؛ یعنی همان چهار مؤلفه ای که اشاره کردم. این چهار مؤلفه می تواند یک سلسله افرادی را جلب بکند و یک سلسله راهم دفع کند. بنابراین ما نمی توانیم با همه افراد این تشکیلات، حزب پیشنهاد کارگری را بسازیم؛ باید با افرادی بسازیم که قصد این کار را دارند، و برش کرده اند از گذشته خودشان و حداقل اذعان داشته باشند به بحرانی که احزاب خودشان دارند و یا استعفا بدهند از آن احزابی که که موجود هست یا آن احزاب را منحل بکنند؛ در نتیجه یک چنین برخوردی به نظر من موثرترین برخورد خواهد بود که این مؤلفه ها را در مقابل تمام کسانی که می خواهند به این پروژه بپیوندند بگذاریم. آن چیزی که بنظر ما رسیده، این چهار مؤلفه هست. ولی خوب ما حاضریم با رفقای که در این پروژه هستند، هنوز تبادل نظر کنیم و ببینیم مؤلفه های دیگری اگر آن ها مد نظر دارند چه هستند و آن ها را هم جای بدهیم؛ ولی به هر حال مؤلفه های عمومی و یک حداقل هایی باید باشد. نمی توانیم یک سلسله ماده های تشکیلاتی و اسنامه ای را مطرح کنیم. مؤلفه در واقع این هست؛ مثل یک حصاری هست که دور یک ساختمانی می کشیم و در آن ساختمان مصالحی ریخته شده و صرفاً افراد حرفه ای که با آن مصالحه می توانند خانه بسازند به درون این محوطه می توانند وارد شوند. مؤلفه ها در واقع یک چنین نقشی دارند، یعنی یک در و پیکری باید این دوران تدارکات و دوران سازندگی داشته باشد تا هرکسی که حالا آمده ببیند چه خبرست یا این که تشکیلات خودش را دارد آمده این جا هم دخالتی نکند، نتواند وارد معرکه ای بشود که اصولاً قصد سازندگی آن را ندارد. این بر خورد ناشی از فرقه گرایی نیست. این ناشی از رعایت یک سلسله اصول اولیه برای یک کار جدی هست. بنابراین پیشنهاد مشخص من با نکاتی که شما اشاره کردید این هست که ما مجدداً تأکید خاصی بگذاریم برای تدوین مؤلفه ها پیش از این که وارد سازندگی بشویم. البته با پذیرش مؤلفه ها همه مسائل حل نخواهد شد و نکات مختلف و اختلافات سیاسی و تشکیلاتی و غیره طبیعی هست وجود خواهد داشت. ولی یک حداقلی لازم هست برای این که ما تضمین کنیم که افراد صالحی و افرادی که خواهان سازندگی این ساختمان هستند، وارد این مرکز بشوند.

با تشکر از شما رفیق مازیار رازی

۲۸ آذر ۱۳۹۳



مولفه های اصلی حزب پیشتان کارگری

به منظور مشخص کردن وجوه اشتراک و تمایز خودمان از سایر جریاناتی که صحبت از حزب و ساختن حزب می کنند، لازم است که به طور کلی به چهار مؤلفه اصلی اشاره بشود؛ این چهار مؤلفه به این ترتیب هستند

مؤلفه اول؛ حزبی که ما مورد نظر داریم، به طور اخص حزب کارگران سوسیالیست (حزب پیشتان کارگری) هست. گرایش ما در مورد «حزب پیشتان کارگری» به تفصیل بحث های شفاهی و کتبی فراوانی ارائه کرده است؛ اما در این جلسه می خواهم به دو سوالی که برخی از دوستان در ایران از طریق مکاتبات و یا شفاهاً از ما کرده اند، پاسخ دهم. اولین سؤال این هست که اگر ما ادعا داریم که حزب اقلیتی در جامعه، یعنی حزب کارگران سوسیالیست باید شکل بگیرد، پس تکلیف سایر کارگران چه می شود؟ به سخن دیگر، آیا ما عموماً مخالف تشکیل احزاب توده ای کارگری برای متشکل شدن کارگران در آن ها هستیم؟ و آیا این استدلال ما که حزب اقلیت باید در جامعه ساخته شود، منجر به تشکیل فرقه ای جدا از طبقه کارگر نمی گردد؟ در پاسخ به این سؤال باید بگویم: خیر چنین نیست؛ اول باید ذکر کنم که چنین شکلی از حزب از طریق جامعه سرمایه داری به ما تحمیل شده است. زیرا که انقلاب کارگری، لازمه اش یک برنامه ریزی هدف مند هست. به سخن دیگر، لازمه آن داشتن آگاهی سوسیالیستی پیش از این سرنگونی و تدارکات و تجهیز سایر اقشار جامعه هست. توفیق انقلاب های کارگری به خودی خود تحقق نمی یابد. در طی سه دهه پیش ما در ایران شاهد طغیان ها و

اعتراضات خیابانی و حتی اعتصابات بی شماری بوده ایم، اما هیچ یک از این ها منجر به سرنگونی نظام سرمایه داری نشده اند. باید درک شود که اصولاً انقلاب سوسیالیستی بر خلاف انقلاب های پیشین در تاریخ، یعنی انقلاب های بورژوا دموکراتیک یا حتی انقلاب های علیه برده داری و غیره، یک انقلاب هدفمند و بابرنامه هست و باید باشد؛ در نتیجه تدارکات لازم برای آن باید دیده شود. انقلاب سوسیالیستی، انقلابی نیست که صرفاً ناشی از یک طغیان و یک اعتراض خودانگیخته توده ای باشد؛ برای این که این تدارکات پیشین ریخته شود، واضح هست که ما نیاز به یک حزب داریم، اما نه یک حزب توده ای؛ گرچه با حزب توده ای به طور عام مخالفتی نداریم. اما حزب توده ای در واقع در دورانی پیشا انقلابی صورت می گیرد، یعنی مبارزات طبقه کارگر به جایی می رسد که بحران عمومی در جامعه به وجود می آید، حکام قابلیت حکومت کردن را از دست می دهند و توده های وسیع در خیابان ها هستند و خواهان تسخیر قدرت، و هم چنین نهادهای خود سازماندهی توده ای شکل گرفته اند، مانند شوراهای کارگری که ما در انقلاب ۱۳۵۷ در ایران شاهد آن بودیم. بنابراین، برای چنین دورانی باید خود را آماده کنیم. یعنی دوران اعتلای انقلابی. دورانی که قدرت دوگانه در جامعه مطرح هست. اما، باید برای این حزب از پیش تدارکات دیده باشیم. این حزب اگر غایب باشد، در دوران قدرت دوگانه واضح هست که بورژوازی و طبقه سرمایه دار بار دیگر به شکل دیگری، حال با تغییر حکومت و یا افراد و مهره های دیگر، به حیات ادامه می دهد و طبقه کارگر را شکست خواهد داد. ما عموماً در جامعه سرمایه داری با دو مانع اصلی از طرف دولت سرمایه داری مواجه می شویم و این را کارگران در داخل ایران کاملاً تجربه کرده اند. (یک مانع، قهر و زور هست، سرکوب و ارباب از طرف رژیم برای جلوگیری از انقلاب های کارگری؛ مانع دیگری که ایجاد می کند، «تحمیق» است. یعنی با برخوردهای ایدئولوژیک، زمینه نفوذ رفرمیسم، سندیکالیزم، گرایش های سوسیال دموکراتیک و سایر انحراف در جنبش طبقه کارگر را مهیا می کند و مسیر انقلاب را تغییر می دهد. یعنی این که در توده ها توهم ایجاد می کنند که گویا صرفاً مقابله ما با این ابزار کنونی رژیم و با این «حکومت» است؛ اگر این حکومت یک مقداری تعدیل و بهتر شود، ما مسأله ای با «دولت» سرمایه داری نخواهیم داشت. این استدلال ها از طرف گرایش هایی می آید که در واقع قصد تحمیق توده ها را دارند، گرایش های مختلفی در جنبش کارگری دور این عقاید شکل می گیرند. گرایش های سندیکالیست، گرایش های سوسیال دموکرات و غیره.

بنابراین برای تدارک انقلاب هدفمند از طرف طبقه کارگر ما نمی توانیم وارد این احزاب یا وارد کار علنی بشویم که مورد تعرض و تهاجم دولت سرمایه داری —چه در سطح زور و سرکوب و چه در سطح تحمیق— قرار بگیرد. لذا، باید ظرف دیگری ایجاد کنیم که از این تهاجم دوجانبه از سوی دولت سرمایه داری مصونیت داشته باشیم. آن ظرف تنها می تواند یک حزب پیشتاز کارگری باشد. تجربه چنین حزبی را هم ما در تاریخ، در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه داشتیم که موفق شد. اولین و تنها انقلاب سوسیالیستی در جهان بر اساس تشکیل چنین حزبی تدارک و تحقق یافت و به پیروزی رسید. بنابراین بر اساس این تجربه غنی، ما بر این باوریم که برای تدارک انقلاب نیاز به حزب پیشتاز کارگری یا حزب کارگران سوسیالیست هست. البته این امر درست است که این حزب در واقع هم چنین باید به عنوان یک «حزب پیشتاز کارگری» در درون «توده» ها کار کند. بدیهی است که چنان چه حزب در انزوا باشد و صرفاً به کارهای خودش بپردازد، تبدیل به یک فرقه می شود. این حزب بر اساس یک وحدت ضدین عمل می کند. یعنی از یک طرف حزبی هست در اقلیت، اما از طرف دیگر یک حزبی برای اکثریت. در اقلیت قرار می گیرد، چون ناچار هست این کار را بکند تا بتواند خودش را از تهاجمات دولت سرمایه داری مصون نگه دارد، بتواند خود و طبقه کارگر را سازماندهی کند. پرسیدنی است که چه طور ممکن هست که ما بخواهیم در حضور

وزرات اطلاعات یک اعتصاب کوچک سازمان بدهیم؟ خوب می آیند همان روز رهبران ما را دستگیر می کنند، و آن ها را به زندان می برند. حتی یک اعتصاب کوچک را در نتیجه شکست می دهند. بنابراین ما مجبوریم حزبی مجزا از توده ها ایجاد کنیم. و همچنین از سوی دیگر، مجزا از عقاید رفرمیستی و تحمیق توده ها، این چنین حزبی را باید تشکیل دهیم تا بتوانیم برنامه سوسیالیستی را تا دوران اعتلای انقلابی مصون نگه داریم. هدف ما از ساختن حزب دقیقاً حفظ اعتقادات و آگاهی سوسیالیستی برای زمانی است که بحران در جامعه آغاز می شود. اگر این تدارکات را نپذیریم، واضح هست که طبقه کارگر هیچ گاه به قدرت نخواهد رسید، و تجربه تاریخی هم این را به ما نشان داده است. بنابراین، از یک سو، ما به حزب ویژه ای یعنی حزب کارگران سوسیالیست نیاز داریم و آن را می سازیم. از سویی دیگر، به طور روز مره در درون طبقه کارگر در تمام سطوح شرکت می کنیم. هم چنان اتحاد عمل ها در کل طبقه کارگر تقویت می کنیم، به این ترتیب که در مورد مسائل صنفی با سندیکالیست ها اتحاد عمل انجام می دهیم. با اصولاً پرچم دار اتحاد عمل ها می شویم، زیرا می خواهیم جبهه ضد رژیم را تقویت کنیم و در این مبارزات فراتر از سندیکالیست ها می رویم، چون اهداف دیگری داریم. آن ها اهدافشان محدود به گرفتن امتیازاتی از رژیم هست، اما، ما هدفمان سرنوشتی دولت سرمایه داری و استقرار دولت کارگری است. اما در این گام اولیه، «اتحاد عمل» را تقویت می کنیم؛ با جریانات سوسیال دمکرات و اپوزیسیون، حتی بورژوا، که خواهان آزادی زندانیان سیاسی و یا خواهان آزادی بیان و آزادی مطبوعات هستند، در این حوزه اتحاد عمل می کنیم؛ اما هدف ما با این جریانات رفرمیستی متفاوت هست. هدف نهایی ما چیز دیگری هست. هدف نهایی آن ها حفظ دولت سرمایه داری به یک شکل دیگری با یک حکومت دیگر و با یک چهره دیگری هست. با این روش ما به یک فرقه تبدیل نمی شویم.

سؤال دیگر این هست که وقتی ما صحبت از حزب «کارگران سوسیالیست» می کنیم، پس تکلیف سایر جریانات مانند روشنفکران در این حزب چه می شود؟ آیا خواهان حذف روشنفکران هستیم؟ آیا صرفاً می گوئیم که فقط کارگرانی که در کارخانه ها هستند، باید در این حزب باشند؟ در پاسخ باید بگوئیم: خیر چنین فرضی نیست. ما دو دسته را به حزب جلب می کنیم که در درون حزب با هم پیوند خواهند خورد. اولی کارگر-روشنفکران هستند، کارگر-روشنفکران، کارگرانی هستند که مغزهای متفکر جنبش کارگری اند. کسانی هستند که در عمل مبارزاتی و در نتیجه مبارزات شان به آگاهی ضد سرمایه داری و سوسیالیستی رسیده و سپس به دانش سوسیالیستی دسترسی پیدا کرده اند.

دومی روشنفکر-کارگران هستند. روشنفکرانی که نقطه آغاز کار سیاسی شان مطالعات و تحقیقات مارکسیستی و سوسیالیستی بوده و سپس به لزوم مبارزه در مبارزه طبقاتی و در خدمت گذاشتن تمام امکانات خودشان در درون طبقه کارگر رسیده اند. و هم چنین توسط پیشروان کارگری به رسمیت شناخته شده اند. بنابراین این دو مقوله، یعنی کارگر-روشنفکران، یعنی رهبران عملی طبقه کارگر یا مغزهای متفکر طبقه کارگر، و روشنفکرانی که در عمل به جامعه و طبقه کارگر نشان داده اند که در خدمت به طبقه کارگر گام های برداشته اند، با هم ادغام می شوند و از بنیانگذاران حزب پیشتاز کارگری می شوند. بنابراین واضح هست که روشنفکرانی که از سابقه روشنفکری طبقه متوسط و غیره به درون مبارزات طبقه کارگر می آیند، جایگاهی در حزب پیشتاز کارگری دارند؛ اما به شرطی این که در عمل نشان داده باشند که قیم مآب نیستند، که با خواندن چهار کتاب و چهار مقاله خود را رهبر جنبش کارگری قلمداد نمی کنند! این را باید در عمل نشان داده باشند. این موضوع را هم طبقه کارگر خوب درک خواهد کرد و بین روشنفکرانی که در این راستا گام برداشتند، انتخاب خواهد کرد.

حال می پردازم به مؤلفه دوم حزب پیشتان کارگری. این حزب باید کاملاً یک حزب دموکراتیک باشد و این هم صرفاً جنبه تبلیغاتی ندارد و از شرایط عینی دخالتهایی در جنبش کارگری نشأت می گیرد. واضح هست که اعضای این حزب برای این که بخش هایی از این برنامه سوسیالیستی را به درون طبقه کارگر ببرند، و این نظریات را در مبارزه زنده طبقاتی به آزمایش بگذارند، باید آزادی عمل داشته باشند. بدیهی است که آن ها به نظرات متفاوتی می رسند. این امر کاملاً طبیعی هست. خطی که اعضای حزب به درون جنبش کارگری می برند، شاید کارایی نداشته باشد. بنابراین اعضای این حزب باید بتوانند این نظریات نوین را که محصول مبارزات طبقاتی است به درون حزب بیاورند. در واقع چکیده عمل مبارزاتی اعضا حزب به تکامل برنامه کل حزب (یعنی تئوری) منجر می گردد. تئوری این حزب بخش عمده اش بخش مطالباتی هست که از دل جنبش کارگری به درون حزب می آید. دقیقاً این بحث وجه تمایز ما با تمام گرایش ها و احزاب و سازمان های کارگری است که به اسم کارگر و کمونیست و غیره اعلام موجودیت کرده اند؛ آن ها از بالا در واقع شعارها و مطالباتشان را به جنبش کارگری تحمیل می کنند. کارگران را به عنوان سربازان خادم حزبشان و پیشوایان آن می نگرند. در صورتی که حزب مد نظر ما، حزبی هست که از دل جنبش کارگری عقاید را به بالا در درون این حزب می آورد. این حزب مطالبات کارگری را تقویت می کند، مطالبات انتقالی، حداقل و دموکراتیک را که بر اساس مبارزات زنده هست صیقل می دهد و به درون حزب می آورد. اگر قرار هست این اتفاق بیفتد باید این حزب جایگاهی در نظر بگیرد که عقاید مختلف به راحتی و با سهولت بدون این که عضوی احساس نگرانی کند، وارد شوند و مورد بحث قرار بگیرند. به عبارت دیگر حزب باید حق گرایش و حق جناح را به رسمیت بپذیرد. به رسمیت شناختن حق گرایش، یکی از اساسی ترین و مهم ترین ابزارهای ساختن این حزب هست. در غیاب این امر، یعنی عدم وجود دموکراسی درونی، این حزب به سرعت منحل خواهد شد. بنابراین حزبی که ما مد نظر داریم، حزبی هست کاملاً دموکراتیک که حق گرایش اعضای خود را برای باز گذاشتن ورود تجارب زنده طبقه کارگر به درون حزب باز می گذارد. این کار اگر نشود، این حزب یک حزب بوروکراتیک و در اسرع وقت به حزب غیر دموکراتیک کارگری مبدل می شود.

مؤلفه سوم، این است که این حزب رادیکال هست. حزبی هست که نه تنها در مسائل روزمره طبقه کارگر شرکت می کند، بلکه فراتر از این می رود؛ به تشکیل کمیته های مخفی عمل در کارخانه ها در محلات مختلف با رعایت مسائل امنیتی دست می زند. به ایجاد یک نشریه سراسری مخفی کارگری برای سازماندهی کارگران و تمام زحمتکشانشان در جامعه می پردازد. اعضای حزب در مسائل روزمره هر کارخانه و هر محل کار و تجمعی شرکت می کنند. مداخلات اعضای حزب هدفمند با سمت و سوی مشخصی است. کمیته های عمل مخفی را تعمیق می بخشد و دائمی می کند که با جزر و مد مبارزات از بین نروند. کمیته های کارگری سراسری را متراکم و متمرکز تر می کند. بین کمیته های کارخانه های مختلف هماهنگی ایجاد می کند که مثلاً در شرایطی که یک کارخانه دست از کار برداشت، در همبستگی با آن کارخانه، یک اعتصاب سراسری در جامعه رخ بدهد. وقتی یکی از فعالین طبقه کارگر به زندان می رود شرایطی آماده می کند که یک اعتصاب سراسری کارگری در ایران برای آزادی آن کارگر تحقق یابد. این هماهنگی در واقع رژیم را وادار به عقب نشینی های می کند که از این عقب نشینی ها اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر افزایش پیدا می کند و تدارک انقلاب در واقع می تواند با سهولت بیشتر جلو برود. رادیکالیزم کارگری یعنی آماده کردن خود و کل طبقه کارگر برای شرایط بحرانی که سازماندهی سراسری برای اعتصاب عمومی و رهبری کردن تمام اقشار تحت ستم را در جامعه تحقق می دهد. حزب برای شرایط بحرانی یعنی شرایط قدرت دوگانه آماده می کند که توده ها را برای تسخیر قدرت مسلح و سازماندهی می کند. از

این زاویه این حزب رایکال هست؛ حزبی هست که در واقع هدفمند عمل می کند، خواهان سرنگونی نظام هست و تدارکاتی در این راستا می بیند .

مؤلفه چهارم، این هست که این حزب باید متکی به یک برنامه سوسیالیستی به مثابه ستون فقرات این حزب باشد. بدون برنامه سوسیالیستی این حزب فاقد ارزش خواهد بود، زیرا برنامه سوسیالیستی یک نقشه راه هست که این حزب براساس آن مسیر خود و مسیر طبقه کارگر را تعیین می کند. این نقشه راه نشان می دهد قدم های بعدی چیست و کجا باید برداشته شود. این برنامه سوسیالیستی نشان می دهد تسخیر قدرت چگونه صورت بگیرد و پس از تسخیر قدرت چه اقداماتی باید صورت بگیرد. بنابراین از آن جایی که انقلاب سوسیالیستی یک انقلاب آگاهانه و با برنامه هست، متکی است به علم شناخت جامعه یعنی متکی به مارکسیزم به مثابه یک علم. بنابراین همزمان با تشکیل این حزب باید برنامه دقیقی تدوین گردد.

این چهار مؤلفه ای بود که مایلیم در درون کارگران سوسیالیست به بحث بگذاریم. انتظار داریم رفقا و دوستان به خصوص در ایران به آن واکنش نشان بدهند. این مؤلفه ها را نقد بکنند.

در آخر می خواستم اعلام کنم که من هم بسیار خوشحال هستم که گرایش های مختلف و پیشروهای کارگری در داخل ایران و خارج از کشور به این ضرورت پی برده اند که امروز دیگر زمان تدارک حزب انقلابی فرا رسیده است. نشریه «تدارک حزب انقلابی» اخیراً انتشار یافته و من به نوبه خودم به این رفقا خبرمقدم می گویم. مقدمه این نشریه نشان می دهد که در واقع این رفقا (و ما هم به عنوان یک گرایش در میان این رفقا)، در مسیر درستی بر خلاف سایر تحولات در راستای حزب سازی، وارد شده ایم. در این مقدمه به درستی تأکید می شود که باید در راستای حزب انقلابی طبقه کارگر یا حزب کارگران سوسیالیست گام های مشخصی برداشت، باید تبادل نظر شود، باید هم دیگر را متقاعد بکنیم در راستای این برنامه و حزبی که می خواهیم تشکیل دهیم، و گام های مشترک برداریم. هم چنین هم زمان به فعالیت های حمایتی از کارگرانی که امروز در زندان هستند، و در راستای آزادی فوری آن ها از زندان های رژیم جمهوری اسلامی، دست بزنیم.

با تشکر از شما



تشکل کارگری علیه سرمایه داری: از چه نوعی؟

نقدی به محسن حکیمی

ملاحظات بر مواضع محسن حکیمی

به مناسبت اول ماه مه (اردیبهشت ۱۳۸۲)، محسن حکیمی، در میان جمعی در کرج سخنرانی ای ارائه داد که متن آن در سایت های اینترنتی منعکس شد. همان متن به صورت بحث شفاهی، همراه با توضیحاتی تکمیلی در جلسه پالتاک «شبکه همبستگی کارگری» با شرکت جمعی از فعالان داخل و خارج کشور جنبش کارگری (شهریور ۱۳۸۲) صورت پذیرفت. مقاله حاضر ملاحظات است بر مواضع اعلام شده در این دو سخنرانی. خلاصه مواضع ایشان از قرار زیر است:

۱- جنبش کارگری در سطح جهانی با وجود یک «انقلاب کارگری بزرگ» (اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه) قادر به خنثی سازی استراتژی بورژوازی نشده است و با یک «دو قطبی نا مطلوب روبرو» است: «در یک سو توده کارگرانی که در قالب اتحادیه ها به بند استعمار سرمایه داری کشیده شده اند... و در سوی دیگر فعالان چپ... در انزوا از توده کارگری انرژی خود را صرف تکه پاره شدن بیش از پیش خود می کنند. پرسشی که فعالان کارگری به ویژه سوسیالیست ها باید به آن پاسخ دهند: چگونه می توان دو سر این دو قطب را به هم نزدیک کرد؟» (متن سخنرانی اردیبهشت ۸۲ در کرج- ص ۲). «پاسخ به این پرسش یک بُعد نظری دارد و یک بُعد عملی» (همانجا- ص ۳).

۲- در بُعد نظری، باید با دوگرایش فکری مرزبندی کرد: اول؛ گرایش ولونتاریستی و نخبه گرایانه که با تقدم مطلق و یک سوپه عنصر آگاهی کوشیده است... جنبش کارگری را منحصر به جنبش کمونیستی کند، و گرایش دوم، دترمینیستی؛ انحلال طلبانه و تسلیم طلبانه که توجیه گر صرف حرکت خودانگیخته و فاقد آگاهی کارگران است. (همانجا- ص ۳). پاسخ "بُعد عملی" این سؤال: "تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری" است. «جنبش اجتماعی» زیرا به قول کارل مارکس: "هدف فوری کمونیست ها... تشکل پرولتاریا به صورت طبقه... (است)" زیرا "کمونیست ها حزب جداگانه ای نیستند که در مقابل سایر احزاب طبقه کارگر قرار گرفته باشند" (همانجا- ص ۴).

۳- هسته اصلی و مؤسس "این تشکل متشکل است از" جناح تریدیونیونی های کنونی... کارگران چپ از تمام گرایش ها (از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و...). " (همانجا- ص ۴).

۴- این تشکل "به طور عینی ضد سرمایه داری است... اما ضد سرمایه داری بودن آن به مفهوم سوسیالیستی بودن آن نیست." (همانجا- ص ۴) این تشکل "حزب کمونیست نیست... تشکل تریدیونیون هم نیست." و به موازات اتحادیه ها کار می کند و از مطالبات صنفی و سیاسی کارگران حمایت می کند. وابسته به دولت و احزاب بورژوا نیست. این تشکل علنی است و "هر انسانی نیروی کار خود - اعم از یدی و فکری- را برای امرار معاش می فروش... می تواند عضو آن شود. (همانجا- ص ۵)

۵- این تشکل بر تشکیل حزب کمونیستی طبقه کارگر تقدم دارد (سخنرانی شهریور ۸۲ در پالتاک)

در ابتدا باید ذکر شود که انگیزه طرح مسئله و بسیاری از استدلال های حکیمی، در راستای ایجاد یک تشکل کارگری ضد سرمایه داری و نقد بر دو نظر انحرافی در جنبش کارگری؛ مورد توافق است. در این امر تردیدی نیست که بحران عمیق سیاسی و تشکیلاتی در جنبش کارگری جهان و به ویژه ایران بوضوح مشاهده می شود. بدیهی است که نقش افراد و نیروهای کمونیستی یافتن راه حل هایی برای برون رفت از این بحران عمیق است. آنچه روند یافتن و اجرای راه حل را مسدود کرده همانا انحرافات در درون جنبش کارگری است. از یکسو گرایش قیم مآب «کمونیستی» که هدف به زانده خود درآوردن جنبش کارگری را در سر می پررواند و با ایجاد احزاب تصنعی «کمونیستی» و «کارگری» بدون حضور در جنبش زنده کارگران، از آنها به پیوستن شان به احزاب خود - ساخته و بی ارتباط، «دعوت» به عمل می آورد. از سوی دیگر گرایش فرصت طلبی که برای بدست گرفتن مقام «رهبری» کارگران، خود را به آگاهی پس رفته ترین عناصر کارگری تقلیل داده و مبارزات کارگران را تنها به مبارزات صنفی محدود کرده و مماشیات با دولت سرمایه داری را از جانب کارگران سازمان می دهد. با این دو گرایش بازدارنده در جنبش کارگری باید مصرانه مبارزه کرد. بدون عبور از این انحرافات، یافتن راه حل ها و تحقق آنها دشوار خواهند بود.

اما در مورد «راه حل» حکیمی ذکر چند نکته حائز اهمیت است.

نخست؛ چنانچه نظر وی اینست که کارگرانی با گرایش های ضد سرمایه داری در عمل مبارزاتی؛ صرفنظر از عقایدشان ("از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و....") بایستی در درون یک «تشکل کارگری» گرد هم آیند و مبارزات عملی صنفی و سیاسی علیه سرمایه داری را دامن زنند؛ این پیشنهادی کاملاً به جا و درستی می تواند باشد. این اقدام می تواند زمینه بحران عمیق کنونی جنبش کارگری به درجاتی تقلیل دهد. به سخن دیگر؛ اتحادی از کارگران برای پیشبرد عمل مبارزات ضد سرمایه داری، با عقاید متفاوت و محترم شمردن عقاید یکدیگر و اختلاف نظرها، شکل گرفته و فعالیت هایی در راستای مبارزه با سیاست های دولت سرمایه داری را هماهنگ می کند. حکیمی نام آن را «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» می گذارد؛ اما نام این نهاد؛ بهتر است از ماهیت آن استنتاج گردد و به «اتحاد عمل ضد سرمایه داری کارگران مبارز» یا «جبهه واحد کارگران پیشرو» مبدل گردد. زیرا این تشکل به گفته وی نه حزب کمونیست است (که اهداف صرف سوسیالیستی داشته باشد) و نه سندیکا (که اهداف صرف صنفی داشته باشد). در نتیجه این تشکل (حد اقل در ابتدا) در برگیرنده تمام کارگران نمی باشد؛ و نمی توان آنرا: «جنبش اجتماعی طبقه کارگر»، خطاب کرد؛ هر چند هدفش چنین باشد. بهررو صرفنظر از نام آن (که امری است فرعی)؛ چنانچه منظور حکیمی چنین تشکلی است؛ این پیشنهاد مورد تأیید است. تنها مسئله اینست که تشکیل یک «جبهه واحد کارگری» ضد سرمایه داری به شکل علنی، امروز، در ایران مشکلاتی در بر دارد که مرتبط به ماهیت اختناق آمیز رژیم است. این پیشنهاد زمانی شکل واقعی به خود می گیرد که تناسب قوا به نفع کارگران تغییر کرده باشد. اما؛ تا آن زمان طرح آن تنها می تواند در سطح تبلیغاتی باقی بماند؛ یا حد اقل تدارکات آن به شکل غیر علنی باید صورت پذیرد؛ زیرا در وضعیت کنونی چنین تشکلی نمی تواند با سهولت تحقق یابد.

دوم، اگر پیشنهاد حکیمی اینست که این نهاد یک «تشکل مستقل کارگری»؛ متشکل از کارگرانی است که وابستگی تشکیلاتی به احزاب موجود کمونیستی؛ سوسیالیستی و غیره دارند، در آن صورت باید متذکر شد که یک تشکل مستقل کارگری در صورتی می تواند تابع و پیوسته به احزاب کمونیستی باشد که آن احزاب؛ توسط خود کارگران پیشرو تشکیل شده باشند. باید متذکر شد که طبقه ی کارگر در فعالیتهای روزمره ی خود آگاهی سیاسی کسب می کند و به لزوم تشکیل حزب طبقه کارگر می رسد. طبقه کارگر طی روند مبارزات روزمره اش، رهبران خود را یافته و تنوری های خود را تکامل می دهد. نیروهای بالقوه انقلابی را پیدا کرده و تشکیلات خود را ایجاد می کند. رهبران طبقه کارگر آنهایی هستند که به شکل روزمره در درون مبارزات روزمره ی طبقه ی کارگر دخالت می کنند، نشریه و اطلاعیه انتشار داده، خط مبارزه با مماشات جویی با گرایش های رفرمیستی در درون طبقه ی کارگر را تقویت می کنند و ضرورت مبارزه برای از میان برداشتن نظام سرمایه داری و جایگزین کردن آن با حکومت کارگری را تبلیغ می کنند.

اگر در ایران «تشکل مستقل» وجود داشته باشد که متشکل از احزاب کمونیستی باشد؛ کارگران جامعه این احزاب را از پیش شناخته و رهبران آنها، متشکل از رهبران خود کارگران نیز خواهند بود. در دوران اعتلای انقلابی، در دورانی که مسئله تسخیر قدرت از سوی طبقه کارگر طرح می شود؛ واضح است که کل طبقه کارگر (کل اتحادیه های کارگری و تشکل های کارگری) وابستگی خود را به حزب مورد نظر کمونیستی اعلام می دارند. از این نقطه نظر این وابستگی به طور طبیعی، ارگانیک و ملموس پس از دوره ای از مبارزات طولانی به وجود می آید.

اما مسئله اینست که امروز چنین حزب کارگری- کمونیستی وجود ندارد. عده ای «روشنفکر»، سازمان هایی بدون داشتن پایه اجتماعی در طبقه کارگر؛ یا حداقل بدون داشتن پایه ای تعیین کننده در پیشروی کارگری؛ و بدون انجام دخالت های روزمره در درون طبقه کارگر، با نام طبقه ی کارگر با عناوین «کمونیستی»، «سوسیالیستی» و غیره ساخته اند. اینها «حزب کارگری- کمونیستی»، که قرار است با طبقه کارگر در درون تشکلات مستقل کارگری پیوند خورد، نیستند. کلیه ی گرایش های موجود که پایه ی اجتماعی در درون طبقه ی کارگر ندارند، و یا اصولاً طبقه ی کارگر شناختی از اینها ندارد. و کوچکترین دخالت گری در مبارزات روزمره ی طبقه ی کارگر در ۲۵ سال گذشته نداشته اند، همه احزاب خرده بورژوایی هستند (چه در جبهه کارگری قرار گرفته باشند و چه در جبهه مخالف). بنابراین در شرایط کنونی تشکل مستقل کارگری باید مستقل از، نه تنها دولت و احزاب وابسته به دولت و تمام نهادهای وابسته به دولت باشد (که مورد توافق حکیمی نیز هست)؛ بلکه باید مستقل از احزاب خرده بورژوایی هم باشد.

سوم؛ چنانچه پیشنهاد حکیمی اینست که «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» در راستای ساختن حزب کارگری- کمونیستی است یا بر تشکیل حزب کارگری «تقدم» دارد و یا حزب کارگری الزاماً از درون این تشکل پدید می یابد (رجوع شود به سخنرانی شهرپور ۸۲)؛ در اینصورت چند نکته قابل بحث است:

پیش از آن باید ذکر شود که نویسنده این مقاله نیز مانند حکیمی بر این اعتقاد استوار است که حزب طبقه کارگر و یا آگاهی طبقاتی؛ الزاماً از «بیرون» به «درون» طبقه کارگر (نظریات لنینی ۱۹۰۳) انتقال نمی یابد [۱] و طبقه کارگر با اتکاء به نیروی نظری و سازماندهی خود، تشکیلاتی را که امر براندازی نظام بورژوایی را تدارک دیده؛ برقرار می کند. و در انتظار «آقا بالا سر» و «روشنفکران» بی ارتباط به جنبش کارگری یا به قول حکیمی «گرایش ولونتاریستی و نخبه گراییانه» نمی ماند؛ این نکته صحیح است و اختلافی در این مورد وجود ندارد. همچنین اگر منظور اینست که «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» جایگاهی است برای یافتن متحدان کمونیستی در راستای تشکیل یک حزب کارگری؛ آن هم مورد پذیرش است.

حزب به مثابه سازمانده انقلاب کارگری

در این تردید نیست که تشکیل یک حزب کارگری- سوسیالیستی (کمونیستی)، برخلاف نظر سازمان های سنتی که اکثراً به تشکیل حزب خود مبادرت کرده اند؛ یک روند از پیش تعیین شده ای نیست. حزب کارگری- سوسیالیستی می تواند یا از درون تشکل کارگری به وجود آید (نظر حکیمی)؛ یا می تواند در کنار آن متولد شود و یا در بیرون از آن شکل بگیرد. همه بستگی به آمادگی کارگران پیشرو کمونیست و نفوذ سیاسی و تشکیلاتی آنها در جنبش کارگری دارد. اما امر مسلم اینست که این حزب هر جایی که نطفه اولیه آن متولد می شود باید از یک سو در مرکز فعالیت ها کارگری یا در کنار کارگران قرار داشته باشد و؛ از سوی دیگر خود را از لحاظ تشکیلاتی (و سیاسی) از تشکلات ناهمگون کارگری جدا نگهدارد (در این مورد به تفصیل توضیح داده خواهد شد)

اما بیان این مطلب که ایجاد یک تشکل کارگری علنی، در جامعه سرمایه داری آن هم از نوع «جمهوری اسلامی»؛ «تقدم» بر تشکیل حزب کارگری- سوسیالیستی دارد (موضع حکیمی در بخش

دوم سخنرانی؛ نکاتی دارد که اساس نظریات مارکسیزم انقلابی در مورد حزب سازی را زیر سؤال می برد.

در ابتدا باید متذکر شد که انگیزه اصلی ایجاد «حزب کارگری- سوسیالیستی»، ریشه در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقه کارگر دارد. در درون طبقه کارگر به مفهوم «عام کلمه»، حتی در وضعیت عادی سرمایه داری، توده های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوایی قرار می گیرند. در درون طبقه کارگر به راحتی و سرعت گرایش های رفرمیستی، مماشات جو، فرصت طلب و خرده بورژوایی ظاهر می گردند، که در تقابل با منافع درازمدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاست های بورژوازی کمک می رسانند. بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهادهای وابسته به آن (حکومت، قوای قضایی، مجریه و مقننه؛ رسانه های عمومی؛ مساجد؛ نهادهای کارگری وابسته به رژیم مانند خانه کارگر و غیره) و تمام امکانات مالی و انتظامی؛ به این ناهمگونی دامن می زند. هر چه طبقه کارگر متفرق تر، ناهمگون تر و بحران زده تر باشد؛ استیلای سرمایه داری درازمدت تر خواهد بود. باید یادآور شد که دولت سرمایه داری تنها با روش سرکوب و کشتار حاکمیت خود را اعمال نمی کند؛ بلکه همچنین از روش های دیگری، مانند نفوذ سیاسی در درون تشکل های توده ای و علنی کارگری، نیز استفاده می کند.

اینکه این «تشکل» متشکل از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و.... " (نقل از حکیمی) تفاوتی در این امر نمی دهد. زیرا اولاً در درون یک تشکل علنی در قلب یک جامعه سرمایه داری عقب افتاده و ارتجاعی نظیر سرمایه داری ایران، هر کمونیستی که خود را «کمونیست» لقب می دهد الزاماً کمونیست نیست. کمونیست بودن افراد نه تنها باید با تعلقات سازمانی و یا برنامه ای آنها بلکه در عملکرد آنها در درون جنبش کارگری محک خورد. به سخن دیگر کمونیست ها باید در گفتار و کردار کمونیست باشند. کرداری که تنها توسط کارگران پیشرو، آن هم در بوته آزمایش طبقاتی، می تواند مورد تایید قرار گیرد. زیرا بسیاری از کارگران «کمونیست» یا «سوسیالیست» آگاهانه یا نا آگاهانه به مماشات با دولت سرمایه داری و گرایش های بورژوا دست زده؛ و یا در بهترین حالت با خرده کاری های بی حاصل و بی ارتباط به جنبش کارگری خود را ارضا می کنند. ثانیاً؛ سایر گرایش ها مانند «آنارشیست ها، سندیکالیست ها، سوسیال دمکرات ها و چپ لیبرال و مذهبی» اینها همه گرایش های خرده بورژوایی هستند که باید ابتدا در درون طبقه کارگر و مبارزات کارگری آزمایش پس دهند. تاریخ جنبش کارگری در سطح جهانی بسیاری از این گرایش ها را نهایتاً در کنار بورژوازی یافته است (رجوع شود به انقلابات اسپانیا و فرانسه دهه ۱۹۳۰). بنابر این واضح است که این ناهمگونی کماکان در درون تشکل پیشنهادی حکیمی باقی خواهد ماند. در صورت نبود یک تشکیلات محکم و کمونیستی، کلیه ی کمونیست های واقعی نیز در معرض خطر تقلیل یافتن به سطح آگاهی گرایش های خرده بورژوا و یا نابودی و دستگیری توسط دولت بورژوایی قرار خواهند گرفت.

بنابر این تا زمانی که نظام سرمایه داری در جامعه مستقر باشد؛ احزاب علنی و توده ای کارگری هرگز نمی توانند به یک حزب کارگری رزمنده، کارا و پرنفوذ مبدل گردند. به سخن دیگر، حزبی که هدفش تدارک و سازماندهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید در ابتدا (تا دوره اعتلای انقلابی) خود را به صورت غیر علنی سازمان دهد. [تا از ضربه خوردن ایدئولوژیک (رفرمیزم؛ فرصت طلبی و فرقه گرایی) و فیزیکی (رخنه

عناصر جاسوس و پلیس) خود را مصون نگه‌دارد. چنین تشکیلاتی «حزب پیش‌تاز انقلابی» نامیده می‌شود.

در نتیجه بر خلاف نظر حکیمی؛ هدف اساسی کمونیست‌ها، این نیست که کل طبقه کارگر و یا "کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال‌دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و..." را در یک حزب توده ای جلب کنند و یا برعکس این تشکل‌ها را به یک حزب کارگری مبدل کنند. هدف اساسی، جلب آگاه‌ترین عناصر و یا کارگران پیشرو کمونیست است. آنان نیز متشکل از کارگرانی هستند که به مثابه رهبران عملی کارگران در دوره پیش توسط کارگران شناخته شده و همچنین اعتقاد به نظریات کمونیستی دارند. در درون جنبش کارگری، باید وجه تمایزی مابین طبقه کارگر بطور اعم و کارگران پیشرو بطور اخص قائل شد. پیشروی کارگری - رهبران طبیعی و عملی طبقه کارگر - از آگاهی بالاتری از کل طبقه کارگر برخوردارند، زیرا که برخلاف توده طبقه کارگر، این قشر بطور پیگیر در جزر و مد، افول و اعتلای مبارزات کارگری بطور فعالانه درگیر است. بدیهی است که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامه انقلابی، بدون دخالت حزب پیش‌تاز انقلابی، می‌باشد. اما، اولاً کسب آگاهی سوسیالیستی به سرعت و دقتی که توسط یک حزب پیش‌تاز انقلابی به آن منتقل می‌شود نخواهد بود، زیرا رهبران عملی طبقه کارگر به علل درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جذب کلیه ی نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین‌المللی در اسرع وقت نخواهند بود. ثانیاً به علت ارتباط تنگاتنگ پیشروی کارگری به کل طبقه کارگر، همواره خطر عقب‌نگه داشته شدن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیشرو توسط توده کارگر وجود خواهد داشت. البته پیشرو کارگری چنانچه در انزوا و بدون امر دخالتگری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی خواهد بود. اما، در آن صورت خطر آن وجود خواهد داشت که همان قشر پیشروی کارگری مبدل به «روشنفکران» بی ارتباط با جنبش گردد. زیرا، قشر پیشرو تا زمانی «پیشرو» است که اتصال ارگانیک و روزمره خود را با کل طبقه کارگر حفظ کند.

اما در عین حال، حزبی که قصد جلب آگاه‌ترین انقلابیون طبقه کارگر را دارد، نمی‌تواند یک حزب «روشنفکران» خارج از طبقه که کارش صرفاً صدور «دستور عمل» است، باشد. حزب پیش‌تاز انقلابی باید محور فعالیت‌های خود را در درون تشکل‌های و محافل کارگری متمرکز کند. چنین حزبی باید متشکل از ترکیب «کارگر روشنفکران» (کارگران پیشرو) و «روشنفکر کارگران» (روشنفکرانی که در گفتار و کردار در جبهه کارگری قرار گرفته و مورد تأیید کارگران پیشرو قرار دارند)، متشکل شده باشد. صرفاً از طریق این پیوند و مداخله مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده‌هاست که حزب کارگری عملاً حقانیت رهبری توده‌ها را به دست می‌آورد. حتی که به هیچ وجه نمی‌تواند از پیش اعطاء شده قلمداد شود. هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تأیید کارگران نباشد، محکوم به شکست است. برای سوسیالیست‌های انقلابی مسئله ساختن یک حزب کارگری مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است. چنین اعتمادی صرفاً با مداخله روزمره فعالان حزب در جنبش کارگری به دست می‌آید. زیرا که توده‌های کارگر تنها؛ نه از طریق مطالعه، نه از طریق تبلیغات شفاهی رادیو تلویزیونی و اینترنتی؛ بلکه عمداً از راه تجربه خود، از فعالان انقلابی شناخت به دست می‌آورند. در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزه واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تأثیرگذاری و جمع‌بندی تجارب آنان وجود ندارد. «تنوری» های تدوین شده در اطاق‌های در بسته و یا تشکیلات سازمان‌های «کارگری»، «کمونیستی» و «انقلابی» بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان، همه فاقد ارزش هستند.

همچنین، این حزب نمی تواند دنباله رو کل طبقه کارگر باشد، زیرا که کل طبقه کارگر الزاماً به سیاست های درست همزمان با هم دست نمی یابد. حزب پیشتاز انقلابی، برنامه خود را از درون جنبش عملی کارگری و تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین المللی استنتاج می کند. این برنامه در درون جنبش کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته و نهایتاً برای مداخلات بعدی تدقیق می یابد. برنامه طبقه کارگر برای امر دخالتگری در مسایل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از درون یک سازمان علنی نمی تواند ظاهر گردد؛ زیرا کل طبقه کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن یک حزب کارگری و تدوین یک برنامه انقلابی جامع نیست. عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی با سرعت در درون حزب های توده ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف های رفرمیستی می کند. تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین المللی نشان داده که برای جلوگیری از نفوذ عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیشتاز انقلابی ضروری است. اتکا به سازمان های بی درو پیکر کارگری (به ویژه در کشورهای نظیر ایران) پیچیدن نسخه برای شکست انقلاب آتی است. حتی اگر این احزاب متشکل از ترکیبی «از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیت، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و...» (نقل از حکیمی)، باشند. سازماندهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت بورژوازی و گرایش های بورژوا و خرده بورژوا صورت بگیرد. حزب کارگری باید خود را از عقاید هیئت حاکم و نفوذ جاسوسان دولت مصون نگه دارد.

بنابر این، حزب پیشتاز انقلابی از دو اصل تفکیک ناپذیر از یکدیگر تشکیل شده است. از یکسو، تشکل کارگران کمونیست در یک حزب مجزا از توده ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامه انقلابی؛ و از طرف دیگر درگیری نزدیک و روزمره این حزب با جنبش ها و مبارزات ویژه و خودانگیخته کارگری. به سخن دیگر، حزب پیشتاز انقلابی در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه (به منظور مصونیت از رفرمیسم) بوده؛ و هم خواهان پیوستن به طبقه کارگر (برای مداخله در مسایل روزمره کارگری) می باشد. چنین حزبی نیز مانند هر پدیده اجتماعی از وحدت تضاد تشکیل می شود. جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می شود. زیرا که از یکسو، حزب پیشتاز انقلابی بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بورکراتیک توسط «رهبران خودسر و بی اعتبار» می شود. و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیشرو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی کمونیستی در آگاهی طبقه کارگر (که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوازی و اسیر ایدئولوژی بورژوازی است)، منجر می شود. تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعه سرمایه داری؛ ایجاد یک حزب غیر علنی متشکل از بهترین عناصر پیشروی کارگری است.

ضرورت کسب آگاهی طبقاتی

پیشنهاد حکیمی مسئله مرکزی متدولوژی مارکسیستی در مورد ایجاد حزب طبقه کارگر را نادیده می گیرد؛ و آن هم کسب آگاهی طبقاتی است که در درون تشکلات ناهمگون علنی امکان پذیر نمی باشد. باید توجه داشت که آنچه انقلاب کارگری (سوسیالیستی) را با سایر انقلاب ها متمایز می کند اینست که انقلاب کارگری برخلاف سایر انقلاب ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است. انقلاب کارگری یک شورش خود انگیخته توده ها و یا یک قیام خود بخودی مردم نیست، بلکه یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتری برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار

به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیه ی اشکال استثمار انسان هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه ی وسایل تولید و رهایی کلیه ی انسان ها از ستم کشی تحت جامعه طبقاتی است. سرمایه داری پیش شرط های عینی انقلاب را فراهم می آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط های ذهنی- یعنی آگاهی سوسیالیستی نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین برخلاف سایر انگیزه های جوامع ما قبل از سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی؛ ایجاد تشکلهای مستقل کارگری؛ و نهایتاً رودرویی طبقه کارگر با سرمایه داری و شورش ها و طغیان ها و اعتصابات کارگری، پدیده هایی هستند که در درون جامعه سرمایه داری به وقوع می پیوندند. اما صرفاً با عصیان و خشم و اعتراضات توده ای و ایجاد تشکلهای مستقل کارگری (سندیکا؛ اتحادیه ها؛ اتحاد عمل ها؛ جبهه های واحد کارگری و غیره) نمی توان نظام سرمایه داری را از میان برداشت. طبقه کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آن هم تئوری انقلابی است. دانش سوسیالیستی که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط های ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است. بدون تئوری انقلابی و درک جامعه سرمایه داری جایگزین کردن آن غیرممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، براساس جنبش های خودانگیخته کارگری که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی قرار داشته، بوقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تردیونیستی (اتحادیه های کارگری) و یا احزاب توده ای کارگری تحت تأثیر همین ایدئولوژی ها قرار دارند. بر خلاف نظر حکیمی که با طرح نقل قولی از مارکس در مورد عدم ضرورت ایجاد «حزب جداگانه» کارگری، کارل مارکس اعتقاد به ایجاد حزب پیشتاز انقلابی داشته و فعالیت مستمر او در «اتحادیه کمونیست» دال بر این ادعا است. در این نقل قول البته منظور مارکس «جنبش جداگانه» بوده و نه «حزب جداگانه». کارل مارکس در مقابل استدلال هایی که ضرورت برش از بورژوازی و خرده بورژواری را تاکید نمی کرد؛ می گوید: که «این قبیل سوسیالیزم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود».[۳] «به سخن دیگر، طبقه کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی که ایدئولوژی هیئت حاکم است رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی انقلابی روی آورد.

اما این آگاهی سوسیالیستی انقلابی، و با مجموعه برنامه کمونیستی، بطور خود بخودی و یا صرفاً از طریق فعالیت های اتحادیه های کارگری و یا تشکلهای علنی کارگری به پرولتاریا منتقل نمی شود. باید یک پیشروی کارگری که مظهر عالی ترین درجه آگاهی تجربه طبقاتی است، قادر به دستیابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه کارگر باشد. برای مجهز کردن کل طبقه کارگر به این برنامه، سازماندهی پیشرو کارگری ضروری است؛ و برای سازماندهی پیشروی کارگری نیاز به تشکیلات انقلابی، حزب پیشتاز انقلابی است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تئوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه کارگر را در راستای سرنوشتی کل نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

ضرورت انجام سازماندهی مخفی و مقابله با بورکراسی

ساختن هسته های مخفی و نهایتاً حزب پیشتاز انقلابی، از لحاظ تاریخی یکی از ابزار محوری جنبش کارگری بوده است. این ضرورت از ذات یک نظام سرمایه داری لجام گسیخته نشأت می

گیرد. وجود نیروهای ضربتی و اطلاعاتی در درون دولت سرمایه داری؛ فعالیت های کمونیستی در راستای تدارکات ضد سرمایه داری و حکومت کارگری را مسدود و خنثی می کند.

در واقع انتخاب اعضای فعال و مورد اعتماد در یک تجمع کوچک پایه اصلی یک حزب کارگری را بنا می نهد و بنیاد گذاران جنبش کمونیستی، کارل مارکس و فردریک انگلس نیز بر این نظریه اعتقاد داشتند. مارکس در ژوئن ۱۸۵۰ چنین می نویسد:

«فرستاده (اتحادیه کمونیست) به آلمان، که برای فعالیتش تأییدیه کمیته مرکزی را دریافت کرده است، در همه جا صرفاً مورد اعتمادترین افراد را به عضویت «اتحادیه کمونیست» پذیرفته است... اینکه انقلابیون می توانند عضو اتحادیه شوند یا خیر، بستگی به وضعیت محلی دارد. چنانچه چنین عضوگیری امکان نداشته باشد، بایستی افراد مورد اعتماد و انقلابیون صالحی را که هنوز مفاهیم و نتایج نهایی کمونیستی جنبش کنونی را در نیافته اند، در یک رده دوم از اعضای اتحادیه به معنی وسیع تر، گرد آورد. این اعضای رده دوم که برای آنان نبایستی چیزی جز ارتباطات محلی و ایالتی را فاش کرد، باید بطور مداوم زیر نظر رهبری اتحادیه و کمیته ها باشند... جزئیات سازماندهی باید به هسته های رهبری کننده واگذار شود» [۴...]

همچنین برای مقابله با بورکراسی و زو بندها و کسب مقامات اداری؛ ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی متشکل از افراد مجرب و متعهد ضروری است. در واقع در درون حزب های سوسیال دموکراتیک و سندیکاها کارگری و تشکل های علنی توده ای؛ بورکراسی عمیقی تکامل می یابد. علت آن روشن است. دموکراسی مستلزم شرکت فعال کلیه ی اعضاء در کلیه ی سطوح – به خصوص در سطح تصمیم گیری- یک سازمان سیاسی است. گشودن درهای حزب و تشکل به روی «توده ای» از اعضاء که هرگز در رهبری آن شرکت نخواهند کرد، از پیش، انحصار رهبری حزب را در دست اقلیت کوچکی از اعضاء متمرکز می کند. این اکثریت غیر فعال، دقیقاً به همان دلیل که «غیر فعال» هستند، زیر نفوذ ایدئولوژی حاکم در جامعه، یعنی ایدئولوژی بورژوایی (و خرده بورژوایی) قرار می گیرند. حزب های «کارگری» و «دموکراتیک» جوامع سرمایه داری که میلیون ها عضو کارگر دارند توسط عده ای انگشت شمار رهبری می شوند. از آنجایی که انتخابات دموکراتیکی در کار نیست؛ این «رهبران» برای مدت های طولانی در مناصب خود باقی می مانند و عمدتاً به عناصر منحط و رفرمیست با اعتقادات خرده بورژوایی تبدیل می شوند.

در مقابل این انحطاط بورکراتیک، نظریه سازماندهی «حزب پیشتاز انقلابی» تا کید می کند که در حزب صرفاً بایستی اعضاء فعال را پذیرفت و آنان را در کوتاه ترین مدت بر اساس اصول مارکسیستی آموزش داد. فقط تحت چنین وضعیتی می توان به حداقلی از برابری و کارمشتک در درون حزب انقلابی رسید؛ و صرفاً چنین حزبی قادر به تضمین دموکراسی درونی است. حزبی که متشکل از کارگران پیشرو کمونیست، قادر است در نهایت کل طبقه کارگر را در وضعیت اعتلای انقلابی برای تسخیر قدرت سازمان دهد. از سوی دیگر؛ محافلی کوچک کارگری که زیر لوای «کار توده ای» این روابط دموکراتیک درونی را رعایت نمی کنند خود آغشته به انحرافات بورکراتیک می گردند.

حفظ استقلال و تشکیل جبهه واحد کارگری

حزب پیشتاز انقلابی، نماینده منافع تاریخی طبقه کارگر است. این حزب تحت هیچ وضعیتی نمی بایستی استقلال سیاسی خود را از طریق اتحاد سیاسی با حزب های رفرمیستی، خرده بورژوایی و

سانتریستی از دست بدهد. البته این اصل به مفهوم عدم ایجاد اتحاد براساس عمل مشترک با حفظ اعتقادات و برنامه خود نیست. زیرا که:

اول، حزب پیشتاز باید با حفظ برنامه خود به مسائل مرکزی زحمتکشان بر علیه دولت سرمایه داری پاسخ مساعد دهد. پراکندگی و چند دستگی قشرهای تحت ستم در جامعه یکی از مسائل محوری زحمتکشان است. حزب پیشتاز انقلابی باید در راستای ایجاد اتحاد میان کلیه ی زحمتکشان مبادرت کند. کارگران صنعتی و کشاورزی، دهقانان فقیر، اقلیت های ملی، زنان، دانشجویان و غیره، همه به درجات مختلف تحت ستم دولت مرکزی قرار می گیرند. دولت مرکزی همواره در حال ایجاد افتراق بین قشرهای تحت ستم جامعه است. یکی از وظایف حزب پیشتاز انقلابی هم آهنگ کردن فعالیت های این قشرها علیه دولت سرمایه داری است.

دوم، از آنجایی که کل طبقه کارگر الزاماً به عقاید سوسیالیستی گرایش پیدا نمی کند (برخی به سازمان های لیبرالی و خرده بورژوازی و بعضی به سندیکاها و کارگری و عده ای به فردگرایی تمایل پیدا می کنند)، وظیفه حزب پیشتاز اینست که براساس اصل «جبهه واحد کارگری»، اتحاد عمل هایی با سایر سازمان ها (حتی با برنامه های غیر سوسیالیستی) که در درون آنان کارگران متشکل شده اند، ایجاد کند.

سوم، حزب پیشتاز انقلابی، در تجمع ها و تشکل های مستقل کارگری که تحت نفوذ عقاید غیرسوسیالیستی است شرکت فعال خواهد داشت. حزب پیشتاز در هر محفل و تجمعی که کارگران شرکت کنند (سندیکا و اتحادیه و غیره)؛ بایستی حاضر و فعال باشد و هیچ فرصتی را از دست ندهد. در واقع در وضعیت آتی ایران یکی از روش های ساختن حزب پیشتاز انقلابی امر دخالتگری در میان تجمعاتی است که توده های کارگر در آن شرکت دارند.

رعایت اصول دموکراتیک و مرکزیت

تشکل های علنی همواره از مشکلات برخورد های غیر دموکراتیک رهبران رنج می برد. در مقابل، حزب پیشتاز انقلابی به علت دخالت مستقیم و نزدیکی که در درون طبقه کارگر ایجاد می کند باید دو خصوصیت ویژه نیز برخوردار باشد. این حزب باید از لحاظ درونی کاملاً دموکراتیک باشد. حزبی که قرار است بطور روزمره در جنبش کارگری دخالت کند باید از محیطی دموکراتیک برخوردار باشد، تا کلیه ی اعضای بدون محدودیت های تشکیلاتی هرگونه اختلاف نظر را آزادانه به بحث گذاشته و در مورد آن سیاست ها تصمیم های جمعی اتخاذ کنند. حزبی که دموکراسی درونی نداشته باشد و صدای مخالفان را به هر دلیل خفه کند و یا با اتهام زنی ها و بهانه های تشکیلاتی، اجازه بروز اختلاف ها را ندهد، محققاً نمی تواند به یک حزب پیشتاز انقلابی تبدیل شود.

از سوی دیگر، این حزب باید مرکزیت داشته باشد. نظریات متفاوت قشرهای مختلف جامعه، از طریق اعضای بایستی به درون این حزب وارد شده و بطور متمرکز به بحث گذاشته و جمع بندی شود. پس از بحث ها؛ تصمیمات در سطح جامعه به اجرا گذاشته می شود. این عمل ضروری است، زیرا حزب پیشتاز انقلابی که قرار است امر سازماندهی کارگران را بر عهده داشته باشد؛ نمی تواند به یک کانون بحث و تبادل نظر صرف مبدل گردد. تحولات در جامعه سریعاً اتفاق می افتد و حزب باید سریعاً به آن مسائل پاسخ دهد. حزب پیشتاز انقلابی کنگره های مرتب تشکیل می دهد (در

وضعیت عادی حداقل سالی یک بار) و پس از دوره ای از بحث های کتبی و شفاهی پیشا کنگره، حزب در کنگره بایستی تصمیمات نهایی که منعکس کننده نظریات اکثر اعضاء هست- را اتخاذ کند. این تصمیمات نیز باید تا کنگره بعدی توسط کلیه ی اعضاء در سطح جامعه به اجرا گذاشته شوند. این روش از تصمیم گیری به هیچ وجه «بوراکراتیک» نیست که تجارب متفاوت فعالان پیشروی کارگری را متمرکز کرده و پس از بحث های کتبی و شفاهی کافی، به مرحله تصمیم گیری می گذارد. چنانچه این روند صورت نپذیرد هرج و مرج تشکیلاتی غالب شده و حزب از امر دخالتگری محروم مانده و موقعیت های حساس را از دست می دهد. آن روی سکه این هرج و مرج تشکیلاتی، روش بورکراتیک است که تصمیمات توسط عده ای معدود پشت پرده صورت گرفته می شود.

جمع بندی:

۱- بحران کنونی جنبش کارگری به بحران رهبری انقلابی تقلیل یافته است. ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی این خلاء را پر کرده و زمینه را برای کسب آگاهی سوسیالیستی و اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر فراهم می کند. حزب پیشتاز انقلابی؛ با ایجاد تشکل های مستقل کارگری علنی (با هر نام و ترکیبی) در تناقض نیست؛ تشکل های توده ای و علنی کارگری و حزب پیشتاز انقلابی دو پدیده ضروری و مکمل یکدیگرند هستند.

۲- «تشکل مستقل کارگری» باید الزاماً مستقل از دولت سرمایه داری و تمام احزاب بورژوا و خرده بورژوا (که در وضعیت کنونی شامل تمام احزاب و سازمان های اپوزیسیون چپ است)؛ باشد. وابستگی تشکل مستقل کارگری به احزاب خرده بورژوا «چپ»؛ روند شکل گیری و تضمین سلامت تشکیلاتی آن را مسدود می کند.

۳- بنیادگذاران حزب پیشتاز انقلابی؛ با توجه به وضعیت کنونی جنبش کارگری کمونیستی، امکان دارد هم از درون تشکل های مستقل کارگری؛ هم جدا از آن و هم در کنار آن به صورت متشکل ظاهر گردد. اما؛ حزب پیشتاز انقلابی الزاماً تنها از درون تشکل مستقل کارگری پدید نمی آید. حزب پیشتاز انقلابی توسط ترکیبی از «کارگر روشنفکران» و «روشنفکر کارگران» به وجود می آید و از لحاظ تشکیلاتی خود را از تشکلات مستقل کارگری جدا سازمان می دهد و از لحاظ امر دخالتگری سیاسی در درون تشکلات مستقل کارگری فعالیت تعیین کننده خواهد داشت.

۴- حزب پیشتاز انقلابی برای تدارک مبارزات ضد سرمایه داری در راستای ایجاد حکومت کارگری و تقویت شوراهای کارگری و انتقال قدرت سیاسی از استیلا سرمایه داری به جمهوری شورایی تلاش می کند. از اینرو حزب پیشتاز انقلابی در تمامی عرصه های جنبش کارگری شرکت فعال داشته و بر محور تحقق مطالبات کارگری (صنفی/سیاسی؛ دمکراتیک و انتقالی) گام بر می دارد.

مازیار رازی

مهر ۱۳۸۲

زیرنویس ها:

- [۱] - رجوع شود به حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله
- [۲] - لازم به توضیح نیست که سازمان های علنی توده ای مانند سندیکاها، اهداف و مقاصد خود را در راستای امور صنفی و سیاسی حول مطالبات صنفی و دمکراتیک دنبال می کنند و فعالیت آنها در تناقض با حزب کارگری- سوسیالیستی نیست.
- [۳] - "مبارزه طبقات در فرانسه"- کارل مارکس (نوامبر ۱۸۵۰)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو (۱۹۷۳)، صفحات/۲۸۱-۲۸۲
- [۴] - "خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست"- کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب "انقلاب های ۱۸۴۸ به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۳۲/



پرسش و پاسخ در مورد حزب پیشتاز کارگری توسط برخی از فعالان کارگری ایران

پرسش:

با سلام به شما رفیق مازیار رازی و ممنون بابت وقتی که در اختیار من گذاشتید.

من در این جا قصد دارم به نمایندگی از برخی رفقا و فعالین مارکسیست داخل ایران که در ظرف احیای مارکسیستی و در حوزه های مختلفی فعال هستیم- از جمله حوزه فعالیت دفاعی از کارگران زندانی که اخیراً هم به شکل کلیبی در یکی از برنامه ها پوشش داده شد- سؤالاتی را به دنبال برنامه های قبلی، البته به شکل طرح بحث، مطرح کنم.

در برنامه های گذشته، به طور سیستماتیک روی مسائل اخص مرتبط با تدارک حزب تمرکز شده بود، با این حال هنوز مسائلی وجود دارد که بارها چه در جمع و هسته خودمان، و چه در اصطکاک و تماس با برخی دیگر از فعالین کارگری، به موضوع بحث تبدیل شده بود. منتها این بحث ها عموماً به خاطر ماهیتش ناچار به جمع ها و محافل کوچک محدود می شد و تا به الآن فرصتی وجود نداشت که بتواند در سطح وسیع تر مورد دخالتگری عمومی دیگران قرار بگیرد و باز بشود.

در بحث های قبلی اشاره شد که اصولاً تاجایی که به مسأله تدارک یک حزب انقلابی مربوط می شود، ما با به اصطلاح «بدنه کارگری» یا «کارگران» به طور کلی نمی توانیم کاری داشته باشیم. به این دلیل که گرایش های مختلف در درون طبقه کارگر وجود دارد، هم گرایش راست و هم چپ. و اتفاقاً این احزاب سوسیال دمکرات و رفرمیست کارگری هستند که درحال حاضر پایه های وسیعی هم دارند. در نتیجه قرار نیست از درون کارگران به طور اعم یا بدنه کارگری، یک حزب انقلابی ایجاد بشود و به همین خاطر ما باید «پیشروهای کارگری» را مخاطب قرار بدهیم و حتی از بین همین پیشروها هم کسانی را انتخاب کنیم که به آگاهی سوسیالیستی هم رسیده اند. ولی همین دو مفهوم همیشه جای بحث داشته است.

مثلاً این پرسش پیش می آید که آیا پیشروی سوسیالیست، الزاماً کسی هست که به مقوله حزب اعتقاد داشته باشد؟ و اگر هنوز به چنین ضرورتی متقاعد نشده باشد، در کجا قرار می گیرد؟

یا در جایی مانند ایران همیشه این پرسش وجود داشته که آیا یک کارگر مبارز و در مقام رهبری یا سازماندهی اعتراضات، ولی با اعتقادات مذهبی (مثلاً اسلامی) می تواند در چنین حزبی وارد شود؟ مازیار رازی:

در این جا در واقع دو سؤال مطرح گردیده؛ یک این که آیا اصولاً مفهوم ما از پیشروی کارگر سوسیالیست، این هست که کسانی که در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری قرار گرفته اند به لزوم و ضرورت ساختن حزب پیشتاز کارگری به طور خود به خوی می رسند یا رسیده اند؟ دو این که در درون حزب پیشتاز کارگری که ما مد نظر داریم، وضعیت سایر گرایش هایی که در واقع هنوز به آن شکل خود را کمونیست نمی دانند یا مارکسیست نیستند و به باورهای مختلفی (از جمله اسلامی) تعلق دارند ولی در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری هم هستند، چیست؟

در مورد سؤال اول نکته ای وجود دارد و آن این هست که در واقع پیشروهای کارگری که در صف مقدم مبارزات قرار می گیرند، الزاماً به ضرورت ساختن حزب نمی رسند؛ برخی می رسند، اما اکثراً به سرعت و با سهولتی که ما انتظار داریم نمی رسند. علت این دوگانه هست. در چند دهه گذشته دو عامل باز دارنده در درون جنبش کارگری وجود داشته که این امر را به تعویق انداخته و یا کند کرده است. عامل اول نقش بسیار غیر اصولی احزاب و سازمان ها و تشکیلات های چپ و

کمونیستی و مارکسیستی بوده که به نام، و به نیابت از طبقه کارگر احزاب خود را تشکیل داده اند، رهبران خودشان را انتخاب کرده اند و صرفاً خطاب به کارگران واقع فراخوان می دهند که بپیوندید و بپیوندید به این احزابی که ما در خارج از کشور ساخته ایم یا از گذشته سی و چند پیش سال تداوم داده ایم، و کار شما این هست که به این احزاب بپیوندید. خوب واضح است که جوانان کارگر سوسیالیست به این نوع کارهای غیر اصولی واکنش نشان می دهند و اصولاً تمایل ندارند که به این احزاب بپیوندند. این احزاب نه تنها ارتباط مستقیمی با طبقه کارگر و مبارزات روزمره طبقه کارگر ندارند، بلکه از لحاظ درونی کاملاً بورکراتیک هستند و اختلاف نظرهایی که پیش می آید بلافاصله منجر به اخراج و ارجاع برخی از دوستان سابق شان می شود و هم چنین اصولاً رادیکال به عنوان یک نیروی انقلابی در جنبش طبقه کارگر نیستند. یعنی این که صرفاً رادیکالیزم شان محدود به رادیکالیزم خرده بورژوازی می شود. یعنی این که اطلاعیه صادر می کنند بگویند چه قدر وضع بد است یا این که رژیم چه قدر دیکتاتور است و به افشاگری جناح های مختلف حاکمیت و غیره محدود می شود، و فراتر از این نمی رود؛ مطالباتی را که کمک کند طبقه کارگر از آگاهی فعلی خود گام به گام به سوی سوسیالیسم رهنمود داده شود، ندارند و از سوی دیگر اصولاً مجهز به یک برنامه انقلابی نیستند؛ برنامه سوسیالیستی ندارند. آن چه هم که دارند در واقع مرتبط به یک سلسله برنامه های خارج از طبقه کارگر است و اصولاً بسیاری از آن ها مرتبط به وضعیت ایران هم نیست. از این رو بسیاری از پیشروهای کارگری سوسیالیست تمایلی به این احزاب موجود که در چند دهه گذشته اعلام موجودیت کرده اند، نشان نمی دهند و از سوی دیگر اگر هم بخواهند انتخاب کنند، نمی دانند کدام را انتخاب بکنند. ده ها مورد از این احزاب با قد و قواره های مختلف وجود دارند و هر کدام به هر حال یک بحثی را می کنند که مرتبط به مسائل جنبش کارگری به طور اخص نیست و پیشروی کارگری نمی داند این ها چه کسانی هستند و چه نوع بحث هایی را دارند مطرح می کنند و این بحث ها چه ارتباطی به جنبش کارگری و مسائل آن ها به عنوان پیشروی کارگری دارند؛ از این زاویه است همان طور که شما به درستی گفتید بسیاری از پیشروهای کارگری و خود طبقه کارگر به جریانات اتفاقاً رفرمیستی و جریانات در واقع مماشات جو متمایل می شوند؛ چون اگر قرار است آلترناتیو احزاب موجود باشند، یک پیشروی کارگری متمایل می شود به یک جریان دیگری که حداقل در جریان مبارزات هست؛ مثلاً متمایل می شوند به فعالیت های سندیکالیستی تا این که بیایند عضو حزب کمونیست ایران یا فلان شاخه از حزب کمونیست کارگری بشوند. این یک مانع بوده در برابر این که پیشروی کارگری به ضرورت ساختن حزب برسد. از سوی دیگر یک مانع دیگر هم وجود داشته که آن روی سکه این مانع اول هست و آن هم گرایش های شبه آنارشیستی و آنارکوسندیکالیستی در طی چند دهه گذشته در داخل جنبش کارگری به وجود آمدند که لزوماً ساختن حزب پیشتاز کارگری را رد می کنند و این را امری خارج از جنبش کارگری اعلام می کنند و در واکنش به این احزاب موجود به گرایش های کاملاً بی اساس آنارشیستی کشیده می شوند. هیچ آلترناتیو و هیچ بدیلی هم در مقابل جنبش کارگری ارائه نمی دهند و به طور سیستماتیک امتناع می کنند از مبارزات روزمره طبقه کارگر. تحت این عنوان که مثلاً مبارزات برای حقوق دمکراتیک و حقوق صنفی جنبش کارگری یک فعالیت صنفی و رفرمیستی هست، بنابراین ما باید برویم مثلاً شورا در کارخانه ها بسازیم. یک واژه هایی استفاده می کنند که کاملاً بی ارتباط به جنبش کارگری هست؛ بنابراین این دو، دو روی یک سکه هستند که مانی در برابر رسیدن نیروهای کمونیست و سوسیالیست کارگری به لزوم و ضرورت حزب پیشتاز ایجاد کرده اند. بنابراین کار ما این نیست که به جای طبقه کارگر و به جای پیشروهای کارگری حزبی بسازیم و اعلام کنیم آن ها بیایند و بپیوندند به این حزب. مطلقاً چنین

نیست؛ روش ما این هست که باید حزب پیشتاز انقلابی و کارگری را همراه با کارگران پیشروی سوسیالیست بسازیم.

دومین نکته این هست که آیا یک فرد که به باورهای اسلامی روی آورده می تواند در درون حزب پیشتاز کارگری وارد شود یا خیر؟ به نظر من اتحاد ما و اتحاد تشکیلاتی ما در حزب پیشتاز انقلابی صرفاً بر سر یک چیز هست و آن هم برنامه حزب هست. برنامه ای که در مرکز آن مطالبات و فعالیت های زنده طبقه کارگر نهفته شده، یعنی کسانی که در مبارزات ضد سرمایه داری پیشقدم هستند و پیشرو هستند و به لزوم فرا رفتن از نظام سرمایه داری رسیده اند و خواهان انقلاب کارگری هستند. فراسوی این که چه اعتقادات شخصی و فردی و باورهایی دارند، این ها می توانند نه تنها در این حزب عضو بشوند، بلکه از رهبران این حزب باشند.

پرسش: ممنون از توضیحات. سؤال دیگری که مطرح می شود این هست که آیا این حزب است که می خواهد به جای طبقه کارگر قدرت بگیرد؟

به نظر من این هم سؤال مهمی هست؛ به نظر من در این جا باید یک تمایزی ایجاد بکنیم بین مفهوم رهبری و مفهوم قدرت سیاسی. بنابراین حزبی که ما در صدد ایجاد آن هستیم حزب تدارکات انقلاب هست؛ یعنی حزبی که رهنمود می دهد به طبقه کارگر؛ و در یک شرایط مشخص بحرانی، برنامه اش جذابیت خواهد داشت برای توده های وسیعی از طبقه کارگر و بسیاری از کارگران به این حزب ملحق می شوند و نهایتاً حزب وسیع توده ای کارگری و حزب کمونیست ایران شکل می گیرد؛ در دوران بحران انقلابی، در دوران اعتدالی انقلابی و قدرت دوگانه و شرایطی که سرنگونی نظام سرمایه داری در دستور کار قرار می گیرد، در نتیجه مسأله حزب در واقع تدارکات در وهله نخست هست و مهمترین نقشی که ایفا می کند نقش رهبری جنبش کارگری هست؛ اما زمانی که قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر افتاد، به هیچ وجه این قدرت سیاسی نباید به دست حزب منتقل شود. قدرت سیاسی در دست شوراهای کارگری خواهد بود. یعنی این که قدرت سیاسی، قدرتی هست که به طبقه ای که در اکثریت در جامعه قرار گرفته، متعلق هست و حزب در واقع به جای طبقه کارگر انقلاب نمی کند؛ خلاف این، یکی از انحرافات هست که در بسیاری از این سازمان هایی که در سؤال قبلی برشمردم، وجود دارد؛ آن ها براین باورند که حزب رأساً باید قدرت حکومت سیاسی را بگیرد. اما در انقلاب روسیه چنین نشد، حزب بلشویک قدرت سیاسی را به دست نگرفت. شوراهای کارگری قدرت را گرفتند، حزب در واقع نقش رهبری را در این انقلاب داشت. از این رو یک وجه تمایز خیلی مهم بین رهبری و قدرت سیاسی وجود دارد؛ اگر حزب قرار باشد که قدرت سیاسی را به نیابت از کل طبقه کارگر بگیرد، واضح هست که این مبدل به یک بورکراسی که می شود که ما در کشورهای مثل شوروی، چین، کوبا و سایر اقطار جامعه شوروی در پیش دیدیم. یعنی یک عده ای به اسم طبقه کارگر قدرت سیاسی را می گیرند و کارگران را نهایتاً به گوشه ای پرتاپ می کنند و آن ها را در نقش تصمیم گیری از قدرت ساقط می کنند و واضح هست که در چنین شرایطی این انقلاب به شکست می انجامد؛ چرا که لازمه گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، دوران انتقالی پس از تسخیر قدرت، وجود دموکراسی کارگری هست. وجود شوراهای کارگری در قدرت سیاسی و وجود مشارکت تمام اقشار تحت ستم جامعه در تصمیم گیری ها است.

پرسش: در واقع همان طوری که اشاره کردید، این حزب صرفاً وسیله ای هست برای به قدرت رساندن شوراها و نمی تواند در تقابل با آن ها قرار بگیرد. چون در غیر این صورت هدف خودش را نقض کرده. در نتیجه این سؤال مطرح می شود که رابطه بین حزب و شورا بعد از انقلاب چه خواهد بود؟

در پاسخ به این سؤال باید بگویم که در واقع یک رابطه تنگاتنگی در درون پیشا انقلابی بین حزب پیشتاز کارگری که به منظور تدارکات ایجاد شده و شوراهای کارگری به وجود می آید. نهایتاً شوراهای کارگری برنامه این حزب را که سال ها پیش تدارک دیده شده، تبلیغ شده، محک خورده و در عمل نشان داده شده است که در راستای منافع کل طبقه کارگر است، می پذیرند. در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه هم چنین شد. پس از این که شوراهای کارگری که نماینده اکثریت جامعه هستند به قدرت می رسند، حزب آن که به منظور تدارکات انقلاب ایجاد شده، یک نقش میرنده ای خواهد داشت، یعنی به تدریج خود را باید منحل کند. اما در مقابل این، احزاب مختلف به وجود می آید و واضح هست که حق تشکیل را خواهند داشت تا از زوایای مختلف با برنامه های متعدد و همراه با جنبش های مختلف اجتماعی مستقلاً به امور و مطالبات خودشان بپردازند.

پرسش: در همین ارتباط، این نگرانی هم وجود دارد که بعد از انقلاب یک نظام «تک حزبی» ایجاد شود. رابطه این حزب، با سایر احزاب به چه شکل خواهد بود؟

همان طور که ذکر کردم بعد از انقلاب شوراهای کارگری باید تضمین کنند که دموکراسی کارگری—یک دموکراسی بسیار عالی تر از دموکراسی بورژوایی—در جامعه حکمفرماست؛ از این زاویه تمام احزاب حتی احزابی که مخالف دولت کارگری هستند، مادامی که دست به مبارزه مسلحانه برای تخریب و سرنگون کردن دولت کارگری نزنند، می توانند عقاید خودشان را آزادانه در احزاب و تشکلات خودشان داشته باشند و هر نوع سازمان و تشکلی که فکر می کنند برایشان جایز هست و منافع شان را حفظ می کند، ایجاد کنند. بنابراین در درون جامعه، در دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم پس از تسخیر قدرت، تعدد احزاب و انواع و اقسام احزاب وجود دارند تا کل جامعه برای دخالتگری در امر ساختن سوسیالیسم ترغیب شود؛ و این دموکراسی که ما از آن نام به عنوان دموکراسی سوسیالیستی نام می بریم، دموکراسی ای خواهد بود بسیار عالی تر از دموکراسی بورژوایی که امروز ما در کشورهای اروپایی شاهدیم. یعنی در واقع در کشورهای اروپایی یک دموکراسی صوری وجود دارد، اصولاً این دموکراسی محدود هست، در صورتی که در دوره انتقال پس از انقلاب و در جامعه سوسیالیستی تمام احزاب خواهند توانست که نظرات خود را و برنامه خودشان را به آزمایش بگذارند و جامعه را به اهداف خودشان متقاعد کنند. بنابراین رژیم هایی که به قدرت می رسند—مثل کشورهای اروپای شرقی، شوروی، چین و غیره—و یک نظام تک حزبی را اعمال می کنند، به سرعت از همان ابتدا بورکراتیک شده و به انحطاط خواهند رفت. این چشم اندازی نیست که ما مد نظر داشته باشیم. اصولاً ما مخالف ای نوع برخورد های از بالا هستیم. تصور مان این هست که سوسیالیسم در واقع یک امری است که باید از پایین ساخته شود با مشارکت تمام اقشار جامعه، حتی کسانی که تا روز قبل از انقلاب مخالف سیستم سوسیالیستی بودند.

بسیار ممنوم از وقتی که گذاشتید. امیدوارم باز هم در آینده به این موضوعات بازگردیم.

نکاتی درباره تشکلات های مستقل و حزب پیشتاز کارگری

پرسش: رفیق مازیار اخیراً مباحثاتی در مورد تشکلات های مستقل کارگری و نقش سندیکاها در جنبش کارگری میان برخی از فعالان کارگری باز شده است. شما در این مورد مقالات متعددی در طی

سالیان گذشته نگاشته اید. در ابتدا توضیحاتی در مورد مفهوم رایج تشکل مستقل از دیدگاه سازمان های سنتی بدهید.

پاسخ: از دیدگاه سازمان های سنتی که «حزب «یا» سازمان «خود را نقداً ساخته اند — عموماً درک مشخص و مشترکی از طرح این شعار دارند. از دیدگاه آنان فعالیت سیاسی بر دو محور خاص «کمونیستی» و «دموکراتیک» تقسیم می شود. اول، کار «کمونیستی» که مربوط به سازمان سیاسی خود آنان بوده و براساس برنامه و تشکیلات خاص خودشان متمرکز شده است. به زعم آنان گرایش های سیاسی موجود، دچار بحران بوده و صرفاً خود آنان هستند که پاسخگوی نیازهای جامعه می باشند. از این رو از کارگران کمونیست می خواهند که به سازمان آنان بپیوندند و مبارزات سیاسی و تشکیلاتی را در درون سازمان آنان انجام دهند. دوم، کار «دموکراتیک» است که شامل کار در درون «تشکل های مستقل کارگری» و «و سایر تجمع ها (می شود». کمونیست «های این سازمان ها برای نفوذ و کسب مقام «رهبری»، وارد این تجمع ها شده و دخالت «دموکراتیک» را انجام می دهند. به اعتقاد آنان چنین تشکل هایی تنها در صورتی موفقیت نهایی خواهند یافت که به انحصار سازمان «کمونیستی» آنان درآیند. اعضای کارگر این سازمان ها در واقع برای ساختن و پیش برد فعالیت های تشکل های کارگری به درون آن ها نمی روند، بلکه برای «رهبری «سایر کارگران به آن ها راه می یابند. و در مواردی هم در صورت عدم توفیق در هدف های خود، به تخریب این تشکل ها دست می زنند. بدیهی است که چنین روشی از مداخله نه تنها غیراصولی و انحصارگرایانه است، بلکه به تفرقه هر چه بیشتر تجمع های کارگری منجر می شود. کارگران متعلق به این سازمان ها خود را تافته ای جدا بافته از کارگران در تشکل های کارگری می پندارند و در مقابل، سایر کارگران به آنان به چشم افرادی جدا از خود می نگرند.

پرسش: موضع مارکسیست های انقلابی چگونه است؟

پاسخ: روش برخورد کمونیست های انقلابی در درون تشکل های مستقل کارگری چنین نیست. از دیدگاه کمونیست ها، تشکل های مستقل کارگری ابزاری لازم و ضروری اند، و گسترش و تکامل آن ها — حتی اگر تحت کنترل کمونیست ها نباشند — به پیشبرد مبارزات ضد سرمایه داری کمک شایانی می کند. در نتیجه کمونیست های انقلابی همواره بایستی به طور جدی در جهت ساختن و گسترش این تشکل ها — بدون توقع های لحظه ای — مبادرت کنند. هر چه تشکل های مستقل کارگری گسترده تر و متشکل تر باشند، نهایتاً توازن قوای طبقاتی — به نفع طبقه کارگر (و کل چپ) و علیه دولت سرمایه داری — تغییر می یابد. بنابراین تخریب و یا مداخله در جهت تحمیل غیراصولی عقاید خود بر این تشکل ها، چنین تشکل هایی را در مقابل رژیم های سرمایه داری تضعیف می کند.

پرسش: موضع فعالان کارگری که تعلقی به این سازمان های سنتی ندارند، چیست؟

پاسخ: گرچه اغلب فعالان کارگری به روش های سازمان های سنتی آشنایی داشته و — براساس تجربه خود، به خصوص پس از انقلاب ۵۷ ایران — از آن فاصله گرفته اند، اما هنوز به علت ناروشتی در مورد مفهوم تشکل های مستقل کارگری و زمان و چگونگی طرح آن و رابطه یک حزب کارگری با چنین تشکل هایی، تحت تأثیر سیاست های همین گروه ها قرار می گیرند و از همان روش های انحرافی به شکل های مختلف دنباله روی می کنند.

در واکنش به سیاست ها و روش های سازمان های سنتی، بسیاری از مبارزان کارگری به این نتیجه رسیده اند که مفهوم «تشکل مستقل کارگری» در وهله اول یعنی تشکل هایی که می بایستی «مستقل» و «جدا» از سازمان های چپ باشند. و از آن جایی که اکثر این سازمان ها به وسیله «روشنفکران «بنیاد گذاشته شده و یا اکثراً متشکل از «روشنفکران» اند، پس مفهوم تشکل

مستقل کارگری به طور مشخص یعنی تشکل هایی «مستقل» از روشنفکران؛ تشکل هایی که به وسیله خود کارگران و برای خود کارگران ساخته شده اند.

اول، در این که تشکل های مستقل کارگری بایستی به وسیله خود طبقه کارگر (و یا در ابتدا کارگران پیشرو) ساخته شود، نباید تردیدی داشت. بدیهی است که «تشکل های کارگری» را یک عده «روشنفکر - هر چند هم انقلابی - نمی توانند به طور واقعی تشکیل دهند. هم چنین تشکل های کارگری بایستی مستقل از سازمان های سیاسی باشند؛ یعنی نمی توان آن ها را به زانده ای از یک یا چند سازمان چپ - هر چند هم انقلابی - تبدیل کرد. اما این واقعیت ها به این مفهوم نمی تواند تلقی شود که به نحوی - برای حفظ استقلال این تشکل کارگری - اعضای کارگر یک یا چند سازمان چپ حق دخالت و یا فعالیت در درون چنین تشکل هایی را نداشته باشند - و گرنه «استقلال» زیر سؤال می رود.

واضح است که هر کارگر (چه به طور انفرادی و غیروابسته به یک سازمان سیاسی و چه وابسته به یک سازمان سیاسی با برنامه مشخص (بایستی قادر باشد تا عضو یک تشکل کارگری شود و آزادانه و بدون محدودیت - همزمان با فعالیت در درون تشکل کارگری - از عقاید و برنامه سازمان خود دفاع کند. کارگران آگاه، خود، براساس فعالیت و مبارزه اعضای درون تشکل های کارگری است که همزمان شان را انتخاب می کنند و نه وابستگی سیاسی آن افراد. چنانچه اعضای کارگر یک سازمان سیاسی خاص آن چنان فعالیتی داشته باشند که از سوی سایر کارگران به اکثریت رهبری یک تشکل کارگری انتخاب شوند، نمی توان با روش های بوروکراتیک و غیراصولی آنان را زیر لوای وابستگی به یک سازمان خاص - محکوم و اخراج و یا منزوی کرد.

اگر امروز جنبش کارگری ایران به چنین وضعیت اسفباری دچار شده که یک سازمان کارگری که در برگرفته بخش قابل ملاحظه کارگران پیشرو باشد، وجود ندارد، این امر نباید به این معنی تلقی شود که «نداشتن تعلقات سازمانی» از محسنات یک کارگر کمونیست است. اگر سازمان های سیاسی به «چپ» و «راست» زده و هیچ یک بدیلی انقلابی تشکیل نداده اند، نباید پیشروی کارگری را به این نتیجه برساند که بدون برنامه سیاسی و سازمان سیاسی - صرفاً متکی بر تشکل های مستقل کارگری - می توان انقلاب آتی را سازماندهی کرد.

دوم، بنابر تجربه جنبش کارگری در سطح بین المللی، تشکل های مستقل کارگری صرفاً یک مفهوم دارند و آن هم استقلال آنان از سازمان های بورژوازی است. اگر بورژوازی برای حفظ منافع خود تشکل های خود را به وجود می آورد، طبقه کارگر هم تشکل های «مستقل» خود را نیاز دارد. آنان که مدافع یک جامعه طبقاتی اند و به طور متشکل در یک سازمان طرفدار رژیم سرمایه داری فعال اند، نمی توانند در درون یک تشکل کارگری راه داده شوند. کارگران پیشرو در جهت استقلال خود از طبقه متخاصم بایستی اصرار داشته باشند و نه عقاید سازمان های کمونیستی متفاوت (در شرایطی که چنین سازمان هایی وجود داشته باشند).

سوم، بحث بر سر «کارگر» و «روشنفکر»، و به نوعی مرزبندی سفت و سخت میان این دو، یک بحث انتزاعی است که برخی به راه انداخته اند و هیچ نتیجه ای جز تفرقه انگیزی در صفوف جنبش کارگری ندارد. بورژوازی سنتاً کار اجتماعی را به کار «فکری» و «یدی» تقسیم کرده و «روشنفکران» را صاحب امتیاز قلمداد می کند. این عده با همین روش از تقسیم کار، می خواهند «کارگران» را صاحب امتیاز کنند. در صورتی که هدف باید از بین بردن هرگونه امتیاز انحصاری در جامعه باشد. مارکسیست های انقلابی به این گونه تقسیم کار اجتماعی اعتقادی ندارند. در جامعه سرمایه داری دو طبقه اصلی وجود دارد (بورژوازی و پرولتاریا). (ایدئولوژی حاکم در جامعه، ایدئولوژی طبقه حاکم است. عقاید و تبلیغات سرمایه داری در تمام سطوح جامعه از

جمله مابین کارگران رخنه می کند. در نتیجه در چنین جوامعی خط طبقاتی به طور سیاه و سفید تقسیم نمی شود. کلیه «روشنفکران» الزاماً ضد انقلابی نیستند و هم چنین کلیه کارگران به منافع دراز مدت خود به طور یک پارچه واقف نمی شوند. برخی از کارگران تحت تأثیر ایدئولوژی طبقه حاکم قرار گرفته، و برعکس برخی از روشنفکران به صفوف طبقه کارگر می پیوندند. در نتیجه آن چه برای جنبش کارگری بایستی اهمیت داشته باشد، این نیست که چه کسی «کارگر» است و چه کسی «روشنفکر»، آن چه مهم است اینست که چه فردی «مبارز انقلابی» «یعنی کسی که به منافع دراز مدت طبقه کارگر در عمل وفادار باشد (است. برای مثال در ایران، کسی که یک روز در عمر خود کار «یدی» نکرده، اما خواهان سرنگونی رژیم و جایگزینی آن با حکومت کارگری است) و در عمل هم در این جهت گام بر می دارد (یک «مبارز انقلابی» است و از طرف دیگر فردی که تمام عمر خود کار مشقت آمیز در کارخانه کرده و امروز در صف حزب الله قرار دارد و مدافع رژیم است، یک «مبارز انقلابی» نیست.

اضافه بر این، همان طور که در سازمان های سیاسی، هم «روشنفکر» وجود دارد و هم «کارگر»، در تشکل های کارگری هم پس از دوره ای عده ای از کارگران پدید می آیند که دیگر کار یدی نمی کنند و به «رهبران حرفه ای» تبدیل می شوند. اتحادیه های کارگری در غرب بسیاری از این قبیل کارگران «روشنفکر» (زده یا بوروکرات (را در درون خود دارد. کسانی که به کلی مخالف «روشنفکران» هستند، چرا اعتراضی به حضور این گونه عناصر در درون تشکل های کارگری نمی کنند؟ بدیهی است که تقسیم بندی مبارزان کمونیست به «روشنفکر» و «کارگر» یک بحث کاذب است که کمکی به اتحاد و استحکام صفوف کارگران پیشرو نمی کند - همان طور ایجاد تفاوت بین کارگر سفید و سیاه، ایرانی و عرب.

می گویند که تمایز بین «کارگر» و «روشنفکر» لازم است، چون تمام بلاها را روشنفکران بر سر جنبش کارگری ایران آوردند؛ و اگر کارگران به حال خود رها شده بودند وضعیت به این وخامت نمی بود. این بحث هم ناصحیح است. مسبب اصلی شکست انقلاب ایران سیاست های اشتباه سازمان های «چپ» و برنامه های انحرافی آنان بوده است. این برنامه ها را صرفاً «روشنفکران» به درون جنبش کارگری نیاوردند، بلکه «کارگران» عضو این سازمان ها به درون جنبش کارگری منتقل کردند. برای درس گیری از تجارب گذشته، بایستی به ریشه مسأله پرداخت.

چهارم، مفهوم تشکل کارگری صرفاً محدود به «سندیکا» و یا اتحادیه کارگری نمی شود. در اغلب نوشته ها، از واژه های «تشکل مستقل کارگری» و «سندیکای کارگری» به یک مفهوم استفاده می شود. اتحادیه کارگری صرفاً یکی از شکل های تشکل مستقل کارگری است. تشکل مستقل کارگری، تشکلی است که کارگران درگیر مبارزه مشخص کارگری برای پیشبرد مبارزه خود ایجاد می کنند. در دوره های اعتلا مبارزات/ات و ایجاد روزنه های دمکراتیک، تشکل های کارگری به شکل سندیکاها (اتحادیه های سراسری (ظاهر می شوند. در دوره های اعتلا انقلابی، تشکل های کارگری خود را به عالی ترین شکل خود یعنی «شوراهای کارگری» به نمایش می گذارند و در دوره های رکود مبارزات طبقاتی و سرکوب، کمیته های عمل مخفی و غیره شکل می گیرند.

پرسش: آیا طرح شعار تشکل های مستقل کارگری امروزه ضروری است؟

پاسخ: بدیهی است که یکی از تبلیغات اصلی هر سازمان و یا تشکلی که خود را مدافع طبقه کارگر اعلام می دارد، بایستی بر ضرورت ایجاد تشکل های مستقل کارگری تأکید داشته باشد. چون که در نهایت، رهایی طبقه کارگر به دست خود طبقه کارگر و با اتکا به نیروی خود آن و سایر زحمتکشان صورت می گیرد. بنابراین طرح شعار «زنده باد تشکل های مستقل کارگری» «یعنی هر تشکلی که کارگران برای پیشبرد مبارزات خود لازم تشخیص می دهند و مستقل از بورژوازی است (درست

می باشد. اما، بایستی از این شعار عام فراتر رفت و روشن کرد که شعار خاص جنبش کارگری (امروز (چه باید باشد؟ بر سر این موضوع اختلاف وجود دارد.

تحت وضعیت فعلی سیاسی ایران، به طور عمومی دو برخورد وجود دارد. یکی بر تداوم سازماندهی کمیته های عمل مخفی تأکید کرده و دیگری بر سازماندهی علنی و سراسری کارگری (اتحادیه ها (برای تشخیص روش صحیح سازماندهی کارگری، باید تحلیلی از ماهیت رژیم ارائه داده شود. رژیم فعلی یک رژیم سرمایه داری است که در بهترین حالت آرزوی بازگشت به دوران «طلایی» شاه را در سر می پروراند -نظام سرمایه داری متکی بر امپریالیزم که از طریق سرکوب و اختناق قادر به استثمار طبقه کارگر باشد. این رژیم همانند رژیم شاه هیچ گاه قادر به اعطای آزادی های «دموکراتیک» (مانند دولت های غربی (نخواهد بود. ایجاد گشایش های دموکراتیک فوراً به بهای سرنوشتی رژیم تمام می شود (همان طور که در مورد رژیم شاه چنین شد. (بحران اقتصادی این قبیل رژیم ها آن چنان شدید است که حتی تحمل آزادی نسبی و کوتاه مدت را هم نخواهند داشت. با این وصف، ماهیت ضد کارگری رژیم به این مفهوم نیست که تشکل های ظاهری کارگری هم مطلقاً شکل نمی گیرند. برعکس گاهی همین رژیم، به علل مختلف، تشکل های کارگری را به وجود می آورد. اما این امر به علت «عقب نشینی» رژیم نیست، بلکه سیاست مشخص تهاجم به کارگران است از طریق دیگر و «اتحادیه»هایی که هم ایجاد می شوند، «اتحادیه های زرد» هستند -نمایندگان رژیم هم در آنان شرکت داشته و کاملاً تحت کنترل اند (مثلاً ایجاد تشکل های کارگری در دوره خاتمی با همکاری «سازمان بین المللی کار»).

بدیهی است که شعار کارگران پیشرو نمی تواند تبلیغ برای ایجاد چنین تشکل هایی باشد. همچنین واضح است که در عین حال کارگران پیشرو در صورت وجود چنین تشکل هایی -بایستی از آنان برای پیشبرد امر مبارزاتی خود استفاده کنند. اما، برای انجام موفقیت آمیز چنین کاری، کارگران بایستی تشکل های مستقل خود -منطبق با وضعیت فعلی -را ساخته باشند. این تشکل ها چیزی جز تشکل هایی که طی سال های گذشته کارگران پیشرو برای سازماندهی مبارزات ضد رژیمی نقداً ساخته اند -نمی تواند باشد. این تشکل ها را می توان کمیته ها (محافل (عمل مخفی نامید. تنها تضمین ادامه فعالیت های کارگری (چه مخفی و چه علنی (ایجاد، احیا و گسترش چنین کمیته هایی است. گرچه چنین کمیته هایی نقداً -طی چند سال گذشته -ساخته شده اند، اما هنوز یا همه جا ایجاد نشده اند و یا هماهنگ نیستند. بنابراین هنوز یکی از وظایف اصلی کارگران پیشرو، احیا، ایجاد و گسترش چنین کمیته هایی است. هر چه این کمیته های عمل مخفی بیشتر و سازمان یافته تر باشند، امکانات مبارزاتی (چه مخفی و چه علنی (بیشتر می شوند.

طرح شعارهای «ایده آل» -مانند تشکیل اتحادیه های کارگری زیر چکمه های دیکتاتوری آخوندی -بدون پشتوانه عملی، صرفاً به یک تبلیغات تو خالی دهن پُر کن تبدیل می شود. اگر گرایش های طرفدار طبقه کارگر خود تاکنون نتوانسته اند در تشکیل حتی یک کمیته عمل مخفی (چند نفری (داخلت داشته باشند، چگونه می خواهند میلیون ها کارگر را در اتحادیه سازمان دهند؟ اتحادیه های کارگری (حتی اگر تحت چنین رژیمی امکان پذیر باشد (نیازی به تبلیغات گروه های سیاسی ندارد (آن هم گروه هایی که عمدتاً در خارج هستند. (خود کارگران در وضعیت مشخص به ایجاد چنین تشکل هایی دامن می زنند. آن چه گروه های سیاسی و پیشروان کارگری می بایستی توجه خود را بدان معطوف کنند، ایجاد ستون فقرات چنین اتحادیه هایی است. زیرا که حتی اگر رژیم به اتحادیه های واقعی تن دهد، این امر موقتی خواهد بود و به همان سرعت می تواند آن ها را تعطیل کند (البته پس از شناسایی مبارزان کارگری و دستگیری و یا اعدام آن ها. (اگر چنین شد باید چکار کرد؟ آیا بایستی دوباره سال ها انتظار کشید تا نسل جدیدی از کارگران اقدام به ساختن تشکل های کارگری

مخفی خود کنند؟ واضح است که مسأله امروزی ما ساختن نطفه های محکم و مخفی تشکل های کارگری است، کمیته هایی که بتوانند در هر وضعیتی خود را سازمان دهند. چنین کمیته هایی خود تعیین می کنند که چگونه به سندیکا های کارگری و یا هر تشکل دیگری پاسخ دهند.

پرسش: نقش حزب کارگری در ایجاد تشکل های مستقل کارگری چیست؟
پاسخ: در برخورد با مسأله تشکیل حزب طبقه کارگر (و رابطه آن با تشکل های مستقل کارگری)، همچنین، دو روش متفاوت وجود دارد. اولی، بر این نظر است که حزب طبقه کارگر را می توان در ابتدا جدا از پیشروان کارگری ساخت و سپس طی دوره ای - آنان را متقاعد به پیوستن به آن حزب کرد. گروه های سنتی ایرانی عموماً چنین روشی را اتخاذ کردند و برداشتی نادرست و مکانیکی از یک حزب کارگری انقلابی دارند. دومی، بر این اعتقاد است که حزب طبقه کارگر بایستی از درون تشکل های مستقل کارگری به وجود آید. عناصری از سابقه جنبش کارگری به خصوص پس از مشاهدۀ عملکرد سازمان های موجود در انقلاب و پس از آن به چنین نتیجه ای رسیده اند.

در واقع این دو برخورد، دو روی یک سکه هستند. نقطه مشترک هر دو اینست که هیچ یک - با توجه به ساختن حزب - به ارتباط تنگاتنگ سه گانه مابین پیشروی کارگری یا «کارگران روشنفکر» (رهبران طبیعی و عملی جنبش کارگری)، پیشگام انقلابی یا «روشنفکر کارگری» (رهبران نظری و سیاسی جنبش کارگری)، و توده های کارگر و زحمتکش، توجه خاص نمی کنند. دسته اول، دسته دوم را متهم به داشتن انحرافات «سندیکالیستی» می کند و گروه دوم، اولی را متهم به داشتن انحرافات «روشنفکرانه». این دعوای کاذب به مشکلات موجود پیشروی کارگری می افزاید و افتراق را در درون جنبش کارگری تشدید می کند.

دسته اول تصور می کند که «سازمان» و یا «حزب» خود، مرکز جنبش کارگری است و با عده ای «روشنفکر و کارگر انقلابی» بدون دخالت میان پیشروی کارگری می توان حزب طبقه کارگر اعلام کرد. و دسته دوم با اتکا به سابقه کارگری خود می پندارد که «کارگران» به خودی خود نهایتاً بدون نیاز به پیشگام انقلابی می توانند به طور جمعی (صرف نظر از ناهمگونی سیاسی و درجه آگاهی (از درون یک تشکل کارگری) مانند اتحادیه کارگری)، حزب خود را بسازند.

برخورد به گروه های سنتی از حوصله این بحث خارج است (در مقالات پیشین در این مورد نوشته ایم)، در این جا می پردازیم به نظر دسته دوم. این عده به درستی ایراداتی به گروه های سنتی می گیرند و بر لزوم درگیری پیشروی کارگری در ایجاد حزب طبقه کارگر تأکید می کنند. اما خود، ایراداتی دارند. ایرادات به این نظر چندگانه است.

اول، گرچه طبقه کارگر در کل مورد استثمار قرار می گیرد، اما آگاهی طبقاتی به شکل یکپارچه و همگون در کل طبقه کارگر ایجاد نمی شود. در بین کارگران هم، گرایش های متفاوت و گاه متضاد مشاهده می شود. در درون تشکل های کارگری هم همین وضعیت حاکم است. بنابراین، صحبت از «ایجاد حزب طبقه کارگر از درون تشکل های کارگری» به میان آوردن بحثی است غیرعملی و ناوارد. در تاریخ جنبش کارگری کلیه حزب های «کارگری» که از درون تشکل های مستقل به وجود آمدند، به نحوی از انحاء منحط و یا بورژوایی شدند (نمونه بارز آن «حزب کارگر» بریتانیا است). (در واقع صرفاً بخشی از طبقه کارگر در مراحل اولیه، پیگیرانه از منافع کل طبقه کارگر دفاع می کند. این بخش را می توان «پیشروی کارگری» نامید - کارگرانی که در صف مقدم جنبش کارگری، صرف نظر از جزر و مد مبارزات، قرار می گیرند - این بخش رهبران طبیعی و عملی کارگران هستند.

دوم، حزب طبقه کارگر، نیاز به برنامه انقلابی دارد. این برنامه بایستی ریشه در تجارب تاریخی طبقه کارگر، نه تنها در ایران که در سطح بین المللی، داشته باشد. این برنامه بایستی متکی به تئوری

انقلابی تکامل یافته دو قرن اخیر جنبش های کارگری باشد. کارگرانی که روزی ۸ تا ۱۰ ساعت در کارخانه ها و ادارات و مؤسسات مشغول به کار مشقت بار هستند، یک شبه و به شکل خودبه خودی به این تئوری ها دست نمی یابند. طبقه کارگر (همانند طبقه بورژوا (نیاز به تئورسین های خود دارد. بدیهی است که این نظریه پردازان کارگری می باید از درون خود طبقه کارگر بیرون آیند. بخش هایی از طبقه کارگر در مبارزه ضد سرمایه داری خود به آگاهی سوسیالیستی می رسند. به سخن دیگر آگاهی مبنی بر ضرورت سرنگونی نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظامی نوین سوسیالیستی. اما این آگاهی به شکل خطی و گسترده صورت نمی گیرد. همان طور که آگاهی سوسیالیستی در درون طبقه کارگر به وجود می آید به همان نسبت توهم نسبت به سرمایه داری در درون بخش دیگر به وجود می آید و این آگاهی به دست آمده از میان می رود. زیرا که به گفته کارکس مارکس ایدئولوژی غالب در جامعه همانا ایدئولوژی هیئت حاکم است. در نتیجه، از ابتدا طبقه کارگر نیاز به تشکیلاتی دارد که این آگاهی به دست آمده را محفوظ نگاه دارد و گسترش دهد. این تشکیلات چیزی نیست جز حزب پیشتاز انقلابی، متشکل از «کارگران روشنفکر» و «روشنفکران کارگری» که خود را در خدمت جنبش کارگری گذاشته اند و در عمل هم آزمون خود را به طبقه کارگر پس داده اند. (بنابر این بایستی پیوندی میان آن بخش پیگیر طبقه کارگر (رهبران عملی و این روشنفکران -از ابتدا- ایجاد

شود. رابطه «پیشروی کارگری» و «پیشگام انقلابی» را نمی توان به طور مصنوعی ایجاد کرد. گرچه این دو در ابتدا به طور جداگانه تشکیل می شوند، اما بلافاصله به یکدیگر پیوند می خورند و وجه تمایزی بین آن ها نخواهد بود -همه از اعضای یک تشکیلات هستند که به دور یک برنامه جمع شده اند. اصرار بر اعطای امتیاز ویژه به «روشنفکران» و «یا» کارگران -«صرف نظر از قابلیت های سیاسی و تشکیلاتی- ریشه های انحطاط را در این تجمع اولیه ایجاد می کند. هر عضو بنا بر قابلیت و جذیت سیاسی، جایگاه خود را در درون یک تشکیلات واحد می یابد.

سوم، حزب طبقه کارگر در درون جامعه سرمایه داری تا دوره پیشا انقلابی و تسخیر قدرت، بایستی از حملات و نفوذ طبقه متخاصم محفوظ بماند. حزب های بی در و پیکر و توده ای همیشه مورد حمله دشمنان طبقه کارگر قرار می گیرند. در نتیجه حزب کارگری، باید با عده ای متعهد (از لحاظ سیاسی و برنامه ای)، جدی (از لحاظ فعالیت و کار سیاسی)، منضبط (از لحاظ وفاداری به تشکیلات) و با رعایت اکید مسائل امنیتی ساخته شود. بنابراین چنین حزبی در ابتدای کار، حزبی کوچک خواهد بود که به تدریج رشد کرده و در دوره پیشا انقلابی به حزب «توده ای» تبدیل می شود. تصور این که رژیم سرمایه داری (به خصوص در کشوری مانند ایران (اجازه ساختن یک حزب توده ای را به طبقه کارگر خواهد داد کاملاً تخیلی است. حزب طبقه کارگر، حزب اقلیت کارگران است) پیوندی از بهترین عناصر طبقه کارگر و روشنفکران انقلابی).

چهارم، چنین حزبی می تواند فعال ترین و متعهدترین اعضای کارگر خود را برای مبارزه سیاسی (به دور برنامه انقلابی) در تشکل های مستقل کارگری شرکت دهد. تنها تضمین گسترش و تداوم کار تشکل های مستقل کارگری، وجود چنین نهادی است. تشکل های مستقل کارگری (حتی کمیته های عمل مخفی (بدون دخالت آگاهانه یک حزب انقلابی، نهایتاً پراکنده شده و از بین می روند.

پرسش: به نظر شما حزب کارگری چگونه تشکیل می شود؟

برخلاف نظرات گروه های سنتی و مدافعان «ساختن حزب کارگری از درون تشکل های مستقل کارگری»، تدارک ایجاد نطفه های اولیه حزب کارگری آتی ایران را می توان از هم اکنون (چه در ایران و چه خارج) (آغاز کرد. همان قدر که ساختن حزب طبقه کارگر، بدون پیشروی کارگری و دخالت در جنبش کارگری انحرافی است، به همان ترتیب در انتظار «ناجی» نشستن هم اشتباه

است. یکی از طرق دخالت، در جهت پیشبرد مبارزات کارگری موجود (کمیته های عمل مخفی - و) در عین حال تدارک ساختن نطفه های اولیه یک حزب کارگری - تشکیل «هسته های کارگری سوسیالیستی» است» (کارگری «در جهت گیری و ترکیب فعالین، و «سوسیالیستی» در برنامه). (هسته هایی که در ابتدا به طور جداگانه در هر نقطه ای از ایران و یا خارج حول یک برنامه انقلابی روشن و با افراد متعهد، جدی و منضبط ساخته شده و مداخله درون تشکل های کارگری (کمیته های عمل (را سازمان می دهد. این هسته های کارگری سوسیالیستی به تدریج به دور یک نشریه کارگری می توانند به یکدیگر - در سطح عملی و سیاسی - نزدیک شده و پایه های اولیه یک گروه کارگری و نهایتاً حزب کارگری آتی ایران را بنیان نهند. پیوند هسته های کارگری سوسیالیستی و تشکل های کارگری موجود (کمیته های عمل مخفی)، تنها روشی است که تداوم کار تشکل های مستقل کارگری را تضمین کرده و اتحاد هسته های کارگری سوسیالیستی - طی دوره ای - تنها روشی است که - در وضعیت کنونی - تدارک ایجاد یک حزب کارگری را می تواند تضمین کند.

فروردین ۱۳۹۲

از میلیتانت شماره ۵۹



طبقه کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی

گفتگوی مازیار رازی با نشریه میلیتانت

میلیتانت: رفیق مازیار رازی در مورد حزب گرایی در جنبش کارگری می‌خواستیم سوالی طرح کنیم. در مجادلات جدی جاری در درون جنبش کارگری امروز ایران، ما شاهد تسریع هر چه دقیق تر و برجسته تر نگاه ها و دریافت ها به قلمرو پاسخ به چند و چون سازمانیابی طبقه کارگر هستیم. پاره ای گرایش ها، کماکان برای تشکل توده ای و سازمانیابی و حزب دو ماهیت جدا از هم قائل هستند. در حالی که برخی دیگر از جمله فعالین گرایش ضد سرمایه داری یا ضد کار مزدی طبقه کارگر، این نظر را زاید و مردود می شمارند و با توجه به تجارب جنبش کارگر جهانی - به ویژه انترناسیونال اول - به چنان تشکلی کارگری که بتواند هم مبارزات اقتصادی و هم مبارزات سیاسی طبقه کارگر را سازمان دهد و هدایت کند، قائل هستند. شما در این رابطه چگونه می اندیشید؟

مازیار رازی: به اعتقاد من نیز ایجاد دوگانگی بین «تشکل توده ای» و «حزب کارگری» یک عمل زاید و مردودی است. این روش کار سازمان های سنتی است که نقداً حزب و سازمان خود را با نام کارگران و توسط عده ای روشنفکر ساخته اند؛ و در واقع کار حزبی خود را از تشکل توده ای جدا می پندارند. آن ها توده ها را به مثابه ابزاری برای به قدرت رسیدن حزبشان می پندارند؛ لذا خواهان پیوستن توده ها به حزبشان هستند. این یک روش غیر اصولی است. اما در عین حال من با نظریات گرایش «ضد کار مزدی» نیز توافق ندارم. نظریات این دوستان حامل نکات مثبتی در نقد سازمان های سنتی و مطالبات کارگری است؛ اما کماکان تخیلی و غیر قابل اجرا و در نتیجه کاملاً بی ارتباط با واقعیت جامعه ماست.

در این امر تردیدی نیست که تشکیل یک حزب کارگری، برخلاف نظر سازمان های سنتی که اکثراً به تشکیل حزب خود مبادرت کرده اند، یک روند از پیش تعیین شده نیست. حزب کارگری می تواند یا از درون تشکل کارگری به وجود آید؛ یا می تواند در کنار آن متولد شود و یا در بیرون از آن شکل بگیرد. همه بستگی به آمادگی کارگران پیشرو و نفوذ سیاسی و تشکیلاتی آن ها در جنبش کارگری دارد. اما امر مسلم این است که این حزب هر جایی که نطفه اولیه آن متولد می شود باید از یک سو در مرکز فعالیت های کارگری یا در کنار کارگران قرار داشته باشد؛ و از سوی دیگر خود را از لحاظ تشکیلاتی (و سیاسی) از تشکلات ناهمگون کارگری جدا نگه دارد.

بیشتر توضیح می دهم. انگیزه اصلی ایجاد حزب کارگری، ریشه در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقه کارگر دارد. در درون طبقه کارگر به مفهوم «عام کلمه»، حتی در وضعیت عادی سرمایه داری، توده های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوازی قرار می گیرند. در درون طبقه کارگر به راحتی و سرعت گرایش های رفرمیستی، مماشات جو، فرصت طلب و خرده بورژوازی ظاهر می گردند، که در تقابل با منافع درازمدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاست های بورژوازی کمک می رسانند. بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهادهای وابسته به آن (حکومت، قوای قضایی، مجریه و مقننه، رسانه های عمومی؛ مساجد؛ نهادهای کارگری وابسته به رژیم مانند خانه کارگر و غیره) و تمام امکانات مالی و انتظامی، به این ناهمگونی دامن می زند. هر چه طبقه کارگر متفرق تر، ناهمگون تر و بحران زده تر باشد، استیلای سرمایه داری درازمدت تر خواهد بود. باید یادآور شد که دولت سرمایه داری تنها با روش سرکوب و کشتار حاکمیت خود را اعمال نمی کند؛ بلکه همچنین از روش های دیگری، مانند نفوذ سیاسی در درون تشکل های توده ای و علنی کارگری نیز استفاده می کند.

ایجاد تشکلات علنی در ایران که قرار است همانند بین الملل اول کار توده ای ضد سرمایه داری انجام داده و نهایتاً به یک حزب توده ای مبدل گردد، یک پیشنهاد تخیلی است. زیرا اولاً در درون یک تشکل علنی در قلب یک جامعه سرمایه داری عقب افتاده نظیر سرمایه داری ایران، احزاب علنی و توده ای کارگری هرگز نمی توانند به یک حزب کارگری رزمنده، کارا و پرنفوذ مبدل گردند. به سخن دیگر، حزبی که هدفش تدارک و سازماندهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید در ابتدا (تا دوره اعتلای انقلابی) خود را به صورت غیر علنی سازمان دهد. تا از ضربه خوردن ایدئولوژیک (رفرمیزم؛ فرصت طلبی و فرقه گرایی) و فیزیکی (رخنه عناصر جاسوس و پلیس) خود را مصون نگهدارد.

در نتیجه هدف اساسی، جلب آگاه ترین عناصر و کارگران پیشرو است. آنان نیز متشکل از کارگرانی هستند که به مثابه رهبران عملی کارگران در دوره پیش توسط کارگران شناخته شده و همچنین اعتقاد به نظریات سوسیالیستی دارند. در درون جنبش کارگری، باید وجه تمایزی مابین طبقه کارگر به طور اعم و کارگران پیشرو به طور اخص قائل شد. پیشروی کارگری — رهبران طبیعی و عملی

طبقه کارگر - از آگاهی بالاتری از کل طبقه کارگر برخوردارند، زیرا که برخلاف توده طبقه کارگر، این قشر به طور پیگیر در جزر و مد، افول و اعتلای مبارزات کارگری به طور فعالانه درگیر است. بدیهی است که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامه انقلابی، بدون دخالت حزب پیشتاز انقلابی، می باشد. اما، اولاً کسب آگاهی سوسیالیستی به سرعت و دقتی که توسط یک حزب پیشتاز انقلابی به آن منتقل می شود نخواهد بود، زیرا رهبران عملی طبقه کارگر به علل درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جذب کلیه نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین المللی در اسرع وقت نخواهند بود. ثانیاً به علت ارتباط تنگاتنگ پیشروی کارگری به کل طبقه کارگر، همواره خطر عقب نگه داشته شدن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیشرو توسط توده کارگر وجود خواهد داشت. پیشروی کارگری چنان چه در انزوا و بدون امر دخالتگری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، شاید تا حدودی قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی باشد؛ اما، در آن صورت خطر آن وجود خواهد داشت که همان قشر پیشروی کارگری مبدل به «روشنفکران» بی ارتباط با جنبش گردد. زیرا، قشر پیشرو تا زمانی «پیشرو» است که اتصال ارگانیک و روزمره خود را با کل طبقه کارگر حفظ کند. ظهور کارگران پیشروی سنتی در وضعیت کنونی که با برخوردهای فرقه گرایانه تشکیل اتحاد عمل کارگری را کند کرده اند، نشانگر این واقعیت است.

اما در عین حال، حزبی که قصد جلب آگاه ترین انقلابیون طبقه کارگر را دارد، نمی تواند یک حزب «روشنفکران» خارج از طبقه که کارش صرفاً صدور «دستور عمل» است، باشد. حزب پیشتاز انقلابی باید محور فعالیت های خود را در درون تشکل ها و محافل کارگری متمرکز کند. چنین حزبی باید متشکل از ترکیبی از «کارگر - روشنفکران» (کارگران پیشرو) و «روشنفکر - کارگران» (روشنفکرانی که در گفتار و کردار در جبهه کارگری قرار گرفته و مورد تأیید کارگران پیشرو قرار دارند)، باشد. صرفاً از طریق این پیوند و مداخله مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده هاست که حزب کارگری عملاً حقایق رهبری توده ها را به دست می آورد. حقی که به هیچ وجه نمی تواند از پیش اعطا شده قلمداد شود. هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تأیید کارگران نباشد، محکوم به شکست است. مسأله ساختن یک حزب کارگری مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است. چنین اعتمادی صرفاً با مداخله روزمره فعالان حزب در جنبش کارگری به دست می آید. زیرا که توده های کارگر نه تنها از طریق مطالعه و تبلیغات رادیو تلویزیونی و اینترنتی، بلکه عمداً از راه تجربه خود، از فعالان انقلابی شناخت به دست می آورند. در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزه واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تأثیرگذاری و جمع بندی تجارب آنان وجود ندارد. «تنوری» های تدوین شده در اتاق های در بسته و یا تشکیل سازمان های «کارگری»، «کمونیستی» و «انقلابی» بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان، همه فاقد ارزش هستند.

همچنین، این حزب نمی تواند دنباله روی کل طبقه کارگر باشد، زیرا که کل طبقه کارگر الزاماً به سیاست های درست همزمان با هم دست نمی یابد. حزب پیشتاز کارگری، برنامه خود را از درون جنبش عملی کارگری و تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین المللی استنتاج می کند. این برنامه در درون جنبش کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته و نهایتاً برای مداخلات بعدی تدقیق می یابد. برنامه طبقه کارگر برای امر دخالتگری در مسایل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از درون یک سازمان علنی نمی تواند ظاهر گردد؛ زیرا کل طبقه کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن یک حزب کارگری و تدوین یک برنامه انقلابی جامع نیست. عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی با سرعت در درون

حزب های توده ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف های رفرمیستی می کند. تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین المللی نشان داده که برای جلوگیری از نفوذ عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیشتاز کارگری ضروری است. اتکا به سازمان های بی درو پیکر کارگری (به ویژه در کشورهای نظیر ایران) پېچیدن نسخه برای شکست است. سازماندهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت سرمایه داری و گرایش های بورژوا و خرده بورژوا صورت بگیرد. حزب کارگری باید خود را از عقاید هیئت حاکم و نفوذ جاسوسان دولت مصون نگه دارد.

بنابراین، حزب پیشتاز کارگری از دو اصل تفکیک ناپذیر از یک دیگر تشکیل شده است. از یک سو، تشکل کارگران سوسیالیست در یک حزب مجزا از توده ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامه انقلابی؛ و از طرف دیگر درگیری نزدیک و روزمره این حزب با جنبش ها و مبارزات ویژه و خودانگیخته کارگری. به سخن دیگر، حزب پیشتاز کارگری در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه (به منظور مصونیت از رفرمیسم) بوده و هم خواهان پیوستن به طبقه کارگر (برای مداخله در مسایل روزمره کارگری) می باشد. چنین حزبی نیز مانند هر پدیده اجتماعی از وحدت تضاد تشکیل می شود. جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می شود. زیرا که از یک سو، حزب پیشتاز کارگری بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بورکراتیک توسط «رهبران خودسر و بی اعتبار» می شود. و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیشرو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی سیاسی در آگاهی طبقه کارگر (که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوایی و اسیر ایدئولوژی بورژوایی است)، منجر می شود. تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعه سرمایه داری، ایجاد یک حزب مخفی و متشکل از بهترین عناصر پیشروی کارگری است.

میلیتانت: اگر معتقد به تفکیک میان سازمان یابی توده ای کارگران و امر تحزب طبقاتی آنان هستند، برای هر کدام از این دو تشکل چه ساختار و وظایف مشخصی قائل می شوید؟ و اگر به چنین تفکیکی باور ندارید، درباره تحزب کمونیستی طبقه کارگر چگونه فکر می کنید؟ آیا کارگران اساساً به چنین ظرفی نیاز دارند و در این صورت، تبلور واقعی مادی و اجتماعی آن چگونه خواهد بود؟

مازیار رازی: در محور «تحزب کمونیستی» باید به یک نکته اصلی اشاره کرد و آن هم کسب آگاهی طبقاتی است که متأسفانه در درون تشکلات ناهمگون علنی امکان پذیر نمی باشد. باید توجه داشت که آن چه انقلاب کارگری را با سایر انقلاب ها متمایز می کند اینست که انقلاب کارگری برخلاف سایر انقلاب ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است. انقلاب کارگری یک شورش خود انگیخته توده ها و یا یک قیام خود به خودی مردم نیست، بلکه یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتری برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیه اشکال استثمار انسان هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه وسایل تولید و رهایی کلیه انسان ها از ستم کشی تحت جامعه طبقاتی است. سرمایه داری پیش شرط های عینی انقلاب را فراهم می آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط های ذهنی- یعنی آگاهی سوسیالیستی نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین برخلاف سایر انگیزه های جوامع ماقبل از سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی؛ ایجاد تشکل های مستقل کارگری؛ و نهایتاً رودرویی طبقه کارگر با سرمایه داری و شورش ها و طغیان ها و اعتصابات کارگری، پدیده هایی هستند که در درون جامعه سرمایه داری به وقوع می پیوندند. اما صرفاً با عصبیان و خشم و اعتراضات توده ای و

ایجاد تشکل های مستقل کارگری (سندیکا؛ اتحادیه ها؛ اتحاد عمل ها؛ جبهه های واحد کارگری و غیره) نمی توان نظام سرمایه داری را با یک نظام عالی تر جایگزین کرد. طبقه کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آن هم تئوری است. دانش سوسیالیستی که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط های ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است. بدون تئوری و درک جامعه سرمایه داری جایگزین کردن آن غیرممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، براساس جنبش های خودانگیخته کارگری که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی قرار داشته، به وقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تریونیونیستی (اتحادیه های کارگری) و یا احزاب توده ای کارگری تحت تأثیر همین ایدئولوژی ها قرار دارند. بر خلاف نظر برخی که با طرح نقل قولی از مارکس در مورد عدم ضرورت ایجاد «حزب جداگانه» کارگری، کارل مارکس اعتقاد به ایجاد حزب پیشتاز انقلابی داشته و فعالیت مستمر او در «اتحادیه کمونیست» دال بر این ادعا است. کارل مارکس در مقابل استدلال هایی که ضرورت برش از بورژوازی و خرده بورژواری را تأکید نمی کردند؛ می گوید که «این قبیل سوسیالیزم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود». به سخن دیگر، طبقه کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی که ایدئولوژی هیئت حاکم است رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی روی آورد.

اما این آگاهی سوسیالیستی، و یا مجموعه برنامه کمونیستی، به طور خود به خودی و یا صرفاً از طریق فعالیت های اتحادیه های کارگری و یا تشکل های علنی کارگری به پرولتاریا منتقل نمی شود. باید یک پیشروی کارگری که مظهر عالی ترین درجه آگاهی تجربه طبقاتی است، قادر به دستیابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه کارگر باشد. برای مجهز کردن کل طبقه کارگر به این برنامه، سازماندهی پیشروان کارگری ضروری است؛ و برای سازماندهی پیشروی کارگری نیاز به تشکیلات، حزب پیشتاز کارگری است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تنوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه کارگر را در راستای سرنوشتی کل نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

بنابراین من به تفکیک تصنعی تحزب کمونیستی از سازمان یابی توده ای اعتقاد ندارم. اما در عین حال معتقدم که آگاهی سوسیالیستی برای برقراری نظام سوسیالیستی ضروری است و آن آگاهی در درون جنبش توده ای و به شکل یکپارچه در دوران حیات نظام سرمایه داری به دست نمی آید. زیرا ایدئولوژی هیئت حاکم توهم هم به نظام را به وجود می آورد. کارگران در دوره کنونی محققاً نیاز به حزب کارگری خود دارند. حزبی که نه تنها از لحاظ تشکیلاتی و سیاسی؛ بلکه به ویژه از لحاظ نظری و عقیدتی آن ها را برای انتقال به جامعه نوین آماده کند.

چهارده خرداد ۱۳۹۳

از میلیتانت شماره ۷۷



مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک

مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک از یک ضرورت عینی در درون جنبش کارگری نشأت می گیرد. بسیاری از سازمان ها و احزاب کمونیستی، برداشتی کاملاً نادرست و غیر مارکسیستی از این مقوله دارند. این برداشت نادرست و غیر علمی، تنها مختص به سازمان های استالینیستی نیست، بلکه متأسفانه در سازمان های تروتسکیستی نیز مشاهده می شود. این سازمان ها و احزاب در واقع یک برداشت "اداری" از مفهوم سانترالیزم دمکراتیک دارند. در واقع تشکیلات تمامی این سازمان ها، صرفاً کاریکاتوریست از یک حزب انقلابی. در ظاهر امر، تمامی آن ها دارای کنگره، اعضای رهبری، انتخابات و "دمکراسی" (صوری) می باشند. رهبری این سازمان ها ظاهراً بر اساس آرای اکثریت اعضا و برای دوره ای معین تا کنگره بعدی "انتخاب" می گردد.

این تشکیلات، همه دارای ارگان حزبی هستند و صفحات نشریات خود را نیز با مقالات و تصاویر بسیاری از مارکس، لنین و یا تروتسکی (یا دیگر رهبران) تزئین می کنند. تمامی این سازمان ها مدعی اند که دارای ساختار تشکیلاتی "دمکراتیک"ی هستند، اما، با بروز اولین علائم اختلاف نظر با رهبران یا اکثریت اعضا، موجی از اتهام زنی ها و تحقیر مخالفان بلافاصله آغاز می شود؛ و حتی اگر این فشارهای روانی کارایی نداشته باشد، تحریکات تشکیلاتی، حذف گرایی و اتهام زنی تا سر حد اخراج و تعلیق عضویت به سرعت پیش می رود. چنان چه تشکیلاتی از این دست در مقامی دولتی قرار گرفته باشد، این اختلافات مسلماً منجر به دستگیری، محاکمات و حتی اعدام مخالفان خواهد شد. به زعم این "رهبران"، داشتن آرای اکثریت در درون یک تشکیلات به منزله دلیلی کافی برای خفه کردن هر گونه صدای مخالف در نطفه است. در واقع روش برخورد این سازمان های به اصطلاح "کمونیستی" را می توان با روش برخورد رژیم های دیکتاتوری نظامی در کشور های عقب افتاده با مخالفان خود، مقایسه کرد.

وجه اشتراك تمامی این احزاب به اصطلاح "کمونیستی" در یک موضوع اساسی نهفته است، و آن هم عدم به رسمیت شمردن "حق گرایش" برای نظریات اقلیت می باشد. در واقع همین مسأله بسیار بدیهی و ساده، تمامی این سازمان ها را از یک سازمان مارکسیستی انقلابی جدا می کند. عدم به رسمیت شمردن حقوق اعضای که به نظریاتی متفاوت با خط رهبری یا اکثریت سازمان می رسند، اساس وجه تمایز میان یک سازمان منحرف و یک سازمان انقلابی مارکسیستی است.

به رسمیت شناختن اقلیت و در نظر گرفتن جایگاه و حقوقی برای نظریات مختلف و مخالف در درون یک تشکیلات انقلابی به این دلیل است که اعضا، در درون یک سازمان انقلابی، بر اساس پراتیک انقلابی در حوزه های مختلف مبارزاتی در جامعه، به آگاهی هایی متفاوت و گاه متضاد با یک دیگر می رسند. اعضا در نتیجه مبارزات عملی شان به آگاهی ای می رسند که با درک و آگاهی برخی دیگر از اعضای همان سازمان در حوزه دیگر مبارزاتی متفاوتست. از این رو اعضا و کادرهای یک حزب واحد در دخالت های روزمره خود، مابین دو کنگره حزبی، به اخذ تاکتیک های متفاوت و مختلف می رسند. تجارب آن ها، نسبی و حتی در بسیاری مواقع ناکامل است. برای نمونه ممکن است میان اعضای کارگر یک سازمان انقلابی در مورد مثلاً شعار «تشکل مستقل کارگری» و نحوه دخالتگری برای تحقق آن، اختلاف نظر به وجود آید. شاید، برخی از اعضای حزب در مورد استقلال تشکلات کارگری از احزاب سیاسی به این نتیجه برسند که این استقلال کارگری می باید شامل حزب آن ها نیز گردد، و بالعکس برخی دیگر ممکن است به نتیجه رسیده باشند که خیر! این نظریه شامل حزب کمونیستی خود آنان نمی گردد. این نوع اختلاف نظریات ممکن است در موارد دیگر نیز مشاهده شود. بدیهی است که نمی توان از پیش مطمئن بود که کدام یک از نظریات به نتایج مطلوب می رسد و صحیح است. تنها با اجرا و تجربه عملی است که نظریات (یا تئوری ها) در نهایت به اثبات می رسند. از دیدگاه مارکسیستی، تئوری تنها چکیده عمل (پراتیک) است.

بدیهی است که برای همگونی و اتفاق نظر، برای اجرای این تاکتیک ها و به منظور جمع بندی نظریات مختلف و اجرای متحدانه آن باید شرایطی در حزب انقلابی وجود داشته باشد که امکان تبادل نظر و ایجاد گرایشات مخالف با نظر اکثریت تسهیل شود.

تحت چنین شرایطی است که دموکراسی درونی در درون یک حزب انقلابی از اهمیتی حیاتی برخوردار می شود. حزبی که از بدو پیدایش خود حق گرایش برای نظریات مختلف و مخالف را به رسمیت نشناسد، نمی تواند یک حزب مارکسیستی انقلابی - حزبی که قرار است برای انقلاب کارگری تدارک ببیند - باشد. حزبی که درک نکرده باشد تنها از طریق تبادل نظریات میان اعضا، می توان برنامه حزب را صیقل و امر دخالتگری مؤثر را سازمان داد، بدون تردید، در تندبادهای مبارزات طبقاتی، به انحراف خواهد رفت و نقش انقلابی ایفا نخواهد کرد.

اعضای حزب که در عمل مبارزاتی به نظریات متفاوت می رسند، در کنگره حزبی نظریات خود را ارائه می دهند) تا این جا شاید احزاب منحرف نیز این حق را بپذیرند. (اما، مسأله زمانی به وجود می آید که عده ای) حتی یک نفر (با نظریات اکثریت و یا خط رهبری اختلاف داشته باشد. در چنین وضعیتی بدیهی است که حزب انقلابی می باید جایگاهی برای این اقلیت قایل بشود تا نظریت خود را میان کلیه اعضا از طریق بولتن درونی و ترتیب جلسات اشاعه دهد) بنا به منطقی که پیش تر توضیح داده شد؛ (این اقلیت باید حق تشکیل یک "گرایش" (Tendency) "را داشته باشد. گرایشی که با توافق اکثریت و ایجاد ابزارهای تبلیغاتی درونی از سوی رهبری به وجود آمده است، و معقولانه و در محیطی رفیقانه به بحث و اشاعه نظریات خود تا دوره بعدی می پردازد. زیرا یک حزب انقلابی به خوبی می داند هر تاکتیکی که به وسیله عده ای) حتی اکثریت (ارائه داده می شود، "الزاماً" در عمل نظریات صحیحی نمی باشد. تنها عمل مبارزاتی می تواند نشان دهد که کدام یک از نظریات با

واقعیت منطبق تر بوده است. اگر به فرض پس از یک سال تجربه، نشان داده شد که نظر اقلیت اشتباه بوده است، بدیهی است که این اختلاف نظر دیگر منتفی می گردد و گرایش خود را منحل اعلام می کند. اما اگر نظر اقلیت درست بوده باشد) و نتیجتاً نظر اکثریت نادرست(، نظر آن اقلیت که از سوی همه اعضا شناخته شده است، به نظر اکثریت مبدل می شود. بدین ترتیب، هم برای اقلیت و هم برای اکثریت سازمان فرصتی برای اثبات نظریات خود وجود خواهد داشت.

اما حتی اگر نظرات اکثریت اشتباه باشد، اقلیت با حفظ اعتقادات و نقد خود به اکثریت، برای دوره ای) تا کنگره بعدی(، در بیرون از حزب می باید نظریات اکثریت را به اجرا گذارد. این حزب با وجود اختلافات درونی، در سطح جامعه می باید یک پارچه عمل کند و نظریات بخش اکثریت را در عمل تجربه کند تا نتیجه عملی آن به اثبات رسد) چه مثبت و چه منفی(. (کنگره آتی حزب به ارزیابی و جمع بندی نوینی متکی بر عملکرد دوره پیش، خواهد رسید.

اگر اختلافات اقلیت پس از سپری شدن یک دوره) بین دو کنگره (حل نگشت چه؟ در این مرحله دو علت می تواند وجود داشته باشد. اول این که این اختلافات هنوز در سطح مسایل تاکتیکی باقی مانده و زمان بیش تری برای اثبات نظریات نیاز است. در این صورت گرایش مخالف همانند دوره پیش و تا دوره بعدی که مسایل مورد مرور قرر می گیرند، درحزب باقی می ماند. اما در برخی موارد امکان دارد اختلافات فرای صرفاً اختلافات تاکتیکی باشد. اختلافات عمیق سیاسی نیز می تواند در حزب به وجود آید. در جامعه سرمایه داری ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی هیئت حاکم است. این امکان همواره وجود دارد که حتی اعضا یا رهبری یک حزب انقلابی تحت تأثیر عقاید دشمن طبقاتی قرار گرفته باشند. در نتیجه برخی از اختلافات می تواند از تفاوت های تاکتیکی فراتر رود. برای نمونه، امکان دارد عده ای به این ارزیابی برسند که خط رهبری حزب دچار انحرافات طبقاتی شده و ضروری است که مبارزه عمیق تری برای جلوگیری از خط انحرافی صورت گیرد. در آن صورت بنا بر تشخیص آن بخش از معترضان، رهبری حزب باید حق ایجاد" جناح (Faction)" را برای آن عده قایل گردد. این عده باید بتوانند در درون یک حزب انقلابی باقی بمانند و حتی بنا بر تعداد طرفداران شان در سطح رهبری حزب نیز شرکت داشته باشند. بدین ترتیب فرصت کافی به آن ها داده شود که نظریات خود را در درون حزب و در سطح رهبری تبلیغ کنند. در واقع تشکیل یک" جناح" گام جدی تری برای مبارزه با خط انحرافی اکثریت در درون یک حزب انقلابی است. تشکیل" گرایش" در مورد مسایل تاکتیکی است و شاید زودگذر باشد.

اما اگر پس از دوره ای جناح موجود به این نتیجه رسید که رهبری و اکثریت حزب در حال عبور از خط طبقاتی است و امکان متقاعد کردن اکثریت اعضا نیز وجود ندارد، این جناح، در این مقطع، باید از حق تشکیل" جناح علنی (Open Faction)" برخوردار باشد.

در واقع تشکیل جناح علنی به مفهوم تدارک برای انشعاب است. جناح علنی می تواند نظریات خود را حتی رو به جنبش کارگری و علناً اعلام کند و طبقه کارگر را از انحراف موجود اکثریت) به زعم خود (مطلع کند. یک حزب انقلابی این فرصت تشکیلاتی را نیز باید به این اقلیت بدهد که نه تنها نظریاتش به دست همه اعضا برسد، بلکه آن نظریات در ارگان رسمی حزبی هم درج گردد. بدیهی است که اگر توافقی حاصل نشد و چنان چه جنبش کارگری مواضع اکثریت را تغییر نداد، گام بعدی یک انشعاب در حزب خواهد بود. اما این انشعاب نیز می تواند معقولانه و ریفقانه، بدون اتهام پراکنی و فحاشی صورت گیرد. تاریخ، صحت یا سقم نظریات طرفین را نشان خواهد داد. چه بسا پس از دوره ای، اشتباه نظریات" اکثریت" در عمل نشان داده شود و" اقلیت" انشعابی متقاعد به الحاق مجدد به حزب واحد گردد. بدیهی است که اگر کار به جنگ، دعوا، اتهام زنی و نفرت از یک دیگر بکشد،

این دو گرایش - حتی اگر به نظریات واحدی در آینده برسند - هرگز نمی توانند در درون یک حزب در کنار هم قرار گیرند.

آیا تمام این پیش شرط ها، حزب و رهبری را تضعیف نمی کند؟ آیا این ها برخورد های "لیبرالی" و "بورژوا دمکراتیک" نیست؟ آیا نباید حزب "آهنین" برای اجرای یک پارچه تصمیمات وجود داشته باشد؟ آیا آوانس دادن به یک "اقلیت"، انحلال طلبی نیست؟ پاسخ به تمامی این سؤالات منفی است. به رسمیت شناختن حق اقلیت نه تنها حزب را تضعیف نمی کند، که منجر به تقویت آن می گردد. تسهیلات برای ایجاد «گرایش «و» جناح «و حتی» جناح علنی» حزب را در انظار توده های کارگر معتبر و قوی تر از پیش می کند. تنها کافی است نگاهی به وضعیت سازمان ها و احزاب بین المللی ببینیم تا به وخامت و عمق بحران تشکیلاتی این سازمان ها - که عمدتاً نتیجه کجروی های تشکیلاتی بوده است - پی ببریم.

آن چه این سازمان های انحرافی درک نمی کنند این است که انشعابات، تعلیقات و اخراج ها تنها آخرین مرحله از روند طولانی بحث و عمل مشترک باید باشد. اخراج ها و انشعابات تنها زمانی موجه هستند که یک جریان از خطوط طبقاتی خود عبور کند و چنین هم در جنبش کارگری نشان داده شده باشد. به سخن دیگر نتایج سیاست های مخرب و ضد انقلابی یک "گرایش" حزبی نه تنها باید برای تمام اعضای آن حزب روشن و شفاف باشد، بلکه در سطح جامعه هم به روشنی بیان شده باشد. در حزب بلشویک چنین حقوقی از جمله حق گرایش و جناح برای اعضا قایل شده بود. یکی از علل توفیق حزب بلشویک در تدوین برنامه انقلابی و مرتبط به جنبش کارگری و در نتیجه کسب اعتبار میان شوراهای کارگری که به پیروزی نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان منجر شد، دقیقاً بر اساس رعایت دمکراسی درونی بود. تنها در آغاز جنگ داخلی ۱۹۲۰ بود که تشکیل جناح در درون حزب بلشویک ممنوع شد. پیش از آن رهبران و اعضای حزب در بسیاری از موارد مواضع و مخالفت های خود را علیه رهبری حزب علناً بیان کرده بودند، بدون این که اخراج یا تنبیه گردند. اما، همان "ضرورت" در محدودیت جناح بندی درونی در زمان جنگ داخلی ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱، در دوران استالین ۱۹۲۴ به بعد به فضیلت مبدل شد و اختناق استالینی را برای سال ها به همراه آورد. تروتسکی در آخرین سال های زندگی خود از این دوره "انتقاد از خود" روشنی به عمل آورده است. تروتسکی می نویسد:

"ممنوعیت احزاب مخالف به منع فعالیت جناحی انجامید. منع جناح، به منع نظریات مخالف رهبری خطاپذیر منجر شد. سلطه پلیسی و بی منازع حزب باعث مصنوعیت دستگاه اداری شد و آن را تا استبداد و فساد بی کران پیش برد."

جنبش تروتسکیستی نیز از این درس های انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بسیار آموخته است و نمی تواند همان اشتباهات را تکرار کند. لئون تروتسکی چنین ارزیابی ای از مسایل درونی حزب داشت و تا آخر عمر به آن وفادار ماند:

"این کاملاً ناکافی است که جوانان ما تنها به تکرار فرمول های حزبی بپردازند. آن ها باید فرمول های انقلابی را تسخیر و جذب کنند. آن ها باید نظرات و شخصیت مستقل خود را حفظ کنند. آن ها باید با شجاعت قادر به مبارزه برای عقاید خود باشند. نظریاتی که ناشی از عمق اعتقاد راسخ و استقلال شخصیت آن هاست. تسطیح مکانیکی به وسیله مقامات، سرکوب شخصیت ها، خشونت، جاه و مقام پرستی باید از حزب طرد گردد! یک بلشویک تنها یک فرد منضبط نیست، او فردی است که در هر مورد و موقعیت از نظریات خود دفاع می کند و با جسارت و استقلال بر سر آن عقاید نه تنها در مقابل دشمن، بلکه در درون حزیش نیز می ایستد. امروز، شاید، او در اقلیت در حزبش باشد. او نظریات خود را در درون حزیش ارائه می دهد. اما در اقلیت بودن بدان معنی

نیست که او نظریات اشتباهی دارد. شاید او، پیش از دیگران، به درک و مشاهدات درستی در مورد وظایف حزب و چرخش های سیاسی رسیده باشد. او در صورت لزوم باید مصرانه سؤالات خود را برای بار دوم، سوم و دهم طرح کند. بدین ترتیب او به حزب خدمت می کند که به روش و سیاست های نوین مسلح گردد که با سهولت در مقابل تندبادهای بدون واکنش لحظه ای دوام آورد) "لئون تروتسکی، روش نوین، ۱۹۲۳".

برای سازماندهی بین المللی انقلابی رعایت حقوق دمکراتیک، به رسمیت شناختن گرایشات و جناح های درون حزبی، حیاتی است. مارکسیست های انقلابی باید به این روش وفادار بمانند.

۲۱ مارس ۲۰۱۳

این مقاله نخستین بار به زبان انگلیسی انتشار یافت.

ادای سهمی بر مفهوم حزب لنینی

بحث پیرامون حزب پیشتاز، برای شکل گیری آتی یک سازمان جهانی، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است؛ به علاوه حزب پیشتاز یکی از مسائل اساسی پیش روی مارکسیست هاست که باید به منظور دست یافتن به یک برداشت و درک مشترک از آن، مورد بحث قرار بگیرد. پیش از آن که ما به سمت ساختن یک بین الملل حرکت کنیم، ضرورتاً باید مطالبی در این مورد بنویسم و دست آخر به یک قطعنامه برسیم.

به منظور بنا نهادن یک سازمان جدید، نکات زیادی درباره محتوای این سازمان آتی وجود دارد که باید واقعاً از پیش روشن و ابهامات آن رفع شود. اول؛ مسأله سازمان پیشتاز به طور اخص یکی از بحث های حیاتی است که باید مورد بررسی قرار بگیرد. هرچند اکثر مارکسیست ها شخصاً با این ایده آشنا هستند و در گذشته هم به کرات در موردش صحبت کرده اند، با این وجود برای آغاز به ساخت یک بین الملل جدید، بسیار اهمیت دارد که پیش از هر چیز —هرچند البته مسائل مهم دیگری هم وجود دارند— ما قبل از آغاز به شکل گیری سازمانی فعالیت ها و متمرکز شدن بر تکامل ایده های خود، درک روشن و مشخصی نسبت به این مفهوم داشته باشیم.

دوم؛ آن چه که قصد دارم در این جا اشاره کنم، ایده هایی است که به عنوان مقدمه ای بر حزب لنینیستی مطرح می شود. بنابراین این ایده ها قرار نیست که جامع و کامل باشد. به شخصه اعتقاد ندارم که من یا گرایش مارکسیست های انقلابی ایران هنوز به جمع بندی عمیقی بر سر این مسأله رسیده ایم. بنابراین در واقع مایلیم که در این مورد با سایر رقاباتی که تجارب و برداشت های مختلفی دارند، دیالوگ داشته باشیم تا جمعاً به درک مفهوم حزب لنینیستی برسیم. به همین دلیل، آن چه می گوئیم در واقع یک نسخه نهایی از ایده هایمان نیست. بلکه صرفاً بحثی است برای انتقال تجربیات خود به سایر رفق، بنابراین در حقیقت در این مرحله از بحث است که می توانیم به طور جمعی چیزی را تکامل ببخشیم.

مفهوم حزب

به طور کلی، تاریخاً در سنت طبقه کارگر در طی تقریباً ۱۵۰ سال گذشته، دو مفهوم پایه ای از حزب وجود داشته است. یک مفهوم، حزبی توده ای بوده است که در واقع از زمان نقطه اوج بین الملل دوم آغاز و از سوی انگلس معرفی شد. نهایتاً ایده حزب توده ای به عنوان یک حزب سوسیال دموکرات شناخته شد که هزاران نفر از کارگران کشورهای مختلف جهان را دربر می گیرد و به

سوی خود جذب می کند. این حزب، در درون طبقه کارگر دست به دخالتگری می زند و علیه نظام سرمایه داری فعال است.

با این حال، ایده حزب توده ای در آن مقطع زمانی و ابتکار آغاز آن، در موقعیتی بود که مسأله انقلاب هنوز عملاً در مقیاس جهانی مطرح نشده بود. هرچند مارکس خود از «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، نیاز سرمایه داری به تخریب خود و فرارسیدن یک نظم نوین صحبت کرده بود، اما هنوز فعلیت انقلاب طی آن دوره در دستور روز قرار نداشت.

بنابراین احزاب توده ای به تکمیل دو برنامه مجزا دست زدند: یکی برنامه حداقلی بود که برنامه ای برای اصلاحات و رفرف، اعمال فشار بر نظام به منظور کسب امتیازات برای کارگران بود. و دیگری برنامه حداکثری، برنامه ای که آن ها هرگز قصد نداشتند بلافاصله یا در آینده نزدیک مورد استفاده قرار بدهند. بنابراین برنامه حداکثری صرفاً شامل اهدافی بود که به دوره ای طولانی در آینده، یعنی به زمان فرارسیدن تب و تاب انقلابی، موکول و در برنامه گنجانده شده بود. با این حال آن ها طی این مقطع خاص شاهد هیچ گونه تب و تاب انقلابی نبودند. هرچند ایده خود مارکس و بسیاری از فعالین انقلابی در آن دوره، این بود که آگاهی سوسیالیستی در طبقه کارگر به شکل خطی تکامل خواهد یافت. یعنی کارگران به تدریج این آگاهی را از مقیاس کوچک تر به به مقیاس بزرگ تر تکامل می دهند و نهایتاً این آگاهی عمیق تر و عمیق تر می شود تا به دوره انقلاب برسد.

بنابراین، برداشت آن ها به طور کلی به دلیل موقعیت عینی آن دوره، به این شکل بود که فعلیت یافتن انقلاب در دستور روز نیست و آگاهی کارگران به تدریج توسعه پیدا می کند. بنابراین آن ها باید علیه سرمایه داری مبارزه کنند، به دولت سرمایه داری فشار بیاورند، امتیازاتی برای کارگران کسب کنند، رفرف هایی در درون جامعه به وجود بیاورند، اما به تدریج فعالیت کنند، به مبارزه ای ممتد علیه سرمایه داری دست بزنند، و مبارزه علیه این نظام را تا زمان فرارسیدن دوره انقلابی ادامه دهند. بنابراین آن ها برای مطالبات حداقلی، برای رفرف در جامعه مبارزه می کردند. این یک ایده نسبت به حزب کارگر بود که در نقطه اوج فعالیت های بین الملل دوم به رهبری خود انگلس وجود داشت و بعدها نیز به وسیله انقلابیونی مانند کائوتسکی و سایرین تکامل پیدا کرد.

لنین در سال ۱۹۰۲ مفهوم دیگری از حزب کارگری را توسعه داد که به «حزب پیشتاز انقلابی» شهرت یافته است. این همان مفهومی است که در «چه باید کرد؟» مطرح شده. از آن جا که لنین مبتکر ایده یک حزب جدید بود که در تقابل با مفهوم حزب کارگری توده ای از زمان بین الملل دوم قرار داشت، به تدریج این «حزب پیشتاز»، «حزب لنینیستی» نامیده شد. اما در واقع توصیف دقیق چنین حزبی، همان «حزب پیشتاز انقلابی» است. لنین البته یکی از نخستین کسانی بود که ایده این حزب پیشتاز را به طور منسجم پروراند و برای آن به مبارزه پرداخت. اما انقلابیون دیگری در آن زمان و حتی پس از او هم بودند که این تئوری را، یعنی تئوری حزب پیشتاز، تکامل دادند. یکی از آن ها، آنتونیو گرامشی بود که سهم بزرگی در این ایده حزب پیشتاز داشت و پس از آن حتی رزا لوکزامبورگ که ضمن انتقاد از این ایده در نوشته های خود، در تکامل آن سهمی ایفا کرد. همین طور تروتسکی و پس از او لوکاچ و کارل کوروش و بسیاری دیگری از انقلابیون که زوایای مختلفی را شکل می دهند، عملاً این ایده را از آن زمان به بعد توسعه دادند. بنابراین ایده حزب پیشتاز انقلابی در واقع تماماً متفاوت از ایده احزاب توده ای بود.

آگاهی سوسیالیستی

ایده اصلی مفهوم حزب پیشتاز انقلابی، به آگاهی سوسیالیستی ارتباط داشت: چگونه می توان این آگاهی سوسیالیستی را حفظ کرد و مصون نگاه داشت؟ گونه می توان این آگاهی سوسیالیستی را که درون توده کارگران یا حزب پیشتاز آن ها توسعه پیدا می کند، تکامل بخشید؟

نقد لنین به حزب توده ای در «چه باید کرد» بر پایه این ایده بود که آگاهی سوسیالیستی می تواند در درون کارگران توسعه پیدا کند، اما آگاهی و عقاید سوسیالیستی در درون احزاب توده ای کارگری با افت و خیزهایی رو به رو است. آگاهی سوسیالیستی می تواند از ایدئولوژی بورژوایی که در جامعه سرمایه داری ایدئولوژی غالب و مسلط است، متأثر شود.

بنابراین اگر آگاهی سوسیالیستی که در این احزاب توده ای توسعه پیدا می کند، به حال خود رها شود، با وجود آن که برخی از کارگران به این آگاهی و عقاید خواهند رسید، اما در عین حال پس از مدتی آن را از دست خواهند داد. چرا که در جامعه سرمایه داری، آگاهی سوسیالیستی در درون مبارزه کارگران علیه سرمایه داری توسعه پیدا می کند، ولی همزمان به دلیل تبلیغات عمیق و سنگین ایدئولوژی بورژوایی از طریق ابزارهای مختلف در داخل طبقه کارگر، توهماتی نیز در درون طبقه کارگر رشد می نماید. بنابراین کارگرانی که در زمانی خاص به آگاهی سوسیالیستی می رسند، در زمانی دیگر ممکن است آن را از دست بدهند (یعنی در زمانی که نمی توانند به طور ممتد و برای دوره ای طولانی تر، از این عقاید محافظت کنند). (در درون حزب توده ای نیز ایدئولوژی های دیگری وجود دارد: ایدئولوژی خرده بورژوایی و سایر ایدئولوژی هایی که به جنبش های توده ای حقه می شوند و در نتیجه توسعه یک آگاهی سوسیالیستی انقلابی در درون این اقشار طبقه کارگر را متوقف می سازند. این امر در واقع تاحدودی کارگران را از مبارزه تابه آخر یعنی سقوط سرمایه داری و ایجاد دولت کارگری و سپس جامعه سوسیالیستی باز خواهد داشت.

عقاید خرده بورژوایی، نظیر آنارشیزم، سندیکالیزم، آنارکو-سندیکالیزم و سایر اشکال گرایش های خرده بورژوایی در درون طبقه کارگر وجود دارد. به همین جهت تدارک برای انقلابی سوسیالیستی، در درون احزاب توده ای واقعاً نمی تواند صورت بگیرد. چرا که در تحلیل نهایی، این احزاب توده ای تحت سلطه ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی قرار دارند و همین موضوع مانع توسعه آگاهی سوسیالیستی و محافظت از آن در درون کارگران برای حرکت به سوی انقلاب و ایجاد دولت کارگری است.

بنابراین موضوع محوری لنین در آن مقطع، یعنی سال ۱۹۰۲، این بود که ما باید در واقع خودمان را تا درجه ای از توده ها جدا کنیم. هرچند می خواهیم در درون توده ها باشیم، می خواهیم برای تسخیر قدرت به دست طبقه کارگر و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی دخالت گری کنیم، اما همزمان به خاطر این وضعیت، به خاطر سلطه ایدئولوژی و برنامه های بورژوایی و خرده بورژوایی بر احزاب توده ای، نیاز به تفکیک بخش پیشتاز کارگران، یعنی پیشروان سوسیالیست طبقه کارگر از توده های مردم داریم. بنابراین طرح پیشنهادی یک سازمان که یک سازمان اقلیت است، در سال ۱۹۰۲ و به وسیله لنین پیش کشیده شد.

این کتاب با وجود نکات فراوانی که جای بحث و تحلیل را بازمی گذارد و در واقع باید گفت نکات فراوانی که بعضاً طی آن مقطع صحیح نبودند (به این موضوع باز خواهیم گشت)، به طور کلی و به گمان من، یک پیشرفت در مارکسیزم در جهت ساخت حزب، حزب کارگری، بوده است. این مفهوم تماماً جدید بود، در گذشته وجود نداشت و پیشرفت جدیدی در درون جنبش طبقه کارگر بود؛ در نتیجه می توانیم ببینیم که انقلاب روسیه بر پایه همین مفهوم در مبارزه علیه تزار و سپس دولت بورژوایی و ایجاد دولت کارگری، موفق شد.

در مورد مسأله ضرورت ایجاد حزب لنینیستی، یک موضوع مهم وجود دارد و آن ایده آگاهی سوسیالیستی است که در این جا اشاره کردم. آگاهی سوسیالیستی، برخلاف برخی عباراتی که در سال ۱۹۰۲ از سوی لنین نوشته شد و بعدها از طرف خود او نیز اصلاح گشت، از بیرون به داخل حوزه فعالیت های طبقه کارگر وارد نمی شود. آگاهی سوسیالیستی در درون طبقه کارگر تکامل پیدا

می‌کند. کارگران در درون مبارزات روزمره، از خلال فعالیت‌های عملی و تجارب زندگی روزمره به آگاهی سوسیالیستی می‌رسند، یعنی آن‌ها موضوعات را بدون مطالعه ادبیات مارکسیستی یا اطلاع داشتن از عقاید مارکسیستی، می‌فهمند. کارگران خودشان به این نتیجه می‌رسند که نظام سرمایه‌داری در مقابل منافع آن‌ها قرار دارد و این نظام باید کنار گذاشته شود و نظم نوینی جای آن را بگیرد. این نوع از آگاهی سوسیالیستی نابالغ و مقدماتی در درون خود کارگران تکامل می‌یابد.

بنابراین این جنبه از خود لنینیسم، این جنبه از حزب پیشتاز که در سال ۱۹۰۲ در «چه باید کرد؟» مطرح شد، به این معنای اخص صحیح نیست. البته باید در نظر داشت که لنین در آن مقطع، جوانی بود با تجربیات اندک فعالیت‌های تشکیلاتی؛ در عوض این کائوتسکی به عنوان یک مارکسیست برجسته بود که ایده ورود آگاهی سوسیالیستی از بیرون، یعنی روشنفکران، به درون توده‌های کارگر را توسعه داد. چرا که گمان می‌شد توده‌های کارگر قادر به تکامل هیچ‌گونه آگاهی سوسیالیستی نیستند، و بنابراین ایده انتقال تئوری سوسیالیستی از بیرون به درون طبقه کارگر در اصل از سوی کائوتسکی بسط داده شد.

پس از این، لنین به وضوح از همین ایده استفاده کرد. طی چند سال بعدی در ۱۹۰۷، لنین گفت که در آن مقطع او «در حال خم کردن بیش از حد ترک» به نقطه مقابل اکونومیست‌ها بود، چرا که اکونومیست‌ها اعلام می‌کردند که طبقه کارگر همه چیز است و ما باید دنباله روی آن باشیم، هر آن چه طبقه کارگر می‌گوید صحیح است و توده‌ها می‌دانند که چه می‌کنند و غیره. بنابراین این گفته لنین، واکنشی بود به اکونومیست‌هایی که شدیداً «کارگر کارگری» و بیش از حد دنباله روی هر آن چه کارگران می‌گفتند، بودند. بنابراین لنین می‌گفت که «خیر، موضوع این نیست»، این تئوری نمی‌تواند به معنای دقیق کلمه در درون خود طبقه کارگر تکامل پیدا کند و باید از طرف برخی روشنفکران و از خارج از طبقه کارگر به داخل عرصه کارگران وارد و منتقل شود. این صرفاً واکنشی بود از سوی لنین، چند سال بعد لنین خود اشاره کرد که او عملاً در مورد این ایده مبالغه کرده بوده است. او اکنون معتقد بود که پیشتاز کارگران می‌تواند تئوری‌ها را از خلال فعالیت‌های عملی خودش تکامل دهد، هر چند اگر این پیشتاز در درون احزاب یا جامعه اساساً به حال خود رها و تنها گذاشته شود، آگاهی خود را از دست خواهد داد.

بنابراین حزب پیشتاز به ضرورتی برای ایمن ساختن این توسعه آگاهی و همین‌طور جمع‌بندی تجارب و ایجاد برنامه‌ای برای حزب به منظور مداخله بهتر و عمیق‌تر در طبقه کارگر و تدارک برای انقلاب، تبدیل شد. بنابراین در آن مقطع خاص، یعنی ۱۹۰۷، لنین کم و بیش می‌گفت که آگاهی سوسیالیستی در درون کارگران و پیشتاز کارگران توسعه پیدا می‌کند، و ما باید خودمان را به پیشتاز کارگران، و نه چند روشنفکری که خارج از طبقه کارگر تئوری‌هایی برای خود دارند، مرتبط بسازیم. اکنون لنین در حول و حوش این زمان، لنین در واقع این ایده را می‌پروراند که تئوری «تجربه متمرکز» است. بنابراین تئوری در پشت درهای بسته و به دست تئوریسین‌هایی که با خواندن چند کتاب باید‌ها و نباید‌ها را به کارگران نشان می‌دهند، شکل نمی‌گیرد. تئوری در واقع شکل چکیده فعالیت‌های پراتیکی کارگران است. آن‌ها در مبارزه خود علیه دولت، به تاکتیک‌ها، ایده‌های خاص، رویکردهایی می‌رسند که نقطه اوج همه این‌ها به حزب وارد می‌شود و برای بهبود و تکمیل برنامه حزبی به کار گرفته می‌شود. این برنامه می‌تواند از لحاظ تئوریک تکامل پیدا کند و به کارگران برای تدارک انقلاب یاری برساند.

تئوری همیشه دو جنبه همراه خود داشته است: یک جنبه به طور اخص از طریق تجربه، تجربه عملی طبقه کارگر، شکل می‌گیرد و جنبه دوم، یک تئوری عام تاریخی و بین‌المللی است که از دل مطالعه تاریخ، و به وسیله تکامل ایده‌هایی که به روند توسعه بین‌المللی و تاریخی طبقه کارگر در

گذشته تعلق دارد، بیرون می آید. بنابراین حزب به معنای اخص کلمه، یعنی حزب پیش‌تاز انقلابی، در واقع خود را بر این جنبه های تئوری متکی می سازد. یک جنبه، تئوری های تاریخی و بین المللی است که اساساً به دست روشنفکران انقلابی در درون حزب ساخته می شود؛ چرا که تردیدی نیست این افراد زمان بیشتری برای مطالعه، فهم و توسعه تئوری های تاریخی و بین المللی در اختیار دارند. اما در عین حال، جنبه دیگری تئوری دقیقاً نظریه ای که شکل چکیده یا متمرکز فعالیت های پراتیکی خود کارگران یا فعالین سیاسی در جامعه را به خود می گیرد. ابزاری برای تدارک انقلاب

این مفهوم، که به طور اخص از سوی لنین طرح شد، ابزاری به دست ما می دهد تا این آگاهی سوسیالیستی را که در درون طبقه کارگر آغاز به تکامل می کند، حفظ کنیم و ایمن سازیم: چه در برابر عقاید تردید یونیونیستی، چه عقاید آنارشستی و چه هر انحراف دیگری که در جامعه وجود دارد.

بنابراین حزب در واقع جایی است برای جذب کردن پیشرفته ترین عناصر و بخش پیش‌تاز طبقه کارگر که مشغول کسب آگاهی سوسیالیستی به منظور جمع بندی تجارب و همین طور توسعه آن از طرق فعالیت هایشان هستند. این ها به ویژه همراه با طبقه کارگر که از تجربیاتی غنی برخوردار است، مبارزه و برنامه ای را تکمیل می کنند. آن ها سپس برنامه را درست مانند یک سیکل، به درون جامعه می برند و تلاش می کنند تا به فعالیت هایی در درون جامعه دست بزنند. بنابراین این حزب که باید به عنوان یک ابزار ساخته شود، باید دموکراتیک ترین شکل هر نهادی باشد که تاکنون وجود داشته. یعنی باید کاملاً دموکراتیک باشد، به این مفهوم که هر کسی بتواند دیدگاه های خود را مطرح کند. به همین دلیل است که ما از سانترالیزم دموکراتیک صحبت می کنیم. هرچند این ترمینولوژی مورد سوء استفاده های بی شماری از سوی استالینیست ها و شبه تروتسکیست ها قرار گرفته است، اما دقیقاً به معنای یک سیستم دموکراتیک، حق ابراز دیدگاه ها و عقاید، حق شکل گیری یک گرایش یا جناح و غیره است.

مقصود من از سانترالیزم یا مرکزیت، یک پروسه دو وجهی است. این مرکزیت دو جنبه دارد: یکی آن است که تجارب به حزب وارد و جمع بندی می شوند، تجربیات پراکنده و محدود به فعالیت های عملی متمرکز و سپس به تئوری (یعنی برنامه حزب) مبدل می گردند؛ بعد جمع بندی آن متمرکز می شود و به جامعه بازمی گردد، تا دور بعد، یعنی سال بعد پس از کنگره بعدی، در درون جامعه آزمون می شود.

عملکرد این ابزار آن است که در این دوره، یعنی دوره پیشا انقلابی، ما به محل و فضایی ایزوله نیاز داریم تا بخش اندکی از افراد دور یک دیگر جمع شوند و این ایده ها را تکامل ببخشند؛ هدف، تدارک برای انقلاب به دست طبقه کارگر است، نه صرفاً به دست حزب آن ها. البته آن ها خود را به عنوان یک حزب آماده می کنند، اما سپس طبقه کارگر را برای انقلاب آماده می سازند. بنابراین لنین به این شکل استدلال می کند که ما می توانیم در واقع عمل متحدانه را تجربه کنیم و تئوری ها نیز در سطح تاریخی و بین المللی همگی در درون این حزب تکامل پیدا می کنند؛ این حزب در درون خود طبقه کارگر فعال خواهد بود.



تدارک انقلاب به چه حزبی نیاز دارد؟

بخش یک

قسمت اول از سخنرانی در اتاق احیای مارکسیزم پالتاک
از میلیتانت شماره ۵۴

بحث در مورد این که انقلاب آتی به چه حزبی نیاز دارد، ریشه اش در تغییر و تحولاتی است که در سطح بین المللی از طرف توده های عظیمی از مردم ستمکش و در کانون آن طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری در طی چندسال گذشته آغاز شده است.

در اسپانیا اعتصابی در شرف وقوع است؛ همین چند روز پیش تصویری را از یکی از میادین بزرگ اسپانیا مشاهده کردم که توده های وسیعی از کارگران در اعتراض به وضعیت موجود و تهاجمات که نظام سرمایه داری علیه آن ها اعمال می کند، جمع شده اند و یکی از شعارهایی مرکزی آن ها این بوده است که اگر کودکان ما را گرسنه نگه دارید، خون ریزی به پا خواهد شد!

واضح است که منظور کارگران اسپانیا از خونریزی، آدم کشی یا اقدامات تروریستی نیست. دقیقاً منظورشان «انقلاب» است، منظورشان رودرویی مستقیم با نظام سرمایه داری است. منظورشان رودرویی با نظامی است که احقاقیات عجیبی در همین چندسال گذشته در سطح بین المللی در حق آنان روا داشته است. اتفاقاتی که در چندسال گذشته در سطح بین المللی رخ داده، نشان دهنده این است که نه تنها توده های وسیع در سراسر جهان به پا خاسته اند، بلکه در ضمن ماهیت واقعی سرمایه داری از طریق نماینده های اصلیل آن، یعنی منابع و مراکز مالی و همچنین بانک ها، نشان داده شده است. برای نمونه همین چند روز پیش برای بار چندم، یکی از بانک های معتبر انگلیسی که دارای بخش های بین المللی هم است، به نام «بارکلی بانک» کلاه برداری کرده و این کلاه برداری بسیار عریانی هم بوده است. پول های مردم را با فریب و تغییر نرخ سود، از آن ها دزدیده و این با اعتراض شدیدی روبرو شده است.

اگر ما، به عنوان مارکسیست های انقلابی، چند سال پیش در مورد کلاهبرداری این بانک ها بردارد صحبت می کردیم، مورد تمسخر بسیار قرار می گرفتیم! اعلام می کردند که خیر! این طورها هم نیست و سرمایه داری به هرحال مسائل جامعه را حل کرده، ببینید مثلاً در آلمان در ۲۰ سال گذشته اعتصابات در کار نبوده است، و این بانک ها و مراکز مالی دارند به مردم کمک می کنند تا صاحب خانه شوند، و امکانات و شرایط بهتری پیدا کنند.

ولی از سال ۲۰۰۸ به این طرف همین بانک ها نشان دادند که چگونه خانه ها و وام هایی را که به مردم اعطا کرده بودند، به زور از مردم پس می گیرند و عده زیادی را بی خانمان می کنند. این کلاه برداری ها در سطح بین المللی در این چند سال گذشته کاملاً عیان شده است. اگر در دوره گذشته این مسائل را مخفی نگه می داشتند، امروز حتی این ملاحظات را هم نمی کنند و به شکل عریان و بی تعارف کلاه برداری می کنند. از این نقطه نظر است که توده های خیلی وسیع در سطح بین المللی معترض هستند.

مضاف بر این، یک پدیده دیگری هم در دوران اخیر مشاهده گشته است، و آن هم مسأله ماهیت دولت های سرمایه داری در سطح بین المللی است. این دولت ها در سالیان گذشته، طی قرن گذشته چنین وانمود می کردند که بی طرف هستند. دولت هایی هستند که وساطت می کنند بین کسانی که دعوایی یا اختلافی و مشکلی در جامعه پیدا می کنند. دولت هایی هستند که دادگاه های عادلانه ای را برگزار می کنند. اما در همین چند سال گذشته نشان داده شد که این دولت ها خود رأساً حامی و در کنار سرمایه داران بزرگ قرار داشته و دارند.

جالب است یک سال پیش در اعتراضات توده ای جوانان در انگلستان، زمانی که عده ای از جوانان سیاه پوست فقیر پنجره مغازه هایی را شکستند و چند موبایل و وسایل الکترونیکی را به سرقت بردند، آن ها را دستگیر کردند و به جرم دزدی و یا سرقت چند موبایل، هرکدام را بین ۵ تا ۱۵ سال به زندان محکوم نمودند! با این حال شاهدیم که چگونه سارقان و کلاهبردان واقعی بی مهلبا و آزادانه در بیرون می گردند و حتی برای جلوگیری از “ورشکستگی”، کمک مالی دولتی دریافت می کنند یا ضرر و زیان های خود را بر گرده جامعه می اندازند.

در بهترین و خوشبینانه ترین حالت، این آقایان بانک دار که ثروت های نجومی به جیب می زنند و دزدی های عیان و کلانی را انجام می دهند، صرفاً یک گوشزد و یک تنبیه کوچک نصیبتان می شود! این ها را از کارشان برکنار می کنند، همین و بس! در صورتی که اگر قرار است یک جوان فقیر را به دلیل سرقت یک موبایل، به ۱۵ سال زندان محکوم بکنند، این ها را باید هرکدام حداقل به ۱۰۰ سال حبس محکوم کنند؛ اما چنین نیست و درواقع دولت های سرمایه داری مشخصاً نشان دادند که بانک ها همه کاره هستند و مراکز مالی و وال استریت درواقع مرکز تصمیم گیری دنیای سرمایه داری و حیات روزمره کارگران و زحمتکشان هستند. اتفاقی نیست که وقتی توده های وسیع به این اجحافات روشن معترض می شوند، به اشغال وال استریت و به اشغال مراکز مالی روی می آورند تا این که به جاهای دیگری بروند.

از این نقطه نظر، در سطح بین المللی ما شاهد یک وضعیت بحرانی هستیم. وضعیتی است که به طور رسمی نماینده های سرمایه داری و بانک ها، کلاه برداری می کنند و در عین حال دولت های سرمایه داری مشخصاً در کنار این بانکدارهای بزرگ صف کشیدند و از آن ها حمایت می کنند. در قبال اشتباهاتی که بانکدارها کردند، زیان آن ها را جبران می کنند و در مقابل، بلافاصله به سیاست های ریاضت اقتصادی و کم کردن بودجه های عمومی می پردازند. واضح است که در چنین شرایطی دوران طغیان ها و اشغال ها و قیام ها صورت می گیرد. این یک شرایط بحرانی است که در سراسر جهان ما شاهد هستیم.

اما، نکته ای که مربوط به بحث امشب می شود این است که اگر شرایط بحرانی است، اگر ماهیت سرمایه داری در پیش چشم توده های وسیع در سراسر جهان بیش از پیش افشا شده است، اگر ماهیت دولت سرمایه داری روشن است، پس چرا وقتی این اتفاق در سراسر جهان رخ می دهد، وقتی این تظاهرات و اعتراضات وسیع توده ای صورت می گیرد (مانند یونان، اسپانیا، یا دو بار تظاهرات سراسری و اعتصاب عمومی در انگلستان و غیره)، انقلاب های سوسیالیستی تحقق پیدا نمی کند؟ چرا تسخیر قدرت صورت نمی گیرد؟ چرا طبقه کارگر درواقع از این شرایط بحرانی استفاده نمی کند تا مشخصاً قدرت را به دست بگیرد و مسائل اجتماعی را حل بکند؟

این یکی از سؤال هایی است که ما باید به آن پاسخ دهیم؛ یکی از سؤال هایی که در ذهن بسیاری از گرایش های مارکسیست انقلابی در سراسر جهان نقش بسته و به مسأله مرکزی مبدل شده است. به اعتقاد من برای این که به این سؤال بتوانیم پاسخ دهیم، یک موضوع مهم و یک تمایز مهم را باید اشاره کنیم و آن هم تمایزی است که بین انقلاب سوسیالیستی و سایر انقلابات در دوران گذشته وجود داشته است. در دوران انقلابات بورژوا دموکراتیک در قرن های ۱۸ و ۱۹ در اروپا، اصولاً انقلاب بدون برنامه بود، انقلابی بود که در آن نیازی به آگاهی خیلی عمیق سیاسی وجود نداشت، یک موانعی

در سد راه پیشرفت فنودالیزم در این جوامع به وجود آمد و بخشی از این طبقات تازه به دوران رسیده بورژوا پرش و جهش کردند، درواقع انقلاب های بورژوادموکراتیک جهشی بود از مانعی که در مقابل جامعه به وجود آمده بود.

اما، انقلاب سوسیالیستی از نظر بنیادی با سایر انقلابات در جوامع پیشین متفاوت است. این انقلابی است که اصولاً قصد دارد تا سرمایه داری و کل استثمار را از میان بردارد. این انقلابی خواهد بود که اصولاً می خواهد دولت ها را نابود نماید و از بین ببرد. انقلابی خواهد بود که می خواهد اصولاً طبقات را، از جمله طبقه کارگر، را از بین ببرد. انقلابی است که خواهان رشد وسیع نیروهای مولده به درجه ای است که کار اجباری در سطح بین المللی از بین برود و انسان ها به انسان سوسیالیست تبدیل شوند؛ انسان هایی که بر اساس توانشان و علایقشان در جامعه کار کنند و بر اساس نیازشان سهمی از تولید ثروت های اجتماعی دریافت نمایند.

یک چنین جامعه ای درواقع مد نظر است. در نتیجه انقلابی که ما از آن نام می بریم، یعنی انقلاب سوسیالیستی، با قیام های توده ای، یا با جنگ های چریکی، یا با اعتراضاتی نظیر جنبش اشغال و حتی با اعتصاب های صرف، از لحاظ بنیادی متفاوت است. قیام ها و اعتراضات و غیره، ابزار هستند و جزئی از انقلاب سوسیالیستی. اما انقلاب سوسیالیستی انقلابی است که می خواهد کلیه این مشکلات و کثافات جامعه سرمایه داری و تمام جوامع ماقبل از آن را به کناری بزند و جامعه نوینی بنا کند.

از این رو واضح است که این انقلاب سوسیالیستی، یک انقلاب برنامه ریزی شده باید باشد و نیاز به “آگاهی سوسیالیستی” دارد. یعنی توده های وسیع جامعه در یک شرایط بحرانی، (مثل بحران عمیق سرمایه داری که امروز با آن روبرو هستیم)، به یک آگاهی سوسیالیستی نیاز دارند برای این که این رژیم و این دولت های فاسد سرمایه داری را سرنگون کنند. بدیهی است که این آگاهی سوسیالیستی در درون جنبش های کارگری ایجاد می شود، یعنی در مبارزات روزمره کارگران در خیابان ها، میداین شهرها و کارخانه ها. همین امروز در سراسر جهان، بخشی از توده ها به این آگاهی رسیده اند که رژیم های آن ها، یعنی این دولت های سرمایه داری، مسبب تمام مشکلات در جامعه هستند، و باید کنار بروند.

اما، این آگاهی در هر جامعه ای که به وجود آید، آفت و خیزهایی دارد. زیرا همان طور که مارکس اشاره می کند ایدئولوژی غالب در هر جامعه ای، ایدئولوژی هیئت حاکم است. یعنی بورژوازی از طریق ابزار مختلف خود یعنی از طریق رسانه ها، رادیو و تلویزیون، مطبوعات، مدارس و کلیسا ها (و در ایران از طریق مساجد)، و انواع اقسام ابزارهای دیگر تلاش خود را می کند که توده ها را تحمیل کند و بتواند به حیات خود ادامه دهد. و این موضوع، تأثیرات ایدئولوژیک بر جامعه می گذارد و خود را بازتولید می کند. تبلیغات ایدئولوژیک در ذهن توده های وسیع از جمله طبقه کارگر تأثیر می گذارد.

از این نقطه نظر، با وجود این که بورژوازی شرایطی را برای گورکن های خودش به وجود می آورد، اما در عین حال توهم هم ایجاد می کند. یعنی یک کارگری که امروز درحال مبارزه است، و پیشروهای کارگری که امروز به نتیجه سرنگونی رژیم رسیده اند، ممکن است پس از چندین ماه به

دلیل فشارهای بسیاری که از طرف دولت های بورژوازی در سطح جامعه اعمال می شود، به یک نظر دیگری برسند.

به عبارت دیگر در سطح جامعه، این آگاهی سوسیالیستی باید متمرکز شود و گسترش و تداوم پیدا کند تا بتواند زمینه را برای سرنوشتی این رژیم ها و ایجاد جامعه ای نوین مهیا سازد. و این کار شدنی نیست، مگر از طریق یک حزب کارگری، یک حزب مشخص کارگری، یک حزب ویژه کارگری که درواقع هدفش این است که آگاهی سوسیالیستی را از تهاجمات ایدئولوژیک بورژوازی، و همچنین خرده بورژوازی، مصون نگه دارد. خرده بورژوازی نقش بسیار مهمی در حمایت از بورژوازی ایفا می کند و می بینیم که گرایشات مختلفی در سطح جامعه هستند که درواقع کار بورژوازی را برای این طبقه انجام می دهند. از جمله گرایشات رفرمیستی، گرایشات مماشات جو در درون طبقه کارگر؛ حتی در پیشروهای کارگری نیز مشاهده شده است که بعضاً توهم به نظام سرمایه داری را تشدید می کنند و از این طریق، پروسه انقلاب را کند و یا مسدود می سازند.

بنابراین برای حفظ این مصونیت، برای حفظ آگاهی سوسیالیستی و تداوم آن نیاز به یک نهاد مشخص است، نهادی که این آگاهی سوسیالیستی را بازتولید می کند و مانند سپری برای قشر پیشروی کارگری- و حداقل کسانی که به این آگاهی رسیده اند-خواهد بود. یعنی سپری در تقابل با ممبران های ایدئولوژیک بورژوازی و همچنین کسانی که این عقاید را گسترش می دهند. سپری که چکیده مبارزات عملی طبقه کارگر را که تبدیل به یک تئوری و برنامه ای می کند برای تجهیز ساختن طبقه کارگر در جهت مقابله با بورژوازی و سرنوشتی نظام سرمایه داری.

بنابراین این نهاد بسیار مهمی محسوب می شود. تجارب تاریخی که ما تاکنون داشته ایم، مانند انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، و همچنین در سطح بین المللی هم ایجاد یک بین الملل انقلابی به نام بین الملل سوم، کمیتترین درواقع حامل یک چنین تجربه ای است و الگویی است که ما در آینده می توانیم از آن استفاده کنیم برای تدارک نظام های سوسیالیستی در سطح جهان.

بنابراین سؤالی که ما با آن مواجه هستیم اینست که چرا مثلاً در مصر- که تا همین یک سال پیش شاهد اعتصابات عمومی توده های وسیع و بهخصوص طبقه کارگر بود، و همین طبقه کارگر از آگاهی بسیار بالایی هم برخوردار بود و در واقع یکی از مسببین اصلی سرنوشتی حسنی مبارک به شمار می رفت- قدرت دولتی را دو دستی تقدیم کسی مانند موریسی از اخوان المسلمین کردند، و به همین گونه سه دهه پیش چه طور شد که کارگران ایران با وجود استقرار شوراهای کارگری به عنوان یکی از مهمترین نهادهای کارگری در سطح جهانی و از مسببین اصلی سرنوشتی نظام سرمایه داری رژیم شاهنشاهی در ایران، قدرت خود را پس از تسخیر قدرت، دودستی تقدیم کسی مانند خمینی کردند؟

در این جا به مسأله محوری برمی گردیم؛ به مسأله سازماندهی که برای آماده سازی شرایط جهت تسخیر قدرت ضروری است. این حزب مشخص، نه در مصر وجود داشت و نه در ایران و نه امروز در هیچ جای دنیا. بنابراین مسأله و چالش محوری بین المللی جنبش کارگری در شرایط کنونی، ایجاد تشکیلاتی است که بتواند انقلاب آتی را از طریق ساختن و حمایت و تقویت و بازتولید آگاهی

سوسیالیستی تدارک ببیند. حزبی که آگاهی کسب شده در این انقلاب ها را مشخصاً هدفمند و با برنامه و حساب شده به پیش برد.

برای این که توضیحات بیشتری در مورد این حزب ویژه داده شود، لازم است که یک نگرش عمومی داشته باشیم به احزاب کارگری که در طول ۲۰۰ سال گذشته در سطح بین المللی در جنبش کارگری به وجود آمده اند. در مجموع سه نوع حزب کارگری- احزابی که به هر حال به عنوان احزاب کارگری شناخته شده اند- در تاریخ به وجود آمده اند. هر یک از این احزاب، منطبق با دوران مشخصی بوده اند. اولی، در دوران اعتلای بورژوازی و پس از دوران انقلاب های بورژوا دموکراتیک به وجود آمد و آن هم احزاب توده ای رفرمیستی به خصوص در سطح اروپا، از جمله جنبش سوسیال دموکراسی در سطح اروپایی، بود. و این دوران، دورانی بود که طبقه نوپای بورژوازی به قدرت رسیده بود. پس از مبارزات در راستای براندازی نظام های فئودالی، طی دوره ای خود بورژوازی مشغول ایجاد رفرفرم هایی، و درصدد حل مسأله ارضی، مسأله ملی، مسأله آزادی ها، مسأله ایجاد پارلمان بورژوائی و انتخابات و رأی برابر و غیره بود.

از این نقطه نظر جنبش کارگری به یک ابزاری دست یافت، ابزار احزاب توده ای که این رفرفرم ها را عمیق تر و گسترده تر بکند. این دورانی بود که بورژوازی قادر به اعطای رفرفرم ها بود و طبقه کارگر توانایی گرفتن این رفرفرم ها را داشت. این مبارزات، در آن دوران بسیار مؤثر بود. از جمله خود کارل مارکس و انگلس در این مبارزات شرکت داشتند؛ مارکس از بنیانگذاران بین الملل اول و همچنین انگلس از بنیانگذاران بین الملل دوم بود. از لحاظ تاریخی، این سازمان های بین المللی نقش بسیار ارزنده ای در دوران خود داشتند.

بنابراین، این شکل از حزب، یعنی احزاب توده ای، درواقع در یک مقطع خاص به وجود آمد و از نقطه نظر مارکسیست ها و از نقطه نظر خود مارکس و انگلس این احزاب زمانی پدید آمدند که اصولاً فعلیت انقلاب سوسیالیستی در دستور کار آن روز نبود. مارکس و انگلس تصورشان این بود که نهایتاً از دل این احزاب توده ای، آگاهی سوسیالیستی رشد می کند و به درجه ای می رسد و به شکل خطی این آگاهی ادامه پیدا می کند تا این که نهایتاً کل این نظام سرمایه داری را کارگران آگاه به اعتقادات سوسیالیستی، سرنگون می کنند و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را جایگزین نظام های سرمایه داری می نمایند. این استنباط خود مارکس بود. از آن جا که فعلیت انقلاب سوسیالیستی در دستور کار آن روز قرار نداشت، احزاب سوسیال دموکرات درواقع دو برنامه برای جامعه تنظیم کردند: یکی برنامه حداقل (رفرفرم) بود که به هر حال کارهای عمیقی هم در آن رشته انجام داد. و دیگری هم برنامه حداکثر، که در آن انقلاب سوسیالیستی را به تاریخی نامعلوم در آینده موکول کرده و هیچ پلی هم بین برنامه حداقل و برنامه حداکثر در نظر نگرفته بودند- و این صرفاً یک بخشی از برنامه شان بود. بنابراین از نظر آن ها انقلابهای سوسیالیستی در آن دوران فعلیت نداشت.

حزب دومی که در سطح جهانی به عنوان حزب کارگری ایجاد شد، در دوران فعلیت انقلاب های سوسیالیستی بود. یعنی دوران انقلاب اکتبر و دوران تشکیل بین الملل سوم و دوران قیام ها و انقلاب های جهانی. مشخصاً یکی از بنیانگذاران این نظریه، لنین بود، منتها بسیاری افراد دیگر نیز سهم بسیار ارزنده ای در مفهوم این حزب مشخص ایفا کردند، مانند گرامشی و حتی روزا لوکزامبورگ و تروتسکی و گرش و بسیاری دیگر؛ این ها به هر حال یک حزب ویژه دیگر، و یک حزب متفاوت

با حزب توده ای را در نظر داشتند برای دورانی که فعلیت انقلاب در دستور کار بود (یعنی این که طبقه کارگر آماده قیام ها علیه نظام سرمایه داری شده بود). آن حزب، در واقع "حزب پیشتاز کارگری" نام گرفت.

گروه سوم این احزاب کارگری، متعلق به دوران انزوای انقلاب های سوسیالیستی، یا شکست این انقلابات، یا ظهور بوروکراسی کارگری است. پس از یک سلسله انقلابات در شوروی و چین، انحرافات به وجود آمد که راه انقلاب را مسدود کرد. از جمله استالینیزم و بعد از آن مائوئیسم، و بعد از آن هم گرایشات مختلف و دسته های مختلف سانتریستی. این جریانات هم یک حزب ویژه خودشان را بنا نهادند که در ظاهر امر، تمام مشخصات همان حزب لنینیستی، حزب ائتلافی را داشت: کمیته مرکزی، بحث های مارکس و انگلس و لنین، و غیره. منتها این احزاب عملاً احزاب شکست انقلاب بودند؛ احزابی بورکراتیک که خودشان را جایگزین طبقه کارگر کرده بودند. به این ترتیب که، وقتی استالین در قدرت بود، حزب کمونیست روسیه مبدل شده بود به ابزار یک گروه خاصی در درون باند استالین و در رأس آن خود استالین قرار داشت که دستور صادر می کرد. سایر نهادهای کارگری و تمام شوراهای کارگری، در واقع در خدمت حزب قرار گرفتند و حزب خودش را جایگزین طبقه کرده بود. این، سابقه و ریشه اکثر احزابی است که ما امروز مشاهده می کنیم. بنابراین در ایران و احزابی که در سطح بین المللی مشاهده می کنیم، احزابی هستند که ریشه در دوران شکست انقلاب اکبر و انقلاب سوسیالیستی دارند و این ها احزابی هستند که اصولاً اعتقادی به امر رهایی طبقه کارگر به دست خودش ندارند و این ها ابزاری تهیه می کنند که خودشان را جایگزین طبقه کارگر بکنند و به اتکا به طبقه کارگر، قدرت سیاسی را در دست حزب خودشان قرار دهند.

از این زاویه می بینیم که اکثر احزابی که به وجود آمدند، احزابی غیر دموکراتیک و بورکرات و در سطح تئوری و نظری هم غیرمارکسیستی هستند. اگر ظواهر امر و انواع صفاتی را که به خودشان می دهند («مارکسیست» و «لنینیست» و «انقلابی» و «کمونیست» و «کمونیست کارگری» و «حزب کمونیست ایران» و غیره) نادیده بگیریم، می بینیم این قبیل از احزاب، در واقع بورکرات و قیم مآب و جاه طلب و جایگزین گرا هستند. این ها نقطه مقابل آن احزابی قرار گرفتند که تئوریسین ها و نظریه پردازان جنبش کارگری مدافعش بودند، مثلاً «بلشویزم» در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷.

بنابراین ما در تاریخ سه دسته "حزب کارگری" داشته ایم. احزاب رفرمیستی که برای رفرم به وجود آمدند و هنوز هم کارشان ادامه دارد و در سطح بین المللی دیده می شوند، منتها کاملاً در خدمت بورژوازی قرار گرفتند و از جنبش گرایشات هستند مانند "سوسیال دموکراسی" امروز در اروپا، که در واقع سرمایه داری را در قدرت نگه داشته اند. یعنی اگر این ها نبودند شاید سال ها پیش سرمایه داری به دست طبقه کارگر سرنگون می شد. بنابراین این ها از ابزارهای کار بورژوازی هستند، کسانی که خواهان اصلاحات جزئی و نه بنیادی در جامعه هستند. برخی از این گرایشات ادعا می کنند که "مارکسیست" اند. اما این ادعا درست نیست. دوران اولیه ای که این احزاب سوسیال دموکرات در آن به وجود آمدند، یعنی دورانی که خود کارل مارکس از بنیانگذاران بین الملل اول نیز درگیر بود، شرایطی داشت کاملاً متفاوت از شرایط امروز. در آن دوره، شرایط اعتلائی انقلابی وجود نداشت؛ در صورتی از قرن بیستم به بعد، فعلیت یافتن انقلاب سوسیالیستی مطرح است. سوسیال دموکرات های امروزی هیچ ارتباطی با مارکسیزم ندارند.

از سوی دیگر، احزاب استالینیستی و سانتریستی کاریکاتور احزاب بلشویکی را ساختند. این احزاب که در ایران و سطح بین‌المللی نیز وجود دارند، احزاب کاملاً قیم مآب و جایگزین گرا هستند. آن‌ها خواهان گرفتن قدرت سیاسی به دست خودشان هستند و گرچه واژه‌های “کارگری” و “کمونیستی” را به دنبال خود یدک می‌کشند، ولی منظورشان مشخصاً این است که کارگران به این احزاب بپیوندند، و به پایه‌ها و سربازان این احزاب شوند؛ این احزاب هم درواقع یک ستاد رهبری و کمیته مرکزی دارند. کمیته مرکزی آن‌ها هم نقداً از پیش اعلام شده است. در مرکز این کمیته مرکزی هم یک شخص، یک پیشوا قرار دارد که در آینده هم قرارست رهبر کارگران بشود! منظورشان این است که اگر طبقه کارگر بیايد به این احزاب بپیوندد و قدرت را از بورژوازی و از دولت سرمایه داری بگیرد و تحویل این حزب دهد، این احزاب هم همه مسائل جامعه را حل می‌کنند.

بنابراین واضح است که با یک نگاه کوتاه و اجمالی نه آن احزاب اولیه، رفرمیستی، احزاب انقلاب آتی خواهند بود، و نه این احزابی که کاریکاتورهای احزاب انقلابی هستند؛ کاریکاتور به این مفهوم که ظاهر ساختار حزبیشان شبیه همان احزاب انقلابی است؛ منتها در عمل کاملاً به احزاب بوروکراتیک و منحط مبدل شده اند و هیچ اهمیتی هم به این موضوع نمی‌دهند. چرا که اعتقادی به طبقه کارگر و درگیر کردن این طبقه در سرنوشت خودش ندارند.

منتها حزبی که مد نظر ما است و حزبی که ما آنرا “حزب انقلاب سوسیالیستی” می‌دانیم، حزبی است که خواهان قدرت‌گیری به جای کارگران و زحمتکشان نیست. این یکی از نکات اصلی و اولیه این حزب است. این حزب فقط دوران تدارکاتی را سازمان می‌دهد. وقتی که طبقه کارگر، یعنی شوراهای کارگری متشکل از همه آحاد جامعه، پس از سرنگونی رژیم سرمایه داری به قدرت برسد، این حزب دیگر نقش اساسی نخواهد داشت. این حزب اگر مورد انتخاب توده‌های وسیع قرار بگیرد، افراد و اعضای آن می‌توانند باقی‌بمانند وگرنه ساختار تشکیلاتی این حزب باید به تدریج خود را منحل کند. این مسأله یکی از نکات اساسی این حزب است. احزاب انقلابی دقیقاً به این مفهوم به وجود می‌آیند که تدارک ببینند و یک نقش مشخصی ایفا کنند در جهت به قدرت رساندن طبقه کارگر، در جهت به قدرت رساندن شوراهای کارگری و بعد نقش خودشان را کاملاً بی‌ارتباط و منتفی خواهد شد.

نکته دوم این که یکی از مسائل محوری که این حزب در برنامه خودش گنجانده، این است که برای دوران اختناق، برای دوران پیشانقلابی طبقه کارگر را آماده کند. از طریق حفظ اعتقادات و آگاهی سوسیالیستی در درون این تشکیلات. همان طور که اشاره کردم، آگاهی سوسیالیستی و آگاهی ضدسرمایه داری از درون طبقه کارگر بیرون می‌آید و این کار روشنفکران نیست. روشنفکران صرفاً تنها کمکی که می‌توانند به جنبش کارگری بکنند، این است که در اشاعه نظرات تاریخی و بین‌المللی طبقه کارگر سهمی ایفا نمایند. در غیر این صورت اصولاً تئوری‌های انقلابی که منجر به برنامه می‌گردد، از دل طبقه کارگر بیرون می‌آید و نقش این حزب آنست که این تجارب را (تجارب که تک‌تک اعضای این حزب، به خصوص اعضای کارگری این حزب در درون مبارزات روزمره پیدا می‌کنند) فشرده و منسجم بکنند، و این فعالیت‌های عملی و این تجارب پراکنده طبقه کارگر را به تئوری و به برنامه انقلاب سوسیالیستی مبدل بکنند. برای این منظور واضح است که این حزب، یعنی حزب پیش‌تاز انقلابی طبقه کارگر، باید یکی از دموکراتیک‌ترین احزابی باشد که تاریخ به خود دیده، وگرنه قادر به انجام وظایف خود نخواهد بود. در این حزب باید نظرات و گرایش‌ها

مختلف تحمل شود. جایگاه‌هایی پیدا شود برای کسانی که اختلاف نظر دارند. "حق گرایش" ایجاد شود برای کسانی که در یک مقطع خاصی مخالف نظرات دیگران (یا اکثریت یا رهبری حزب) هستند.

رهبران این حزب باید رهبرانی باشند که مورد تأیید کارگران و شناخته شده در جنبش کارگری باشند. اصولاً این حزب یک حزب کارگری خواهد بود، یک حزب پیشروی کارگری خواهد بود. حزبی خواهد بود متشکل از "کارگران روشنفکر" (کارگرانی که مغز متفکر طبقه کارگر هستند). یعنی کارگرانی که در صف مقدم مبارزات ضدسرمایه داری بوده اند (امروز بسیاری از این‌ها در ایران وجود دارند). این حزب باید متشکل از این عناصر باشد. احزاب و گرایش‌ها و نظرات افرادی که تجارب مشخص عملی در سطح جامعه دارند و بخشی که مسلط به عقاید و نظرات سوسیالیستی هستند.

در ضمن بخش دیگری در این حزب جای دارند. گرایش‌های روشنفکران که ما آن‌ها را "روشنفکران کارگری" می‌نامیم. روشنفکرانی که در خدمت طبقه کارگر هستند؛ نظرات تاریخی و بین‌المللی را توانسته‌اند به جنبش منتقل کنند و در کنار طبقه کارگر باشند و از همه مهم‌تر مورد تأیید پیشروی طبقه کارگر قرار گیرند. یعنی شناخته شده باشند. پیوند این دو، یعنی "کارگر روشنفکر" و "روشنفکر کارگری" است که نطفه‌های اولیه این حزب را می‌تواند به وجود بیاورد. حزبی که از دل طبقه کارگر ظاهر گشته، و در درون طبقه کارگر نفوذ داشته، در حوزه‌های مختلف و کمیته‌های عمل، کمیته‌های مخفی کارگری حضور داشته و خودش از مؤسسين و بانیان این کمیته‌ها بوده است و از این طریق می‌تواند در پیوند ارگانیک و روزمره با طبقه کارگر باشند. این حزبی است که می‌تواند انقلاب آتی را در هر جامعه‌ای و به ویژه جامعه ایران سازمان دهد.

اکنون می‌پردازیم به وجوه مشخصه این حزب. مشخصاتی که این حزب داراست، چندگانه است و این مشخصات را من برمی‌شمارم و سپس توضیحات بیشتری در این باره خواهم داد:

این حزب خواهان تسخیر قدرت برای به قدرت رسانیدن حزب نیست، این وجه تمایز اساسی این حزب با سایر احزاب کاذبی است که با نام طبقه کارگر و احزاب کمونیستی و احزاب کارگری و غیره به وجود آمده‌اند. این حزب خواهان به قدرت رساندن کارگران است. این حزب تضمین می‌کند که دموکراسی کارگری درون این حزب وجود داشته و کارگرانی که در نقاط مختلف و به تاکتیک‌های مختلف دسترسی پیدا کرده و نظرات متفاوتی را حمل می‌کنند، بتوانند در درون این حزب اختلافات خود را آزادانه بیان کنند. باید این اختلافات جایگاه خودش را داشته باشد. کارگران و جوانان و زنان و ملیت‌های مختلفی در سطح جامعه درحال مبارزه هستند که در درون این حزب جای دارند. این‌ها باید بتوانند نظرات خودشان را آزادانه و بدون قید و شرط و بدون این که مورد سرکوب و یا اخراج قرار بگیرند، بیان بکنند.

این اعضا می‌توانند اعضای رهبری خودشان را انتخاب کنند و آن‌ها را نیز نقد و عزل کنند. این درواقع یکی از مشخصات بارز این حزب خواهد بود و در غیر این صورت نمی‌تواند به اهداف خودش برسد و وظایف خود برای تدارک انقلاب سوسیالیستی را به خوبی انجام دهد.

بنابراین، در مورد این حزب باید به خاطر داشته باشیم که این حزب، حزب بخشی از طبقه کارگر، یعنی حزب پیشروی کارگری است. حزبی است که در شرایط مشخصی تدارک انقلاب را می بیند. در شرایطی که در یک جامعه اختناق زده، جامعه بورژوایی در حال اعمال ستم، دستگیری، کشتار و شکنجه طبقه کارگر و حملات ایدئولوژیک است. انواع و اقسام گرایش های ناموزون خرده بورژوا در درون جامعه می توانند راه انقلاب را مسدود کنند، اگر این حزب نتواند وظایف خودش را به درستی انجام دهد.

یکی از نکات اساسی دیگری که می خواستیم به آن اشاره کنیم، مفهوم سانترالیزم دموکراتیک است که در مفهوم آن تحریف شده و از سوی احزاب قیم مآب به شکل دیگری ارائه شده است. عموماً اگر با این احزاب قیم مآب برخورد داشته باشیم، این ها یک برداشت کاملاً غیراصولی به مسأله حزب و تشکیلات درونی دارند و به این ترتیب می گویند دموکراسی یعنی این که هر سال و یا هر دو سال یک بار عده ای در یک کنگره دور هم جمع می شوند و یک سری بحث هایی می نمایند. اما سانترالیزم یعنی این که آن رهبری که خودش را رهبر اعلام کرده و احیاناً چهار کتاب و مقاله تنوریک هم نوشته، به همراه فردی که او تعیین می کند و در دور او هستند، خط سیاسی مداخله گری را تعیین می کنند و بقیه به شکل سانترالیزم یا مرکزیت یافته باید بروند و این خط را در سطح جامعه پیاده کنند و به پیش ببرند. این مفهومی است که سازمان های قیم مآب و جایگزین گرا ارائه می دهند. در صورتی که این مفهوم از سانترالیزم دموکراتیک کاملاً ناصحیح است و کاملاً غیر اصولی و ناقض آن حزبی است که انقلاب اکتبر بر آن اساس بنا شد و ما خواهان تشکیل آن هستیم.

مفهومی که حزب بلشویک از سانترالیزم دموکراتیک داشت، متفاوت است با مفهومی که احزاب قیم مآب دارند؛ از نظر این گونه احزاب، مسأله سانترالیزم یعنی این که یک سلسله دستورها از بالا به وسیله رهبران و رهبری این حزب داده می شود و اعضای حزب مجبورند این دستورات را اجرا کنند و به این گونه "سانترالیزم" باید در داخل حزب رعایت شود و این را منتسب می کنند به حزب لنینیستی. در صورتی که حزب لنینیستی چنین نبود و آن چیزی که ما هم مد نظر داریم چنین نیست و آن حزبی هم که قرار است تدارک انقلاب سوسیالیستی در ایران را ببیند به چنین ابزاری نمی تواند دسترسی پیدا کند و این ابزار، ابزاری کاملاً بورژوایی است و این شکل و شناخت از سانترالیزم دموکراتیک. در صورتی که از نقطه نظر ما و نقطه نظر حزب بلشویک دوران انقلاب اکتبر، منظور این بود که اعضای حزب، فعالین کارگری، جوانان، زنان، ملیت ها و غیره، در روند دخالتگری روزمره خود در جامعه، از آن جایی که مبارزات، مبارزات پراکنده در جامعه است، با نظرات متفاوتی، با تاکتیک های متفاوتی مواجه می شوند. و این تاکتیک ها باید در درون این حزب سانترالیزه شود و به درون حزب رود. یعنی از پایین به بالا، سانترالیزه شود. یعنی این بحث ها جایگاهی و کانال هایی داشته باشد که بتواند در کل حزب مطرح شود؛ مثلاً اگر رفیق گردی داشته باشیم در یک شهر و به این نتیجه می رسد که حق خودمختاری اولویت دارد به حق تعیین سرنوشت، چون در آن منطقه خاص برای پیشبرد آن شعار با موانعی روبرو شده، این رفیق حق دارد این نظرات را به درون حزب آورد و حول این نظرات گرایشی ایجاد کند که هم نظران خودش را پیدا کند و این حزب موظف است که جایگاهی برای او ایجاد نماید. ابزاری ایجاد کند که افراد بتوانند با هم نظران خودشان بحث بکنند؛ در کنگره ها و پیش از کنگره ها نظرات خود را در اختیار سایرین بگذارند و سایرین را متقاعد بکنند.

چه بسا ممکن است نظرات یک اقلیت و یا یک نفر در درون این حزب نظری باشد که بتواند اکثریت را متقاعد کند. در صورتی که احزاب قیم مآب به محض بروز کوچکترین اختلافی براساس این تئوری و برداشت اشتباهی که از نظرات لنین دارند، افراد مخالف خود را اخراج می کنند و بعضی مواقع هم ابداً معلوم نیست که این اخراج ها و این انشعابات و این انشقاقات در درون این احزاب به چه دلیل صورت گرفته است.

بنابراین از لحاظ ماهیت، این احزاب، احزابی بوروکراتیک هستند که اصول اساسی حزب لنینیستی را درک نکرده اند. کار تشکیلاتی ما در آینده، مغایر است با چنین روش هایی. این یکی از نکات اساسی دیگری بود که می خواستم به بحث بگذارم و نظر رفقا را بشنوم و تبادل نظری انجام دهیم. البته تمام نکاتی که من امروز بیان کردم در مقالات متعددی- به خصوص مقاله ای که ۷ سال پیش نوشته شده و روی سایت میلپانت موجود است و مقاله ای هم با نام مفهوم سانترالیزم دموکراتیک- مدون است.

بخش دو

در این جا سعی می کنم به چند پرسش مشخص پاسخ دهم.

در مورد سازماندهی و تشکیلات حزبی، رفیق محسن می گوید که باید به نظریات خود مارکس رجعت کرد. لازم است توضیح دهم که مسأله مارکس در زمینه ساختن حزب انقلابی، مسأله اصلی او در آن دوره نبود. در قرن ۱۹ ما مواجه بودیم با دوران اعتلای بورژوازی و دوران رفرمیسم. بنابراین تشکیلاتی که مارکس در آن دوره مد نظر داشت، تشکیلاتی برای آماده کردن و تدارک انقلاب سوسیالیستی نبود (البته می دانیم که مارکس خود در تشکیلاتی با حدود ۳۰۰ نفر عضو به نام اتحادیه کمونیست ها، فعالیت داشت). آن چه از نوشته های مارکس می شود برداشت کرد، این است که تشکیلات مورد نظر این بود که پس از این که مبارزات صنفی، سندیکایی و سیاسی و غیره در درون طبقه کارگر در تقابل با بورژوازی انجام می شود، به تدریج و قدم به قدم و به شکل خطی آگاهی سوسیالیستی چنان رشد می کند و به مرحله ای می رسد که انقلاب سوسیالیستی را در دستور کار قرار می دهد (استدلال می شد ما اکنون نمی توانیم وارد آن مرحله سوسیالیستی شویم، چون چنین چیزی مطرح نیست و انقلاب سوسیالیستی فعلیت ندارد. اکنون صرفاً باید اعمال فشار کرد و بورژوازی را تضعیف کرد و بعد آگاهی سوسیالیستی بیشتر و بیشتری کسب شود و بعد در آن مرحله ما به حساب بورژوازی هم می رسیم، مرحله ای که به هر حال طبقه کارگر از آگاهی بالایی برخوردار است و رژیم و دولت های سرمایه داری را سرنگون می کند و به قول مارکس «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» به عنوان نخستین گام در راه ساختن جامعه سوسیالیستی برداشته می شود). بنابراین از نقطه نظر تشکیلاتی و از نقطه نظر حزب سیاسی ما نمی توانیم به مارکس رجوع کنیم.

آن چه که ما می توانیم به آن متکی باشیم و استناد کنیم، دوران اعتلای انقلابی است، دوران اعتلای انقلاب های سوسیالیستی، یعنی اوایل قرن بیستم به بعد به عنوان یک فاز نوینی در سطح جهانی. به خصوص در کشورهای عقب افتاده مانند روسیه آن زمان و مجارستان و لهستان و حتی کشورهای پیشرفته تر مانند آلمان، مسأله تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر و سرنگونی دولت سرمایه داری مطرح شده بود. به عبارت دیگر، انقلاب سوسیالیستی فعلیت پیدا کرد. در آن زمان، با توجه به تمام

ایراداتی که همه رفقا می توانند بگیرند، با تمام اعتراضاتی که به لنین و حزب بلشویک می شود، لنین و بلشویک ها توانستند تدارک نخستین انقلاب سوسیالیستی را ببینند و آن را عملی کنند. و این انقلاب عملی شد، نه با اتکا به حزب بلشویک، بلکه با اتکا به شوراهای کارگری.

ما بحث مفصل تری را درباره انقلاب اکتبر در ۳ جلسه متوالی طی چند هفته گذشته داشتیم (که روی سایت میلتنانت موجود است)، و نشان دادیم که دقیقاً بین سال های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ قدرت واقعی در روسیه در دست طبقه کارگر بود و بلشویک ها در بسیاری موارد سیاست هایشان را نتوانستند اجرا کنند، زیرا که طبقه کارگر مخالف آن بود. مثلاً در مورد صلح با آلمان، معاهده برست لیٹوفسک در مارس ۱۹۱۸، شعار خود لنین این بود که با دولت آلمان صلح باید ایجاد شود. چون آن زمان دولت کارگری شوروی در موقعیتی نبود که جنگ را ادامه دهد و در جنگ بازنده خواهد شد. اما، شوراهای کارگری این پیشنهاد را قبول نکردند. لنین هم در سخنرانی خود گفت که استعفا خواهد داد. کماکان شوراهای کارگری شعار صلح را نپذیرفتند. و صلح هم نکردند و فرمول دیگری پیدا شد با عنوان «نه صلح و نه جنگ» که مورد تأیید شوراهای فرار گرفت. این نمایانگر این است که تصمیمات طبقه کارگر در واقع توسط خود طبقه کارگر گرفته می شد. حزب بلشویک زمانی که نزدیک به بهدست گرفتن قدرت در مسکو و سن پترزبورگ و ۳ تا ۴ شهر بزرگ انقلابی بود، چیزی در حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ هزار نفر عضو کارگر داشت.

بنابراین چنین حزبی این انقلاب را تدارک دید. حالا از سال ۱۹۱۹ به بعد نقش شوراهای کم رنگ شد و یا به کناری گذاشته شد و به جنگ داخلی توسط ارتش سفید و امپریالیزم دامن زده شد. بعد از آن هم یعنی از سال ۱۹۲۱ به بعد یک سلسله مشکلات خود رهبران انقلاب، یعنی لنین و تروتسکی داشتند و نتوانستند به دوران قبلی بلافاصله بازگردند. مابه آن ها انتقاداتی داریم و این انتقادات را هم مطرح کرده ایم. منتهی در آن مقطع خاص و آن تدارکات ۲۰ ساله قبل از آن و در مقطع انقلاب، پیروزی انقلاب چنان بود که هم اکنون هم پس از سپری شدن بیش از ۹۰ سال هنوز که هنوز است این حزب لنینیستی و عقاید لنینیستی، لریزه بر اندام سرمایه داری و امپریالیست ها می اندازد و دولت های سرمایه داری هنوز از ایجاد یک چنین حزبی واهمه دارند. حتی در مراکز کشورهای صنعتی. یعنی مسأله این است که این انقلاب زلزله ای به وجود آورد که ما نمی توانیم نادیده بگیریم و عنوان کنیم که اتفاقی نیافتاده و برگردیم به بحث های مارکس. اتفاقاً بر سر این مسأله باید به نظریات لنین برگردیم و تشخیص دهیم که انقلاب اکتبر، دستاورد کل جنبش کارگری بود. بنابراین ما در ارتباط با ایران باید از این تجارب استفاده کنیم. ما نمی توانیم بگوییم چون لنین بعداً یک سری خطاهایی نموده و یا این که استالین از دل حکومت شوروی بیرون آمده و اینکه استالین از رفقای خود لنین بوده و غیره، پس کل تاریخ انقلاب روسیه را کنار بگذاریم! خیر، ما نمی توانیم کل تاریخ انقلاب اکتبر را کنار بگذاریم. انقلاب اکتبر نقطه عطفی است و در تداوم سیاست ها و برنامه کارل مارکس بوده که تحقق پذیرفت. شکل سازماندهی انقلاب و تسخیر قدرت و اعتصابات عمومی قبل از آن و قیام مسلحانه، تمام این ها براساس کمون پاریس اجرا شد و شما که به تجربه کمون پاریس متکی هستید، باید به یاد داشته باشید که اتفاقاً انقلاب اکتبر الگوی بسیار نزدیکی بوده است به کمون پاریس و اضافه برآن بر اساس این تجربه نوین، تجربه ساختن حزب در دوران اعتلای انقلابی ما می توانیم از آن درس بگیریم و مجدداً مورد استفاده قرار بدهیم و نکات منفی و اشکالات آن را نقد نموده و به کنار بگذاریم.

در مورد سؤال رفیق کوراغلو، این که چه تضمینی وجود دارد که این حزبی که من مد نظر دارم و گرایش ما از آن حمایت می کند، پیروز شود، باید بگویم:

اولاً این حزبی که مد نظر ما است، حزبی نیست که در خارج از کشور ساخته شود. یعنی اگر ما می خواستیم حزبی بسازیم، باید سال ها قبل مانند سایر جریانات، خودمان و خانواده هایمان را می آوردیم و یک حزبی تشکیل می دادیم و رهبران را هم انتخاب می کردیم و عکسشان را هم در اینترنت پخش و علنی می کردیم و بعد تبلیغ می کردیم که این حزبی است که طبقه کارگر باید بیاید و به آن بپیوندد.

بنابراین احزابی که در خارج از کشور ساخته شده اند، کار غیر اصولی انجام داده اند و اگر حزبی بخواهد تشکیل شود، باید در داخل ایران تشکیل شود و در دل این حزب هم باید پیشروان کارگری وجود داشته باشند. حال اگر پیشروی کارگری آماده این کار نیست، ما به عنوان کسانی که در خارج از کشور و یا داخل کشور هستیم، وظیفه مان این است که این مسأله را تبلیغ بکنیم، بحث کنیم و مطرح نماییم. همان کاری که هم اکنون امشب در این جلسه انجام می دهیم، کاری که ۸ سال قبل انجام دادیم، و آن قدر این مسأله را بحث کرده ایم تا یک بخشی از پیشروی کارگری در عمل به این مسأله برسد که باید چنین تشکلی به وجود آورد و اگر تمایل داشتند که ما هم در این تشکل باشیم. واضح است که ما با آن ها و کسان دیگری که درگیر این مبارزات هستند، نطفه های اولیه حزب را می سازیم.

در غیراین صورت تا زمانی که پیشروی کارگری در داخل ایران، کسانی که در صف مقدم این مبارزات هستند آماده این کار نباشند، ما این حزب را نمی سازیم و هیچ دلیلی هم ندارد که این کار را بکنیم؛ چون ما نمی خواهیم خودمان را جایگزین طبقه کارگر و بخشی از طبقه کارگر بکنیم و دنبال جاه و مقام و شهرت و غیره نیستیم. بنابراین این روش را ادامه خواهیم داد تا شرایط مهیا گردد. (همان طور که در بحث اشاره کردم حزب بلشویک زمانی این کار را انجام داد که در بیش از ۱۵۰۰ هسته کارگری در درون کارخانه ها عضو فعال داشت. حال شما وضعیت این احزاب خود ساخته در خارج از کشور را مقایسه کنید با حزب بلشویک و می بینید که هیچ وجه اشتراکی وجود ندارد.)

دوم این که از این صحبت می کنید که در داخل ایران شرایط آماده نیست که حزبی تشکیل شود.

به نظر من یکی از عللی اصلی تداوم در سرکوب مبارزان و دستگیری بی رویه فعالان کارگری توسط رژیم، دقیقاً نبود یک حزب سیاسی است. اتفاقاً در دوران اختناق، حزب سیاسی هم قابل ساخته شدن است. امروز در داخل ایران شرایط بسیار مساعدتر از آن چیزی است که در روسیه بود. هم اکنون در داخل ایران ما پیشروان کارگری داریم. پیشروی کارگری که دانش سیاسی دارد و مطالعه می کند و مقاله می نویسد و مقاله ترجمه و نقد می کند. این ها کسانی هستند که می توانند بنیان های اولیه این حزب را بسازند. مضاف بر آن، در دورانی که لنین در ۱۹۰۲ تجمعات کارگری را می خواست بسیج کند و یا این که نطفه های اولیه حزب را بسازند، اصولاً آن زمان هیچ انقلابی در روسیه اتفاق نیافتاده بود و اولین انقلاب را در ۱۹۰۵ دیدند و تجاری کسب کردند. درحالی که ما در داخل ایران یک انقلاب تجربه کردیم که منجر به سرنگونی یک نظام وابسته به امپریالیزم شد. طبقه کارگر ما از بانیان و مسببین سرنگونی یکی از قویترین نظام های وابسته به امپریالیزم در

خاورمیانه بوده است. این انقلاب از لحاظ ساختاری و تشکیلات شورایی در داخل ایران بسیار شبیه انقلاب روسیه و شکل‌گیری شوراهای بود. این تجارب، تجاری هستند که در دل طبقه کارگر ایران وجود دارد و بی دلیل و اتفاقی نیست که با وجود این همه سرکوب‌ها و ارباب‌ها بعد از ۳۳ سال هنوز که هنوز است اعتصابات کارگری ادامه پیدا کرده و محافل کارگری باقی مانده اند و کمیته‌های کارگری تداوم یافته اند. آن چیزی که کمبود آن احساس می‌شود، و آن چیزی که وجود ندارد که این‌ها را هماهنگ نماید و سراسری کند و درواقع آگاهی سوسیالیستی را در این کمیته‌ها تقویت کند و بسط و گسترش بدهد، دقیقاً همین حزب پیش‌تاز انقلابی است.

اگر چنین حزبی وجود داشت ما الآن در این موقعیت ضعیف نبودیم و موقعیت طبقه کارگر بسیار فراتر از وضعیت کنونی می‌بود. مگر ما واقعاً باور به این داریم که این رژیم قوی است؟ این رژیم قوی نیست این رژیم نماینده حداکثر ۱۰ تا ۱۵ درصد جمعیت ایران است که این‌ها را هم به شکل مزدوران خود خریداری کرده است (پاسداران و بسیجی‌ها و خانواده‌شان و غیره). اما ۸۵ درصد جمعیت ایران، می‌تواند با طبقه کارگر باشد، به شرطی که طبقه کارگر متشکل عمل کند و تفرقه نداشته باشد و از پشت به همدیگر خنجر نزند، کارهای متفرق ننمایند، اشتباهاتی را مرتکب نشود و این طور نباشد که آگاهی سوسیالیستی آن امروز در یک جا به وجود بیاید و فردا در جای دیگر از بین برود. برای نمونه، پیشروی کارگری در جایی اعتصاب می‌کند و چون این اعتصاب با سایر شهرها و محلات و مناطق پیوند نخورده است، روز بعد زمانی که جای دیگری اعتراض شروع شود، او به کار خود پایان می‌دهد و کناره‌گیری می‌کند. بنابراین این پراکندگی و این تفرقه‌ای که در جنبش کارگری وجود دارد، سبب ضعف ما به عنوان جنبش کارگری شده و دقیقاً حزب به علت پایان دادن به این پراکندگی است که ایجاد می‌شود. حزب می‌تواند ایجاد شود، واضح است که می‌تواند ایجاد شود و لازم نیست که از همین الان بلافاصله اسم آن را «حزب» اعلام نماید. نطفه‌های اولیه آن می‌تواند ریخته شود، می‌تواند شبکه‌های زیرزمینی ایجاد شود، شبکه‌های مخفی ایجاد شود که آگاهی را در درون و در دل طبقه کارگر نگاه دارد و آگاهی را از این کارخانه به آن کارخانه گسترش دهد و تجارب را منتقل نماید، تمام این کارها نقش حزب است. اگر چنین حزبی امروز در ایران بود، مگر رژیم جرأت می‌کرد بیاید ۶۰ نفر از فعالان کمیته هماهنگی را به این شکل دستگیر کند. مگر رژیم جرأت می‌کرد اسالو را این همه سال در زندان نگاه دارد، تمام این مشکلات ریشه در نبود حزب پیش‌تاز انقلابی در داخل ایران دارد.

وقتی هم حزب می‌گوییم منظورمان این احزاب خرده بورژوازی خارج از کشور نیستند که برای خود دستک و تنبک و مشغولیات ساخته اند. منظورمان دقیقاً آن حزبی است که اشاره کردم. بنابراین به اعتقاد ما حزب بلشویک در ایران می‌تواند ساخته شود و زمینه مادی آن وجود دارد، به شرطی که طبقه پیشروان کارگری آماده آن باشند.

پایان



منتخب مقالات و مباحثات

مازیار رازی

دفتر دوم - مهر ۱۳۹۶

ضرورت و روش تشکیل حزب لنینی در ایران

نشر میلیتانت

militaant.com